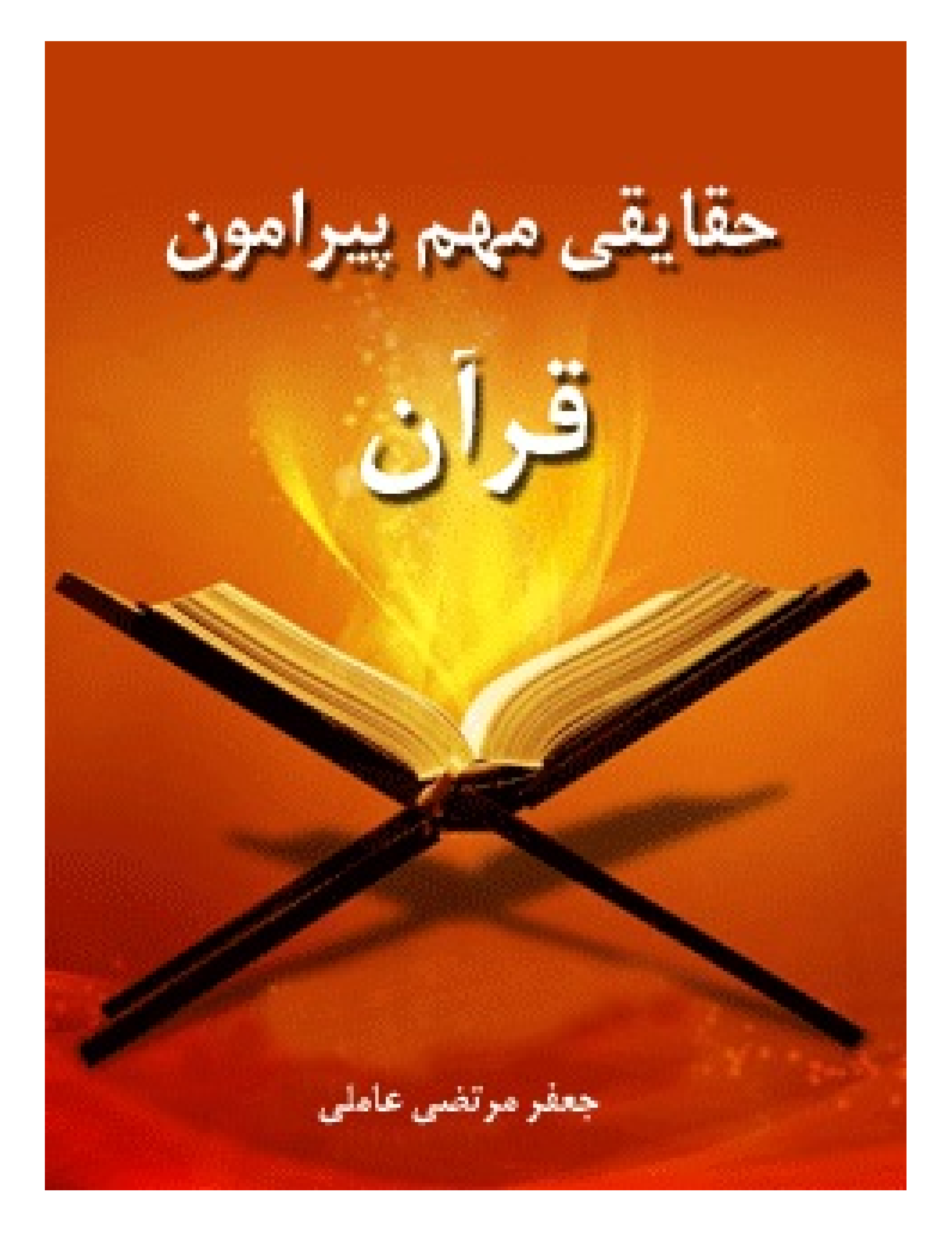

حقایقی مهم پیرامون
قرآن
جعفر مرتضی عاملی



حقایقی مهم پیرامون قرآن کریم

نویسنده:

سید جعفرمرتضی حسینی عاملی

ناشر چاپی:

حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حقایقی مهم پیرامون قرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : عاملی جعفرمرتضی - ۱۹۴۴
عنوان و نام پدیدآور : حقایقی مهم پیرامون قرآن کریم
مولف جعفرمرتضی عاملی مترجم حسن اسلامی مشخصات نشر : قم حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۷۵.
مشخصات ظاهری : ص ۳۳۲
فروست : (دفتر انتشارات اسلامی وابسته بجامعه مدرسین حوزه علمیه قم۶۸۷)
شابک : بها:۶۳۰۰ریال ؛ بها:۶۳۰۰ریال وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی یادداشت : عنوان اصلی حقائق هامه حول القرآن الکریم
یادداشت : چاپ اول زمستان ۱۳۷۱؛ بها: ۲۶۵۰ ریال یادداشت : کتابنامه به‌صورت زیرنویس موضوع : قرآن -- علوم قرآنی موضوع : قرآن -- تحقیق شناسه افزوده : اسلامی حسن ۱۳۳۹ - ، مترجم
شناسه افزوده : حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی
رده بندی کنگره : BP۶۹/ع۲ح ۷۰۴۱ ۱۳۷۵
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵
شماره کتابشناسی ملی : م۷۵-۸۳۷۶

بخش اوّل سه فصل اساسی

اشاره

۱- روایات و ادعاها ۲- دیدگاهها و نظرات ۳- ما نگهدارنده قرآنیم
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹

فصل اوّل روایات و ادعاها

سرآغاز

سخن درباره مسأله تحریف قرآن مستلزم بیان نمونه‌های روشنی است که ادعا می‌شود دلالت بر تحریف دارد. و من بزودی طی صفحات آتی این کار را انجام خواهم داد.
لیکن لازم است به این مطلب اشاره کنم که خواننده، عمده روایات ادعائی را در جابجای کتاب خواهد یافت. و من در این جا تنها به ذکر چند نمونه که جوانب مسأله را منعکس می‌کند، اکتفا می‌کنم به امید آن که خواننده به استقصای دیگر نصوص، افکار، تحلیلات، و شواهد بپردازد، تا کمکی باشد به دست یابی به حق و آشکار شدن حقیقت.

نمونه‌های روشن

۱- «ابن شاذان» روایت می‌کند که: «و رویتم: ان السورة لم یکن کانت مثل سورة البقرة، قبل ان یضیع منها ما ضاع، و انما بقی فی ایدینا منها ثمان آیات او تسع آیات» «۱».

«برای شما روایت شده است که: سوره‌ای که اینک موجود نیست به اندازه سوره «بقره» بوده است قبل از آن که از بین برود از آن سوره آنچه که از بین رفت. و تنها هشت یا نه آیه از آن سوره در دست ما باقی مانده است».

۲- «مالک» درباره سوره «براءت» می‌گوید: «اوّل سوره وقتی که ساقط گشت (۱) الایضاح، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

همراه آن «بسم اللّه الرحمن الرحیم» هم ساقط شد. و ثابت شده است که سوره براءت به اندازه سوره بقره بوده است» «۱».

و باز «حذیفه» درباره سوره براءت می‌گوید: «ما تقرؤون ربعها» و در روایتی دیگر دارد: «الا ثلثها» «۲» یعنی: حتی یک ربع این سوره را نمی‌خوانید. و در روایتی دیگر دارد: جز یک سوم این سوره را نمی‌خوانید.

۳- از «ابن عمر» نقل شده است که: «لیقولن احدکم قد اخذت القرآن کله، و ما یدریه ما کله؟ قد ذهب منه قرآن کثیر، و لکن لیقل قد اخذت منه ما ظهر».

«از شما کسانی هستند که می‌گویند همه قرآن را فرا گرفتیم در حالی که نمی‌دانند همه قرآن چقدر است؟ بدرستی که آیات بسیاری از قرآن از میان رفته است. و لیکن صحیح آن است که بگویند: آنچه از قرآن آشکار است فرا گرفتیم» «۳».

۴- از «ثوری» نقل شده است که: «بلغنا: ان اصحاب النبی- ص- الذین کانوا یقروون القرآن، اصیبوا یوم مسیلمة فذهب حروف من القرآن» «۴».

«به ما رسیده است که: اصحاب پیامبر- ص- که قاریان قرآن بودند در جنگ با مسیلمه به شهادت رسیدند و حروفی از قرآن از میان رفت». روایتی به همین مضمون از عمر بن خطاب نقل شده است «۵».

و از «ابن شهاب» نقل شده است که «بلغنا: انه کان قد انزل قرآن کثیر؛ فقتل علماؤه یوم الیمامة الذین کانوا قد وعوه، و لم یعلم بعدهم، و لم یکتب. فلما جمع أبو بکر، و عمر، و عثمان القرآن، و لم یوجد مع احد بعدهم ..» «۶». (۱) «ان اولها لما سقط، سقط مع البسمله فقد ثبت انها کانت تعدل سورة البقرة». الاتقان، ج ۱۰، ص ۶۵. همچنین رک: البرهان زرکشی، ج ۱۰، ص ۲۶۳. و الایضاح ابن شاذان، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

(۲) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۸، از طبرانی در «الاوسط» نقل می‌کند و می‌گوید: رجال این حدیث ثقه هستند. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۳۱. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۸. به نقل از: طبرانی، حاکم، ابن ابی شیبه، ابی الشیخ و ابن مردویه. الاتقان، ج ۲ ص ۲۶. و نیز رک: اکذوبة تحریف القرآن، ص ۳۰. به نقل از: منابع بالا و به نقل از: روح المعانی، ج ۱، ص ۲۴. و از مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۵۰۹.

(۳) الاتقان، ج ۲، ص ۲۵. البیان، ص ۲۲۱ به نقل از: الاتقان. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از:

ابی عبید و ابن الضریس و ابن الانباری در المصاحف و مناهل العرفان ج ۱ ص ۲۷۹.

(۴) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۹ المصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۳۰.

(۵) الایضاح لابن شاذان، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

(۶) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۰ و منتخب آن در حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۵۰. به نقل از: ابی داوود.

«به ما رسیده است که آیات زیادی نازل گشت و علمای آن در جنگ «یمامه» کشته شدند و آنان کسانی بودند که این آیات را حفظ بودند. و پس از شهادت آنان، این آیات شناخته نشد و نوشته نگشت. و هنگامی که ابو بکر، عمر، و عثمان قرآن را جمع

کردند این آیات را نزد کسی نیافتند».

۵- و باز می‌گویند: «ان سورة النور نیف و مأة آیة. و الحجر تسعون آیة» و در روایتی دیگر دارد: «النور ستون و مأة آیة و الحجرات ستون آیه» «۱».

«سوره نور صد و چند آیه و حجر نود آیه بوده است و باز در روایتی دیگر دارد: سوره نور ۱۶۰ آیه و حجرات ۶۰ آیه بوده است».

۶- همچنین روایت شده است که: از قرآن آیه «الولد للفراش، و للعاهر الحجر؛ فرزند به صاحب فراش خود ملحق است و سزای زناکار سنگ است» ساقط شده است «۲».

۷- و همچنین از عمر بن خطاب و ابو بکر روایت شده است که: عبارت زیر جزو قرآن است: «لا ترغبوا عن آبائکم فانه کفر بکم» و به روایتی: «ان کفرا بکم ان ترغبوا عن آبائکم» «۳» به این معنا که: «از پدرانتان رو گردان نشوید که کفر است».

۸- همچنین دو آیه دیگر در این جا است که پاداش آنها را که ایمان آوردند، مهاجرت کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۹، احتجاج، ج ۱ ص ۲۲۲. مقدمه تفسیر البرهان، ص ۴۰ و ۴۱. بحار، ج ۸۹، ص ۴۱. البیان آیة اللّه خوئی، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

(۱) رک: کتاب سلیم بن قیس ص ۹۹. احتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲. بحار، ج ۸۹، ص ۴۱.

(۲) فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۷۳. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶. هر دو به نقل از:

التمهید ابن عبد البر.

(۳) مسند احمد، ج ۱، ص ۴۷. مصنف صنعانی، ج ۹، ص ۵۰، ۵۲ و ج ۵، ص ۴۴۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۱۵. الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۶۶. الروض الأنف، ج ۳، ص ۲۴۰. المراسیل، ص ۱۵۲.

البرهان زرکشی، ج ۲، ص ۳۹. اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۸. الاتقان، ج ۲، ص ۲۵. به نقل از: ابی عبید، فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۷۳، کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۸ و ۳۷۹. و ج ۳، ص ۱۳۸ و ۱۳۹ به نقل از: الکجی در سنن خودش. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶، به نقل از: بعضی منابع بالا و از طیالسی، ابن ضریس، ابن حبان، ابن عبد البر در التمهید، طبرانی، ابی عبید. البیان آیة اللّه خوئی، ص ۲۲۰ و ۲۲۱. به نقل از: صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۶. و از صحیح بخاری. حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۱۲. به نقل از آ البدایة و النهایة ج ۵ ص ۲۴۵ و از بخاری و بیهقی و ابن ابی شیبه، ابی عبید در الغرائب و احمد و اکذوبة تحریف القرآن، ص ۳۱ به نقل از: منابع بالا و از المصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۴، ص ۵۶۴. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲

کردند، جهاد نمودند، و آنها را که به مؤمنین مهاجرین و مجاهدان، پناه دادند آنها را یاری کردند و به نفع آنها با قومی به جدال برخاستند که خداوند بر ایشان غضب کرده است ذکر می‌کند «۱».

تا این جا آنچه ذکر نمودم کفایت می‌کند. و ان شاء اللّه در فصلهای آینده روایات دیگری را هم ذکر خواهم کرد. فساد و خطای آنها را آشکار خواهم نمود. و نیز فساد استدلال به این گونه روایات را روشن خواهم کرد. و از خداوند متعال قدرت این کار را خواهانم و بر او توکّل می‌کنم. (۱) الاتقان، ج ۲، ص ۲۵- ۲۶- و البیان فی تفسیر القرآن. به نقل از: الاتقان.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳

فصل دوّم دیدگاهها و نظرات

روایات تحریف در کتب اهل سنت

نصوصی در دست داریم که سخن از نقص بعضی از سوره‌های قرآن دارند یا از کاستی بعضی آیات خبر می‌دهند، یا از تغییر و

تبدیل و اضافه در قرآن سخن می گویند.
به ادعـای این که قراءت فلاـن صـحابی این گـونه بوده است یـا این که نص صـحیح قرآن این طور بوده است یـا این که به شـکلی- نزدیک یا دور- به تحریف قرآن اشاره دارند.
این نوع روایات قسـمت معظمشان در کتب معتبره اهل سنت بخصوص کتب صحاح و در رأس آنها در صحیح بخاری و مسلم، وارد شـده است. بلکه هیچ کتاب روائی یا تفسیری نیست که از این گونه روایات خالی باشد. خواننده می‌تواند برای اثبات مطلب فوق به منابع زیر مراجعه کند:
صحیح بخاری، صـحیح مسلم، صـحیح ترمذی، صـحیح نسائی، صـحیح ابی داوود، مسند احمد، حاکم، طبرانی، بیهقی، مصنف عبد الرزاق، ابن ابی شیبه، ابن حزم، شافعی، طبری، قرطبی، طیالسی و غیر این کتب. همچنین خواننده می‌تواند به کتب:
علوم قرآن، قراآت، کتب اصول، تاریخ، فقه، تفسیر قرآن و مانند آن از کتب مؤلفین بزرگ و ائمه اهل سنت مراجعه کند تا واقع را دریابـد. در این بحث، مـا مصـادر زیادی برای این روایات نقل کردەایم که خواننـده آنها را مشاهـده می کنـد. کثرت این روایات به حدی است که آلوسـی اعتراف می کند به این که این احادیث بالاتر از حد احصا است «۱». این (۱) تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۹. و از روح المعانی، ج ۱، ص ۲۵. و از رافعی در اعجاز القرآن که این روایات کم نیستند.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴
روایات نه به صدها بلکه به هزارها می‌رسد. با این بیان، نادرستی گفتار آن نویسنده‌ای آشکار می‌شود که می گوید:
«... اعتقـاد به این که این گونه روایـات نزد اهـل سـنت یـافت می‌شود، تحکم و زورگویی است. و حق آن است که این احادیث در هیـچ کتاب معتبر اهل سـنت یافت نمی‌شود. و در این زمینه حتی یک روایت صـحیح هم نداریم که دلالت بر نقصان یا زیادی قرآن باقی مانده از رسول اکرم- ص- کند ...» «۱» آنچه از نصوص از کتب معتبره اهل سنت نقل کردیم برای ابطال سخن بالا و بیان فساد و اشتباهش کافی است.
آنچه کار حضـرات را مشکلتر می کند، اعتقادی است که دارند مبنی بر آن که قرآن با شهادت دو شاهد و گاهی حتی با یک شاهد نوشـته شـده که لازمه آن عـدم اعتقاد به تواتر قرآن در میان مسـلمانان است. این اعتقاد، عـده‌ای از افراد منصف اهل سـنت را دچار گرفتاری کرده است و آنان را وادار به تلاش نموده تا توجیهات و تأویلاتی بتراشـند که دردی را دوا نمی کند به خواست خدا، فساد این اعتقـادات به اضافه ادعای عـده‌ای که می گوینـد: بعضـی از آیات منسوخ التلاوهٔ تا پس از وفات پیامبر همچنان جزو قرآن بود و ادعاهای باطل دیگر در طی کتاب حاضر آشکار خواهد گشت.

روایات تحریف در کتب شیعه

نـاگفته نمانـد طایفه‌ای از روایات که گفته می‌شود ظاهرش تحریف است در کتب شـیعه وارد شـده است. دسـته‌ای از این روایات از طریق شیعه و دسته دیگری از طریق دیگران است.

موضع شیعه و اهل سنت در قبال روایات تحریف

امـا حقیقت آن است که علمـای شـیعه و اهـل سـنت عمومـا در قبـال این گونه روایـات موضـعی انکـاری اتخاذ کرده‌انـد و اعتقاد به تحریف را رد کرده و به مضـمون این روایات معتقد نشده‌اند و به شـکلی کامل و تمام، پنبه این استدلالات را زده‌اند. علمای شیعه و اهل سنت این اخبار را آحاد میدانند که قابل اعتماد در امور اعتقادی نیست. بلکه در (۱) الشیعه و السنه، ص ۱۴۱.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵

این امور ادله قاطع و براهین روشن لازم است نه ظنون و اخبار آحاد.

به اضافه اشکالات دیگری که این گونه احادیث دارند از جمله: از حیث دلالت، شرایط صدور، اهداف و منظور از این گونه احادیث و دیگر مسائل که طی این بحث و لو به طور جزئی ان شاء اللّه روشن خواهد گشت.

نقل روایت دلیل بر اعتقاد به مضمون آن نیست

از جمله واضحات است که نقل روایتی به معنای اعتقاد راوی به مضمون آن نیست و اگر کسی در کتابش روایتی را که گفته می‌شود دال بر تحریف است آورد، نمی‌توان اعتقاد به تحریف را به وی نسبت داد. و گرنه بایستی بخاری، مسلم، اصحاب صحاح، اصحاب مجامع حدیثی، دیگر ائمه حدیث، عمده فقها و علمای اهل سنت و حتی علمای غیر اهل سنت، از قائلین به تحریف باشند؛ چون که جمیع این افراد، اخبار تحریف را در کتب خویش روایت کرده‌اند و در صحاح خود وارد نموده‌اند. در حالی که مسأله قطعا چنین نیست؛ زیرا که محدث- که بایستی در نقل خود امین باشد و مطمئن به مرویات خود- سعی می‌کند هر چه بیشتر احادیث مورد نظر را با ملاحظه اسنادش در کتاب خود جمع کند بدون آن که در صدد مناقشه در مفهوم احادیث بر آید. محدث این کار را به اهل علم و متخصصین واگذار می‌کند. چون که هیچ گونه اهلیّتی در این زمینه ندارد و نمی‌تواند به طور منطقی روایت را تجزیه و تحلیل کند. و اگر جز این بود لازم می‌آمد تمام راویان و ناقلین اخبار و دیگر مؤلفین به صرف این که چنین اخباری را در کتابهای خود وارد کرده‌اند، به متعارضات و آنچه که مخالف مذهب و معتقداتشان است معتقد باشند! و این حرفی است که هیچ شخص عاقل و منصفی نمی‌زند.

تعصب و افترا

با این حال، «هر دم از این باغ بری می‌رسد» و عده‌ای که خود را منسوب به علم و علما می‌کنند در حالی که از پیروان هوا و هوس می‌باشند این مسأله بدیهی را فراموش کرده، ساز دیگری کوک می‌کنند و ادعا می‌کنند: تبدیل قرآن و افزایش در آنچه از قرآن نبوده است به قرآن و کم شدن مقدار زیادی از قرآن، همه اینها از گذشته تا کنون از اعتقاد امامیه بوده است. و فقط سه نفر این اعتقاد را نداشته‌اند: شریف مرتضی و دو یار او:

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶

ابو یعلی میلاد طوسی و ابو القاسم رازی «۱».

ابن قاسم می‌گوید: رافضی‌ها بر تکفیر صحابه اتفاق دارند و ادعا می‌کنند: قرآن دگرگون شده است و از طرف صحابه در آن زیاد و کم شده است. «۲» و سرخسی از زبان رافضی‌ها نقل می‌کند که آنها می‌گویند: آیات زیادی نازل شده بود که به امامت علی-ع- تصریح می‌کرد ولی این آیات به دست ما نرسیده است «۳».

و یا متعصب دیگری را می‌بینیم «۴» که قول به تحریف را به طبرسی، کلینی و قمی نسبت می‌دهد. به دلیل این که این بزرگان روایاتی را که گفته می‌شود دال بر تحریف است، در کتب خود روایت کرده‌اند. در صورتی که این روایات یا تفسیرند یا تأویل و یا آن که منظورشان از تحریف، نوع دیگری از تحریف است که به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.

بعد همین شخص از نسبت دادن این اعتقاد به اهل سنت ابا می‌ورزد و نمی‌خواهد عین این روش را نسبت به محدثین اهل سنت و علمای اهل ملتش به کار ببرد. با این که آنان چندین برابر احادیث ما در کتب خود حدیث نقل کرده‌اند و احادیث صریحتر و غیر قابل توجیه‌تری را روایت نموده‌اند.

اشاره‌ای به رأی شیعه در باب تحریف

شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ه- ق) که در کتب خود روایات تحریف را ثبت کرده است از موضع شیعه سخن می‌گوید بدون اشاره به نظریّه مخالفی مانند کلینی و قمی در حالی که چنین اشخاصی اگر مخالف باشند نمی‌شود مخالفتشان را نادیده گرفت.

شیخ می‌گوید: «اعتقاد ما آن است که: قرآن نازل بر محمد- ص- از سوی خداوند همان ما بین الدفتین و قرآن میان مردم است ... تا آن جا که گوید: و هر کس به ما نسبت دهد که ما می‌گوییم قرآن بیش از آنچه موجود است بوده است، دروغگو (۱) الفصل، فی الملل و الاهواء و النحل ج ۴، ص ۱۸۲.

(۲) الالمام ج ۱، ص ۳۳.

(۳) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۶۹.

(۴) ر ک: الشیعه و السنه، ص ۱۳۶. الامام زید، ص ۳۵۱. و الامام الصادق، ص ۳۳۱، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۵ و ۳۳۷. هر دو کتاب از ابو زهره است.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷

است ...» «۱» حتی «ابن حزم» از «سید مرتضی» نقل می‌کند که: «سید مرتضی هر کسی را که معتقد بود قرآن تغییر یافته است یا بر آن افزوده شده است یا از آن کاسته شده است کافر می‌دانست. و دو یارش: ابو القاسم رازی و ابو یعلی طوسی نیز چنین بودند» «۲».

در این مورد «ابن مهنا (ره)» از علامه حلی می‌پرسد: «... آیا نزد اصحاب ما صحیح است که از قرآن چیزی کاسته شده است یا بر آن افزوده شده است و یا آن که ترتیب آن بهم خورده است، یا آن که هیچیک از این موارد صحیح نیست؟» به این سؤال علّامه (ره) جواب می‌دهد: «حق آن است که نه تبدیل و تغییری صورت گرفته است و نه تقدیم و تأخیری و نه زیادی و نقصانی. و پناه می‌بریم به خداوند متعال از آن که چنین اعتقادی کسی داشته باشد و یا مانند چنین اعتقادی که باعث شک در معجزه رسول- سلام اللّه علیه- می‌گردد معجزه منقول بالتواتر «۳»».

اما فضل بن شاذان (متوفی ۲۶۰ ه- ق) که معاصر عده‌ای از ائمه- علیهم السلام- بوده است اعتقاد اهل سنت به تحریف را محکوم می‌کند و آن را از مطاعن اهل سنت می‌شمرد «۴».

در فصل «إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» خواهد آمد که امام حسن- ع- اعتقاد عده‌ای را به تحریف قرآن «شنیع» دانسته و محکوم می‌کند. اگر شیعه معتقد به تحریف قرآن بودند، نه فضل و نه دیگری می‌توانست کس دیگری را به خاطر اعتقاد به تحریف قرآن محکوم کند و پاسخ می‌یافت که: «پر کاهی را در چشم دیگران می‌بینی اما کنده درخت را در چشم خودت نمی‌بینی!.» علاوه بر آن ما می‌بینیم عمده فقها و علمای شیعه، تألیفات متعددی را در رد اعتقاد به تحریف قرآن پدید آورده‌اند برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

«شیخ مفید، ابن شهر آشوب، سید مرتضی، شیخ طوسی، ابن ادریس، سید رضی، طبرسی، ابن طاووس، علامه حلی، بیاضی، کرکی، فتح اللّه کاشانی، خوئی، قاضی شوشتری، بهائی، تونی، شرف الدین فیض، حرّ عاملی، مجلسی، بلاغی، و دیگران که مجال تتبع سخنانشان و بردن نامشان در این مختصر نیست.» (۱) الوافی، ج ۵، ص ۲۷۳. کتاب اعتقادات صدوق، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن.

(۲) لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۳. الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۴ ص ۱۸۲.

(۳) اجوبهٔ المسائل المهنائیه، ص ۱۲۱.

(۴) رک: الایضاح فضل بن شاذان.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸

با این بیان، دروغ گفته‌های زیر آشکار می‌شود: «متقدمین و متأخرین شیعه بر تحریف قرآن اتفاق نظر دارند و قرآن را تغییر یافته و

کاسته شده می‌دانند» «۱». این ادعا دلیل عدم تقوای گوینده و کمی دین او می‌باشد.

افترای رسوا

عدّه دیگری می‌خواهند جنایت دیگری را به شیعه نسبت دهند و بگویند: شیعه خلفای ثلاثه: ابو بکر، عمر و عثمان را متهم به تحریف قرآن می‌کنند و معتقدند که خلفای ثلاثه آیات نازله در شأن اهل بیت- علیهم السلام- را از قرآن حذف کرده‌اند «۲». در صورتی که قبلاً سخن «صدوق» و دیگران را درباره رأی عموم شیعه پیرامون این مسأله بیان کردیم، بلکه گذشت که بعضی از بزرگان علمای شیعه کسی را که قائل به تحریف قرآن بود تکفیر می‌کردند.

بزرگان شیعه برای اثبات مصونیت قرآن از تحریف، به دلایل قاطع و براهین روشنی استدلال می‌کنند که حتی به خیال این گونه تهمت زنندگان نمی‌رسد. و به ذهن هم سلکان آنان هم خطور نمی‌کند. شیعه و علمای شیعه که روش استدلال استوار و متین را به وجود آوردند و استدلال درست را به دیگران آموختند، نیازی به این تشبثات ندارند و برای اثبات حقانیت خود، لازم نمی‌دانند مسائلی از قبیل تحریف قرآن را پیش کشند. به اضافه آن که شیعه معتقد است، حقانیّت اهل بیت- علیهم السلام- آن چنان آشکار است که عذری را برای کسی باقی نمی‌گذارد. هم چنان که شیعه معتقد است نیازی به تصریح نام ائمه در قرآن نبوده است. خود ائمه تصریح کرده‌اند بر عدم ذکر نام علی- علیه السلام- در قرآن و علت آن را هم ذکر نموده‌اند که روایات مربوط به این مطلب- ان شاء اللّه- در همین کتاب خواهد آمد و اگر واقعا نام ائمه در قرآن بود می‌باید علی- علیه السلام- اعتراض کند و جنایت حذف آیاتی از قرآن را آشکار کند. و در روز سقیفه با همین آیات بر حقانیت خودش استدلال کند. چون که تحریف به فرض وقوع پس از ماجرای سقیفه صورت گرفته است. (۱) الشیعه و السنهٔ، ص ۱۴۰ و ۱۵۱ و نیز رک: الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۸۰.

(۲) مختصر التحفهٔ الاثنی عشریه، ص ۳۰ و ۳۱. و قرآن بلا شیر، ص ۳۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹

به فرض اگر کسی ادعای تحریف قرآن و حذف آیاتی از کلام اللّه را داشته باشد، این ادعا را نمی‌توان به همه هم مسلکان وی نسبت داد. و باید موازین و معیارهای مشخص و پذیرفته شده‌اش را در نظر گرفت. نه نظرات فردی و روایات شاذ را.

شیوه پست

جالب آن که این تهمت زنندگان به شیعه، بزرگانی چون: کلینی، قمی و طبرسی را هم از قائلین به تحریف می‌شمارند. در صورتی که حقیقت مطلب این طور نیست. این افترا زنندگان برای اقناع دیگران، دست به تزویر می‌زنند. برای این کار کلام این بزرگان را گرفته پس از حذف نظر حقیقی آنان، بعضی از فقرات سخن را به یکدیگر پیوند زده و آن را به شکلی در می‌آورند که بتوان از آن معنای تحریف را دریافت!. این روش تدلیس و فریب، نشانه ضعف ایمان و خروج از جادّه اخلاق و احکام شرع است.

یکی دیگر از روش‌های تهمت زنندگان آن است که هر کس را که در دلیل عدم تحریف قرآن مناقشه کند، جزو معتقدین به تحریف می‌شمارند. در حالی که خود این فرد از معتقدین به سلامت قرآن است از هر گونه تحریف. و منافاتی نیست که نظری درست باشد ولی دلیل طرفدار آن نظر، ضعیف یا نادرست باشد. عالمی ممکن است نظر دیگری را محترم بدارد. اما نوع استدلال وی را نپذیرد و خود دلیل قویتری را ارائه کند یا به دلیل دیگری ارجاع دهد. این روش علمای دین است و سنت سنّیه بزرگان که در راه علم و دین، خلوص می‌ورزند ولی سوداگران دین و دانش روش و راه دیگری برای تحقق منافع و مطامع خود دارند که عبارت از بهتان و افترا است. خداوند ما را از اشتباه و ناراستی در اندیشه و کردار حفظ کند. اوست سرپرست و توانا.

محدّث فریب خورده

البته ما منکر نیستیم که در این میان کسی از شیعه فریب کثرت روایات تحریف را خورده و آن را در کتب خود گرد آورده باشد. مثلا مؤلف کتاب: «فصل الخطاب» دچار این توهم شده و به کثرت روایات موجود در کتب صحاح و مجامع حدیثی فریفته شده و به این احادیث اعتماد کرده است. و ما در جای خود به این کتاب و وجوه ضعف آن خواهیم پرداخت. اما این که این کتاب و نظر مؤلف را نظر شیعه دانسته و روایات موجود

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰

در کتاب را روایات شیعه تلّقی کنند، نظر نادرستی است و دور از روح انصاف و فکر علمی است همان طور که دور از روح ایمان و اخلاق انسانی است. در صورتی که عمده علمای شیعه، عمل این محدث را منکر شده و کارش را تخطئه کرده‌اند و نظراتش را با دلایل قاطع رد کرده‌اند.

ما در آخر کتاب خود به دلایل کتاب، «فصل الخطاب» پرداخته و وجوه ضعف آن را بیان خواهیم کرد. هر چند خود این کتاب و موضوع آن دلیلی قاطع بر رد نظریه مؤلف کتاب فصل الخطاب و هر کسی که این اعتقاد را داشته باشد، راست چه از «حشویین» عامه باشد، چه از مشرقین کینه توز، و چه از افراد ساده لوح که هیچ گونه صلاحیت علمی و اهلیّت برای طرح و بحث این گونه مسائل را ندارند، نه به عنوان صاحب نظر و نه به عنوان مفسر و شارح نظر دیگران.

ابو زهره و کلینی

عجیب آن که شخصی نه تنها به بزرگی چون کلینی تهمت اعتقاد به تحریف را می‌زند، بلکه علاوه بر آن کلینی- خادم شریعت- را تکفیر می‌کند به دلیل نقل روایات تحریف در کتاب خود «۱» نمی‌دانیم اگر نقل روایات تحریف، دلیل کفر است، چرا بخاری، مسلم و دیگر اصحاب صحاح، کافر نباشند؟ در حالی که چند برابر کلینی، روایت تحریف در کتب خود نقل کرده‌اند. و روایات آنها هم صراحت بیشتری بر تحریف قرآن دارد. و آنها این روایات را نقل کرده‌اند بدون مناقشه در متن روایات، با این که این روایات سندشان قویتر است و کمتر تأویل می‌پذیرد. به اضافه آن که کلینی، مدعی صحت جمیع مرویات خود نیست و ما با روایات کلینی در چهارچوب اخبار علاجیه برخورد می‌کنیم.

و با روش مرسوم رد و قبول احادیث با این روایات معامله می‌کنیم اگر امکان تأویل صحیحی نداشته باشند. اما در مورد احادیث صحاح مطلب چنین نیست و احادیث کتب صحاح اهل سنت مقبولیت تامّ دارند.

«ابو زهره» که می‌بیند این موضع و اتهام صریح، ممکن است مقبول همه حتی هم (۱) الامام زید، ص ۳۵۱ و رک: الامام الصادق، ص ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵ و ۳۳۷ هر دو کتاب از شیخ محمد ابو زهره است.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱

مذهبان وی واقع نشود، به فکر چاره جویی افتاده، سپر بلایی پیدا می‌کند تا اتهام تحریف را از بزرگان اهل سنت دور گرداند. فرد مورد نظر نباید قدحش مسأله بزرگی به بار آورد.

این مجرم، «سیوطی» بیچاره است. ابو زهره سیوطی را به عنوان ناقل احادیث تحریف، معرفی می‌کند و از دیگر بزرگان اهل سنت نام نمی‌برد و نسبت به آنان تجاهل می‌ورزد، در صورتی که سیوطی روایات تحریف را که دیگران نقل کرده‌اند نقل و جمع کرده و بیش از آن، چیزی نقل نکرده است. و سعی کرده است مرویات را به نحوی توجیه کند.

«ابو زهره» پس از این شاهکار! سعی می‌کند از گناه سیوطی کاسته و کارش را توجیه کند. ابو زهره وانمود می‌سازد که سیوطی تنها

روایات مربوط به آیات منسوخ التلاوهٔ را نقل می‌کند و بدان اکتفا می‌ورزد. اما این توجیه مشکلی را حل نمی‌کند چون که سیوطی انواع روایات مربوط به تحریف را در کتاب خود آورده است، نه فقط روایات باب نسخ تلاوت را.
خلاصه آن که اگر تکفیر کلینی درست است چون که اخبار تحریف را ذکر کرده باید تکفیر ائمه اهل سنت و صاحبان مجامع هم، درست باشد. چون که آنها هم اخبار تحریف را ذکر کرده‌اند.
یک مناقشه دیگر برای ما با ابو زهره باقی است و آن مطلبی است که علّامه «سید محمد تقی حکیم» افاده فرموده است به این مضمون:
«آنچه انکارش موجب کفر است «ضروریات دین» است که روشن باشد جزو دین است بدون نیاز به استدلال اما آنچه جزو دین بودنش، نیاز به دلیل داشته باشد، انکارش موجب کفر نمی‌گردد. و مسأله تحریف از دسته دوّم است که اعتقاد به آن موجب کفر نیست».
علاوه بر آن که کلینی این روایات را در باب «نوادر» آورده که خود نشانه ندرت و آحاد بودن است، که معمولا بزرگان، این چنین روایاتی را یکجا جمع کرده و آنها را از دیگر مباحث منسجم با یکدیگر، جدا می‌کنند در این جا ما قصد مقابله به مثل نداریم، اما می‌گوییم: روایات تحریف، وارد شده در کتب اهل سنت بخصوص صحاح که پس از قرآن معتبرین کتب می‌دانند، دلیل صحت این روایات است و درست دانستن این روایات، حکم به تحریف و تبدیل قرآن است و قبول زیادی یا نقصان قرآن می‌باشد.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲
چون که می‌گویند: احادیث صحاح دست به دست حفظ شده و از هر تحریفی مصون بوده است. ناچار باید تحریف قرآن را پذیرفت- نعوذ باللّه من الخطاء و الزلل.
اما موضع شیعه در قبال کتاب «الکافی» چنین نیست. و احادیث این کتاب پیش شیعه به درجه صحاح پیش اهل سنت نمی‌رسد چون که شیعه هر چه در این کتاب باشد صحیح نمی‌داند و احادیث کتاب را به صحیح، سقیم، قوی، ضعیف، مرسل و مسند، تقسیم می‌کند. برای دریافتن حقیقت امر به کتاب «مرآهٔ العقول» علامه مجلسی رجوع کنید.

خلاصه موضع علما در قبال روایات تحریف

سخن آخر در این جا آن است که: علمای بزرگ و محققین شیعه، نه در گذشته و نه حال، هیچ گونه توجهی به این گونه روایات نداشته و هرگز اعتقادی به مضمون این روایات پیدا نکرده‌اند. بلکه سعی کرده‌اند تا بیان کنند که بعضی از این روایات، ناظر به تأویل هستند و بخشی تفسیر می‌باشند، و بعضی هم اشاره‌ای به تحریف معانی قرآن دارند و خلاصه سعی داشته‌اند محمل صحیحی برای این گونه روایات داشته باشند. و روایاتی را که صریح یا ظاهر در تحریف باشند و قابل تأویل نباشد دروغ دانسته و به دیوار کوبیده‌اند. با مراجعه به کتب این بزرگان، این شیوه به راحتی قابل مشاهده است.
وانگهی معظم این گونه روایات از غلات، دروغگویان و جعّالین است. و این غریب نیست چون که دروغگویان بر ائمه آنقدر زیاد بوده‌اند که خود امام صادق- ع- در این مورد می‌فرماید: «در مقابل هر یک از ما ائمه یک دروغگو است که بر امام دروغ می‌بندد» «۱».
در خاتمه کتاب دیدگاه معقولی در قبال این گونه روایات به صورت کلی ارائه خواهد شد.

دو شاهد در موضع ابن شاذان

عده‌ای از علما ذکر کرده‌اند که: بعضی از اخباریین شیعه و قومی از حشویّه عامه (۱) «ان لکل رجل منا رجل یکذب علیه» رک:

المعتبر فی شرح المختصر حلّی.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳

معتقد به تحریف قرآن می‌باشند «۱».

همچنین از سخنان محمد بن قاسم انباری می‌توان فهمید که در زمان او کسی یا کسانی معتقد به تحریف بوده‌اند «۲». به اضافه آن که در زمان عثمان، عده‌ای با قرآن جمع آوری شده توسط وی مخالفت نموده و به قراءت قرآن منسوخ به گمان خود پرداختند «۳». از «شعرانی» در «یواقیت العلوم» نقل شده است که: «اگر نه آن بود که از سست شدن دلهای ضعیف و گذاشتن حکمت در غیر اهلش هراسی داشتم، هر آینه بیان می‌کردم هر چه که از مصحف عثمان ساقط شده است». همچنین در فصل «إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» خواهد آمد که از بیان امام حسن- ع- می‌توان فهمید که امام، معاویه را متهم به اشاعه ادعای تحریف می‌نموده است. ابن شاذان هم از جمله مطاعن عامه را، روایات تحریف قرآن می‌شمارد و این ادعای آنان را تقبیح می‌کند «۴».

از نمونه‌ها و موارد بالا دو مطلب استفاده می‌شود:

اوّل: اعتقاد بعضی از اخباریین شیعه به تحریف قرآن متأخر از عصر ابن شاذان است و الا درست نبود ابن شاذان اعتقاد به تحریف را از مطاعن اهل سنت بشمارد. چون که جای آن بود به وی پاسخ دهند که عده‌ای از اخباریین شیعه هم این چنین اعتقادی دارند. مؤید و دلیل این مطلب، کلام «صدوق» است که قبلا نقل کردیم. صدوق در بیان خود، «اعتقادنا» به طور مطلق از اعتقاد شیعه درباره عدم تحریف قرآن سخن می‌گوید بدون اشاره به مورد استثنائی.

دوّم: روایات عامه در باب تحریف قرآن صراحت در تحریف دارند یا حداقل طایفه‌ای از این روایات این گونه هستند و قابل تأویل نمی‌باشند اما آنچه از طریق شیعه روایت شده این صراحت را ندارد و وجه صحیحی برای حمل و تأویل دارد. و آنچه که (۱) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵ و رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۰۸ و اجوبهٔ مسائل موسی جار اللّه، ص ۳۰.

(۲) ر ک: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۸۱- ۸۴.

(۳) همان مدرک، ص ۸۴.

(۴) ر ک: الایضاح ابن شاذان.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴

قابل تأویل نباشد یا وجود ندارد یا بسیار نادر و شاذ است یا از جعالین و کذّابین نقل شده است و یا از غلات است که نمی‌توان اینان را به شیعه نسبت داد و حتی خود شیعه هم روایات این دسته‌ها را رد می‌کند و قابل قبول نمی‌داند.

مقایسه‌ای میان روایات شیعه و اهل سنت

کثرت روایات اهل سنت در باب تحریف که «محدث نوری» شیعی را فریفت همچنان که دیگران را فریفته است، قابل مقایسه با روایات شیعه در این باب نیست به دلایل زیر:

اوّلا: «از جهت دلالت»- معظم روایات شیعه در این باب یا تفسیرند یا تأویل و یا ظهور در عدم تحریف دارند یا آن که ناظر به مسأله دیگری می‌باشند بخلاف روایات اهل سنت که بخش عمده آنها صراحت در تحریف دارند و قابل تأویل و حمل نمی‌باشند.

ثانیا: «از جهت کمیت»- روایات اهل سنّت چند برابر روایات شیعه در این باب است.

ثالثا: «از جهت سند»- روایات اهل سنت در این باب با سندهای معتبر نقل شده‌اند و اصحاب صحاح آنها را در کتب صحاح خود وارد کرده‌اند بخصوص صحیح بخاری، مسلم، مسند احمد، الموطأ و کتب دیگر. و روشن است که اهل سنت حکم به صحت تمام

روایات این کتب بخصوص صحاح و بالأخص ترمذی و ابی داوود می‌کنند.

به اضافه آنچه که در سنن دارمی و مستدرک حاکم و سنن ابن ماجه نقل شده است که جای هیچ نوع شک و شبهه‌ای در صحت این روایات با توجه به شرط نقل از شیخین یا دیگر شرایط صحت حدیث نزد آنها نیست.

اما در مورد «شیعه» مطلب چنین نیست و آنها هر چه در کتاب «الکافی» جمع شده باشد صحیح نمی‌دانند چه برسد به دیگر کتب اربعه یا غیر آنها. البته شیعه انتساب این کتب به مؤلفین را ثابت می‌داند و احتمال صحت اکثر روایات در این کتب را می‌دهد و احادیث صحیح این کتب را بیشتر از احادیث کتب دیگر می‌داند. اما در عین حال در سند و متن حدیث مناقشه کرده، پس از عرض حدیث بر کتاب خداوند متعال آنچه را که موافق کتاب باشد اخذ و مخالف کتاب را به دیوار می‌کوبند. همین برخورد را با روایات مخالف سنت قطعیه ضرورت عقل و بدیهی می‌دانند.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵

کافی است یاد آوری کنیم که عده‌ای می‌گویند: احادیث کتاب «الکافی» حدود «۱۶۲۰۰» حدیث است. از این میان «۹۵۰۰» حدیث را ضعیف می‌دانند و ما باقی را به «صحیح» «حسن» و «موثق» تقسیم می‌کنند.

اما درباره تفسیر قمی و احادیث آن اگر چه یکی از بزرگان «۱» سعی در توثیق همه روات احادیث این کتاب داشته است امّا جمع کثیری از علما این توثیق را نپذیرفته و دلایل توثیق روات را رد نموده‌اند بخصوص که این، تفسیر مخلوطی است از روایات قمی با آنچه که از ابی الجارود- ضعیف الروایهٔ- نقل شده است، به اضافه ضعفهای دیگر موجود در تفسیر.

رابعا: «شیعه معتقد است»: حدیث را باید بر قرآن عرضه کرد اگر موافق کتاب بود آن را اخذ کرده و اگر مخالف کتاب بود آن را طرح می‌کنیم. اما اهل سنت معتقد است: سنت، حاکم بر کتاب است نه کتاب، حاکم بر سنت «۲» همچنانکه عده‌ای از اهل سنت از عیان کردن این مطلب ابائی ندارند که حدیث عرضه حدیث بر کتاب، از جعلیات زنادقه است «۳».

معنای این تفکر و نظر آن است که: احادیث دال بر تحریف که در کتب صحاح وارد شده‌اند اخذ شوند و بخاطر مخالفت با کلام الهی طرح نشوند. هر چند که خداوند با صراحت بیان دارد: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۴» یا: لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ «۵» و همچنین آیات دیگر. (۱) آیهٔ اللّه سید ابو القاسم موسوی خوئی.

(۲) ر ک: تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۹۹. سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۴۵. مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۳۲۴ و ج ۲، ص ۳۵۱ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۳- ۲۳۴. دلائل النبوهٔ بیهقی، ج ۱، ص ۲۶. الکفایهٔ فی علم الروایهٔ خطیب، ص ۱۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸- ۳۹. بحوث مع اهل السنهٔ و السلفیه، ص ۶۷ و ۶۸. به نقل از بعضی منابع بالا- و کتاب ما: الصحیح من سیرهٔ النبی الاعظم (التمهید) ج ۱، ص ۳۲- ۳۳.

(۳) ر ک: جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۳۳. ارشاد الفحول، ص ۳۳. دلائل النبوهٔ بیهقی، ج ۱، ص ۲۶.

عون المعبود، ج ۱۲، ص ۳۵۶ و اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۶.

(۴) سوره حجر، آیه ۹.

(۵) سوره فصلت، آیه ۴۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶

کوشش ستایش برانگیز

در پایان این فصل لازم است به دو نکته اشاره کنیم:

اوّل: نباید فراموش کرد که اهل سنت برای تنزیه ساحت قرآن از تحریف، دست به کوششهایی زده‌اند و توجیهاتی برای این گونه

احادیث یافته‌اند هر چند که بعضی از این توجیهات نامعقول هستند مانند ادعای نسخ تلاوت و غیره. و خود این، دلیل دیگری است بر آنچه که قبلا ذکر کردیم که نقل روایت، دلیل اعتقاد به مضمون آن نیست بلکه سعی اصلی راوی، جمع آوری مرویات است نه تحقیق در متن آنها. لذا می‌بینیم احادیث متعارض و متناقض را نقل می‌کنند و حتی احادیث مخالف معتقدات خود را هم در کتب خویش وارد می‌کنند. و حل تناقضات و تعارضات را به علمای نقاد و با اهلیت وا می‌گذارند. یا آن که اساسا هدف دیگری از گرد آوردن این گونه روایات را دارند.

دومّ: ارائه یک نظر شاذ از طرف کس یا کسانی باعث نمی‌شود که این نظر شاذ را به تمام افراد یک مذهب نسبت دهند به صرف این که گوینده سخن شاذ، خود از پیروان این مذهب بوده است. به خصوص اگر این نظر شاذ، از طرف دیگر افراد معتقدات آن مذهب تخطئه شود و مورد انکار قرار گیرد. لذا اعتقاد گروهی از حشویه اهل سنت باعث نمی‌شود که اعتقاد به تحریف را به همه اهل سنت نسبت داد. مثلا «ابن تیمیه» عقایدی خلاف اجماع اهل سنت پدید آورد و این عقاید مورد انکار اهل سنت قرار گرفت، آیا می‌توان این سخنان شاذ ابن تیمیه را به همه اهل سنت نسبت داد؟ و اگر کسی چنین نسبتی دهد سخن یاوه بافته است و از حق تجاوز نموده در تعصب فرورفته است و از هوای نفس تبعیّت کرده است. خداوند ما را از این گونه خطاها در کردار و گفتار نگاه دارد. اوست توفیق دهنده و هدایت کننده به راه رستگاری.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷

فصل سوم ما نگهدارنده قرآنیم

کینه توزند یا منصف

ما معتقدیم مصونیت قرآن؛ کتاب خدای سبحان، از تحریف، امری بدیهی است و نیازی به اقامه دلیل و آوردن برهان ندارد. و تفاوت فاحشی است که می‌بینیم بعضی از افراد منصف غیر مسلمان به عدم تحریف قرآن تصریح می‌کنند. و یا لااقل تصریح می‌کنند به دست نخوردگی مصحف عثمان و عدم تغییر و تبدّل در آن.

در حالی که می‌بینیم عده‌ای از افراد بی‌انصاف هر چند که مسلمان هستند یا بعضی افراد اغفال شده نسبت تحریف به قرآن کریم می‌دهند یا این سخن را نقل می‌کنند.

در فصول گذشته گروهی از این افراد را نام بردیم. در این جا سخنان دو تن از افراد منصف غیر مسلمان را نقل می‌کنیم و بدان اکتفا می‌ورزیم:

۱- استاد «لوبلوء»: «قرآن امروز یگانه کتاب آسمانی است که در آن هیچ تغییر قابل ذکری رخ نداده است» «۱».

۲- سیر ویلیام مویر: «مصحفی که عثمان جمع آوری کرد. متواترا دست به دست گشته است تا به ما رسیده است بدون تحریف. و با عنایت فراوانی حفظ شده است به نحوی که هیچ تغییر قابل ذکری در آن رخ نداده است. بلکه می‌توانیم بگوییم: در نسخ بی‌شمار و متداول در کشورهای اسلامی، هیچ تغییری رخ نداده است» «۲». مانند سخن فوق از «بلاشیر» هم نقل شده است «۳». (۱) تاریخ قرآن الصغیر، ص ۹۴. به نقل از کتاب: المدخل الی القرآن درّاز، ص ۴۰.

(۲) تاریخ قرآن الصغیر، ص ۹۳. به نقل از: المدخل الی قرآن الکریم، ص ۴۰.

(۳) ر ک: القرآن نزوله، تدوینه، ترجمته و تأثیره، ص ۳۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸

دوست داریم در این جا به بعض ادله مصونیت قرآن از تحریف که توسط علمای محقق اقامه شده است اشاره کنیم:

دلیل اوّل: «از قرآن»:

اشاره

سخن خداونـد متعال است در قرآن که: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۱» این آیه دلالت می‌کند بر آنکه قرآن محفوظ مانده است بدون کمترین تغییر و تبدیلی یا زیادی و نقصانی «۲».

مناقشات نادرست:

در دلیل اوّل سه گونه مناقشه شده است:

اوّلاـ برای تحقق حفـظ در آیه فوق، حفـظ قرآن نزد بعضـی افراد کـافی است اگر چه قرآن موجود در دست دیگران تحریف شـده باشد.

جواب: این سـخن درستی نیست چون که هـدف از انزال قرآن هـدایت مردم است لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ؛ قرآن که شـکی در آن نیست راهنمـای پرهیزگاران است «۳».» و همچنین هـدف، تـدبر در قرآن و در آیات قرآن است أ فَلا یَتَـدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها، آیا در آیات قرآن تفکّر نمی‌کننـد یا بر دلهایشان قفلها زده‌انـد» «۴» و آیات دیگری که هـدف نزول قرآن را هـدایت و تدبر معرفی می‌کند. و روشن است هدایت و تدبر، مختص (۱) سوره حجر، آیه ۹.

(۲) التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۱۶۰ و ۱۶۱. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۱ و ۱۰۶. اظهار الحق، ج ۲، ص ۳۲- ۳۳ و ۹۰. الکشاف، ج ۲، ص ۵۷۲ البیان خوئی، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۳۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۸- ۸۴. لباب التأویل خازن، ج ۳، ص ۸۹. مدارک التنزیل نسفی در حاشیه‌اش، ج ۳، ص ۱۸۹. تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۵۴۷. البرهان زرکشی، ج ۲، ص ۱۲۷. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۴۴. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۷۳. المحجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۳.

اجوبـهٔ مسائل موسـی جار اللّه، ص ۳۱. مختصـر التحفه الاثنی عشـریه، ص ۳۲. الاحتجـاج، ج ۱، حاشـیه، ص ۳۷۸ از کـاشف الغطاء. اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۹. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۹ آلاء الرحمان، ص ۲۶ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۵۱.

(۳) سوره بقره، آیه ۲.

(۴) سوره محمّد، آیه ۲۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹

فردی یا گروهی نیست لـذا حفظ قرآن و عـدم تحریف بایـد برای همه باشـد تا هدایت نصـیب همه گردد. و اگر قرآن تحریف شده باشد دیگر این نقش هدایت‌گر را ندارد و دیگر آن قرآن نخواهد بود که در آن شـکی نیست و صحیح نیست سرزنش مردم به عدم تدبر در قرآن و مانند آن.

ممکن است کسـی فکر کند تحریف یا حذف، در آن بخش از قرآن راه یافته است که مخل معنا و مانع هدایت تامه نیست و تأثیری در عقاید و احکام ندارد. این احتمال نیز صحیح نیست چون که:

الـف: این تصـور دلیـل می‌خواهـد. چه کسـی می‌گویـد تحریـف این چنین به قرآن راه یـافته است و نه به صـورتی دیگر؟ و چگونه ممکن است اثبات این ادعا؟

ب: دشـمنان اسـلام، منـافقین و کسـانی که مرض قلبی دارنـد، هـدفشان از تحریف- به فرض حصول به مقصودشـان- تقویت غرض است و تبدیل هدایت به ضـلالت می‌باشد. و این انگیزه در امور اعتقادی، احکامی، قصـص انبیا و احوال مبدأ و معاد و ملتهای پیشین

فراوانتر است. پس دشمنان این حماقت را مرتکب نمی‌شوند تا سراغ مواردی بروند که غرضشان را تأمین نکند.

ثانیا: مناقشه دیگر آن است که شکی نیست که تحریف به واسطه اشتباه کتابت و نگارش قرآن توسط «نسّاخ» در قرآن راه یافته است. پس منظور از حفظ در آیه، حفظ نزد مردم نیست.

جواب: تحریف ناشی از اشتباه کاتبان و نسّاخ، مضر معنا نیست و باعث گرداندن آیه از ظهورش نمی‌شود؛ زیرا که اشتباه نسّاخ، تا وقتی که قرآن معروف بین مردم باشد و حقیقت نزولش بر امت شناخته شده باشد موجب تحریف قرآن نیست. بخصوص که این نوع اشتباهات زود مشخص می‌گردد و حافظان و حاملان قرآن و کسانی که پایبند حفظ قرآن می‌باشند اجازه ادامه این نوع اشتباهات را نمی‌دهند و چه بسیار هستند این حمله- در فصول آتیه خواهیم گفت که «معروف است در صفین سی هزار تن از حمله قرآن حضور داشتند غیر از کسانی که در صفین حضور نداشتند و حافظ قرآن هم بودند «۱»».

ثالثا: مورد سوم از موارد مناقشه آن است که: تمسک به قرآن برای اثبات عدم (۱) صفین منقری، ص ۱۸۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰

تحریف، مستلزم دور است؛ زیرا که ممکن است خود این آیه تحریف شده باشد.

جواب: تمام افراد و علما، اجماع دارند بر عدم تحریف این آیه، علاوه بر آن کسانی که ادعای تحریف قرآن را دارند موارد تحریف را به زعم خود ذکر کرده‌اند و این آیه جزو آن موارد نیست.

دلیل دوّم: «دقت نظر و تحقیق»:

یکی دیگر از دلایل عدم تحریف قرآن اهتمامی بود که برای حفظ قرآن به کار می‌رفت. انگیزه‌های زیادی فراهم آمده بود تا قرآن حفظ شود و حتی یک واو آن، کم یا زیاد نگردد کافی است ذکر کنیم که عثمان جرأت نکرد تا یک آیه منسوخ را حذف کند و در پاسخ درخواست ابن زبیر در این باره گفت که: او نمی‌خواهد چیزی از جای خود تغییر دهد «۱».

شاید این پاسخ عثمان پس از موضع سخت و امتحان دشواری است که دچارش شده بود عثمان هنگامی که اصرار بر حذف «واو» از آیه کنز: «و» الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ «۲» داشت تا آن که این آیه صفت باشد برای اهل کتاب و شامل مسلمین نگردد ابی بن کعب- صحابی معروف- به شدت به مخالفت برخاست و عثمان را تهدید کرد که اگر «واو» را حذف کند شمشیرش را بر دوش خواهد گذاشت. و عثمان ناچار شد از نظر خود باز گردد «۳».

و هنگامی که عمر خواست از این قسمت آیه: وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ «۴» «واو» را حذف کند- شاید به این منظور که از منزلت انصار کاسته و منزلت مهاجرین را بالا ببرد- مورد اعتراض «زید بن ثابت» قرار گرفت و «ابی بن کعب» هم زید را تأیید کرد. لذا عمر نتوانست به مقصود خود نایل گردد «۵» همچنان که عمر جرأت نکرد آیه رجم را- که (۱) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۷۰. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۴. مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۴۰ هر دو به نقل از: بخاری. و الاتقان، ج ۱، ص ۶۰.

(۲) سوره توبه، آیه ۳۴.

(۳) الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۳۲. تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۵۶ و ابو ذر، مسلمان یا سوسیالیست، ص ۴۲.

(۴) سوره توبه، آیه ۱۰۰.

(۵) الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶۹. به نقل از: عبید در فضائلش، سنید، ابن جریر، ابن المنذر و ابن مردویه.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱

مؤکدا آن را از قرآن می‌دانست- داخل قرآن کند. تا گفته نشود عمر بر قرآن چیزی افزود.

اگر عمر که خلیفه دوم است و مردی جسور و پر جرأت تا جایی که بر پیامبر اکرم اعتراض می‌کند و خود را در ردیف رسول اللّه!

می‌داند «۱»، عمر که افتخار می‌کند احکام زیادی را تشریع یا ابطال نموده است مانند: «حیّ علی خیر العمل» در اذان و ازدواج موقت «متعه» و صلوهٔ «تراویح» و مانند آن «۲». اگر عمر با آن سوابق و تقدیسی که عرب نسبت به وی داشت که تا حد عبادت می‌رسید و حرمت و منزلتی که در میان عرب داشت نتواند آیه‌ای را زیاد کند و یا حتی یک حرف را کم کند. چه کسی می‌تواند دست به تحریف قرآن بزند یا آیه و سوره‌ای را کم کند یا حرفی را اضافه نماید. این کار نزدیک به محالات است پس چطور ممکن است کسی به سادگی ادعای وقوع چنین کاری بکند؟

دلیل سوم: «اهتمام به حفظ قرآن»:

بعضی از علما استدلال می‌کنند به این که: اگر کسی فصلی را بر کتاب سیبویه مثلا اضافه کند، مشخص می‌شود که این فصل از کتاب نیست چون که در این کتاب عنایت خاصی به حفظ و ضبط آن وجود دارد. این مسأله درباره قرآن روشنتر است؛ چون که عنایت به حفظ، ضبط و قراآت آن بیشتر است قرآن مورد توجه قشر خاصی نیست.

بلکه مورد اهتمام و توجه تمام مسلمانان است چون که معجزه پیامبر است و اساس اسلام و مأخذ احکام می‌باشد.

دلیل چهارم: «احادیث عرض حدیث بر کتاب و احادیث دیگر»:

یکی از بزرگان برای اثبات عدم تحریف قرآن به احادیثی استدلال کرده است که دستور می‌دهد احادیث را باید نخست بر قرآن عرضه کرد و اگر موافقت داشت آن را اخذ و کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۵ به نقل از: اکثر افراد بالا و از حاکم و ابی الشیخ در تفسیرش.

تاریخ القرآن زنجانی، ص ۳۶. مقدمه تفسیر البرهان، ص ۴۲. و التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۴ به نقل از: تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۷.

(۱) ر ک: الحیاهٔ السیاسیهٔ للامام الحسن، تألیف مؤلف.

(۲) ر ک: الغدیر، ج ۶، النص و الاجتهاد و دلائل الصدق و کتب دیگر.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۲

اگر مخالف قرآن بود آن را طرح نمود. این نوع روایات را همه افراد ذیل نقل نموده‌اند:

ابن عباس، ابن مسعود، ابو بکر، ابی بن کعب و معاذ. همچنین از دو امام بزرگوار، امام سجاد و امام صادق- علیهما السلام- روایت شده است «۱».

ممکن است گفته شود مفاد روایات فوق، لزوم اخذ به قرآن موجود است و حجیّت آن هر چند حوادثی در قرآن رخ دهد و دلیل بر عدم تحریف قرآن نیست بلکه حجیّت قرآن را در هر حال بیان می‌کند. البته جواب این احتمال واضح است به این تقریر که: امر به عرض احادیث بر کتاب تحریف شده یا قرآنی که آینده در معرض تحریف قرار دارد، غیر طبیعی و بعید است. بعلاوه در دلیل آتی جواب کافی به این اشکال داده خواهد شد.

برای اثبات عدم تحریف قرآن به حدیث «ثقلین» هم تمسک شده است. همچنین احادیث دیگری که امر به تمسک و رجوع به قرآن می‌کند «۲». استدلال به حدیث ثقلین و مانند آن به این صورت است که: دستور به رجوع به قرآن و تمسک به آن در صورتی که امکان تحریف داشته یا در آینده تحریف خواهد شد معنا ندارد. چون که این احتمال در مورد هر آیه داده می‌شود لذا حجیّت آیه سقوط می‌کند و معنا ندارد امر به اتباع قرآن شود.

شاید گفته شود: آمر به رجوع به قرآن می‌داند که تحریف، سراغ قسمتهایی از قرآن خواهد آمد که متضمن احکام شرعیّه نیست و

مساس حاجت واقع نمی‌شود. جواب این احتمال سه گونه است:
اوّلا: کسی که قصد تحریف قرآن را دارد، سراغ بخشهایی می‌رود که هدایت بشر را متکفل است تا افکار را مشوش و عقاید را متزلزل کند. و هرگز مواردی را که ربطی به هدایت بشر ندارد انتخاب نمی‌کند.
ثانیا: نفس ارجاع به کتابی که موضع شك و تردید خواهد بود نادرست و نامقبول (۱) این استدلال در «المیزان» توسط مؤلف آن آورده شده است. ج ۱۲، ص ۷. احادیث نیز در منابع زیر مضبوط می‌باشند: سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۴۶. المصنف صنعانی، ج ۶، ص ۱۱۲ و ج ۱۱، ص ۱۶۰ جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۴۲. عیون الاخبار ابن قتیبه، ج ۲، ص ۲۳۳. البیان و التبیین، ج ۲، ص ۴۴، اعقد الفرید، ج ۴، ص ۶۰. حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۳ الکافی (اصول)، ج ۱، ص ۵۵ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۸ و ۹. حیاهٔ الصحابه، ج ۳، ص ۱۹۱ و ۱۹۷ و ۵۷۶. و از کنز العمال، ج ۸، ص ۸۷ به نقل از: ابن عساکر و اصول الحنفیه للشاشی ص ۴۳.
(۲) ر ك: تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۳
است و نتیجه آن تزلزل و تشویش فکر و ضعف یقین مأموران به رجوع است.
ثالثا: قبلا- گفتیم: سخن خداوند متعال: لا- رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ قرآن که در آن شك نیست راهنمای پرهیزگاران است» «۱» هر گونه احتمال موجب شك و تردید را ابطال می‌کند و اجازه خطور این احتمالات را نمی‌دهد.

دلیل پنجم: «واقعیّت تاریخی»:

تحریف قرآن اگر در زمان پیامبر صورت گرفته باشد غیر معقول است. چون که خود پیامبر اکرم بر کتابت قرآن اشراف داشتند و به مردم قرآن را تعلیم می‌دادند و بارها قرآن بر ایشان عرضه گشت و اگر این عمل پس از پیامبر اکرم و توسط نیروهای حاکم صورت گرفت علی- علیه السلام- و دیگر صحابه پیامبر را نمی‌رسید در مقابل این عمل که اساس اسلام را تهدید می‌کرد سکوت کنند. و بر امام و سایر صحابه، لازم بود که قرآن حقیقی را ظاهر، کنند و موارد تحریف را بیان کنند و ان حدث ما حدث؛ حال هر چه می‌خواست بشود. یا آن که حداقل امام پس از خلافت و به قدرت رسیدن می‌توانست قرآن حقیقی را آشکار ساخته و مردم را به آن ارجاع دهد و مانعی در مقابل امام نبود.
در حالی که ما نمی‌بینیم امام علی و پس از او امام حسن- ع- حرکتی دال بر تحریف قرآن از خود نشان بدهند. همچنان که نمی‌بینیم کسی از صحابه و دیگران از امام علی و امام حسن مطالبه اظهار قرآن حقیقی را کرده باشد. یا آن که اشاره‌ای به تحریف قرآن در گذشته نموده باشد چگونه صحیح به نظر می‌رسد امام- علیه السلام- همان دلیر مردی که چشم فتنه را درآورد و کور کرد- کاری که دیگری جز امام جرأت انجامش را نداشت- چنین کار حساسی را بی‌اهمیت تلقی کند در حالی که درباره اموال بیت المال اصرار دارد که بجای اوّل برگردد اگر چه با دارائی بیت المال، کنیزکان خریده شده و زنان به همسری درآمده باشند «۲» در حالی که این کارها اهمیت بسیار کمتری از تحریف قرآن دارند. اما ادعای این که امام توانایی اظهار حقیقت امر را نداشت چون که مستلزم غلط دانستن شیخین می‌گشت و محبت شیخین در دل مردم ریشه دوانیده بود «۳» این ادعا (۱) سوره بقره، آیه ۲.
(۲) نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۱، ص ۴۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۶. الاوائل، ج ۱، ص ۲۹۱.
ر ك: اثبات الوصیه، ص ۱۴۶.
(۳) آراء حول القرآن، ص ۷۳.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۴
درست نیست. چون که مراعات حال مردم در جایی که اساس اسلام لطمه می‌دید و حقیقت دین محو می‌گشت. محلی نداشت و

نمی‌بایست حقیقت اعظم، فدای مصلحت کوچکی گردد.

اما تحریف قرآن در زمان عثمان، سخت‌تر است. بلکه نزدیک به محال می‌باشد، چون که قرآن در این هنگام در اقصی نقاط مسلمان نشین منتشر شده بود و حافظان قرآن به هزاران بلکه به دهها هزار تن رسیده بودند و کوچکترین تجاوزی به حریم قرآن موجب خشم مردم و شورش علیه وی می‌گشت. بالاخص با وجود شورش گرانی که با کمتر از این کارها بر او شوریدند.

با این حال هیچ کس در این باره بر عثمان طعنه نزد و کسی نسبت اسقاط حتی یک آیه را به وی نداد بلکه امیر المؤمنین- علیه السلام- کار عثمان را درباره جمع آوری قرآن ستود که در این کتاب خواهد آمد و منابع این قول را نقل خواهیم کرد.

بعد از همه این حرفها آیا این صدها آیه بلکه هزاران آیه که ادعای سقوط آنها از قرآن می‌شود بر همه کس پوشیده بوده است و تنها عده کمی از آن آگاهی داشته‌اند؟ و آیا معقول است همه با عامل تحریف همگام و همآوا شده این عمل شنیع و این جنایت بزرگ را انجام داده باشند؟!. یا آن که اینان نسبت به کتاب خدا جاهل بودند، تا آن جا که از تحریفات رخ داده توسط عثمان یا دیگری بی‌خبر ماندند؟ آیا پیامبر اکرم آیات قرآن را بر مردم نمی‌خواند و کتاب حکمت را به آنان نمی‌آموخت آن طور که خود قرآن بیان می‌کند؟! یا آن که خیلی زود آنچه را آموخته بودند فراموش کردند و از خاطرشان پنهان گشت؟! ... و اگر هم فراموش کردند- و هر چند که فراموش کردند- آیا امکان دارد به اندازه یک سوم قرآن فراموش کرده باشند؟ یعنی بیش از دو هزار آیه که ادعا می‌شود ساقط شده است. و میان این دو آیه بوده است: وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى ... «۱» و بین: فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ ... «۱» و هیچ یک از مسلمانان حتی یک آیه را به یاد نیاورد؟! ... همین اشکال در مورد آنچه گفته می‌شود از سوره براءت، احزاب، و غیره فراموش شده نیز، صادق است؟! و آیا مگر خیلی از صحابه مصاحف مخصوص به خود نداشتند؟ پس چطور ممکن

(۱) سوره نساء، آیه ۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۵

است این مقدار زیاد از مصاحف همه صحابه بالاتفاق ساقط شده باشد. به خصوص مصحف ابی، ابن مسعود و زید و دیگران که نام عده‌ای از آنها در بحث جمع آوری قرآن خواهد آمد؟! و اگر ابی بن کعب بر حذف یک «واو» اعتراض می‌کند چگونه در برابر این تحریف کثیر و حذف بسیار ساکت می‌ماند؟! ...

و اگر «ابو ذر» سکوت نمی‌کند تا آن که سخنی را که از پیامبر اکرم شنیده است بیان کند و با آن که شمشیر برّان بر گردنش نهاده‌اند سخن خود را می‌گوید «۱» آیا این شخص در برابر چنین جنایت عظیمی سکوت می‌کند وانمود می‌سازد که هیچ اتفاقی نیفتاده است؟! ...

و اگر ابن مسعود آتش زدن مصاحف را محکوم می‌کند «۲» چرا تحریف قرآن و حذف این همه آیات را محکوم نمی‌کند؟! وانگهی اگر حکّام دست به تحریف قرآن زده باشند ناچار این تحریف بایستی درباره آیاتی باشد که با حاکمیّت آنان معارض باشد و یا موضع مخالفین را تأیید کند این تحریف موجب می‌شود مخالفین بتوانند آن را مستمسک برای سقوطشان قرار داده مردم را نسبت به این جنایت آگاه کنند و بدین وسیله قدرت این حکام را متزلزل سازند و پایه‌های قدرت آنان را تکان دهند و به لرزه درآورند. حال آن که ابدا چنین مسأله‌ای اتفاق نیفتاده و هیچ کس خبر از این نوع جریانات در تاریخ ندارد.

بعد از همه این سؤالات آیا پیامبر کاتبانی نداشت که هر چه از قرآن نازل می‌گشت بلافاصله می‌نوشتند و مگر نه آن که همه قرآن در زمان پیامبر- ص- جمع شد و در حضور پیامبر قرآن را می‌نگاشتند آن چنان که خواهد آمد؟! به اضافه سؤالات بسیاری دیگر که در این مختصر امکان طرح همه آنها نیست و با آنچه که ذکر کرده‌ایم طی فصول کتاب می‌توان بسیاری را دریافت.

دلایل تحریف قاصر است

روایات تحریف که مورد استدلال قرار می گیرنـد یا ممکن است مورد استدلال قرار گیرند از جهاتی چند قصور دارند: (۱) طبقات ابن سعد، ط صادر، ج ۳، ص ۳۵۴. و به نقل از او در قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۵۵.

(۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۶

۱- این روایـات نه تـواتر لفظی دارنـد نه اجمـالی؛ چون که بعضـی روایـات از «نقص» در آیـات قرآن یـاد می کنـد و بعضـی ادعـای «زیـادی» در قرآن می کننـد و گروه سوم ادعای تغییر و تبـدیل می کننـد. و هر دسـته مورد خاصـی را مشـخص و معین می کنـد که با موارد تعیین شده دسته دیگر اختلاف دارد.

۲- اکثر این روایات از جهت دلالت به مقصود هم قصور دارند. بعضی از این روایات به امور عادی و اشتباهات فردی اشاره می کنند که بزودی خطاء و اشـتباهش آشکار می گردد. و بعضی از خطای نسّاح یا خطای سامعه ناشی می‌شود که بعدا حق معلوم می گردد و غلط برطرف بر می گردد و بعضـی از روایات از اختلاف «لهجه‌ها» یاد می کننـد. و بعضـی از روایات تفسیر مزجی است یا به مرادف است و یا تأویل می‌باشد که بحث از آنها به شکل نیمه تفصیلی در آینده خواهد آمد.

۳- بعضی از این روایات از طریق غلات دروغگویان و جعل کنندگان نقل شده است.

۴- بعضـی از این روایات ادعیه یا اقوالی را نام می‌برند که احیانا فلان صـحابی در حاشـیه قرآن خود نوشته بوده است و ناقل پنداشته است که منظور صـحابی نشان دادن این است که این دعا مثلا جزو قرآن است در صورتی که صرفا آن صحابی برای سردست بودن و بازیابی مجدد، آن مطلب را در حاشیه قرآن آورده است. و دیگر مواردی که نمی‌توان از آنها برای اثبات مقصود استفاده کرد.

آنچه از روایات که از عیوب بالا خالی بماند و صـریحا اشاره به تحریف داشـته باشد- اگر سندش صحیح باشد- اخبار آحاد خواهد بود که در این گونه موارد نمی‌توان به آنها اعتماد کرد، خصوصا که شواهـد و براهین مسلّم علیه آنها موجود می‌باشد. و شوکانی و دیگران به جنبه واحد بودن تصـریح کرده‌اند «۱». طی فصول آتیه- ان شـاء اللّه- هر یک از این مطالب روشن خواهـد گشت تا برای کسی عذری باقی نماند.

سیاست و شایعات تحریف

علاوه بر عوامل دیگر، در بعضی از نصوص بر می‌خوریم به تلاشهایی که علیه خلیفه (۱) ارشاد الفحول، ص ۳۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۷

سوم؛ عثمان صورت می گرفت و این تلاشـها نشر شایعاتی بود که درباره «مصحف عثمان» پخش شده بود. مفاد این شایعات این بود که: عثمان با جمع آوری مصاحف و ایجاد یک مصـحف- کاری که علی- علیه السلام- تأییدش کرد- سبب از میان رفتن بخشهایی از قرآن گشـته است. و ما بعید نمی‌دانیم عایشه و کسانی در خط او به چنین شایعاتی دامن زده باشـند. چرا که می‌بینیم این روایت را در این زمینه طرح می کنند.

و چه بسا مؤیـد نظر ما باشد آنچه از امام علی- علیه السـلام- در این زمینه نقل شده است و در آن از جمع آوری قرآن توسط عثمان دفـاع می کنـد: «دربـاره عثمـان جز خوبی چیزی نگوییـد به خـدا آنچه را درباره مصاحف انجام داد در حضور ما بود» «۱» البته ما به نصوصـی بر می‌خوریم از عـائشه و هم مسـلکان سیاسـی وی که از میـان رفتن بخشـهایی از قرآن را به زمان قبل از عثمان می‌رسانند مانند روایتی که خورده شدن قرآن مکتوب در صحیفه توسط حیوان خانگی، هنگامی که افراد خانه مشغول مراسم وفات پیامبر اکرم بودند و یا روایتی که از بین رفتن آیات زیادی را هنگام شهادت حافظان قرآن در جنگ یا مسیلمه در زمان ابی بکر، بیان می کند.

به نظر می‌رسد معاویه در دامن زدن به شایعات قرآن، نقش خاصی داشته باشد.

طبرسی موضعگیری تندی از امام حسن- علیه السلام- در برابر معاویه برای ما نقل می‌کند و می‌گوید: در این موضعگیری، امام صریحا معاویه را متهم به اشاعه این نوع شایعات می‌کند: «... گمان می‌کنی عمر به پدرم پیام داد که من می‌خواهم قرآن را در یک مصحف بنویسم ...» (جریان مخالفت علی با تسلیم مصحف به عمرو دستور عمر به جمع آوری آیات بر اساس شهادت دو شاهد را نقل می‌کند) و سپس امام در پایان سخن خود می‌گوید: «... بعد گفتند: آیات زیادی از قرآن از میان رفت. قسم به خدا دروغ گفتند بلکه قرآن محفوظ است و نزد اهلش قرار دارد ...» «۲».

می‌بینیم امام داستان طلب عمر مصحف علی و دستور کتابت قرآن به شهادت دو شاهد را به معاویه نسبت می‌دهد و آن را از اکاذیب معاویه می‌شمارد، و این دلیل روشنی است بر آن که این مسائل ساخته معاویه بوده و او برای تحقق اهداف خود دست (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۵۹، و منابع دیگری که هنگام اشاره به تأیید امیر المؤمنین- ع- عمل عثمان را در باب مصاحف، معرفی خواهند شد.

(۲) الاحتجاج، ج ۲، ص ۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۸

به شایعه سازی زده بوده است. این مطلب هنگامی روشن می‌شود که بدانیم قرآن در زمان پیامبر و به دستور او نوشته شد و این کار توسط «کاتبان وحی» صورت گرفت و باز بدانیم که مصاحف متعددی در دست صحابه بوده است.

با این توضیحات داستان جمع آوری قرآن توسط زید به شهادت دو شاهد و اضافه شدن آیاتی به شهادت خزیمه مورد شک و تردید قرار می‌گیرد. و ما با توضیحات دیگری که در آینده خواهیم داد سستی این داستان و مشابه آن کاملا واضح خواهد شد. کما این که سخن امام حسن دال بر محکومیت قائلین به تحریف و تکذیب آنان است. سپس خود امام مادّه نزاع را نابود کرده و می‌گوید: «قرآن مجموع است و نزد اهلش محفوظ است.»

اهل قرآن کیستند؟

عبارت: «عند اهله» از امام مستلزم مکث کوتاهی است برای روشن شدن معنای اهل قرآن.

آیا مراد امام از «اهل قرآن» حافظان قرآن کریم است از صحابه یا دیگران که هر کدام برای خود مصحفی دارد و تمام آیات را در آن گرد آورده است؟

البته لازم نیست هر فرد بالفعل قرآن کاملی داشته باشد بلکه صرف امکان تهیه و تکمیل، کافی است. و آیا می‌توانیم از اطلاق روایت مرجحی برای این وجه به دست بیاوریم یا آن که منظور امام خصوص اهل البیت است و مراد این است که خصوص آن قرآنی که پیامبر جمع کرد و توسط کتاب وحی نوشته شده بود یا آن قرآن مکتوب توسط علی- علیه السلام- که در آن تأویل، تنزیل و غیره بود و نزد اهل بیت مجموع و محفوظ است و در اختیار مردم می‌باشد؟

بنابراین ادعای این که عمر خواست قرآن را در یک مصحف جمع آوری کند، درست نیست، تا آن هنگام که قرآن پیامبر نزد اهل بیت محفوظ است.

و گاهی بعضی وجه اوّل را استظهار می‌کنند. و به هر ترتیب مشخص می‌گردد که امام- علیه السلام- خواسته است دروغ معاویه را تکذیب کند و دلیل قاطع بر دروغ بودن آن بیاورد. و خود این بیان از امام، دلیل روشنی است بر دروغ بودن داستان تحریف و نقص و از بین رفتن آیات زیادی از قرآن.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۹

مغرضان در خط اهل بیت نیستند

یک اشاره کوتاه باقی می‌ماند و آن این که: کسانی که ادعای نقص قرآن را دارند همیشه مورد نقد و جرح ائمه واقع می‌شدند و هیچ گونه رابطه این گونه افراد را با ائمه پیوند نمی‌داد بلکه امام حسن- علیه السلام- هیچ تردیدی در دروغگو شمردن آنان ندارد و با صراحت آنان را متهم به دروغ پردازی می‌کند. شاید این افراد همفکر و هم عقیده معاویه بوده باشند و با بلند پروازی‌های معاویه، هم جهت باشند چه قبل از حاکمیت معاویه و چه پس از آن. لذا بایستی به اسامی این افراد که معتقدند قسمت زیادی از قرآن از بین رفته، مراجعه کرد و دید که سخن ما درست است و آنان در همان جهت سیر می‌کنند که بیان کردیم.

دفاع از قرآن نه دفاع از حاکم

در این جا باید روشن کنیم که دفاع از قرآن به هیچ عنوان به معنای دفاع از حکّام نیست حکامی که نقش مثبتی در حفظ قرآن داشتند. همان طور که مخالفت سیاسی نبایستی منجر به تجاوز از حدود شرع گردد و نباید بخاطر مسائل سیاسی، دست از دین برداشته به تزویر پرداخت و حرمت قرآن را از میان برد. برای همین است که می‌بینیم همه تلاشهایی که در این جهت صورت گرفته جز رسوایی به بار نیاورده است و خود مخالفین به وسیله قرآن از پای درآمده‌اند و هیچیک از مسلمانان کمترین توجهی به سخنان این افراد نداشته‌اند و این تحقق سخن خداوند است که: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.

تحریف واقع شده در قرآن

با تمام مباحث و مسائل مطرح شده نصوصی وجود دارد که صریحا می‌گوید قرآن تحریف شده است. مثلا از امام باقر- علیه السلام- روایت شده است که: «اما کتاب اللّه فحرفوا «۱»؛ کتاب خدا را تحریف کردند». (۱) بصائر الدرجات، ج ۸، ص ۴۱۳- ۴۱۴ الکافی، ج ۸، ص ۱۲۵ و البیان، ص ۲۴۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۴۰

و از امام حسین- علیه السلام- در روز عاشورا سخنان ذیل در برابر لشگر یزید- لعنهٔ اللّه علیه- نقل شده است:

«... فانّما انتم من طواغیت الامّهٔ و شذاذ الاحزاب، و نبذهٔ الکتاب، و نفثهٔ الشیطان، و عصبهٔ الاثام و محرّفی الکتاب و مطفئی السنن ...» «۱».

«... شما طواغیت این امت هستید و گروههای مخالف، شما کتاب را به کنار انداخته‌اید، شما دمهای شیطان هستید و همه همبستگان گناه و تحریف کنندگان قرآن هستید و خاموش کنندگان سنت ...».

و گروه دیگری از روایات که کلمه «تحریف» را به کار برده‌اند و هر کس بخواهد می‌تواند به مأخذ ذیل صفحه مراجعه کند «۲».

ما احتمال قوی می‌دهیم که کلمه با «قاف» است یعنی «تحریق» بوده است و «تصحیف» شده است. و این اشاره‌ای است به کار عثمان که مصاحف را سوزاند و مسلمانان این کار را بر او ایراد گرفتند و حتی او را «حرّاق المصاحف «۳»؛ سوزاننده مصاحف» نامیدند.

مؤید نظر ما روایتی است که صدوق و حاکم درباره گلایه و شکایت قرآن، مسجد و عترت نقل می‌کند و در این روایت قرآن می‌گوید: «یا ربّ حرّقونی «۴»؛ خدایا مرا آتش زدند.»

و اگر هم تحریف با «ف» باشد باز نمی‌توان اثبات کرد که به مصحف موجود، دست خیانت رسیده باشد و از آن کم و یا به آن چیزی زیاد شده باشد؛ زیرا مقصود، تحریف معنوی است و تغییر معنای اصلی آیات و تغییر مصادیق و دیگر روشهای تحریف. و این مطلبی است که امام محمد باقر در مکتوب خود به سعد الخیر تصریح می‌کند: (۱) مقتل الحسین خوارزمی، ص ۷. و الخطبه در اللهوف، ص ۴۱ (در آنجا: محرفی الکلم است). تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۳۷ (در آنجا محرفی الکلام است) و ر ک: البیان

خوئی، ص ۲۶۷.

(۲) رک: البیان خوئی، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸.

(۳) البیان خوئی، ص ۲۷۷. تاریخ قرآن صغیر، ص ۹۴ و ۹۵. و الفتنهٔ الکبری، ج ۱، ص ۱۸۱، ۱۸۲ و ۱۸۳.

(۴)- خصال، ج ۱، ص ۱۷۵. آراء حول القرآن، ص ۹۷. از مستدرک حاکم از کتاب: الفردوس.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۴۱

«اقاموا حروفه، و حرفوا حدوده، فهم یروونه و لا یرعونه، و الجهال یعجبهم حفظهم للروایهٔ، و العلماء یحزنهم ترکهم للرعایهٔ» «۱».

ترجمه نزدیک به معنا این است که: «حروف قرآن را اقامه کردنـد و حدودش را تحریف کردند، قرآن را روایت می‌کنند ولی آن را رعایت نمی‌کنند، جاهلان از این که قرآن را حفظ کرده‌اند خشنودند و علما از ترک رعایت قرآن، غمگین هستند».

و باز از امام صادق- علیه السلام- روایت شده است که:

«ان رواهٔ الکتـاب کثیر، و ان رعـاته قلیل فکم مسـتنصح للحـدیث، مسـتغش للکتاب فالعلماء یحزنهم ترک الرعایـهٔ، و الجهال یحزنهم حفظ الروایهٔ» «۲».

«راویان قرآن زیادند و رعایت کنندگان حدود قرآن کم هسـتند چه بسیار کسانی که حدیث را نصیحت گرانه نقل می‌کند در حالی که در کتـاب غش روا می‌دارد. علمـا از ترک رعـایت قرآن رنـج می‌برنـد. و جاهلاـن هم و غمشـان حفـظ قرآن است و این مسأله رنجشان می‌دهد».

از جمله دلاـیلی که اشـاره می‌کنـد به مقصود تحریف که عـدم شـناخت تأویل است نه نقص و زیادی حروف، کلمات آیات و سور قرآن، روایتی است از امام محمد باقر- علیه السلام- که می‌فرماید:

«ما یستطیع احد ان یدعی: ان عنده جمیع القرآن ظاهره و باطنه، غیر الاوصیاء ...» «۳».

«هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که: نزد او همه قرآن است؛ ظاهرش و باطنش، جز اوصیاء ...».

و باز از امام باقر روایت شده است که می‌فرماید:

«لو لا انه زیـد فی کتاب اللّه و نقص ما خفی حقنا علی ذی حجی و لو قـد قام قائمنا صـدقه القرآن» «۴» (۱) ر ک: الکافی، ج ۸، ص ۵۳. البحار، ج ۷۵، ص ۳۵۹. الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴. المحجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۴ و البیان خوئی، ص ۲۴۹.

(۲) الکافی، ج ۱ ص ۳۹. و آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۲۷.

(۳) الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸. بصائر الدرجات، ص ۱۹۳. الوافی، ج ۲، ص ۱۳۰. و تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۵.

(۴) تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۳ و در حاشیه به نقل از: البرهان و به نقل از:

البحار، ج ۱۹، ص ۳۰. و از: اثبات الهداهٔ، ج ۳، ص ۴۳- ۴۴. و تفسیر صافی، مقدمه، ص ۴۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۴۲

«اگر نه آن بـود که بر قرآن افزوده شـده است و از آن کاسـته شـده است حق مـا بر هیـچ خردمنـدی پنهـان نمی‌مانـد و اگر قـائم ما برخیزد، قرآن او را تصدیق خواهد کرد.»

آنچه که قائم- علیه السـلام- را تأییـد می‌کنـد، همین قرآن موجود است؛ زیرا امام در مقام اسـتدلال درباره حق ضایع شده اهل بیت می‌باشـد و آن که این حق را اعتراف نمی‌کنـد سـرزنش می‌نمایـد. و معنـای اسـتدلال آن است که: امـام حجت- صـلوات اللّه علیه- معانی حقیقی را آشـکار خواهـد کرد به صورتی که کمترین غموض و اشـتباه در درک معانی قرآن نباشـد و هر فرد خردمنـدی این معنا را درک کنـد که: قرآن، امام را تصـدیق می‌کنـد و اگر واقعا قرآن تحریف شده باشد، امام را تصدیق نخواهد کرد. پس منظور آن است که دشـمنان، معـانی قرآن را تحریف کردنـد و از قرآن در این زمینه معـانی و مفـاهیمی کاسـتند و معانی مورد نظر خود را

داخل نمودند تا آن که امر بر افراد عاقل مشتبه گشت.

شاهد مطلب که معانی قرآن تحریف شده است حذف موارد زیر است:

الف- حذف تأویل بعضی آیات.

ب- حذف تفاسیری که خدا برای آیات نازل نمود.

ج- حذف موارد نزول و موارد مشتبه راجع به ناسخ و منسوخ و دیگر کارها.

بعد، این موارد محذوف با موارد دیگری جا به جا شد و موارد ظنی و تأویلات شخصی و اجتهادات غلط در بیان ناسخ و منسوخ آیات، جای آنها را گرفت.

اگر کسی اطلاع بیشتری در این باره بخواهد به کتابهای: تفسیر الدر المنثور، جامع البیان و دیگر کتب رجوع کند تا ببیند چگونه روح معانی قرآن تحریف شده است.

یکی دیگر از علل «تحریف معنوی» قرآن اشکال زبانی و اصالت دادن به نکات اعرابی است. اعراب بدون توجه به سیاق جمله و موقعیت کلمه در جمله به طور مطلق به هر کلمه نگاه می‌کنند و احتمالات متعدد اعرابی و تنوع ترکیب را بررسی می‌کنند و این باعث دور شدن از مقصد حقیقی قرآن و معنای واقعی آیات است. برای مثال می‌توان به وجوه اعراب دو آیه اوّل سوره بقره ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ توجه کنید تا مطلب روشن شود. در همین مورد، عبد الاعلی از امام صادق- علیه السلام- روایت کرده است که امام می‌فرماید: «اصحاب العربیه یحرفون کلام اللّه عز و جل عن مواضعه «۱»، اصحاب عربیت و (۱) بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۳۱۶. و البیان خوئی، ص ۲۴۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۴۳

سخن شناسان عرب، کلام خداوند را از مواضعش تحریف می‌کنند».

در این زمینه رجوع کنید به کتابهای: حجهٔ القراآت، الکشف عن وجوه القراآت السبع. در این کتب دلایل واضحی بر سخن ما می‌توان یافت. همچنین رجوع کنید به کتب تفسیر، قراآت و اعراب القرآن.

مباحث ضروری

اگر بخواهیم ریشه این شجره خبیثه را- درخت تشکیک در قرآن که کینه توزان آن را غرس کردند و افراد ساده لوح و اغفال شده آن را آبیاری کردند- خشک کنیم و ریشه آن را درآوریم باید بعضی مسائل اساسی را طرح کنیم. اگر این مسائل روشن شود حتی توهم و خیال تحریف قرآن به ذهن کسی خطور نخواهد کرد. مسائلی را که باید طرح کرد عبارتند از:

۱- موضوع جمع آوری قرآن، زمان آن، و چه کسی این مهم را به عهده گرفت. در این زمینه از مصحف علی- علیه السلام- و امور مهم دیگری بحث خواهیم کرد.

۲- سپس از نزول قرآن بر هفت حرف سخن خواهیم گفت همچنین از رسم الخط قرآن و آنچه از رسم الخط به بار آمد احوال قرّاء و آنچه از آنان باقی ماند. تفسیرات مزجی، تفسیرات مرادفی، و امور دیگر مربوط به این بحث.

۳- بحث آیات منسوخ التلاوهٔ و روایات مربوط به آن و بررسی واقعیت آنها. در این زمینه احادیثی که ریشه این مسأله بوده‌اند یا آن که کمک به رشد و گسترش این عقیده شده بررسی خواهند شد و بطلان آنها را ثابت خواهیم نمود و مباحث مهم دیگری که در این زمینه طرح آنها بر ما لازم است.

مباحث فوق را طی بخشها و فصولی چند مطرح خواهیم نمود.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۴۵

بخش دوّم: قرآن ... مصحف ...

اشاره

۱- تاریخ جمع آوری قرآن ۲- واقعیت تاریخی جمع آوری قرآن توسط خلفا ۳- ترتیب و نزول آیات ۴- مصحف علی (ع)
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۴۷

فصل اوّل تاریخ جمع آوری قرآن

سرآغاز

چه بسا اگر فردی با دقت در مباحث طرح شده تا کنون یا مباحث آینده بنگرد ادله و شواهد روشنی به دست خواهد آورد که قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- جمع آوری شده است اما نظر به آن که اثبات این کار ممکن است برای عده‌ای اگر محال نباشد بسیار دشوار باشد، لذا در این مختصر به قدر میسور شواهد و ادله را ذکر می‌کنیم و دلائل بیشتر را به هوشیاری خواننده واگذار می‌کنیم تا در صورت نیاز، آنها را از لابلای کتاب استخراج کند.

دیدگاهها پیرامون جمع آوری قرآن در زمان پیامبر اکرم (ص)

عده‌ای از علما و اهل بحث و تحقیق بر جمع آوری قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- تأکید کرده‌اند از جمله آنها می‌توان افراد زیر را نام برد: حارث محاسبی، الخازن، الزرقانی، الزرکشی، عبد الصبور شاهین، محمد الغزالی، ابی شامه، الباقلانی «۱» شیخ حر عاملی «۲»، البلخی، ابن طاووس «۳» و شرف الدین «۴». (۱) درباره افراد گذشته (همه یا بعضی از آنها) رک: البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۸ و ۲۴۰.
مناهل العرفان زرقانی، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۴۱. الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۶۰، تاریخ القرآن زنجانی، ص ۴۶- ۴۷. لباب التأویل خازن، ج ۱، ص ۷. غرائب القرآن نیشابوری، در حاشیه جامع البیان طبری، ج ۱، ص ۲۴. اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۱۷- ۱۸ به نقل از: بعضی منابع بالا و به نقل از: نظرات فی القرآن، ص ۳۵ و از: الانتصار، ص ۹۹.
(۲) الفصول المهمه حر عاملی، ص ۱۶۶.
(۳) اجوبهٔ مسائل موسی جار اللّه، ص ۳۹ و ۴۰.
(۴) ر ک: سعد السعود، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۴۸
در این باره «دکتر الصغیر» می‌گوید: «... تحقیق علمی اقتضا می‌کند که قرآن تماما در زمان پیامبر نوشته و جمع آوری شده است. همان طور که «ابن حجر» این چنین می‌اندیشد «۱». هر کس به اطلاعات بیشتری در این باره علاقه‌مند است به منابع مذکور در پاورقی مراجعه کند».

ضرورت طرح سه مطلب

قبل از اشاره به دلایل خود در زمینه معتقداتمان به سه مطلب اشاره می‌کنیم:
اوّل: نخست اشاره می‌کنیم به اهتمام پیامبر بر تعلیم قرآن به مردم و نشر آیات و تشویق مردم به حفظ آیات قرآن و ختم آن و این

اهتمام نسلا بعد نسل ادامه یافت. هنوز بیش از دو دهه از وفات پیامبر- ص- نگذشته بود که دهها هزار تن قاری قرآن پدید آمدند. و اگر کوچکترین تصرفی در قرآن صورت می گرفت این حافظان بودند که بر تحریف گر می‌شوریدند و فریادشان به اعتراض بلند می‌شد، خصوصا از جمله این افراد بودند کسانی چون ابو ذر (ره).

و اگر آن که قصد تعدی به ساحت قرآن را داشت از حکّام بود، رقیبان، این حرکت را وسیله تخطئه وی و سست کردن پایه‌های حکومتش قرار می‌دادند.

دوّم: دومین مطلبی که لازم است طرح شود مسأله عرضه کردن قرآن توسط صحابه است بر پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- و قرائت قرآن نزد وی.

سوّم: مطلب سوم به این مسأله می‌پردازد که خود اصحاب، اهتمامی خاص به ختم قرآن در زمان پیامبر اکرم داشتند، و اوامر نبوی آنان را تشویق به این کار می‌نمود. به اضافه آن که تاریخ از تعدادی صحابی نام می‌برد که بارها قرآن را در زمان خود پیامبر ختم کرده بودند، همه این مطالب یک چیز را ثابت می کنند و آن این که قرآن به شهادت دو شاهد یا یک شاهد- آن طور که بعضی از روایات ادعا می کنند- جمع آوری نشده است.

اینک مطالب بالا را با تفصیل بررسی می‌کنیم:

مطلب اوّل: «اهتمام به قرآن».

۱- از علی- علیه السلام- روایت شده است که فرمود: پیامبر اکرم می‌فرمود: (۱) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۵ و ۸۷. و کلام ابن حجر در: فتح الباری، ج ۹، ص ۱۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۴۹

«هر کس قرآن را بخواند برای آن که آنچه را خوانده ظاهر کند و حفظ کند قرآن را خداوند او را وارد بهشت می کند و شفاعتش را درباره ده تن از افراد خانواده‌اش که مستحق دوزخند خواهد پذیرفت» «۱» در این زمینه و تعلیم قرآن احادیث فراوانی در کتب مضبوط است «۲».

از عبادهٔ بن صامت (رض) نقل شده است که: وقتی که کسی از افراد هجرت کرده نزد پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- می‌آمد پیامبر او را به یکی از ما می‌سپرد تا به او قرآن بیاموزد و در مسجد پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- سر و صدا و همهمه‌ای بود از: تلاوت قرآن تا آن که رسول اللّه- صلّی اللّه علیه و آله- به آنان دستور داد صدای خود را آهسته نمایند تا باعث به غلط انداختن یکدیگر نشوند» «۳».

و در نص دیگری آمده است که: «هنگامی که شخصی به مدینه هجرت می کرد پیامبر- ص- او را به یکی از حافظین قرآن می‌سپرد تا او را قرآن بیاموزد، بدین ترتیب حافظین قرآن در عهد پیامبر زیاد شدند و در زمان پیامبر حدود هفتاد تن از قراء در فاجعه «بئر معونه» به شهادت رسیدند» «۴».

و هنگامی که هیأت نمایندگی «عبد القبیس» خدمت پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- رسیدند هر یک از افراد هیأت را به یک میزبان سپرد تا وی را منزل داده و قرآن تعلیم دهد و نماز بیاموزد. هیأت یک هفته در مدینه ماندند. سپس پیامبر آنان را فرا خواند دید در آستانه تعلیم و تفقه قرار دارند، آنان را به گروه دیگری سپرد و جمعه دیگر مجددا آنان را خواست دید قراءت قرآن و احکام را آموخته‌اند «۵». (۱) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۶.

(۲) ر ک: منبع بالا، صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۹ مستدرک حاکم. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۹- ۱۶۵. حلیهٔ الاولیاء، ج ۴، ص

۱۹۴. الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۳۲۴ به بعد و النشر، ج ۱، ص ۲- ۶.

(۳) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۳۴ و ص ۳۰۸. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۱۴. البیان خوئی، ص ۲۷۴.

تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۰. مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۲۱. حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۲۶۰ به نقل از:

طبرانی، حاکم و بیهقی. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۵۶ دو منبع آخری حدیث را تا یعلمه القرآن نقل می‌کند.

(۴) ر ک: کنز العمال، ج ۲، ص ۲۲۳ به نقل از: طبرانی در: الکبیر، حاکم در مستدرک، بخاری، مسلم. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۰۸ و ۲۳۵ و تاریخ القرآن زنجانی، ص ۴۰.

(۵) المصنف صنعانی، ج ۹، ص ۲۰۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۰

علاوه بر آن آن طور که معروف است، پیامبر اکرم- ص- معاذ و ابو موسی را به «یمن» فرستاد و دستور داد به مردم قرآن تعلیم دهند «۱».

و باز معروف است که پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله- قبل از هجرت، «مصعب بن عمیر» را برای تعلیم دادن قرآن به مردم مدینه بدان دیار گسیل داشت و پس از فتح مکه هم، معاذ را برای همین منظور به مکه اعزام کرد «۲» همچنین نقل است که: «ابن ام مکتوم» و «مصعب بن عمیر»، به مدینه آمدند به تعلیم قرآن پرداختند «۳».

گروه «قرّاء» در زمان پیامبر- ص- معروف بودند و به صفاتی مشهور گشته بودند که اختصاص به آنان داشت مثلا شخصی به ابو درداء- در زمان پیامبر- ص- گفت: «ای گروه قرّاء! چرا از ما ترسوتر و بخیل‌تر- هنگام سؤال- هستید و لقمه‌هایتان هم بزرگتر است هنگام خوردن ...» «۴» کما این که اطلاق نام «قرّاء» بر شهدای «بئر معونه» در زمان پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلم- بود «۵» بلکه از پیامبر اکرم روایت شده است که: «بیشتر منافقین این امت «قرّاء» هستند «۶»».

شاید روایت فوق این مطلب را می‌رساند که قاریان قرآن، دچار غرور و عجب شده و این آفت دانش آنان می‌شود. روایت دیگری این مطلب را تأیید می‌کند. این روایت از پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- نقل شده است با این مضمون که: «پناه ببرید به خدا از «حبّ الحزن». گفتند یا رسول اللّه! «حبّ الحزن» چیست؟ فرمود: وادی‌ای است در قعر جهنم که جهنم از آن، روزی چهار صد بار به خدا پناه می‌برد خدا این وادی را برای قرّاء ریا کار فراهم کرده است. و مبغوض‌ترین خلایق نزد خدا قاری‌ای است که به زیارت حاکمان می‌رود «۷»».

در آخر باید متذکر شد پیامبر اکرم- ص- مقرر داشته بود کسی امامت جماعت را به (۱) حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۶ و حیاة الصحابه، ج ۳، ص ۲۲۱ به نقل از: حلیة الاولیاء.

(۲) ر ک: مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۰۸ و انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۳- ۲۵۷.

(۳) طبقات ابن سعد، ط صادر، ج ۲، ص ۲۰۶.

(۴) ر ک: حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۱۰ و حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۵۰۷.

(۵) ر ک: تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۵۱ و حلیة الاولیاء، ص ۱۲۳.

(۶) الفائق، ج ۴، ص ۱۱.

(۷) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۸ به نقل از: طبرانی در: الاوسط.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۱

عهده بگیرد و امارت داشته باشد که بیش از دیگران قرآن را قراءت کند یا قدرت فراگیری بیشتری داشته باشد و یا آن که آیات بیشتری را حفظ کرده باشد آن چنان که در روایات وارد شده است «۱».

۲- این اهتمام به قرآن تا پس از وفات پیامبر استمرار یافت. ابو عبیده می گوید: «ابن مسعود هر روز بامدادان کسانی نزدش می‌آمدند و به آنان قرآن تعلیم می‌داد و به هر کسی می‌رسید پرسش می کرد که در کدام سوره است و به چه سوره‌ای مشغول است ...» «۲». همچنان که امیر المؤمنین به این مهم اشتغال داشت و عبد الرحمان سلمی- که عاصم قراءت خودش را از وی گرفته است- می گوید: «همه قرآن را نزد علی بن ابی طالب- علیه السلام- آموختم» «۳».

از عاصم بن کلیب از پدرش روایت شده است که گفت: «علی- ع- در مسجد فکر می کنم گفت مسجد کوفه- بود که صدای همهمه شدیدی شنید فرمود: اینها کیستند؟

گفتند: گروهی هستند که قرآن می‌خوانند یا به تعلیم قرآن مشغول هستند امام فرمود:

آگاه باشید! که آنان محبوبترین مردم نزد رسول خدا بودند «۴»». همچنان که حضرت علی برای قاری قرآن از بیت المال، دو هزار درهم، دو هزار درهم تعیین کرده بود «۵».

و روایت شده است از امام که فرمود: «هر کودکی که در خاندان مسلمانی به دنیا آمد و به تعلیم قرآن پرداخت از بیت المال، سالانه دویست دینار سهم دارد و اگر در دنیا سهم خود را نگرفت در آخرت خواهد گرفت «۶»». (۱) الطبقات الکبری، ط صادر، ج ۷، ص ۸۹ و ر ک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۶۴. کشف الاستار، ج ۲، ص ۲۶۶. و ج ۱، ص ۲۲۹ و ۲۳۰. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۵۵ و ج ۷، ص ۱۶۱ و ج ۲، ص ۶۴ و ۶۳.

حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۵۴. الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۳۵۲ و تفسیر القرآن العظیم، ج ۴ (الذیل)، ص ۲۸.

(۲) المصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۳۶۶. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۷ به نقل از: طبرانی و حیاة الصحابة ج ۳، ص ۲۵۵.

(۳) الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۱۶. و دیگر منابع بزودی معرفی خواهند شد ان شاء اللّه.

(۴) کشف الاستار، به نقل از: مسند بزار، ج ۳، ص ۹۴. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۶۰۲. به نقل از: مسند بزار و ر ک: ص ۱۶۶ از طبرانی در: الاوسط و البزار (مسند).

(۵) کنز العمال، ج ۲، ص ۲۱۹. نقل از: بیهقی در: شعب الایمان و سعید بن منصور.

(۶) کنز العمال، ج ۲، ص ۲۱۹ نقل از: بیهقی در شعب الایمان. خصال، ج ۲، ص ۶۰۲. مجمع البیان،

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۲

باز در زمان عمر ابو موسی را نزد قرّاء جامع قرآن در بصره فرستادند، حدود سیصد تن از قرّاء نزد ابو موسی آمدند «۱». و ابن زنجویه معتقد است: عمر بن خطاب از ابو موسی خواستار احصاء قرّاء قرآن که در نزدش بودند شد، ابو موسی در پاسخ از سیصد و چند مرد نام برد «۲».

معروف است از قرّاء سی هزار تن در صفین حضور داشتند «۳» حالا چقدر از قرّاء شرکت نداشتند بماند.

اگر هم این ارقام را مبالغه آمیز بدانیم باز نشانه کثرت و تعدد قرّاء است که با رقم هزاران سنجیده می‌شده است. به اضافه آن که معروف است در جنگ صفین قریب به پانصد قرآن بر سر نیزه رفت. منقری می گوید: این قرآنها قرآنهای بزرگ لشگر بوده است «۴».

و باز نقل می کنند: معاویه از «مسکن» به طرف کوفه حرکت می کرد بین «نخیله» و «دار الرزق» توقف کرد در حالی که همراه او قصه گویان اهل شام و قرّاء آن دیار بودند، کعب بن جعیل التغلبی در این باب سرود:

من جسر منبج أضحی غب عاشرة فی نخل مسکن تتلی حوله السور

«۵» ابو درداء- متوفای اواخر خلافت عثمان یا اواخر خلافت علی- علیه السلام- در این باره می گوید: «افرادی را که نزد من قرآن خوانده بودند شمارش کردم تعداد آنان به یکهزار و ششصد و چند نفر رسید «۶»» هنگامی که «عبد الرحمان بن محمد بن اشعث»

خروج کرد در لشگرش فوجی بود که به فوج «سریهٔ القراء» معروف بودند و کسانی چون: کمیل بن زیاد (ره) سعید بن جبیرو ج ۱، ص ۱۶ و وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۸ و ۸۳۹.

(۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰. مشکل الآثار، ج ۲، ص ۴۱۹. حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۷ و ۳۶۶ و کنز العمال، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱. بقیّه منابع را در فصل: اوهام و یاوه‌هایی در باب نسخ تلاوت، هنگام نقل فقره این حدیث: «و لا یملا جوف ابن آدم الا التراب و یتوب اللّه علی من تاب» نقل خواهیم کرد.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۱۸۳ به نقل از: ابن زنجویه.

(۳) صفین منفری، ص ۱۸۸.

(۴) ر ک: صفین، ص ۴۷۸، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۹۰. و تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۵۲.

(۵) انساب الاشراف، به تحقیق محمودی، ج ۳، ص ۴۲.

(۶) ر ک: التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۸۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۳

عبد الرحمان بن ابی لیلی در این فوج بودند «۱» ابو هلال عسکری در این باره می گوید:

«اکثر قراء و فقهاء از موالی بودند و عمده کسانی که با ابن اشعث بر حجاج خروج کردند از همین قرّاء و فقها بودند «۲»».

همراهان ابن اشعث صد هزار تن بودند که نامهایشان در بیت المال ثبت شده بود و به همین تعداد موالی با آنان بودند «۳» همه نمونه‌های بالا نشانه اهتمام به حفظ و روایت قرآن است و بیان کننده کثرت حافظین و قاریان قرآن بوده است.

مطلب دوّم: «عرضه قرآن»

معروف است که ابن مسعود در آخرین عرضه قرآن، حاضر بود آنچه را که نسخ شده بود یا تبدیل یافته بود می‌دانست «۴».

«بغوی» در شرح السنهٔ می گوید: «زید بن ثابت آخرین عرضه قرآن را شاهد بود- که در این عرضه، موارد منسوخ مشخص شده بود- و قرآن را نوشت و بر پیامبر اکرم- ص- عرضه داشت. او همین قرآن را به مردم می‌آموخت تا آن که در گذشت قرآن زید مورد اعتماد ابو بکر و عمر واقع گشت و همان را جمع آوری کردند. عثمان هم او را ناظر بر نوشتن مصاحف قرار داد» «۵».

«راغب» درباره ابی ابن کعب می گوید: «... مردم قراءت ابی را اخذ کردند چون که وی آخرین کسی بود که قراءت خود را بر پیامبر عرضه کرد». ابن عباس (رض) هم می گفت: «ما آخرین گفتار و کردار پیامبر را مستند خود قرار می‌دهیم «۶»». (۱) تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۳۵۰. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۷۲ و البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۹، ص ۴۲ و ۴۷.

(۲) الاوائل، ج ۲، ص ۶۲.

(۳) البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۹، ص ۴۱.

(۴) ر ک: طبقات ابن سعد، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۰۴. و ص ۴ کنز العمال، ج ۲، ص ۲۲۴ و ۲۲۵ به نقل از: ابن عساکر. کشف الاستار، ج ۳، ص ۲۵۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۸ به نقل از: احمد، البزار و رجال احمد و رجال الصحیح. فتح الباری، ج ۹، ص ۴۰ و ۴۱. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۳۲۲. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۱۱۵ و ج ۴، ص ۱۹۶ و النشر، ج ۱، ص ۳۲.

(۵) تاریخ القرآن زنجانی، ص ۳۹ و ۴۰ اتقان، ج ۱، ص ۵۰ و ر ک: المعارف ابن قتیبه، ص ۲۶۰.

و المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۸، ص ۱۳۴ به نقل از: المعارف.

(۶) محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۴

«زرکشـی» از ذهبی نقـل می‌کنـد که: «هفت تن قرآن را بر پیامبر- ص- عرضه کردنـد: عثمان بن عفان. علی- ع- أبی، ابن مسـعود، زید، ابو موسی و ابو درداء «۱» اما آنچه بغوی درباره زیـد بن ثابت می‌گویـد جای شک و تردید دارد. خصوصا که محمد بن کعب وی را از جمله جمع آوری کننـدگان قرآن در زمان رسول اکرم- ص- نام نمی‌برد.» در فصول آتیه اموری خواهـد آمـد که موضوع را بیشتر مشکوک می‌کند.

مطلب سوم: «ختم قرآن در زمان پیامبر اکرم (ص)».

در روایات وارد شده که:

۱- پیامبر اکرم- ص- به عبد اللّه بن عمرو بن عاص دستور داد که هر هفت شب یا سه شب، یک بار قرآن را ختم کند. در حالی که او هر شب یک بار قرآن را ختم می‌کرد. این ماجرا در کتب حدیث اهل سنت، معروف است «۲».

۲- از «محمد بن کعب القرضـی» نقل شده است: «از جمله کسانی که در زمان حیات پیامبر قرآن را ختم می‌کردند: عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب و عبد اللّه بن مسعود بودند «۳».

۳- «سعید بن عبید» ملقب به «القاری» شده بود «۴».

۴- پیامبر اکرم- ص- به سعد بن منذر فرمان داد تا قرآن را در سه نوبت ختم کند. سعد این توصیه را انجام می‌داد تا درگذشت «۵».

(۱) ر ک: البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۲ و ۲۴۳.

(۲) ر ک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۵۱ و ۱۵۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۴. (ذیل)، ص ۴۹ به نقل از:

بخاری، مسـلم، ابی داوود و نسائی کنز العمال، ج ۱، ص ۵۴۱ و ج ۲، ص ۲۰۸ و ۲۱۱. به نقل از: افراد بالا و ابن عساکر، ابن منـده. سنن دارمی ج ۲، ص ۴۷۱، برهان زرکشی، ج ۱، ص ۴۷۱ به نقل از: الباجی. سـنن ابی داوود، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵ الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۱۹۶ و ۱۹۷. المصنف صنعانی، ج ۳، ص ۳۵۶. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۳. نوادر الاصول، ص ۲۲۱ و الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ به نقل از:

بعضی منابع بالا.

(۳) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۵۸. و کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۴.

(۴) الاصابهٔ، ج ۲، ص ۵۰ و مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۲۰ و دیگر مصادر قبلی.

(۵) الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۷۲ به نقل از: احمـد و ابی عبید. تفسـیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴، ذیل ص ۴۹، فتح الباری، ج ۹، ص ۴۹. محاضرات الراغب، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۳۶. و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۵

۵- پیامبر- ص- به «قیس بن ابی صعصعه» دستور داد قرآن را در پانزده نوبت ختم کند «۱».

۶- مرفوعه «عرباض بن ساریه»: «هر کس قرآن را ختم کند یا گفت هر کس قرآن را جمع کند، یک دعای مستجاب خواهد داشت» «۲».

۷- «ترمـذی» و دیگران روایت کرده‌اند: که بهترین اعمال نزد خداوند آغاز و ختم پی در پی قرآن است به صورتی که وقتی به آخر قرآن رسید مجددا ختم جدیدی را آغاز کند «۳»».

۸- «صـدوق» یکی از مؤیـدات عدم تحریف قرآن را مضـمون این روایت قرار می‌دهد: «ثواب ختم قرآن، نهی از ختم قرآن در یک شب و اقل مدت ختم قرآن در سه شب بودن است «۴»».

۹- از پیامبر (ص): «هنگامی که بنده‌ای قرآن را ختم می‌کند شصت هزار ملائکه بر او درود می‌فرستند» «۵».

۱۰- از پیامبر اکرم (ص): «مصاحب قرآن هنگام هر ختمی یک دعای مستجاب خواهد داشت «۶»».

۱۱- «هر که قرآن را ختم کند ملائکه تا شبانگاه بر او درود می‌فرستند و هر کس (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۴ به نقل از: ابی عبید و دیگران. تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴، ذیل ص ۴۹. و محاضرات الراغب، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۳۶.

(۲) النشر فی القراآت العشر، ج ۲، ص ۴۵۲ و ۴۵۳. الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۱ به نقل از: طبرانی و ابن عباس در کنز العمال، ج ۱، ص ۴۸۲ به نقل از: بیهقی در شعب الایمان و به نقل از: ابن عدی در الکامل و مجمع الزوائد، ج ۷ ص ۱۷۲.

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۱. ثواب الاعمال، ص ۱۲۷ و ۱۲۸ و در حاشیه آن کتاب از: الکافی و النهایه.

کنز العمال، ج ۱، ص ۵۳۷. به نقل از: ترمذی و ابی داوود و ج ۲، ص ۲۰۸ به نقل از: رامهرمزی در الامثال و نوادر الاصول، ص ۳۳۵.

(۴) ر ک: المحجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۴ به نقل از: اعتقادات صدوق. و اوائل المقالات و النشر، ج ۲، ص ۴۴۵، ۴۴۶ و ۴۴۷ با اسانید متعدد و الفاظ مختلف.

(۵) کنز العمال، ج ۱، ص ۴۵۴. به نقل از: دیلمی در الفردوس.

(۶) کنز العمال، ج ۱ ص ۴۵۷. به نقل از: خطیب در تاریخش و ص ۴۶۱ به نقل از: بیهقی در شعب الایمان و النشر، ج ۲، ص ۴۵۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۶

آخر روز، قرآن را ختم کند ملائکه تا بامدادان بر او درود می‌فرستند» «۱».

۱۲- از پیامبر (ص) «هر که قرآن را در هفت شب ختم کند کار «مقربین» را انجام داده است و هر کس قرآن را در پنج شب ختم کند عمل «صدیقین» را بجا آورده است.

در این روایت همچنین از ختم قرآن در سه شب پرسش می‌شود و حضرتش- ص- از این عمل نهی می‌فرماید» «۲».

۱۳- از «جابر بن عبد اللّه»: «هر کس قرآن را بخواند یا جمع کند نزد خداوند یک دعوت استجابت شدنی خواهد داشت» «۳».

۱۴- از پیامبر (ص): «هر گاه یکی از شما قرآن را ختم کرد بگوید: خداوندا در قبر، وحشتم را تبدیل به انس کن «۴»».

۱۵- «پیامبر هر وقت قرآن را ختم می‌نمود، خاندان خود را جمع کرده دعا می‌کرد «۵»».

۱۶- «کسی که هنگام قراءت فاتحهٔ الکتاب و افتتاح قرآن حاضر باشد مانند کسی است که در فتح جنگی در راه خدا شرکت کرده باشد. و کسی که در ختم قرآن حاضر باشد مانند کسی است که در هنگام تقسیم غنایم حاضر باشد «۶»».

۱۷- همچنین پیامبر- ص- هنگام ختم قرآن دعا می‌کرد: «بار الها مرا بخاطر قرآن، مورد رحمت قرار ده» «۷».

۱۸- از حضرت رسول (ص): «قرآن را در هر هفت شب یکبار ختم کنید و بر این (۱) کنز العمال، ج ۱، ص ۴۶۱ به نقل از: مسند احمد.

(۲) همان مدرک، ص ۴۷۹. به نقل از: حکیم ترمذی در نوادرش.

(۳) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۲ و ۱۶۳ به نقل از: طبرانی در الاوسط.

(۴) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۳۷ به نقل از: دیلمی در الفردوس.

(۵) همان مدرک، ج ۲، ص ۲۲۶. به نقل از: ابن النجار ولی در مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷۱، انس بن مالک این کار را می‌کرد.

(۶) همان مدرک، ج ۱، ص ۴۸۲ و ۴۸۳. به نقل از: محمد بن نصر، و از: ابن الضریس به نقل از:

ابی الشیخ و دیلمی.

(۷) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۴۷۵ به نقل از: بیهقی در شعب الایمان و دلائل النبوه و النشر، ج ۲، ص ۴۶۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۷

مقدار نیفزایید» «۱».

۱۹- «هر وقت پیامبر اکرم- ص- قرآن را ختم می‌نمودند پنج آیه از اوّل قرآن تلاوت می‌کردند» «۲» لازمه این روایت آن است که: قرآن مجموع بود و اوّل و آخر آن معین شده بود.

۲۰- «هنگامی که ابن عباس نزد «ابی» قرآن را قراءت و ختم کرد ابی به او گفت: سوره حمد و پنج آیه از سوره بقره را بخوان وقتی که من نزد پیامبر- ص- قرآن را ختم کردم این دستور را به من داد «۳»».

مفاد حدیث آن است که قرآن در زمان پیامبر- ص- جمع آوری شده و اوّل و آخر آن معروف و شناخته شده بود.

۲۱- طبرسی می‌گوید: «... عده‌ای از صحابه مانند: عبد اللّه بن مسعود، ابیّ بن کعب، و غیر آن دو، بارها قرآن را نزد پیامبر ختم کردند «۴»».

۲۲- «پیامبر- ص- هر وقت قرآن را ختم می‌کرد ایستاده دعا می‌نمود «۵»».

نمونه‌های ذکر شده به عنوان مؤید بودند و ما دلایل خود را مختصرا درباره جمع بودن قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- خواهیم آورد. البته دست یافتن به همه مصادر و منابع در این مختصر امکان پذیر نیست اما «ما لا یدرک کله لا یترک کله»:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید.

شواهد و دلایل

اثبات مقصود ما نیاز به طرح چند مطلب دارد:

دلیل اوّل: «حکمت بالغه».

«قرآن» حجت خدا بر مردم و مقوّم احکام و فرائض است. و قیام و استمرار دعوت دین به آن است. حال اگر پیامبر قرآن را پراکنده می‌گذاشت و جمع نمی‌کرد، حدود آن (۱) همان مدرک، ص ۴۷۰ و ۴۷۱. به نقل از: ابی داوود.

(۲) نوادر الاصول، ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

(۳) النشر، ج ۲، ص ۴۴۱ و ۴۴۰ به طرق و الفاظ گوناگون.

(۴) مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵ و مانند آن. اظهار الحق ج ۲، ص ۹۰.

(۵) النشر، ج ۲، ص ۴۶۴ و ۴۶۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۸

را مشخص نمی‌کرد. تعداد آیاتش را بیان نمی‌داشت، اعرابش را مشخص نمی‌کرد و نصوص و سور آن را محدود نمی‌نمود، غرض از نزول قرآن تفویت می‌شد و خلاف حکمت بود. این کار از یک مسلمان عادی بعید است چه برسد به پیامبر و رسول رب العالمین. این استدلال بلخی است و سید ابن طاووس (ره) هم او را تأیید کرده است «۱» همین، سخن امام شرف الدین است:

«... هر کس پیامبر- ص- را بشناسد و ختم نبوت را بپذیرد و به اخلاص حضرتش به خدا، قرآن و مردم آشنا باشد و همت بلند و عاقبت اندیشی و احتیاط در کارها و نظر حکیمانه‌اش را بداند محال می‌داند که قرآن را پراکنده و نامنظم رها کند. این کار از عزم راسخ و حکمت عمیق پیامبر به دور است «۲»».

دلیل دوم: «واقعیت تاریخی».

واقعیت غیر قابل انکار آن است که پیامبر کاتبانی داشت که آیات نازله را می‌نوشتند و پیامبر آنان را مخصوصا بدین کار گماشته بود. مورخین صریحا نام این کاتبان را برده و تعدادشان را به ۴۲ رسانده‌اند «۳».

بغیر از اشاره خداوند متعال به کتابت قرآن در عهد پیامبر- ص- در این آیه: رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً «۴» نصوص فراوانی

دال بر مقصود ما است که برخی از آنها را ذکر می‌کنیم.

از «زید بن ثابت» نقل شده است که می‌گفت: «وحی نازل شده بر پیامبر- ص- را می‌نوشتم، هنگام نزول وحی پیامبر را تب شدیدی فرا می‌گرفت و من با استخوان کتف یا استخوان بازویی بر او وارد شده، آنچه را حضرت املاء می‌کرد می‌نوشتم و وقتی که از (۱) ر ک: سعد السعود، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

(۲) اجوبهٔ مسائل موسی جار اللّه، ص ۳۱.

(۳) برای نامهای کاتبان وحی ر ک: الوزراء و الکتاب، ص ۱۲ و ۱۳ السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۳۲۶ و ۳۲۷ تجارب الامم، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۱۶۲ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۷، ص ۳۳۹ به بعد. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه مبحث (کتاب الوحی) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۹ و ۲۰، ترجمه زید بن ثابت در صفهٔ الصفوهٔ، ج ۱، ص ۷۰۴ و منابع دیگر.

باقلانی بر جمع آوری قرآن در زمان پیامبر- ص- به دلیل تعیین کاتبان استدلال می‌کند. ر ک: اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۱۸ به نقل از: الانتصار، ص ۹۹.

(۴) سوره بیّنه، آیه ۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۵۹

نوشتن فارغ می‌شدم پیامبر می‌فرمود: بخوان و من می‌خواندم. پیامبر سقطات را جبران می‌کرد و من آیات نازله را برای مردم می‌بردم ...» «۱».

معنا و مضمون حدیث آن است که شخص پیامبر- ص- بر نوشتن و تصحیح آیات کتابت شده نظارت داشت.

و باز پیامبر (ص): «هنگامی که وحی نازل می‌گشت به یکی از کاتبان، مانند زید یا دیگری دستور می‌داد آیات وحی شده را بنویسد «۲»».

از «براء» نقل شده است که: «پیامبر- ص- به وی گفت: زید را برایم بخوان و به او بگو با استخوان شانه و لوح و دوات بیاید وقتی که زید آمد حضرت فرمود: بنویس:

«لا یستوی القاعدون ...» «۳» آنچه موارد بالا را تأیید می‌کند روایتی است معروف که:

جبرئیل هنگام آوردن وحی می‌گفت: فلان مطلب را در فلان جا قرار دهید «۴».

از ابن عباس نقل شده است: هنگامی که بر پیامبر- ص- وحی نازل می‌گشت یکی از کاتبان وحی را فرا می‌خواند و می‌گفت: این آیات را در سوره‌ای که فلان مطلب را بیان می‌کند قرار دهید «۵». قریب به همین مضمون از عثمان بن عفان نقل شده است «۶». (۱) مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۵۲ از طبرانی در الاوسط و تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۰ به نقل از: ادب الکاتب صولی، ص ۱۶۵.

(۲) دلائل النبوهٔ بیهقی، ج ۱، ص ۲۴۱ و ر ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۲۹ و در حاشیه‌اش به نقل از: طبرانی و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۷.

(۳) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۴۷. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۵. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۰.

البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۷، ص ۳۴۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۲۹ و ۴۳۰ و مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۴ و ۱۹۱.

(۴) ر ک: لباب التاویل خازن، ج ۱، ص ۸. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۰ و مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۴۲ به نقل از: الاتقان، ج ۱، ص ۶۲ به نقل از: ابن الحصار.

(۵) الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۲۷۲، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳. الاتقان، ج ۱، ص ۶۲.

البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۱ به نقل از: ترمذی و حاکم و التمهید، ج ۱، ص ۲۱۳ و تاریخ القرآن صغیر، ص ۸ به نقل از: مدخل الی القرآن الکریم درّاز، ص ۳۴.

لکن در غرائب القرآن نیشابوری، در حاشیه جامع البیان طبری، ج ۱، ص ۲۴ و مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۰ عبارت بدین صورت است: این سوره را در جائی که فلان مطلب را ذکر می‌کند قرار دهید.

(۶) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۳۳۰ و تلخیص مستدرک ذهبی، در حاشیه‌اش. غریب الحدیث، ج ۴، ص ۱۰۴ البرهان زرکشی ج ۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ و ر ک: ص ۶۱ و غرائب القرآن در حاشیه جامع البیان،

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۰

و نیز گواه مورد فوق روایتی است که از عثمان بن ابی العاص نقل شده است، چون موردی را که جای آیه‌ای تعیین شده نام می‌برد. «۱» و مؤید این مورد روایت دیگری است از ابن عباس و سدی «۲» لیکن ما معتقدیم تعیین جای آیات در موارد کمی صورت گرفته است چون که قرآن به طور عمده به صورت سوره‌های کامل نازل گشته است به استثنای سوره بقره بنابر آنچه که ظاهر خواهد شد. بحث در این باب هنگام سخن از مصاحف زمان پیامبر- ص- خواهد آمد.

نکات روشنگر

الف: به نظر می‌رسد، کتابت قرآن از مکه شروع شده است و ماجرای اسلام آوردن عمر گواه این مطلب است. عمر در خانه خواهرش با دو صحیفه برخورد می‌کند که آیاتی از قرآن بر آن دو نگاشته شده است. خواستار خواندن آنها می‌شود وقتی که آیات این دو صحیفه بر او قراءت می‌گردد اسلام می‌آورد «۳». ج ۱، ص ۲۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۹ و ۲۰ و ۳۸ و ۳۹. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۷ به نقل از: ابی عبید در فضائلش، ابن ابی شیبه، احمد، ابی داوود، ترمذی، ابن المنذر، ابن ابی داوود و ابن الانباری همگی در المصاحف. النحاس در ناسخش، ابن حبان، ابی نعیم در المعرفه، و الحاکم و سعید بن منصور، نسائی، بیهقی، فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۲ به نقل از: بعضی افراد مذکور. الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۷ و ۲۰۸ به نقل از: بعضی منابع بالا، و از ابی الشیخ، ابن مردویه و مشکل الآثار، ج ۲، ص ۱۵۲ البیان، ص ۲۶۸ به نقل از: بعضی افراد مذکور و به نقل از: الضیا؛ در مختارش، منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۴۸ و ر ک: بحوث فی علوم القرآن و علومه، ص ۱۰۳. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۴۷ مباحث فی علوم القرآن ص ۱۴۲ به نقل از: بعض افراد مذکور. تاریخ القرآن الصغیر، ص ۹۲ به نقل از: ابی شامه در: المرشد الوجیز، جواهر الاخبار و الآثار در حاشیه البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۵ به نقل از: ابی داوود و ترمذی. سنن ابی داوود، ج ۱، ص ۲۰۹. السنن الکبری بیهقی، ج ۱۲، ص ۴۲. احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۱۰ و مسند احمد، ج ۱، ص ۵۷ و ۶۹.

(۱) الاتقان، ج ۱، ص ۶۰ و ر ک: التمهید، ج ۱، ص ۲۱۳. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۰۳.

مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۴۰ و ۱۴۵ به نقل از: احمد به اسناد حسن و کنز العمال، ج ۲، ص ۱۰ به نقل از: احمد.

(۲) ر ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۹۴، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱ و التمهید، ج ۱، ص ۲۱۳.

(۳) تاریخ قرآن آبیاری، ص ۱۰۸ و ۱۰۹ علوم القرآن الکریم، ص ۱۵۳ و ر ک: الصحیح من سیرة النبی

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۱

هم چنان که عسقلانی و دیگران تصریح می‌کنند: اوّلین کسی که در مکه آیات قرآن را نوشت عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح بود «۱».

ابن کثیر هنگام رد ادعای اوّلین کاتب وحی بودن ابی بن کعب می‌گوید: «ابی بن کعب هنگام نزول سوره‌های مکی نبود و آنها را صحابه مکی نوشتند «۲»».

ب: بعید نیست مسلمانان آنچه را که در مکه از آیات قرآن نوشته بودند به مدینه آوردند و برای همین است که در میان سوره‌های مدنی گاهی آیات مکی مشاهده می‌شود اگر چه گفته می‌شود مسلمانان آیات مکی را حفظ کرده بودند و بعدها در مدینه آنها را

تدوین نمودند.

ج: اوّلین آیات نازله بر پیامبر- ص- آیات اول سوره علق که از قراءت و کتابت و ادوات کتابت نام می‌برد. و گفته می‌شود این آیات به صورت مکتوب نازل گشته است «۳». در این آیات تشویق خاصی از کتابت به عمل می‌آید. و این تشویق در دیگر آیات قرآن کریم به صورت‌های متعدد از جمله نام بردن تمام ادوات کتابت ادامه می‌یابد.

دلیل سوم: «از من جز قرآن را ننویسید»:

اهل سنت از پیامبر روایت کرده‌اند- اگر چه ما بخلاف آن معتقدیم- که حضرتش اجازه نوشتن چیزی جز قرآن را نمی‌داد و او بود که فرمود: «از من جز قرآن را ننویسید و هر که جز آن چیزی نوشته است، آن را پاک کند» «۴» و اگر هم این حدیث صحیح باشد مربوط به کاتبان وحی است و این هم نتیجه دقت و علاقه پیامبر- ص- به حفظ آیات و الاعظم، ج ۲، ص ۸۷- ۹۰ به نقل از: منابع بی‌شماری. کشف الاستار، ج ۳، ص ۱۶۹ و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۶۳.

(۱) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۹ و السیرة الحلبیه، ص ۳۲۶.

(۲) البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۴۰.

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۲۴ به نقل از: ابن اشته در کتاب المصاحف و ر ک: علوم القرآن الکریم، ص ۱۵۴.

(۴) ر ک: تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۸۶. جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۷۶. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۲، ۲۱، ۳۹ و ۵۶ و ج ۶، ص ۱۸۲. سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۹. تقیید العلم، ص ۲۸- ۳۲.

مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۵۱ به نقل از: بزار. کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۹ به نقل از: بزار. اسرار المرفوعه، ص ۹ به نقل از: مسلم و ترمذی و نسائی. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۲۹ و فتح الباری، ج ۹، ص ۱۰ و ۱۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۲

عدم اختلاط آنها با تفسیر و تأویل آیه‌ها که حضرت به مناسبت‌های مختلف بیان می‌کرد تا آن که امر بر دیگران مشتبه نگردد و یا آن که کسی آیات را با روایات مخلوط نکند نه آنکه آنطوری که بعضی گمان کرده‌اند پیامبر- ص- کتابت غیر از قرآن را مطلقا در زمان خودش منع کرده باشد «۱».

دلیل چهارم: «تألیف قرآن نزد رسول اکرم (ص)».

از «زید بن ثابت» نقل شده است که: «نزد پیامبر اکرم- ص- مشغول به نوشتن قرآن از رقاع بودیم». حاکم می‌گوید: «در این نقل، دلیل روشنی است بر آن که قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- تدوین شده است». و در نص دیگری از حاکم از زید: «نزد پیامبر اکرم- ص- به تدوین قرآن مشغول بودیم که گفت ... «۲»».

دلیل پنجم: «حدیث علی (ع)»:

از علی- ع- روایت شده است: «ما جز قرآن و آنچه در این مصحف است، از پیامبر- ص- چیزی ننوشتیم ... «۳»» سخن درباره این روایت زیاد است؛ زیرا از حضرت رسول- ص- چیزهای دیگر نوشته شده است. تحقیق این مطلب را به جای دیگری واگذار می‌کنیم.

دلیل ششم: «مصحف باقی مانده از پیامبر (ص)»:

بنا به تصریح روایات، در پس فراش «۴» پیامبر اکرم- ص- مصحفی بود که بر حریر و (۱) تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۰۸.

(۲) ر ک: مستدرک حاکم، ص ۶۱۱ و ۱۲۹ و تلخیص ذهبی در حاشیه‌اش این دو روایت را بخاطر شرط شیخین صحیح می‌دانند. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۳۷ و ۲۵۶ به نقل از: حاکم و بیهقی در کتاب المدخل، و در الدلائل. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۳. الاتقان، ج ۱، ص ۵۷ و ۶۰.

مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۰. البیان خوئی، ص ۲۷۳. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۰۵، ۱۲۶ و ۱۳۰ و مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۵. و اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۱۶ از بعضی منابع بالا و از مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۱۴۵.

(۳) تاریخ واسط، ص ۱۰۲. کنز العمال، ج ۱۷، ص ۱۰۵ به نقل از: احمد، عبد الرزاق بخاری، مسلم ابی داوود، ترمذی، نسائی، ابن خزیمه، ابی عوانهٔ، طحاوی، ابن حبان، بیهقی، ابی یعلی و طیالسی و تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲.

(۴) ر ک: تاریخ القرآن زنجانی، ص ۴۴ و ۴۵ و ۶۴. تفسیر البرهان، مقدمه، ص ۳۶. به نقل از: تفسیر قمی، عمدهٔ القاری، ج ۲۰، ص ۱۶. بحار، ج ۸۹، ص ۴۸ و ۵۲. الاتقان، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸ مناقب

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۳

استخوان و شاخه درخت خرما نوشته شده بود و پیامبر- ص- به علی- ع- دستور داد آن را گرفته جمع و تدوین کند. به این مطلب مجددا خواهیم پرداخت ان شاء اللّه.

همچنین خواهد آمد که علی- ع- تصریح دارد به آن که: آیه‌ای نازل نشد مگر آن که پیامبر آن را بر امام املاء فرمود و امام هم آن را نوشت.

دلیل هفتم: «قرآن اساس اسلام است»:

مورخین تصریح کرده‌اند به وجود نویسندگان مخصوص معاهدات، تخمین خرماها، بدهیها و غیره. همچنان که تصریح شده است که: پیامبر اکرم- ص- قبل از صلح حدیبیه دستور داد هر که اسلام آورده است، نامش مشخص گردد و آمار مسلمانان تعیین شود، معاذ یک هزار و پانصد تن را به شمارش درآورد. باز می‌دانیم که دیوان مخصوص سپاهیان و کسانی که بایستی برای جنگها خارج شوند به وجود آمده بود «۱».

آیا معقول است پیامبر اکرم- ص- ثبت و نوشتن این کارها را مهم می‌دانست اما برای نوشتن قرآن که اساس اسلام و ستون دین است اهتمامی نشان نمی‌داد؟! آیا نوشتن بعضی مبالغ استقراضی، از نگارش کتاب خداوند سبحان نزد پیامبر مهمتر بوده است؟! و آیا این موضوعات به شکلی متفرق بر پوست، سنگ و استخوان و امثال آن نوشته می‌شد یا آن که در جای مشخص و به شکل پیوسته جمع می‌شد تا مراجعه به آن آسان باشد؟! این چنین کاری از افراد عادی سر نمی‌زند چه برسد به پیامبر اکرم- ص- که عقل کل و رئیس و مدبر کل است.

دلیل هشتم: «مصاحف زمان پیامبر (ص)»:

مضمون روایات زیادی وجود مصاحفی- کامل یا ناقص- در دست صحابه در زمان پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- را تأیید می‌کند. این مصاحف خوانده و دست به دست می‌گشت، و پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله- درباره این مصاحف، احکامی مقرر داشته بودند که در آینده از میان نصوص روشن خواهد گشت. آل ابی طالب ابن شهر آشوب، ج ۲ ص ۴۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱. المحجهٔ البیضا، ج ۲، ص ۲۶۴.

تاریخ القرآن آبیاری، ص ۸۴ و ۱۰۶، تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۶ (حاشیه). الوافی، ج ۵ ص ۲۷۴ اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۱۷ به نقل از: المصاحف سجستانی و به نقل از: عینی و دیگر منابع در فصل: مصحف علی- ع- خواهد آمد.

(۱) بعضی از منابع این مطالب را در کتاب ما ببینید: السوق فی ظل الدولهٔ الاسلامیهٔ، ص ۶۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۴

حال اگر جمع و تدوینی به معنای مصطلح کلمه در میان نبوده است. اطلاق کلمه «مصحف» نادرست خواهد بود و توجیهی برای به کار رفتن کلمه «مصحف» در احادیث نخواهیم داشت. این مطلب با مراجعه به کتب: المصاحف سجستانی و تاریخ القرآن زنجانی و دیگران روشن خواهد گشت.

در این مورد «آمدی» ادعا می‌کند: این مصاحف مشهور در زمان صحابه بر پیامبر- ص- عرضه و قراءت شده بود «۱» در این جا بخشی از روایات را نقل می‌کنیم که به وجود مصحف یا مصاحف در زمان پیامبر اکرم- ص- تصریح می‌کنند:

۱- «عقبهٔ بن عامر» از پدرش نقل می‌کند: پیامبر اکرم- ص- گفتند: «کتاب خدا را بیاموزید، به آن مراجعه کنید قرآن را سرمایه خود قرار دهید بدان ترنّم کنید، قسم به کسی که جانم در دست قدرت اوست قرآن زودتر از بچه شتر از بند می‌رهد» «۲».

۲- از «مهاجرین حبیب» نقل شده است که: پیامبر اکرم- ص- فرمود: «ای اهل قرآن! قرآن را همچون بالش به کناری نگذارید بلکه آن را تلاوت کنید حق تلاوتش را. در شب و روز و با داشتن قرآن احساس بی‌نیازی کنید و آن را سرمایه خود قرار دهید و آنچه را در قرآن است یاد کنید تا رستگار شوید» این روایت مرسله است.

ابو عبید درباره بعضی فقرات حدیث بالا می‌گوید: «تغنوه» یعنی قرآن را وسیله بی‌نیازی خود قرار دهید و کمی مال را فقر ندانید، «تقنوه» یعنی آن که قرآن را مال و دارایی خود قرار دهید «۳».

۳- از «عبد بن عمرو» نقل است که: «مردی فرزند خود را نزد پیامبر- ص- آورده گفت: یا رسول اللّه! فرزندم روز قرآن می‌خواند و شب می‌خوابد و استراحت می‌کند.

پیامبر- ص- فرمود: ناراحتی! فرزندت روز را با یاد خدا بسر می‌برد و شب را سالم می‌خوابد؟! «۴» ۴- از «عثمان بن عبد اللّه بن اوس» نقل شده است که پیامبر اکرم- ص- فرمود: «هر که آیات قرآن را از روی کتاب تلاوت کند دو هزار حسنه خواهد داشت و هر که از حفظ (۱) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۷۷ و تاریخ القرآن زنجانی، ص ۳۹.

(۲) سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۹ و ر ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۵۰ و ۱۵۳ و تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴ (خاتمه کتاب)، ص ۳۴. به نقل از: ابی عبید و نسائی.

(۳) تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴ (خاتمه کتاب)، ص ۳۴.

(۴) مسند احمد، ج ۲، ص ۱۷۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۵

بخواند و یا در غیر مصحف بخواند- راوی گوید: گمان می‌کنم گفت:- مانند هزار حسنه خواهد داشت ...» «۱»

۵- «اوس ثقفی» از پیامبر- ص- نقل می‌کند که فرمود: «تلاوت شخص از روی مصحف دو هزار درجه و تلاوت از روی غیر مصحف هزار درجه دارد» «۲».

۶- روایت مرفوعه‌ای از «عائشه» نقل می‌کند که: «نگاه کردن به مصحف عبادت است .. «۳»».

۷- مرفوعه «ابن مسعود» که می‌گوید: «کسی که خواستار دوستی خدا و رسولش است مصحف را تلاوت کند». گفته‌اند این حدیث ناشناخته است «۴».

۸- «بیهقی» به سند حسن از ابن مسعود- موقوفا نقل می‌کند: «نظر کردن در مصحف را ادامه دهید «۵»».

۹- «عبد اللّه بن زبیر» از پیامبر- ص- نقل می‌کند: «هر که قرآن را از روی کتاب یا از حفظ بخواند خداوند درختی در بهشت به او عطا خواهد کرد .. «۶»».

۱۰- «ابو سعید خدری» از پیامبر اکرم- ص- نقل می‌کند: «نصیب چشم‌هایتان را از عبادت بدهید اصحاب گفتند: یا رسول اللّه! بهره چشم از عبادت چیست؟ فرمود: نگاه کردن به مصحف و تفکر در آن و پند گرفتن هنگام عجایب قرآن «۷»». (۱) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۴۶۲. به نقل از: بیهقی در شعب الایمان. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۷۷ باز به نقل از او و به نقل از ابن عدی در الکامل و ر ک: الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۸.

(۲) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۴۶۲. به نقل از: طبرانی. الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۸. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۶۰ به نقل از: طبرانی و به

نقل از: بیهقی در شعب الایمان. تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۴. و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۵.

(۳) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۴۶۳. به نقل از: ابی داوود.

(۴) الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۸. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۳۴ به نقل از: بیهقی در شعب الایمان و به نقل از:

حلیهٔ الاولیاء ابی نعیم و تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۴. به نقل از: بیهقی.

(۵) الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۸، تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۴ به نقل از: بیهقی و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۵ به نقل از: طبرانی.

(۶) کشف الاستار به نقل از: مسند بزار، ج ۳، ص ۹۳ و ۹۴. و به نقل از: مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۷۱.

(۷) المحجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۳۱ به نقل از: بیهقی در شعب الایمان. همین طور از الجامع الصغیر و کنز العمال، ج ۱، ص ۴۵۵ و نوادر الاصول، ص ۳۳۳ و از صحیح ابن حبان.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۶

۱۱- از پیامبر اکرم- ص- نقل است که فرمود: «هیچ چیز بر شیطان دردناک‌تر از قراءت از روی مصحف نیست «۱»».

۱۲- پیامبر اکرم- ص- از همراه بردن قرآن در سرزمین مشرک نهی کردند از ترس آن که مبادا بخشی از قرآن در اختیار کفار قرار گیرد.

در بعضی روایات و نصوص، کلمه «بالقرآن» به جای «مصحف» به کار رفته است، و سیوطی و ابن قتیبه و صاحب المعتصر کلمه «قرآن» را به «مصحف» تفسیر کرده‌اند «۲».

۱۳- «ابی امامه» از پیامبر اکرم- ص- نقل می‌کند: «این مصاحف آویخته، شما را نفریبد خداوند آن دلی را که ظرف قرآن باشد و بوسیله قرآن بیدار شده باشد عذاب نمی‌کند» «۳».

۱۴- «ابن عباس» از پیامبر- ص- نقل می‌کند: «هر که مداوم به مصحف نگاه کند از بینایی خود تا وقتی که زنده است بهره‌مند خواهد بود» «۴».

۱۵- از حضرت رسول- ص- نقل است که: «در حالت عدم طهور، دست به مصحف نزنید».

روایت فوق را «عثمان بن ابی العاص» از پیامبر اکرم- ص- نقل کرده است.

حکیم بن حزام و ابن عمر هم روایتی به این مضمون از حضرت نقل کرده‌اند «۵». (۱) ثواب الاعمال، ص ۱۲۹ و وسائل، ج ۴، ص ۸۵۳.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۲۲۳ و ۲۲۴ به نقل از: ابی داوود. همچنین ر ک: ص ۲۱۴ و ج ۱، ص ۴۶۴ ۵۴۴ و ۵۴۷ از مسلم، ابی داوود، ابن ماجه، ابن ابی داوود، مستدرک حاکم و حلیهٔ الاولیاء. سنن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۶. صحیح مسلم، ج ۶ ص ۳۰. تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۵. مسند حمیدی، ج ۲، ص ۳۰۶. صحیح بخاری، ص ۲ و ص ۱۰۹. موطأ مالک (چاپ شده با تنویر الحوالک، ج ۲، ص ۵.

شرح موطا زرقانی، ج ۳، ص ۲۸۷. کشف الاستار، ج ۲، ص ۲۷۲. مشکل الآثار، ج ۲، ص ۳۶۸- ۳۷۰ المصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۲۱۲. المحلی، ج ۷، ص ۳۴۹. المعتصر من المختصر، ج ۱، ص ۲۷. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۶۱. سنن بیهقی، ج ۹، ص ۱۰۸. نصب الرایهٔ، ج ۳، ص ۳۸۳ و ۳۸۴. فتح الباری، ج ۶ ص ۹۳ و در آن بحثی است. تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۰۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۵۶ به نقل از:

بزار و صحیح مسلم و کتاب الاماره، ج ۲، ص ۱۳۱.

(۳) کنز العمال، ج ۱، ص ۴۷۷ و نوادر الاصول، ص ۳۳۳.

(۴) همان مدرک، به نقل از: ابی الشیخ.

(۵) همان مدرک، ص ۵۴۳ و ۵۴۸ به نقل از ابی داوود در المصاحف و ترمذی. ابی داوود، مستدرک

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۷

۱۶- «ابو درداء» از پیامبر- ص- نقل می‌کند: «آن زمان که به تزیین مساجد و قرآنها پرداختید هلاکت و بدبختی به سراغ شما خواهد آمد «۱»».

۱۷- «ابن ماجه» و دیگران به صورت مرفوعه از انس نقل می‌کنند: «هفت چیز است که آثار خوب و ثوابش به بنده می‌رسد اگر چه صاحب این هفت چیز از دنیا رفته باشد و از جمله این هفت چیز: کسی که قرآنی را به ارث از خود باقی گذارد «۲»».

۱۸- از پیامبر اکرم- ص- نقل شده است: «زمانی خواهد آمد که یکشبه دلها و قلوب از قرآن تهی می‌گردند «۳»».

۱۹- «انس بن مالک» از پیامبر اکرم- ص- نقل می‌کند: «هر کس فرزندش را روخوانی قرآن بیاموزد گناهان گذشته و آینده وی آمرزیده میشود و هر کس به فرزندش قرآن را از حفظ تعلیم دهد خداوند متعال وی را در قیامت چون ماه شب چهارده به محشر درخواهد آورد «۴»».

۲۰- از پیامبر اکرم- ص- نقل است: «چهار چیز در دنیا غریبند: «قرآن» در درون ظالم، «مسجد» در میان قومی که در آن نماز خوانده نشود، «قرآن» در خانه‌ای که تلاوت نشود و «مرد درستکاری» میان گروهی نادرست «۵»».

پیامبر (ص) به عده‌ای مصحف می‌دهد

در بعضی روایات منقول است که پیامبر- ص- به خواستاران مصحف، «مصحف» می‌داده است. مثلاً عثمان بن ابی العاص نقل می‌کند: «هنگام ورود هیأت نمایندگی «ثقیف» بر پیامبر- ص- وارد شدم و از حضرتش مصحفی را که نزدش بود خواستار شدم و حضرت آن را به من عطا کرد «۶»». حاکم. طبرانی در الکبیر و دار قطنی در سنن خود.

(۱) نوادر الاصول، ص ۳۳۴.

(۲) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۴ به نقل از: الاتقان سیوطی، ج ۴ ص ۱۶۶.

(۳) کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۰ به نقل از: دیلمی به نقل از: معاذ.

(۴) مجمع الزوائد، ج ۷ ص ۱۶۵ و ۱۶۶. به نقل از: طبرانی در الاوسط.

(۵) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۴۴. به نقل از: دیلمی در الفردوس و تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۴. به نقل از: فیض القدیر مناوی.

(۶) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۷۱ و حیاة الصحابة، ج ۳، ص ۲۴۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۶۸

دلیل نهم: «شیوع کتابت قرآن در عهد رسول خدا (ص)».

از جمله ادله دال بر کتابت قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- توسط صحابه به اضافه روایات ذکر شده و احادیث صریحه در بودن مصحف در زمان رسول اکرم- ص- روایات زیر است.

۱- از پیامبر اکرم- ص- روایت شده است که: «فضیلت تلاوت از روی مصحف بر تلاوت از حفظ، مانند فضیلت واجبات است بر نوافل» سیوطی سند حدیث را صحیح می‌داند «۱» ۲- «ابو درداء» مرفوعا نقل می‌کند: «هر کس روزانه دویست آیه از روی مصحف تلاوت کند- پس از مرگ- برای مدفونین هفت قبر اطراف قبرش شفاعت می‌کند «۲»».

۳- از پیامبر- ص- نقل است: «بالاترین عبادت امت من، تلاوت از روی «مصحف» است «۳»».

۴- «انس» از پیامبر- ص- نقل می‌کند: هر کس از روی مصحف تلاوت کند از چشم خود بهره‌مند خواهد شد «۴».

۵- عایشه از پیامبر- ص- نقل می‌کند: «قرآن را گرامی بدارید و آیات آن را بر سنگ و خشت ننویسید بلکه بر چیزی بنویسید که

قابل پاك شدن باشد و آن را با بزاق دهان پاك نكنيد بلكه با آب، پاك كنيد «۵»».

۶- «ابن زبير» از پيامبر- ص- نقل مى‌كند: «هر كس قرآن را از روى مصحف يا از حفظ ختم كند خداوند به او درختى در بهشت عطا خواهد كرد «۶»». (۱) البرهان، ج ۱، ص ۴۶۲. الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۸ به نقل از: ابى عبيد در فضائل القرآن. كنز العمال، ج ۱، ص ۴۵۹ از ابى عبيد و نزديك به اين مطلب در ص ۴۶۰ و ۵۴۱ به نقل از: ابن مردويه و محاضرات الادباء ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۷ و ۴۳۵.

(۲) البرهان زركشى، ج ۱، ص ۴۶۲ به نقل ابى داوود و كنز العمال، ج ۱، ص ۴۷۷ به نقل ابى داوود و ديلمى.

(۳) آداب المتعلمين طوسى پيوسته به شرح باب حادى عشر، ص ۱۵۱. المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۳۱ و كنز العمال، ج ۱، ص ۴۵۵ و ۴۶۹ به نقل از: نوادر الاصول حكيم ترمذى.

(۴) كنز العمال، ج ۱، ص ۴۷۷. به نقل از: ابن النجار.

(۵) همان مدرك، ص ۴۹۳ به نقل از: ديلمى.

(۶) همان مدرك، ص ۴۷۸. به نقل از: ابن مردويه و ر ك: كشف الاستار، ج ۳، ص ۹۳ و ۹۴

حقايقى مهم پيرامون قرآن، ص: ۶۹

۷- «حذيفه» از پيامبر- ص- نقل مى‌كند: «هر كس قرآن را بخواند چه از روى مصحف و چه از حفظ و ختم كند قرآن را خداوند به سبب اين كار براى وى درختى در بهشت غرس مى‌كند ...» «۱».

۸- «معاذ» از پيامبر نقل مى‌كند: «آيات قرآن را با گامهايتان پاك نكنيد «۲»».

۹- «عمر بن عبد العزيز» نقل مى‌كند: پيامبر اكرم- صلّى اللّه عليه و آله- كلام اللّه را بر روى زمين ديد فرمود: خداوند لعنت كند هر كسى كه اين كار را كرده است كتاب را جز در جاى خودش قرار ندهيد «۳»».

دليل دهم: «كسانى كه قرآن را در زمان پيامبر (ص) جمع آورى كردند»:

مورخين عده‌اى از صحابه را به عنوان كسانى كه قرآن را جمع آورى مى‌كردند نام برده‌اند. و درباره آنها گفته‌اند مثلا: فلانى قرآن را به استثناى دو يا سه سوره، جمع آورى كرده است.

مقصود از «جمع» در نقل مورخين ضد تفرق است پس كار عده‌اى از صحابه آن بوده است كه آيات و سور نازله متفرقه را به يكديگر پيوسته و جمع كنند. و اين كار را مستمرا ادامه دهند. و لازمه اين نوع جمع، كتابت است.

اما اين كه منظور از جمع را حفظ كردن آيات در اذهان و صدور بدانيم درست نيست؛ زيرا حافظان به اين معنا فراوان بوده‌اند تا جايى كه در فاجعه «بئر معونه» روايت شده است كه هفتاد تن از حافظان به شهادت رسيده‌اند- اگر چه ما اين رقم را قبول نداريم «۴».

همان طور كه خواهد آمد در واقعه «يمامه»- پس از وفات پيامبر در اندك زمانى- افراد زيادى از حافظان قرآن شهيد شدند. تا آنجا كه رقم شهدا را به چهار صد تن يا و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۵.

(۱) كنز العمال، ج ۱، ص ۴۷۸ به نقل از: رافعى، طبرانى و حاكم در مستدرك و به نقل از: ابن مردويه و بيهقى در شعب الايمان.

(۲) همان مدرك، ص ۵۴۹ به نقل از: ابى نصر السجزى در الابانة.

(۳) همان مدرك، ص ۵۴۸ و ۵۴۹ به نقل از: حكيم ترمذى در نوادر الاصول. احتمال دارد پيامبر اكرم آياتى از قرآن را بر زمين، مكتوب ديد و چنين گفت.

(۴) ر ك: به جزء پنجم كتاب ما: الصحيح من سيرة النبى الاعظم (ص)، هنگام بحث از غزوه «بئر معونة».

حقايقى مهم پيرامون قرآن، ص: ۷۰

نزدیک به پانصد تن می‌رسانند عروهٔ بن زبیر در مقام استدلال و بیان علت دستور ابو بکر به جمع آوری قرآن می گوید: در واقعه یمامه کسانی از یاران پیامبر- ص- به شهادت رسیدند که حافظ قرآن بودند «۱» علاوه بر آن عده‌ای از کسانی که نامشان جزو جمع کنندگان قرآن برده شده است، دارای مصاحف اختصاصی بوده‌اند مانند: زید، ابن مسعود، علی و ابی و این مصاحف تا صدها سال پس از فوت صاحبان آنها باقی مانده است «۲» این مصاحف غیر از مصاحف دیگری است که در زمان پیامبر- ص- منتشر و در دست بوده است و ما این مطلب را قبلاـ بیان کردیم. اگر آن حافظانی را که در واقعه یمامه به شهادت رسیده‌اند به مواردی که در زیر اشاره خواهیم کرد بیفزاییم، رقم حافظان بسیار بالا خواهد شد.
لازم به تذکر است که ممکن است ترتیب مصحفها مختلف باشد و بعضی مصحفها یک یا دو سوره ناقصتر از دیگر مصحفها باشد ولی این مضر به مقصود ما نیست بلکه مطلب را بیشتر تأکید می کند.

جمع آورندگان قرآن در زمان پیامبر (ص)

اینک بعضی از نصوص را که صراحت به نام اشخاصی دارد که قرآن را جمع آوری کردند می‌آوریم. و تعداد افراد را در هر نصی بیان می کنیم:
«قتاده» نقل می کند: از انس پرسیدم چه کسانی قرآن را در زمان پیامبر اکرم- ص- جمع کردند؟
گفت: چهار تن که همه از انصار بودند:
۱- ابی بن کعب.
۲- معاذ بن جبل.
۳- زید بن ثابت.
۴- و ابو زید. و از او به ما رسیده است «۳» (۱) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۳ به نقل از: ابن سعد.
(۲) ر ک: الفهرست ابن ندیم، ص ۲۹ و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۵۰ به نقل از: الفهرست.
(۳) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۰۱ و ج ۳، ص ۱۴۷ و در آن جا روایت دیگری از ثمامه، از انس نقل می کند و طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۱۲ و ۱۱۳ و می گوید: آنها پنج تن هستند. تفسیر خازن، ج ۱، ص ۷. لباب التأویل نیشابوری. در حاشیه جامع البیان، ج ۱، ص ۲۴. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۳۶.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۷۱
«سندی» در حاشیه این مطلب می‌نویسد: «منظور انس آن است که: تا جایی که من می‌دانم کس دیگری قرآن را در زمان پیامبر- ص- جمع آوری نکرد. یا آنکه از «اوس» جز این چهار تن کسی قرآن را تدوین ننمود و الّا عده زیادی از صحابه قرآن را جمع آوری کردند و این مطلب واضحی است «۱»».
«قرطبی» بر این حدیث انس تعلیقی دارد به این مضمون: «... منظور از جمع آورندگان در این حدیث: انصار است و الا جماعتی از صحابه دست به این کار زدند از جمله:
۵- عثمان بن عفان.
۶- علی- علیه السلام.
۷- عبد اللّه بن مسعود.
۸- عبد اللّه بن عمرو بن عاص.
۹- سالم مولای ابی حذیفه (رض) ابن اثیر در این جا اضافه می کند: «آن سه تن حدیث را وارد کتب خویش کرده‌اند» «۲». ابو عمرو

همین عبارات را در شرح زندگی قیس بن سکن دارد و گمان می‌کند قیس همان ابو زید است. و این مطلب را دیگری هم گفته است «۳». لیکن دیگران گفته‌اند: ابو زید همان سعد بن عمیر است و باز گفته شده الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۵۶ و ۵۷. بحار، ج ۸۹، ص ۷۷ به نقل از: بخاری، مسلم، ترمذی و جامع الاصول. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۱. الاتقان، ج ۱، ص ۷۰ و ۷۱ به نقل از: ابن جریر و بخاری.

عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۶ به نقل از: مسلم. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۱۳۷ و ۴۴۸. تفسیر القرآن- العظیم ابن کثیر، ج ۴ (ذیل صفحه) ص ۲۸ به نقل از: مسلم، تاریخ القرآن، ص ۴۷. فتح الباری، ج ۹، ص ۴۹. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۹۰. البیان خوئی، ص ۲۶۹ و ۲۷۰. بحوث حول القرآن، ص ۲۱۵. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۳۰ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۶ الاستیعاب در حاشیه. الاصابه، ج ۳، ص ۲۲۴؛ الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵ ص ۶۶۶. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۱ و ۲۵. البدایة و النهایة، ج ۷ ص ۳۴۰ به نقل از: صحیحین و ر ک: ص ۳۴۶ و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۱ به نقل از: المحبر و غیره:

(۱) ر ک: حاشیة السندی علی صحیح البخاری: حاشیه، ج ۳، ص ۱۴۷.

(۲) الاستیعاب در حاشیة الاصابة، ج ۳، ص ۲۲۴ و اسد الغابة، ج ۴ ص ۲۱۶.

(۳) ر ک: الاصابة، ج ۳، ص ۲۵۰ و الاستیعاب در حاشیه الاصابة، ج ۳، ص ۲۲۴ و اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۱۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۷۲

است ابو زید ثابت است و عده‌ای وی را قیس بن سکن می‌دانند «۱». مرزبانی و دیگران نام ابو زید را ثابت دانسته‌اند. مرزبانی این ثابت را یکی از شش تن می‌داند که در زمان رسول اکرم- ص- قرآن را جمع آوری کرده‌اند «۲».

اما درباره قضیه جمع آوری قرآن توسط زید در زمان پیامبر، ابن عبد البر سخنی دارد که دیگران را دچار شک و تردید کرده است. می‌گوید: «... عده‌ای با روایتی که ابن شهاب از عبید بن السباق از زید بن ثابت نقل شده به معارضه قضیه جمع آوری قرآن توسط زید برخاسته‌اند ابو بکر پس از شهادت قرّاء قرآن در جنگ یمامه، به زید دستور جمع آوری قرآن داد.

زید می‌گوید: «شروع به جمع آوری قرآن از استخوان، رقاع و سینه مردم کردم تا آن که آخر سوره توبه را نزد مردی خزیمه یا ابو خزیمه نام یافتم».

گفتند: «اگر زید قرآن را در زمان پیامبر اکرم- ص- جمع کرده بود از خود، قرآن را تدوین می‌کرد و نیازی به آنچه در باب جمع آوری قرآن ذکر شد نبود ...» «۳».

و ما اضافه می‌کنیم: محمد بن کعب القرظی زید بن ثابت را جزو جمع آورندگان قرآن در زمان پیامبر نمی‌شمارد. و این مطلب را بعدا خواهیم گفت.

البته می‌توان در سخن ابن عبد البر مناقشه نمود و گفت: عمل زید برای نشان دادن حقیقت جوئی و عدم استبداد رأی بوده است. تا کارش مورد قبول مردم قرار گیرد. و باز می‌توان گفت: محمد بن کعب القرظی، نام جمع آورندگان دیگری را نیز برده است و نه تنها از زید نام نمی‌برد. بلکه ابن مسعود و علی- علیه السلام- را هم ذکر نمی‌کند. لیکن این مناقشه توان ابهام زدایی و جلوگیری از سؤال طرح شده را ندارد و صرفا احتمال ضعیفی است؛ زیرا چه بسا محمد بن کعب قصد نام بردن کسانی را دارد که شخصا بر آنها اطلاع داشته است و صرفا به حافظین قرآن از انصار اکتفا ورزیده است.

علاوه بر آن، ابن مسعود بر انتخاب زید به عنوان مدوّن قرآن، اعتراض سختی دارد و (۱) اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۶. الاصابه، ج ۴ ص ۷۸. و ج ۲، ص ۳۰ و الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۴، ص ۷۸.

(۲) نور القبس، ص ۱۰۵ و ۱۰۴ و ر ک: المحبر، ص ۳۸۶. فتح الباری، ج ۹، ص ۴۹. الاتقان، ج ۱، ص ۷۲. به نقل از: المحبر و ابی احمد العسکری و عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۷. به نقل از المحبر.

(۳) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۵۵۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۷۳

مدعی عدم اهلیت زید است. ابن مسعود احتجاج می‌کند: در آن هنگام که شخص خودش هفتاد سوره را از پیامبر- ص- اخذ کرده بود. زید با کودکان در مکتب خانه به بازی مشغول بود «۱» لذا سخن ابن عبد البر به قوت خودش باقی می‌ماند.

بهر حال روایت انس تنها روایت این باب نیست؟ و روایت دیگری از ابن سیرین هم مورد ایراد این سؤال قرار می‌گیرد ... روایت ابن سیرین افراد نام برده در روایت قبلی را ذکر می‌کند و درباره دو نفر از سه نفر اختلاف پیدا می‌کنند.

۱۰- ابو درداء و عثمان و گفته شده است عثمان و.

۱۱- تمیم الداری «۲».

«شعبی» روایت دیگری را نقل می‌کند و می‌گوید: جمع آورندگان، شش تن می‌باشند و بر افراد مذکور در قبل اینان را می‌افزاید: ابو درداء و.

۱۲- سعید بن عبید «۳».

و در روایت دیگری از محمد بن کعب القرظی وی می‌گوید: آنها پنج تن هستند:

معاذ، ابی ابو درداء و.

۱۳- عبادهٔ بن ثابت و.

۱۴- ابو ایوب انصاری «۴». (۱) منابع آن بسیارند برای نمونه ر ک: فتح الباری، ج ۹، ص ۴۴.

(۲) طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۱۳. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۱ نص را بیان می‌کند.

الاتقان، ج ۱، ص ۷۲ به نقل از: بیهقی و تاریخ القرآن، ص ۴۷.

(۳) طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۱۲، ۱۱۳ و ۱۱۴ البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۱ و ص ۱۰۵.

کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۵، ص ۳۷۴ به نقل از: ابن سعد، یعقوب بن سفیان، طبرانی و حاکم، الایضاح ابن شاذان، ص ۲۲۲. البیان، ص ۲۶۹، به نقل از: منتخب کنز العمال، ج ۲، ص ۲۱۴ به نقل از: طبرانی، ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۴۸. تاریخ القرآن، ص ۴۷ بحوث حول علوم القرآن، ص ۲۱۴.

الاصابه، ج ۲، ص ۵۰ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۲.

(۴) طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۱۳ و ۱۱۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۴۸. الاتقان، ج ۱، ص ۷۲ به نقل از: ابی داوود. تاریخ القرآن، ص ۴۷. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۵ و ۳۷۴. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۳۷. عمدهٔ القاری، ج ۲۰، ص ۲۷ به نقل از: ابن عساکر اما در این جا عبادهٔ بن الصامت است به جای عبادهٔ بن الثابت. حیاهٔ الصحابه، ج ۳، ص ۲۲۱ به نقل از: بعضی منابع بالا و تاریخ الصغیر، ص ۲۲ به طور مختصر.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۷۴

شاید عبادهٔ بن ثابت مصحف عبادهٔ بن صامت باشد- چنان که نص روایت عینی صامت است- و اگر غیر از این باشد در کتب تراجم صحابه نامی و شرح حالی از عبادهٔ بن ثابت نیست.

ابن ندیم علاوه بر افراد مذکور در روایت شعبی و انس علی- علیه السلام- و ... را اضافه کرده.

۱۵- عبید بن معاویه «۱».

از «علی بن رباح» نقل شده است که: «علی بن ابی طالب و ابی بن کعب در زمان رسول خدا- ص- قرآن را جمع آوری کردند «۲»».

«ابن حبان» نیز بر جمع آوری قرآن توسط ابی بن کعب در زمان رسول خدا تنصیص کرده است «۳».

از علی- علیه السلام- روایت شده است که امام فرمودند: «جز قرآن و آنچه در این صحیفه مکتوب است چیزی از پیامبر- ص- ننوشتیم «۴»».

«ابن حبیب» یکایک جمع آورندگان قرآن را در زمان پیامبر اکرم- ص- بر می‌شمارد آنان عبارتند از: ابو درداء، زید بن ثابت، ابو زید، ثابت بن زید، ابی، معاذ و اضافه می‌کند: سعد بن عبید را «۵». شاید این سعد بن عبید غیر از سعد بن عبیدی است که قبلا نام بردیم «۶».

ابن سعد می‌گوید: «عقیده کوفیون آن است که سعد جزو جمع آورندگان قرآن در (۱) الفهرست، ص ۳۰، تاریخ القرآن زنجانی. ص ۴۶ و تاریخ القرآن، آبیاری، ص ۹۵.

(۲) تاریخ القرآن زنجانی، ص ۴۷. به نقل از: مناقب خوارزمی. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۷ و تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴ (ذیل صفحه)، ص ۲۸.

(۳) مشاهیر علماء الامصار، ص ۱۲.

(۴) تاریخ واسط، ص ۱۰۲. کنز العمال، ج ۱۷، ص ۱۰۵ به نقل از: منابع بسیار و تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲.

(۵) المحبر، ص ۳۸۶. الاتقان، ج ۱، ص ۷۲. به نقل از: المحبر و ابی احمد عسکری. فتح الباری، ج ۱، ص ۴۹ و عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۷. به نقل از: المحبر.

(۶) درباره جمع آوری قرآن توسط سعد بن عبید ر ک: عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۷. الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۴۱. الاصابه، ج ۲، ص ۳۱ و ۵۰. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۱۳ و ۳۱۴ در این جا تحقیق مفصلّی است درباره یکی بودن یا تعدد این دو سعد بن عبید.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۷۵

زمان پیامبر اکرم- ص- بوده است «۱».

از دیگر جمع آورندگان قرآن در زمان پیامبر- ص- چنین نام برده شده است.

۱۶- قیس بن ابی صعصعه، عمرو بن زید انصاری، بدری «۲».

ابن اثیر و دیگران موارد زیر را هم اضافه می‌کنند:

۱۷- قیس ابن سکن و.

۱۸- ام ورقه بنت نوفل و گفته شده است: بنت عبد اللّه بن حارث. ابن سعد این زن را از جمع کنندگان قرآن می‌داند «۳».

کتب تراجم نام قیس «۴» وام ورقه «۵» را به عنوان جمع آوری کنندگان قرآن تصریح می‌کنند.

همچنین مورخین گفته‌اند:

۱۹- «مجمع بن حارثهٔ» قرآن را در زمان پیامبر اکرم- ص- به استثنای دو یا سه سوره جمع کرد و به تعبیر بعضی هنگامی که پیامبر وفات یافت هنوز یک یا دو سوره را از پیامبر اخذ نکرده بود «۶».

«دانی» به نقل از «ابن اسحاق» می‌گوید: که:

۲۰- ابو موسی اشعری و. (۱) طبقات ابن سعد (ط صادر)، ج ۳، ص ۴۵۸.

(۲) عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۷. به نقل از: ابی عبید در روایتی طولانی. الاتقان، ج ۱، ص ۷۲ به نقل از: ابن حجر و ابن ابی داوود و تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۷.

(۳) عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۷. الاتقان، ج ۱. ص ۷۲. و حلیهٔ الاولیاء، ج ۲. تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۰۸.

(۴) ر ك: الاصابـة، ج ۳، ص ۲۵۰ الاستيعاب، در حاشيه الاصابه، ج ۲، ص ۲۲۴. اسد الغابة، ج ۴، ص ۲۱۶، و طبقات ابن سعد، ط صادر، ج ۳، ص ۵۱۳.

(۵) علاوه بر منابع قبلی ر ك: طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۳۳۵. التراتيب الادارية، ج ۱، ص ۴۷. تاريخ القرآن زنجانی، ص ۴۱ البيان خوئی، ص ۲۷۳. در «اسد الغابه» به قراءت ام ورقه تصريح می‌کند و ج ۵، ص ۶۲۶ و الاصابه، ج ۴، ص ۵۰۵.

(۶) طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۱۳، تهذيب تاريخ دمشق، ج ۵، ص ۴۴۸. التراتيب الاداريه، ج ۱، ص ۴۶. كنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۴ به نقل از: ابن سعد، يعقوب بن سفيان، طبرانی و حاكم و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۷۶

۲۱- مجمع بن جاريه هم قران را جمع کردند «۱».

شاید «مجمع بن حارثه» درست باشد که قبلا ذکرش رفت.

۲۲- از عبـد اللّه بن عمرو نقل شده است که می‌گوید: «قرآن را جمع کردم و هر شب یکبار قرآن را ختم می‌کردم. این خبر به پیامبر اکرم- ص- رسید لذا فرمود: ماهی یکبار قرآن را ختم کن ...» «۲».

«عینی» می‌گوید: «خلفای اربعه از کسانی بودند که قرآن را در زمان پیامبر اکرم- ص- جمع آوری کردند. این مطلب را ابو عمرو و عثمان بن سعید دانی ذکر کرده‌اند «۳»» بنابراین باید به اسامی مذکور در صفحات قبل، اسامی زیر را اضافه کرد:

۲۳- ابو بکر بن ابی قحافه و ۲۴- عمر بن خطاب.

«عثمان بن عفان» می‌گوید: «قرآن را در زمان رسول اکرم- ص- جمع کردم» «۴» «سیوطی» درباره عثمان می‌گوید: «او یکی از جمع آورنـدگان قرآن است، بلکه ابن عبـاد می‌گویـد: از خلفـا کسـی جز عثمان و مأمون قرآن را جمع نکرد «۵» شایـد مراد «ابن عباد» از جمع در این جا از حفظ داشتن قرآن است.

البته بـاز اشـکال باقی است چون که گذشـته از دیگران، علی- علیه السـلام- نیز قرآن را از حفظ بود. (۱) عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۷. الاتقان، ج ۱، ص ۷۲ به نقل از دانی که ابو موسی را به عنوان جمع آور قرآن نام می‌برد.

(۲) الاتقان، ج ۱، ص ۷۲ به نقل از: نسائی به سند صحيح. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۳۷ به نقل از:

نسائی با سند صحيح. فتح الباری، ج ۹ ص ۴۷. تفسير القرآن العظيم ابن كثير ج ۴ (ذيل صفحه)، ص ۲۹ به نقل از: نسائی. ابن ماجة. المصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۳۵۵ عمدة القاری، ج ۲۰، ص ۲۷ به نقل از:

ابی عمرو. كنز العمـال، ج ۲، ص ۲۰۸ و ۲۰۹ بـه نقـل از: ابن عسـاكر و مسـند ابی يعلی. مبـاحث فی علـوم القرآن، ص ۱۲۰. البيان خوئی، ص ۲۶۹. بحوث فی تاريخ القرآن و علومه، ص ۱۳۰ و تفسير الميزان، ج ۱۲ ص ۱۲۱.

(۳) عمدة القاری، ج ۲۰ ص ۲۷.

(۴) تاريخ الخلفاء، ص ۱۶۲.

(۵) همان مدرك، ص ۱۴۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۷۷

تکمیل بحث

در این جا بعضـی از نصوص را نقل می‌کنیم که جمع آوری قرآن را در زمان پیامبر اکرم- ص- تأییـد می‌کننـد. البته این روایات به عنوان دلیل قاطع مطرح نیست لذا آنها را به عنوان مؤیّد ذکر می‌کنیم.

برخی از این نصوص در صدد برشمردن قراء قرآن در زمان پیامبر- ص- است یا آن که بیان می‌کند: فلان صحابی، قرآن را در عهد

پیامبر اکرم- ص- فرا گرفت مانند:

۱- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند: «هنگام وفات پیامبر اکرم- ص- من قرآن را فرا گرفته بودم در حالی که ده سال بیش نداشتم» «۱».

۲- عینی و دیگران نقل می‌کنند: «ابو عبید، قراء از صحابه پیامبر را ذکر کرده است و از جمله مهاجرین قاری را این چنین یاد می‌کند».

«الاربعهٔ» (منظور: خلفای اربعه است).

«طلحه».

«سعد».

«ابن مسعود».

«حذیفه».

«سالم».

«ابو هریره».

«عبد اللّه بن السائب».

«عبادلهٔ» (یعنی عبد اللّه بن مسعود، ابن عمر، ابن عمرو بن العاص و ابن عباس).

و قراء از زنان مهاجرین عبارتند از:

«عایشه».

«حفصهٔ».

«ام سلمهٔ».

ابن ابی داوود از مهاجرین قاری، افراد زیر را می‌افزاید. (۱) عمدهٔ القاری، ج ۲۰، ص ۲۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۷۸

«تمیم بن اوس الداری».

«عقبهٔ بن عامر».

و از انصار، افراد زیر را به عنوان جمع کنندگان قرآن در زمان پیامبر نام می‌برد:

«معاذ مکنّی به ابو حلیمه».

«فضالهٔ بن عبید».

و «مسلمهٔ بن مخلد» «۱» «زرقانی» نامهای دیگری را ذکر می‌کند که می‌توان مراجعه کرد.

«شبلنجی» شافعی می‌گوید: «کسانی که در زمان پیامبر اکرم- ص- از حفظ به جمع آوری قرآن پرداختند عبارتند از:

«ابی بن کعب».

«معاذ بن جبل».

«ابو زید انصاری».

«ابو درداء».

«زید بن ثابت».

«عثمان بن عفان».

«تمیم الداری».

«عبادهٔ بن الصامت».

«ابو ایوب انصاری «۲»».

«سیوطی» درباره ابو بکر می‌گوید: «او یکی از صحابه است که در زمان پیامبر خدا- ص- همه قرآن را حفظ کرده بود «۳».

در پایان این فصل مطالب زیر را تسجیل می‌کنیم:

مطلب نخست: «ادعای آن که «جمع» معنایش «حفظ» است»:

می‌بینیم نامهایی را که «شبلنجی» ذکر می‌کند درست همان نامهایی است که (۱) عمدهٔ القاری، ج ۲۰، ص ۲۷. مناهل العرفان زرقانی ج ۱، ص ۲۳۵. و الاتقان، ج ۱، ص ۷۲.

(۲) نور الابصار، ص ۴۸ و می‌گوید: «این مطلب را دمیری در «حیاهٔ الحیوان» آورده است.

(۳) ر ک: تاریخ الخلفا، ص ۴۴.

انس، شعبی و دیگران ذکر می‌کنند و می‌گویند: اینها از کسانی هستند که قرآن را جمع کردند ...

اما شبلنجی در این جا یک کلمه را اضافه می‌کند و آن کلمه «حفظ» است این اجتهاد اوست در تفسیر جمع قرآن توسط این افراد، این کار را بدین جهت انجام می‌دهد تا بگوید منظور از جمع قرآن حفظ در سینه‌هاست. و کتابت قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- وجود نداشته است. عده دیگری نیز این ادعا را داشته‌اند «۱». ولی این ادعا صحیح نیست فقط یک اجتهاد شخصی است در تفسیر سند تاریخی و هیچ دلیل یا شاهد تاریخی، آن را تأیید نمی‌کند بلکه شواهد و دلایل گذشته، درست عکس ادعای بالا را تأیید می‌کند.

و روشن شد که مصاحف متعددی در زمان پیامبر اکرم- ص- وجود داشته است. «چه بسیار که پیامبر اکرم- ص- بر قراءت از روی مصحف تأکید کرده است و فضل و ثواب آن را بیان داشته است. همگان اعتراف دارند که: بزرگان صحابه، مصاحف اختصاصی داشته‌اند مانند: مصحف علی- علیه السلام- ابی، ابن مسعود و دیگران.

«رافعی» می‌گوید: «اتفاق نظر است بر آن که: کسانی که قرآن را تکمیل نوشتند و قرآن آنان مرجع برای قرآنهای بعدی شد عبارتند از: علی بن ابی طالب ابی بن کعب، زید بن ثابت و عبد اللّه بن مسعود، قراءت این افراد، اصل همه قراآت شمرده می‌شود «۲»».

لابد منظور رافعی آن است که قبل از جمع آوری زید مصحف را در زمان خلیفه، این مصاحف جمع آوری شده بودند. علاوه بر آن قرّاء و حفاظ قرآن در زمان پیامبر- ص- بسیار بوده‌اند و دلایل و شواهد این مطلب هم قبلا بیان شد دیگر دلیلی بر ذکر عده خاصی به عنوان قاری و حافظ قرآن نیست. کافی است یادآوری کنیم در فاجعه «بئر معونه» هفتاد تن شهید شدند و به همین تعداد در جنگ یمامه به شهادت رسیدند «۳» حتی شهدای (۱) ر ک: فتح الباری، ج ۷، ص ۹۶. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۵. فواتح الرحموت، در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۲. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۵۷ و ۱۳۱. البیان خوئی، ص ۲۶۹ با این تعبیر: چه بسا گوینده‌ای بگوید ... ر ک: و گفتار ابن حجر درباره جمع قرآن توسط علی. او ادعا می‌کند:

مراد از جمع قرآن آن است که امام، قرآن را در سینه خود حفظ کرده بود. ر ک: تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷.

(۲) بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۱۵ و ۱۲۴ به نقل از: اعجاز القرآن رافعی، ص ۳۵ و ۳۶ و مباحث فی علوم القرآن قطان، ص ۱۲۴ اما در این جا معاذ بن جبل را می‌افزاید.

(۳) ر ک: فتح الباری، ج ۹، ص ۴۳ و ۴۸. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۲، مناهل العرفان، ج ۱،

جنگ یمامه را به پانصد تن از قراء رسانده‌اند «۱» و تعداد شهدای حافظ قرآن را چهارصد نفر هم دانسته‌اند «۲».

«زهری» نقل می‌کند: «مجلس عمر مملو از قراء قرآن- پیر و جوان- بود و چه بسا عمر با آنان مشورت هم می‌کرد ... «۳»».

با توجه به شواهد بالا نمی‌توان جمع قرآن را به معنای حفظ کردن قرآن و در سینه نگاهداشتن دانست.

مطلب دوّم: «حصر قراء به عدد محدود درست نیست».

ما سخن «عینی» را درباره محدود بودن تعداد جمع آورندگان قرآن نمی‌پذیریم همانطور که «عسقلانی» هم این سخن را قبول ندارد. و می‌گوید: شاید این عده از صحابه بعد از پیامبر اکرم- ص- قرآن را جمع کردند و یا آن که کارشان ناتمام بود و پس از وفات پیامبر کار جمع آوری قرآن را به پایان رساندند «۴». البته ما سخن عسقلانی را هم قبول نداریم. و نادرست‌تر از این دو، سخن «فیض کاشانی» است که می‌گوید:

«... پیامبر اکرم- ص- درگذشت در حالی که از بیست هزار تن صحابی، تنها شش تن حافظ قرآن بودند که دو تن از این افراد مورد اختلاف می‌باشند و در تعیین آنها سخن بسیار است. اکثر اصحاب به حفظ یک یا دو سوره اکتفا می‌کردند و آن که سوره بقره و انعام را حفظ می‌کرد از علما محسوب می‌گشت «۵»».

شاید فیض (ره) فقط به روایت شعبی در این باب دست یافته است که قراء را منحصر به شش تن می‌داند. لیکن با توجه به شواهد مذکور روشن می‌شود که قراء چندین برابر این ارقام می‌باشند و از آنان دهها یا صدها تن در جنگ یمامه به شهادت رسیدند و همچنین بیان کردیم مصاحف متعددی در میان صحابه بوده است و در سطح وسیعی ص ۲۳۵، ۲۳۸ و ۲۴۲. الاتقان، ج ۱، ص ۷۰ و ۷۱. تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۰۸ و البیان خوئی، ص ۲۶۰ و ۲۷۳.

(۱) تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴ (ذیل صفحه)، ص ۹ و مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۲.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۴ به نقل از: ابن انباری در المصاحف. و البیان خوئی، ص ۲۶۲ و ۲۷۳.

(۳) جامع بیان العلم، ج ۱، ص ۱۹۴.

(۴) ر ک: فتح الباری، ج ۹، ص ۴۷ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۳۵ و الاتقان، ج ۱، ص ۷۲.

(۵) المحجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۴۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۱

منتشر شده بوده است. پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلم- هم اصحاب را تشویق بر مداومت به حفظ و قراءت و ختم به شکل فوق العاده‌ای می‌کرد. لذا تعیین رقمی در حدی که «عینی» بیان می‌کند یا کمتر از آن، چنان که «عسقلانی» و «کاشانی» می‌گویند، غیر معقول است و مورد قبول نمی‌باشد، چه منظور ختم باشد چه حفظ یا کتابت. خصوصا عینی و کاشانی که نام عده زیادی را بدون دلیل و توجیهی از قلم انداخته‌اند.

مطلب سوم: «خود ستایی و سیاست».

آنچه در روایت «انس» آشکار است این است که افراد این روایت از انصار می‌باشند. در حالی که از مهاجرین کسانی چون امیر المؤمنین و ابن مسعود قرآن را جمع کردند و شکی در آن نیست. شاید هدف انس از ذکر انصار در روایت خود اظهار غرور قومی و ستایش از همشهریان خودش است. دیگران هم در این نقل از او تبعیت کرده و به ذکر انصار اکتفا کرده‌اند. اما حقیقت مطلب آن است که مسأله صرفا یک تفاخر قومی نیست بلکه ناشی از یک موضعگیری سیاسی معین است و عدم ذکر دیگران هم در این راستا قابل فهم است و مصالح مهمی در این فراموشی عمدی نهفته است.

شاید «انس» از این سیاست جدا باشد و ترجیح می‌دهیم که بدون قصد بوده و نام عده خاصی را ذکر کرده باشد، دیگران هم از او تبعیت کرده‌اند بدون توجه به انگیزه اصلی عدم ذکر اسامی دیگران و اکتفا به این نامها، روایت انس را دست به دست گردانده و

باورشان شده است که قراء و جمع آورندگان قرآن تنها این افراد می‌باشند. و از سیاست پشت پرده ذکر عده‌ای و عدم ذکر دیگران بی‌خبر باشند.

به این دلیل از سیاست خاصی نام بردیم که در آن زمان تعمد آشکاری در جهت برتری بخشیدن و فضیلت دادن به جمع آوری قرآن توسط هیأت حاکمه صورت می‌گرفت و تلاش می‌شد کار عظیم جمع آوری قرآن از روی استخوان، پوست، سینه مردم و روایات شفاهی و به شهادت یک یا دو شاهد از جمله کارهای با ارزش هیأت حاکمه شمرده شود. این دسته روایات در منابع بی‌شماری مسطور است.

این فضیلت سازی با شایعه بودن مصاحف در میان صحابه در زمان پیامبر- ص- و شایعه قراءت در مصحفها و ثابت بودن جمع آوری قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- و واقعیتهای دیگر، قطعا مغایر و مخالف است. لذا باید تمام واقعیات فراموش شود تا

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۲

فضیلت هیأت حاکمه آشکار گردد!.

ما در جمع آوری قرآن در زمان خلفا شک داریم و مؤید ما در این جا روایتی است که از امام حسن- علیه السلام- نقل شده است و در آن مسأله جمع آوری قرآن به شهادت شهادتین و غیره را از اکاذیب معاویه می‌شمارد و نیز مؤید ما اختلاف و تناقض روایاتی است که درباره جمع آوری قرآن است. و در این باره خواهیم گفت که زرکشی از بعضی نقل می‌کند که: جمع آوری قرآن توسط ابی بن کعب و زید به درخواست خلفاء ثابت نیست «۱» و اگر هم روایت جمع آوری قرآن در زمان خلفا صحیح باشد کار خلیفه به عنوان جمع قرآن برای خودش بوده است نه برای امت. که توضیح آن در فصول آینده خواهد آمد.

مطلب چهارم: «اطلاق لفظ «کتاب» بر قرآن».

در پایان این بحث استدلال مرحوم «شرف الدین» را می‌آوریم:

«امام شرف الدین (ره) بر جمع آوری قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- چنین استدلال می‌کند: بر قرآن از همان آغاز لفظ «کتاب» اطلاق می‌شده است و قرآن را از همان بدو نزول، کتاب نامیده‌اند در حالی که الفاظ تا مکتوب نشوند به آنها کتاب گفته نمی‌شود و فقط وقتی کلمه کتاب را به کار می‌بریم که الفاظ به قید کتابت درآمده باشند «۲»».

لیکن ما موافق این استدلال نیستیم و می‌گوئیم در آیات زیادی که تدریجی نازل می‌شد، کلمه کتاب بر قرآن اطلاق شده است قبل از آن که این آیات نوشته شوند و این اطلاق از طرف خداوند صحیح است. چونکه اراده‌اش بر آن تعلق گرفته است که این الفاظ و آیات نازله به صورت «کتاب» در بیایند.

بعید نیست خداوند متعال این کلمه را در قرآن بدین ترتیب به کار گرفته باشد و بعدا مردم هم استعمال کرده باشند اگر چه هنوز قرآن را ننوشته باشند یا مشغول نوشتن قرآن و در اوایل آن باشند و تمام قرآن نازل نشده باشد.

بعضی نیز برای اثبات مقصود ما به آیات و دلایل دیگری تمسک جسته‌اند اما ما آنها را کافی برای اثبات مطلب نمی‌دانیم- هر چند مرجّح نظر ما هستند- لذا به همین مقدار اکتفا می‌ورزیم.

خداوند توفیق دهنده است و اوست هدایت کننده. (۱) ر ک: البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۸.

(۲) اجوبهٔ مسائل موسی جار اللّه، ص ۳۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۳

فصل دوّم واقعیّت تاریخی جمع آوری قرآن توسط خلفا

بلاغی، ابن شاذان و روایات جمع آوری قرآن

روایات اهل سنت در باب جمع آوری قرآن توسط «زید بن ثابت» یا او با دیگری در زمان پیامبر اکرم- ص- یا در زمان خلفا متناقض است. در این زمینه به آنچه «بلاغی» و «ابن شاذان» گفته‌اند به بعضی از این تناقضات اشاره کرده‌اند اکتفا می‌کنیم و تتبع بیشتر را به خود علاقه‌مندان وامی‌گذاریم.

«ابن شاذان» اهل سنت را مخاطب قرار داده می‌گوید:

شما روایت می‌کنید: «شش تن از انصار در زمان رسول اللّه- ص- قرآن را جمع کردند و جز این عده هیچ کس قرآن را حفظ نکرد» بعد گاهی می‌گویید: «کسی قرآن را حفظ نکرد». و گاهی می‌گویید: «آیات زیادی از قرآن از میان رفت». و گاهی هم میگویید:

«هیچیک از خلفا جز «عثمان» قرآن را جمع نکرد». چطور با آن که شش تن- به نظر شما- قرآن را حفظ کرده بودند آیاتی از قرآن از میان رفت- این یک تناقض است.

سپس خودتان نقل می‌کنید: «رسول اللّه- ص- از علی- علیه السلام- عهد گرفت که قرآن را بنویسد و جمع و تألیف کند آن حضرت هم قرآن را جمع کرد و نوشت».

و باز نقل می‌کنید: عقب افتادن بیعت علی با ابو بکر- به نظرتان- به خاطر اشتغال به تألیف قرآن بود پس این قرآن تألیف شده علی- ع- کجا رفت که شما مجبور شدید آیات قرآن را شفاها از مردم گرفته بنویسید!؟ یا آن که به سراغ مصحفی بروید که نزد «حفصه» دختر عمر بن خطاب بود «۱»؟! (۱) الایضاح، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۴

«ابن شاذان» به همین ترتیب به سؤالات خود ادامه می‌دهد سؤالاتی درست و دقیق که امکان پاسخگوئی به آنها وجود ندارد. ما خواننده را به کتاب ارجمندش (الایضاح) ارجاع می‌دهیم. این کتاب تشنه معرفت را سیراب می‌کند. و اضافه می‌کنیم: کسی که در این زمینه به تحقیق بپردازد چندین برابر ابن شاذان (ره) تناقض و تعارض در روایات اهل سنت خواهد یافت. اما، ما فعلا در صدد به دست آوردن تمام تعارضات نیستیم.

اما سخن بلاغی در این باب:

«ابو بکر نظرش بر جمع آوری قرآن قرار گرفت و از «زید بن ثابت» خواستار جمع آوری قرآن گشت، زید تثاقل کرد و ابو بکر خواسته‌اش را پیگیری نمود تا زید پذیرفت و قرآن را جمع آوری کرد».

در همین روایات آمده است: اول «زید» بود که نظرش بر جمع آوری قرآن قرار گرفت و عزم را جزم کرد. او نخست با عمر در این باره صحبت کرد و عمر هم با ابو بکر مطلب را در میان گذاشت و ابو بکر هم با مسلمانان مشورت کرد. باز در همین روایات است که: ابو بکر کسی است که قرآن را جمع کرد. در همین روایات آمده است: عمر کشته شد ولی هنوز قرآن، جمع آوری نشده بود. و باز در همین روایات آمده است که: در خلافت عثمان و به دستور او بود که قرآن جمع آوری شد. و یا: این عمر بود که به زید بن ثابت و سعید بن عاص دستور جمع آوری قرآن را داد و گفت: زید املاء کند و سعید بنویسد. لذا زید بن ثابت قرآن را املاء می‌کرد و سعید بن عاص هم می‌نوشت. و باز:

مطلب فوق به عثمان، پس از قتل عمر نسبت داده شده است.

و در همین روایات است که: ابی بن کعب قرآن را املاء می‌کرد زید می‌نوشت و سعید هم آیات را اعراب گذاری می‌کرد.

و در روایت دیگری: سعید و عبد اللّه بن حرث، قرآن را اعراب گذاری می‌کردند.

این حال روایات و بعضی از تناقضات آنهاست. از جمله مضمون یکی از روایات آن است که: سوره براءت آخرین سوره از قرآن است که نازل شد. ارزش تاریخی این گونه روایات را خود شما تعیین کنید. در این باره حداقل به جزء اوّل کنز العمال و منتخب آن

نگاه کنید «۱». (۱) آلاء الرحمان، ص ۱۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۵

حدیث جمع آوری قرآن در زمان خلفا

روایات اهل سنت پیرامون جمع آوری قرآن توسط «زید» مختلف است. و ما یکی از این روایات را انتخاب کرده خواننده را برای روایات دیگر به منابع گوناگون «۱» ارجاع می‌دهیم.

صحیح بخاری از زید نقل می‌کند که گفت: ابو بکر- بعد از شهادت عده‌ای از مسلمانان در جنگ یمامه- به دنبال من فرستاد وقتی رفتم دیدم عمر آن جاست ابو بکر گفت: عمر نزدم آمد و گفت: قراء قرآن در جنگ یمامه به قتل رسیده‌اند و می‌ترسم که قراء در جنگهای دیگر به شهادت برسند و آیات زیادی از قرآن از میان برود لذا به نظرم بهتر است دستور به جمع آوری قرآن بدهی. به عمر گفتم: چگونه کاری را که پیامبر اکرم- ص- انجام نداده است ما انجام دهیم؟ عمر گفت: به خدا این کار خیر است. عمر همچنان پیشنهادش را تکرار می‌کرد و نزدم می‌آمد تا آن که خداوند دل این کار را به من داد و سینه‌ام را برای این کار گشود و رأی من هم مانند رأی عمر بر جمع آوری قرآن قرار گرفت.

زید می‌گوید: ابو بکر به من گفت: تو جوان عاقلی هستی و مورد اتهام نمی‌باشی و کاتب وحی برای رسول خدا- ص- بوده‌ای؛ آیات قرآن را تتبع کن و قرآن را جمع آوری نما.

به خدا قسم! اگر به من تکلیف می‌کردند کوهی را جابجا کنم از جمع آوری قرآن برایم دشوارتر نبود. لذا گفتم: چگونه کاری را که رسول خدا- ص- انجام نداد شما می‌خواهید انجام دهید؟.

ابو بکر گفت: این کار به خدا خیر است.

ابو بکر مکرر خواسته‌اش را طرح می‌کرد تا آن که خداوند به من شرح صدر این کار را داد همانطور که به ابو بکر و عمر شرح صدر داده بود. پس شروع کردم به جمع آوری قرآن از پوست، استخوان و سینه‌های مردم ... تا آن که آخر سوره توبه را نزد «ابو خزیمه» انصاری یافتم. این آیات نزد کس دیگری نبود: لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ ... تا آخر سوره براءت (۱) برای مثال رک: الاتقان، ج ۱، ص ۵۷ به بعد.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۶

(توبه) پس از جمع قرآن، این مصحف نزد ابو بکر باقی ماند تا آن که درگذشت بعد از آن، قرآن در اختیار عمر بود تا آن که وی نیز مرد. سپس به حفصه دختر عمر منتقل شد «۱».

ما و این روایت

آنچه در فصل سابق بیان کردیم برای اثبات عدم صحت این روایت و روایاتی مانند آن کافی است. زیرا که جمع آوری قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- تمام شد و حضرت، کتّاب مخصوصی برای تدوین قرآن تعیین کرده بود، و شخصا بر کار این مؤلفین و کاتبان- همانطور که زید برای ما نقل می‌کند- اشراف داشت و مؤلفان قرآن را از رقاع جمع آوری می‌کردند. همچنین در اختیار صحابه مصاحف زیادی بود و پیامبر- ص- تشویق به احترام و قراءت قرآن از رو می‌نمود. اصحاب هم آنچه از قرآن نزدشان بود مرتبا بر حضرتش عرضه می‌داشتند. و عده زیادی از صحابه، قرآن را در عهد پیامبر- ص- جمع آوری کردند. و مطالب دیگری که مجال تکرار آنها نیست.

بنابراین قرآن بر استخوان فک، شانه و غیره پراکنده نبوده است تا آنها را این چنین که روایت زید می‌گوید جمع آوری کنند بلکه

پیامبر اکرم- ص- بر تعیین جای آیات اشراف داشت و اول و آخر قرآن، مشخص بود و شواهد و دلایل خود را هم مفصلا بیان کردیم. تنها در این جا چند نکته را اضافه می‌کنیم:

اولا: این روایت و مانند آن ادعا می‌کند حداقل بخشی از قرآن به شهادت یک یا دو تن جزء قرآن شناخته شده و ثبت گشته است. و یا حتی بدون شهادت کسی جزء قرآن قرار داده شده است. (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۵۷ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۵ و ج ۲، ص ۹۰ مشکل الآثار، ج ۳، ص ۴ و ۵ و ج ۴، ص ۱۹۲ و ۱۹۳. سنن کبری، ج ۲، ص ۴۱. تاریخ الخلفا، ص ۷۷. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۷، الفائق، ج ۲، ص ۴۳۱. صفة الصفوة، ج ۱، ص ۷۰۴ و ۷۰۵ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۱۳۶ و ۴۴۷. حیاة الصحابة، ج ۲، ص ۳۹۹ به نقل از: کنز العمال، ج ۱، ص ۲۸۹ و ج ۲، ص ۳۷۳ به نقل از: عبد الرزاق، ابن ابی داوود در المصاحف و ابی نعیم. الاوائل، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۵ النشر، ج ۱، ص ۷ به نقل از: نسائی، ترمذی، ابن حبان، طیالسی، ابن سعد و دیگران. تاریخ واسط، ص ۲۵۱. المصنف، ج ۸ ص ۳۶۷، مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۹ و ۱۸۸ و ج ۱، ص ۱۳. جامع البیان، ج ۱، ص ۲۰. برهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۴. البدایة و النهایة، ج ۷ ص ۳۴۷. و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۷

این ادعای بسیار خطرناکی است ... و شکی در بطلانش نداریم. چون که قطعا قرآن تماما با تواتر گروه به گروه طبقه به طبقه و نسل به نسل بالا می‌رود تا به پیامبر اکرم- ص- برسد. لذا این ادعای روایت مخالف ضروریات تاریخ و مسلمات دین است. این مطلب وقتی روشنتر می‌گردد که بدانیم صدها تن- اگر نگوییم هزاران تن- حافظ قرآن بودند. و معروف است که دهها یا صدها تن از قرّاء و حافظان قرآن در واقعه یمامه یا بئر معونهٔ به شهادت رسیدند. آیا معقول است با وجود این همه حافظ و قاری قرآن تنها خزیمهٔ بن ثابت یا ابو خزیمه انصاری یا دیگری دو آیه از قرآن را بدانند و دیگران از این آیات غفلت ورزیده باشند و کسانی چون امیر المؤمنین (ع)، ابی و ابن مسعود هم این آیات را ندانند؟!.

ثانیا: انگیزه جمع آوری قرآن از روی پوست، سنگ و سینه‌های مردم چه بوده است؟

آنها می‌توانستند به قرآنی که توسط کاتبان وحی در زمان رسول اکرم- ص- جمع شده بود مراجعه کنند. قرآنی که از رقاع به دستور پیامبر تألیف شده بود و دیگر نوبت خزیمه یا دیگری نمی‌رسید.

و چرا به مصحف ابن مسعود، أبی، علی- علیه السلام- و یا مصحف خود زید رجوع نکردند؟ این قرآنها آماده و دسترس بودند اگر چه از نظر ترتیب با یکدیگر اختلاف داشتند- به حسب روایات اهل سنت «۱» یا آن که در حواشی این قرآنها دعاهایی افزوده شده بود. ان شاء اللّه این مطلب را مجددا طرح خواهیم کرد.

ثالثا: چرا قرآن را از ابن مسعود که در کوفه قرآن را از حفظ، املاء می‌کرد فرا نگرفتند؟ «۲» یا آن که چرا قرآن را از آن چهارتن: ابن مسعود، سالم مولای ابی حذیفه، ابی بن کعب و معاذ بن جبل «۳» که پیامبر دستور داده بود قرآن از آنها اخذ شود اخذ (۱) برای اطلاع از اختلاف ترتیب مصاحف رک: الاتقان، ج ۱، ص ۶۲ و ۶۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۳۸ و ۳۹ بخصوص آخر صفحه ۳۶. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۰. تاریخ القرآن زنجانی ص ۷۰- ۸۰ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۸- ۲۷۴ و ۲۵۲ به بعد. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۳۶ و الفهرست ابن ندیم، ص ۲۹ و ۳۰.

(۲) صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۹۸ به نقل از: احمد و در حاشیه صفة الصفوه به نقل از: بزار، طبرانی و ابی یعلی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۷ و الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۳۲۲.

(۳) رک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۶. تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۱۰۹ تفسیر القرآن العظیم، ج ۴ (ذیل صفحه)، ص ۲۷. لباب التأویل، ج ۱، ص ۷ به نقل از: ترمذی. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۱. انساب

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۸

نکردنـد؟ همچنان که پیامبر- ص- به اصـحاب گفته بود اگر می‌خواهنـد قرآن را تازهماننـد هنگام نزول فرا گیرند، آن را از «ابن ام عبد» اخذ کنند یا آن را بر ابن ام عبد قراءت کنند. مراد از ابن ام عبد ابن مسعود است «۱».

و باز پیامبر اکرم- ص- فرمود: قاری‌ترین آنها ابی بن کعب است. یا گفت:

پر قراءت تریـن امت من «أبیّ» است «۲» همچنین از عمر بن خطـاب نقـل است: قراءت ابی از مـا بهتر است و قضاوت علی از همه ما درست‌تر است. مـا از قراءت ابی چیزی نمی‌کـاهیم چون که ابی می‌گفت: من از آنچه از پیـامبر- ص- شـنیده‌ام چیزی نمی‌کاهم در حالی که خداوند فرموده است: ما نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسِها «۳».

حال اگر خداوند متعال به پیامبرش- ص- دستور داده است که: قرآن را بر «ابی» عرضه دارند «۴». چرا پیامبر- ص- این دستور را به امت نـداده است؟! به اضافه آن که آنها الاشـراف، ج ۱، ص ۲۶۴. الاتقان، ج ۱، ص ۷۰. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۳ و ۳۱ به نقل از ترمذی.

و مستدرک حاکم، بخاری و مسلم و البیان خوئی، ص ۲۹۶.

(۱) رک: کشف الاسـتار، ج ۳، ص ۲۵۰ و ۲۴۹. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۱۸ و تلخیص مسـتدرک توسط ذهبی در حاشیه آن. این دو روایت فوق را با شرط شیخین صحیح دانسته‌اند. الایضاح ابن شاذان، ص ۲۲۳ و ۲۳۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۸۷ و ۲۸۸ به نقل از: احمـد، ابی یعلی، بزار و طبرانی صـفة الصـفوة، ج ۱، ص ۳۹۹. النهایـة فی اللغة، ج ۳، ص ۳۷۱ مسـند احمد، ج ۱، ص ۴۴۵ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۸۲، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۴، الاصابه، ج ۲، ص ۳۶۹. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۳۲۰ و تفسیر القرآن العظیم، ج ۴ (ذیل صفحه)، ص ۲۸.

(۲) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۴۹ و ۵۰، تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۱۰۹. اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۸. الایضاح ابن شاذان، ص ۲۲۳ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و در حاشـیه همان کتاب به نقل از: منابع دیگری. الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵ ص ۶۶۵ و ۶۶۴. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۸۲ و مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

(۳) رک: الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۵۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۷. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۰۵ و طبقات ابن سعد، ط صادر، ج ۲، ص ۳۳۹.

(۴) الاستیعاب در حاشـیه الاصابه، ج ۱، ص ۴۹. مسـتدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۴ و تلخیص آن ذهبی در حاشـیه مسـتدرک، مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۱ الجامع الصـحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۶. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۲۵۱ و ج ۴، ص ۱۸۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۱۲. الـدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۸ به نقل از: احمـد، ترمـذی و حاکم. این دو نفر اخیر حـدیث را صـحیح می‌داننـد و البـدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۴۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۸۹

معتقدنـد ابی بـن کعب قراءت خـود را بر پیـامبر اکرم- ص- عرضه کرده است «۱» و یـا چرا به علی- ع- رجوع نکردنـد که ابو عبد الرحمن سلمی درباره‌اش می‌گوید: «هیچ کس را بهتر از علی- ع- در قراءت قرآن ندیدم؟» و باز همین ابو عبد الرحمان سلمی است که می‌گوید: «از علی- ع- بهتر در قراءت نیافتم او کسی است که قراءت قرآن را بر پیامبر اکرم- ص- عرضه کرد و از کسانی است که تمام قرآن را بدون هیچ شک حفظ کرده بود». «۲»

ابن مسعود در این باره می‌گوید: هیچ کس را مانند علی بن ابی طالب- ع- در قراءت نیافتم «۳».

آیـا اعتبـار دو شاهـد از همه این افراد ثقه و جلیـل، بیشتر است؟ آیا حتی تعـداد این افراد از دو شاهـد بیشتر نیست؟ با این که پیامبر- ص- اینان را توثیق کرده و دستور داده برای قراءت قرآن نزد این بزرگان بروند.

عجیب‌تر از همه آن که هر یک از اصحاب دارای مصحف، ترتیب مصحف خود را درست دانسته، اهمیتی به مصحف زید نمی‌دهد

تا آن جا که قراآت این صحابه در میان امت منتشر می گردد و هیأت حاکمه ناچار می‌شود جلو این قراآت را گرفته و مصحف زید را به دیگران بقبولاند. مثلاـ عثمان اصرار بر جمع آوری مصاحف اصحاب و تعیین مصحف خودش داشت و می‌خواست این مصحف، تنها مصحف در دسترس و مورد اتّباع باشد. لذا از صاحبان مصاحف خواست مصاحف خود را تحویل دهند.

اما ابن مسعود، مخالفت کرده مصحف خود را تحویل نمی‌دهد و این قضیه معروف است «۴». (۱) تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶.

(۲) رک: الغدیر علامه امینی، ج ۶، ص ۳۰۸ به نقل از: طبقات القراء ج ۱، ص ۵۴۶ و به نقل از: مفتاح السعادهٔ، ج ۱، ص ۳۵۱.

(۳) المناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۰. این حدیث دو احتمال دارد: امام قراءت دقیقتر و مضبوطتری از همه اصحاب داشت و امام از همه بیشتر به قراءت قرآن اشتغال داشت. هر دو احتمال هم با هم می‌تواند منظور باشد.

(۴) این مطلب آنقدر معروف است که نیازی به ذکر منابع ندارد و اگر خواننده خواستار منابع باشد رک:

مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰. طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۰۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۰

اگر هدف ابو بکر از جمع آوری قرآن تعیین یک مصحف برای همه مسلمانان بود صحابه مصاحف خود را از زمان وی تا دوره زمامداری عثمان و بعد از آن حفظ نمی کردند. نکته قابل توجه آن است که طحاوی سخنان زید را بدین گونه نقل می کند:

من قرآن را برای ابو بکر بر روی قطعات پوست درخت خرما، استخوان کتف و فک نوشتم تا آن که ابو بکر از دنیا رفت و عمر قرآن را در یک صحیفه جمع کرد و هنگامی که عمر درگذشت این مصحف، در اختیار حفصه قرار گرفت تا آن که حذیفهٔ بن یمان از غزوه بازگشت ... «۱».

و معنی حدیث آن است که: زید قرآن را برای ابو بکر بر پوست، استخوان و قطعات متفرق می‌نگاشت نه آن که زید قرآن را از پوست و استخوان و قطعات متفرق جمع کرده باشد آنطور که روایت قبلی می گفت.

مصاحف اصحاب بعد از جمع قرآن توسط زید

روایات اهل سنت مدعی است که: ابو بکر توسط زید بن ثابت قرآن را جمع آوری کرد. همین روایات در جای دیگر ادعا می کند: عده‌ای از صحابه مصاحف اختصاصی خود را حفظ کردند «۲». و این مصاحف از نظر ترتیب با قرآن زید اختلاف داشتند. نگهداری مصاحف به معنای بی‌توجهی اصحاب به قرآن جمع آوری شده توسط زید بوده است یا آن که این عمل زید را یک کار شخصی تلقی کرده‌اند و فکر کرده‌اند خلیفه می‌خواسته است یک مصحف مخصوص به خود داشته باشد نه آن که خلیفه خواسته باشد قرآنی برای همه مسلمانان تألیف کند.

بهر حال خود این روایات می گویند: حتی پس از جمع آوری قرآن توسط زید هر یک از شهرها، قرآن و قراءت خاصی داشتند مثلا: اهل بصره طبق مصحف «ابو موسی اشعری» قراءت می کردند. و قراءت اهل کوفه طبق مصحف «ابن مسعود» اهل شام طبق الایضاح ابن شاذان، ص ۲۲۵. فتح الباری، ج ۹، ص ۳۶ و ۴۴. تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۱۱. التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۸۴ و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۹۰ به نقل از: المصاحف سجستانی، ص ۱۵.

(۱) مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۹۳.

(۲) رک: التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴۸ و ۲۵۰. صفحه قبل هم بیان کردیم که ابن مسعود از تسلیم مصحف خود امتناع ورزید.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۱

مصحف «أبی» و اهل دمشق طبق قراءت «مقداد» بود. و به عقیده ابن اثیر اهل «حمص» بر قراءت «مقداد» بودند «۱».

عایشه و جمع آوری قرآن

با وجود جمع آوری قرآن توسط زید و با اینکه عثمان مردم را وادار به یک قراءت کرد. و مصاحف را نوشت. و آنها را به شهرهای بزرگ فرستاد. و مصاحف دیگر را آتش زد با اینهمه «یوسف بن ماهک» که ارسال مصاحف عثمانی را به بلاد درک نکرده است «۲» روایتی نقل می‌کند دال بر آن که عایشه معتقد بود قرآن هنوز تا آن هنگام، جمع آوری نشده بود. ابن ماهک می گوید:
نزد عایشه ام المؤمنین (رض) بودم که مردی از اهل عراق وارد شد و گفت: کدام کفن بهتر است؟
عایشه: وای بر تو! چه فرقی برایت دارد؟.
آن مرد گفت: ای ام المؤمنین! مصحف را به من نشان ده.
عایشه گفت: چرا؟
آن مرد گفت: برای آن که قرآن را از روی آن تألیف کنم چون که قرآن غیر مؤلف می‌باشد. (یعنی غیر مرتب و نامنظم است یا این که ما قرآن را غیر مؤلف می‌خوانیم).
عایشه گفت: هیچ فرقی ندارد که به چه ترتیب بخوانی ... «۳».
«عسقلانی» احتمال می‌دهد این مراجعه برای قرآن شاید بخاطر نامرتب بودن قرآن و نامنظم بودن قرآن باشد و شاید هم به خاطر اختلاف مردم در تعداد آیات و نظم آن بوده است «۴» این حدیث دلالت روشنی دارد بر آن که قرآن حتی بعد از سوختن مصاحف توسط (۱) رک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۱۱. تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۰۷ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴۷ به نقل از: کامل و المصاحف سجستانی، ص ۱۱- ۱۴.
(۲) فتح الباری، ج ۹، ص ۳۶.
(۳) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۶ التمهید، ج ۱، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ به نقل از: صحیح بخاری و المصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۳۵۲.
(۴) رک: فتح الباری، ج ۹، ص ۳۶- ۳۸ و ۳۹ و التمهید، ج ۱ ص ۲۴۷ به نقل از: فتح الباری.
حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۲
عثمان، نامنظم و غیر مؤلف بوده است. و مردم پایبند جمع آوری قرآن توسط عثمان نبوده‌اند. و عایشه هم با مردم در این زمینه موافق بوده است و می گفته است: قرآن به هر ترتیبی خوانده شود مهم نیست. احتمال دارد این فرد عراقی از قراءت ابن مسعود که مدتی در کوفه می‌زیسته است پیروی می کرده است. عسقلانی این احتمال را تقویت می کند «۱».

مخالفت با مصحف عثمان

حدیث قبلی از عایشه بیانگر آن است که مصحف عثمان قبول عام نیافته بوده است.
بخصوص از طرف رقبا که عایشه هم احتمالا از آنان بوده است مثلا «ابن مسعود» از تسلیم مصحف خود به هیأت حاکمه، خودداری کرد و آن را نزد خود حفظ نمود «۲» همچنین در روایات به این نکته بر می‌خوریم که مخالفت با عثمان در این زمینه عمومیّت یافته است و حتی امیر المؤمنین (ع) از انتقادات مردم درباره مصحف عثمان جلوگیری کرد. و گفت: عثمان این کار را در حضور عده‌ای از صحابه انجام داده است و اگر خود امام هم ولایت می‌یافت همین کار را می کرد «۳» فلفله جعفی می گوید:
«همراه گروهی که از تحویل مصاحف به مصحف واحد اندیشناک شده بودند نزد عبد اللّه بن مسعود رفتیم یکی از افراد گروه گفت: ما برای دیدار نیامده‌ایم بلکه این خبر ما را ترسانیده است لذا به سراغ تو آمده‌ایم».
عبد اللّه گفت: «قرآن بر پیامبرتان- ص- از هفت در و بر هفت حرف نازل شده است، اگر چه کتاب قبل از قرآن از یک باب و بر

یـک حرف نازل می‌گشت» «۴» ابن اثیر می‌گویـد: «اهل کوفه مصـحف عثمان را پذیرفتنـد جز آن که عده زیادی مصـحف ابن (۱)
رک: فتح الباری، ج ۹ ص ۳۶.
(۲) منابع آن قبلا ذکر شد تکرار نمی‌کنیم.
(۳) رک: فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶. منابع این سخن را در بخش دوّم، فصل دوّم، فراز تأیید علی-ع- از کار عثمان ذکر کرده‌ایم که در آینـده خواهـد آمـد. و در جای دیگر گفته‌ایم: تأیید کسـی در کاری به معنای تأیید وی در همه کارها نیست. بلکه این دفاع امام نشان می‌دهد هم و غم امام اعلاء کلمه اسلام بوده است و بس و هیچ مصلحت شخصی یا گروهی را مقدم بر این هدف مقدس قرار نمی‌داده است.
(۴) مسند احمد، ج ۱، ص ۴۴۵ و مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۸۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۳

مسعود را نگهداشته به قراءت وی ادامه دادند» «۱».

از این منقولات استفاده می‌شود که: عمل عثمان مورد نگرانی عده زیادی واقع شد.

و انتقـادات زیادی را به سوی او سـرازیر کرد. و امیر المؤمنین (ع) بود که از این عمل عثمان حمایت کرد و جمع آوری مصـحف را مورد تأییـد قرار داد. امّا ابن مسـعود از مخالفین مصـحف عثمان اسـتقبال می‌کنـد و با جواب تشویق آمیز خود آنان را در مخالفتشان اسـتوارتر می‌کند! ابن مسـعود عثمان را تخطئه کرده می‌گوید: قراءت واحد توسط عثمان با حقیقت قرآن که نزول از هفت باب و بر هفت حرف است مغـایرت دارد امـا این مخـالفت مؤثر واقع نشـد بخصوص پس از حمایت امیر المؤمنین (ع) از این کار. و مصـحف عثمان به تدریج جای خود را در میان بلاد گشود و مردم به قراءت آن روی آوردند.

و کم کم جای طبیعی خود را به دست آورد. و قرآنهای دیگری که ادعیه یا تفسـیر در حاشیه داشتند یا مختلف در ترتیب بودند- به ترتیب از عرصه خارج گشـتند. و فقط نامشان باقی مانـد و وعـده خداوند تحقق یافت که: قرآن را از هر نوع دخالت و تطاولی حفظ می‌کند که: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.

حجّاج و گسترش قراءت عثمان

از جمله عوامل گسترش و تثبیت مصـحف عثمان، فعالیت اختاپوس اموی حجاج بن یوسف ثقفی است. حجاج از آغاز حکمرانی در عراق و به قدرت رسـیدن در کوفه تلاش گسترده‌ای جهت تثبیت مصـحف عثمان و نابودی قراءت ابن مسـعود بکار برد که خلاصـه بیان اسکافی در این باره چنین است:

آنچه در تحکیم مصـحف عثمـان و نابودی قراءت ابن مسـعود، نقش بسـزایی داشت آن بود که حجاج مردم را وادار به اخـذ قراءت عثمـان و ترک قراءت ابن مسـعود و ابی بن کعب کرد. وی مردم را به اجبار بـدین قراءت واداشت. حجاج پس از بیست سال امارت درگذشت.

و مردم چنـان به قراءت عثمـان خو گرفته بودنـد که قراءت دیگری را نمی‌شـناختند. و این قراءت با خون و گوشت آنها عجین شـده بود. و اگر قراءت دیگری بر ایشان خوانده می‌شد با اسـتهجان و اسـتکراه مردم روبرو می‌شد و این بخاطر طول جهالت و الفت با (۱)
الکامل، ج ۳، ص ۱۱۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۴

قراءت عثمان بود «۱».

«حجاج» کار را به حـدی رسانده بود که به وقاحت می‌گفت: از عبد هذیل (یعنی ابن مسـعود) تعجب می‌کنم! فکر می‌کند که قرآن

خداونـد را می‌خوانـد به خـدا قسم آنچه را او می‌خوانـد رجزی از رجزهای اعراب است. و به خـدا سوگند اگر بر عبد هذیل دست می‌یافتم گردنش را می‌زدم. و اگر قراءت او را در مصحف ببینم آن را پاک می‌کنم حتی اگر هم شده با دنده خوک باشد «۲».

اوّلین نامگذار و جمع آورنده قرآن

روایات اهل سنت می‌گویند: اوّلین کسی که قرآن را جمع آوری کرد و آن را از پراکندگی نجات داد ابو بکر بود «۳» و پیش از آن متفرق بود. «۴» در مورد اوّلین نامگذاری هم می‌گویند: اوّلین کسـی که پس از جمع آوری قرآن (مصـحف)، آن را مصـحف نامید ابو بکر بود. در این باره روایت زیر را نقل می‌کنند:

ابو بکر بعد از جمع آوری قرآن به اصحابش گفت: برای این مصحف نامی پیدا کنید و یا آن را نامگذاری نمایید عده‌ای گفتند: نام این مصـحف را «انجیـل» بگذاریـد. این نـام، پـذیرفته نشـد. و اصـحاب آن را مکروه داشـتند. عـده دیگری گفتنـد: نـامش را «سـفر» بگذارید. این نام را هم به دلیل داشتن ریشه یهودی، مکروه دانسته و نپذیرفتند.

ابن مسـعود گفت: حبشـی‌ها کتابی دارند که آن را «مصحف» می‌نامند. این نام (۱) رک: شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، حنفی، ج ۱۳، ص ۲۲۳.

(۲) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۶۵۶ و تلخیص مسـتدرک ذهبی، در همان صـفحه، تهذیب تاریخ- دمشق، ج ۴، ص ۶۹. الغدیر، ج ۱۰، ص ۵۱ به نقل از: مستدرک، تهذیب، البدایهٔ و النهایه، ج ۹، ص ۱۲۸. به نقل از: ابی داوود و ابن ابی خیثمه.

(۳) رک: محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۳. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۳. تاریخ الخلفاء، ص ۷۷. مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۲۸ و ۱۳۳. بحوث فی تاریـخ القرآن و علومه، ص ۱۲۵. الاتقان، ج ۱، ص ۵۹ به نقـل از: مغازی ابن عقبه. البرهان زرکشـی، ج ۱، ص ۲۳۵ به نقل از: بیهقی و مآثر الانافهٔ، ج ۱، ص ۸۵ و ۸۶.

(۴) مآثر الانافهٔ، ج ۱، ص ۸۵ و ۸۶. مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۲۸ و ۱۳۳ و بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۲۵ و غیره.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۵

پذیرفته گشت و «مصحف»، «مصحف» نامیده شد «۱». «سیوطی» هم ابو بکر را اولین نامگذار و جمع آوری کننده قرآن می‌داند «۲».

و در روایت دیگری: اوّلین کسـی که قرآن را بین دو لـوح قرار داد ابو بکر بود «۳». بعضـی از روایات هم می‌گویند: عمر بن خطاب اوّلین کسـی بود که مصـحف را جمع آوری کرد «۴» و نـافع بن ظریب این کـار را برای عمر بن خطـاب انجام داد «۵». و به نظر ابن سعد عمر اوّلین کسـی است که قرآن را در یک «صـحف» جمع آورد «۶» که بدل «مصـحف» صحف آمده و شاید این از اشتباهات نساخ باشد. اگر این سخن ناظر به این قول نباشد که: عمر قرآن را در یک صحیفه گردآوری کرد. و قبلا بیان نمودیم.

قبل از مناقشه در گفته‌های بالا به دو نکته اشاره می‌کنیم:

نکته اوّل: اوّلین جمع آوری کننـده بودن عمر با اوّلین جمع آوری کننده بودن ابو بکر، منافاتی ندارد؛ زیرا که ابو بکر به زید دسـتور جمع آوری قرآن را داد، و قبـل از پایان کار درگـذشت. و عمر کار او را دنبال کرد. بنابراین اقـدام نخست را هم می‌توان به ابو بکر نسبت داد و هم به عمر اما این نسبت دادن به عمر و ابو بکر، با روایت زیر متعارض است:

«عمر» شـروع به جمع آوری قرآن کرد امـا قبل از به پایان رسانـدن کار کشـته شـد و هنگامی که عثمان به خلافت رسـید کار ناتمام عمر را به پایان رساند. این روایت سپس داسـتان پیدا شدن آیاتی چند نزد «ذو الشهادتین» را در زمان عثمان نقل می‌کند (نه در (۱) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۲، محاضرهٔ الاوائل، ص ۳۵. الاتقان، ج ۱، ص ۵۸ به نقل از:

ابن اشته. تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴۶ به نقل از:

الاتقان و المصاحف سجستانی، ص ۱۱- ۱۴.

(۲) تاریخ الخلفاء، ص ۷۷، و مآثر الانافة، ص ۸۵ و ۸۶.

(۳) تاریخ الخلفاء، ص ۷۷، به نقل از: ابی یعلی، طبقات ابن سعد، ط صادر، ج ۳، ص ۹۳.

و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۶ به نقل از الاتقان.

(۴) الاتقان، ج ۱، ص ۵۸ به نقل از: ابی داوود، کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۳ به نقل از: ابی داوود در المصاحف. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۳. و فتح الباری، ج ۹، ص ۱۰. التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۸۳ و تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۷. به نقل از: المصاحف، ص ۱۰ و به نقل از: الاتقان.

(۵) الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۸۳.

(۶) الاشتقاق، ص ۸۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۶

زمان عمر) «۱».

نکته دوّم: عبد الرحمان بن مهدی نقل می‌کند: «عثمان دارای دو خصلت بود که ابو بکر و عمر از این دو خصلت بی‌بهره بودند: الف- از خود پایداری نشان داد تا کشته گردید. ب- مردم را بر یک «مصحف» جمع کرد ...» «۲».

عده‌ای از این سخن دچار توهم شده پنداشته‌اند عثمان اوّلین کسی است که قرآن را جمع کرده است لیکن این توهم باطل است و مصحف، قبل از خلافت عثمان وجود داشته است. ولی مردم در قراءت قرآن اختلاف داشته‌اند. و عثمان، مردم را بر مصحف قراءت واحدی از قرآن جمع کرد. بنابراین عثمان اوّلین جمع آورنده قرآن نیست. بلکه اوّلین کسی است که قراءت واحد را جایگزین تعدد قراآت کرد.

مناقشه‌ای در گفته‌های قبل

ابو بکر یا عمر را نمی‌توان اوّلین کسی دانست که قرآن را جمع آوری کرد یا نامگذاری نمود. زیرا:

اوّلا: زبان حبشی عربی نیست در حالی که واژه «مصحف» عربی اصیل است.

ثانیا: چرا در نامگذاری قرآن دچار حیرت شدند؟ آیا خداوند این کتاب را قرآن- در مقابل انجیل و تورات- نامیده بود؟ یا آن را «فرقان» نام ننهاده بود؟ و همچنین آیا خداوند آن را کتاب ... نام نگذاشته بود؟! ثالثا: قبلا ثابت کردیم که مصحف، در زمان پیامبر اکرم- ص- وجود داشته است چرا در زمان آن حضرت- ص- در نامگذاری قرآن دچار حیرت نشدند! و باز قبلا گفتیم که کلمه «مصحف» بارها در سخن پیامبر اکرم- ص- به کار رفته است و ما حدود سیزده موضع را بیان نمودیم. تسمیه ما بین الدفتین به مصحف در زمان خود پیامبر اکرم- ص- می‌باشد.

رابعا: آبیاری- پس از آنکه تسمیه قرآن را به مصحف از مردم و بعد از جمع قرآن دانسته است (و ما به ادله‌ای که گذشت موافق وی نمی‌باشیم)- می گوید: «روایات (۱) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۱۳۶.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۸. به نقل از: ابی داوود. ابی الشیخ در السنّه، ابن عساکر و حلیة الاولیاء.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۷

می گویند: عثمان پس از کتابت مصحف در صدد نامگذاری آن برآمد و نهایتا نام مصحف را برگزید. جز این که این سخن نادرست است. چون که مصاحف متعددی قبل از جمع عثمان موجود بودند مانند: مصحف علی- ع- مصحف ابی مصحف ابن مسعود و مصحف ابن عباس «۱»».

احتمالا- «آبیاری» بین روایت مربوط به ابو بکر و عثمان خلط کرده است. سخن و ادعای وی هم مورد نظر است و محل مناقشه

می‌باشد؛ زیرا وجود مصاحف در زمان قبل از خلافت عثمان، دلیل بر نامیدن قرآن به مصحف نمی‌شود.
خامسا: این روایت می‌خواهد تأکید کند که: قرآن پس از وفات پیامبر اکرم- ص- جمع آوری شد. و ما قبلا بطلان این ادعا را دانستیم. و روشن شد که قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- به صورت مجموعه منضبط و مشخصی درآمده بود که از روی آن تلاوت می‌شد و آن را ختم می‌کردند و کاتبان مخصوصی داشت که در حضور حضرت، قرآن را جمع می‌کردند، می‌نوشتند و مردم به آنان «کتّاب الوحی» می‌گفتند: به اضافه آن که جمع کثیری از صحابه برای خود مصاحفی- حسب الامکان- ناقص یا کامل داشتند.
سادسا: ابن سعد به نقل از ابن سیرین می‌گوید: «ابو بکر درگذشت و عمر کشته شد اما هنوز قرآن را جمع نکرده بودند ... «۲»» شاید منظور جمع تمام قرآن باشد پس چگونه گفته می‌شود قرآن را جمع کرد و در نامگذاری آن دچار حیرت شد؟!

مصحف ابو بکر چه امتیازاتی داشت؟

عده‌ای در صدد برآمده‌اند که بگویند مصحف ابا بکر امتیازاتی دارد که می‌شود بر آن اطمینان کرد ولی مصاحف دیگر صحابه این چنین نیست مثلاـ ادعا می‌کنند: ابو بکر اوّلین شخصی بود که قرآن را بر هفت حرف جمع کرد. و ابو بکر در این زمینه دقت نظر را به منتهای درجه رسانده بود. اما مصاحف دیگران مانند مصحف علی- ع- ابی بن کعب و ابن مسعود از این امتیاز برخوردار نبودند و از نظر دقت، ترتیب آیات مجمع علیها، جمع و (۱) تاریخ القرآن، ص ۱۰۱.
(۲) طبقات ابن سعد، ط صادر، ج ۳، ص ۲۱۱ و ۲۹۴ (به ترتیب صفحه). و تاریخ الخلفاء، ص ۴۴. در باره ابو بکر به نقل از: ابی داوود به نقل از شعبی.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۹۸
اکتفا به آیات غیر منسوخ التلاوة به پای مصحف ابو بکر نمی‌رسیدند «۱» لیکن این ادعا نه مقبول است و نه قابل فهم به دلایل زیر:
۱- ما معنای هفت حرف «سبعهٔ احرف» را اساسا نمی‌فهمیم. و ثابت کردیم که حدیث نزول قرآن بر هفت حرف درست نیست و معتقدیم قرآن به حرف واحد از نزد واحد قیوم، فرود آمده است. برای این بحث فصل مستقلی باز کرده‌ایم که خواهد آمد.
۲- جای این سؤال از «قطّان» و دیگرانی مانند اوست که چه کسی به او گفته است مصحف خلیفه مشتمل بر حروف هفتگانه بوده است اما مصاحف دیگران از این امتیاز بی‌بهره مانده است؟ حال منظور از هفت حرف هر چه می‌خواهد باشد! ...
و باز چه کسی گفته است مصحف «ابو بکر» از دقت، ترتیب، آیات مجمع علیها، جمع، و آیات غیر منسوخ التلاوة در نهایت استقصاء بوده است؟ اما مصاحف دیگران این درجه از دقت و جمع و استقصاء را نداشته است؟
در این جا ما بعید نمی‌دانیم که بگوییم: آنچه را به ابی ابن کعب درباره سوره «الحفد» و «الخلع» و دیگر سور نسبت داده شده است- بعدا بحث از این سور خواهد آمد- برای بی‌ارزش کردن مصاحف دیگران و بالا بردن ارزش مصحف زید بوده است که البته ناکام ماند و توضیح آن خواهد آمد.
۳- چرا به مصحف پیامبر- ص- اعتماد نکردند چون که حتما مصحف پیامبر- ص- هم مشتمل بر حروف سبعه (به فرض صحت) بوده است؟ آیا معقول است که مصحف ابو بکر مشتمل بر حروف سبعه باشد اما مصحف پیامبر- ص- از این امتیاز بی‌نصیب باشد؟.
۴- آخرین سخن آن که قبلا سخن «ابن سیرین» را نقل کردیم: ابو بکر و عمر مردند اما موفق به جمع کردن قرآن نگشتند.

سازش ناموفق و غیر مقبول

«زرکشـی» می‌گویـد: «قرآن در زمـان پیامبر اکرم- ص- همین تألیف و جمع فعلی را داشت تنها فرقی که داشت آن بود که در یک مصـحف گرد آوری نشده بود. چون بعضـی آیات دچار نسخ می‌شد ...» «۲». باز می‌گویـد: «... از زید برای ما نقل است که: تألیف

(۱) رک: مباحث فی علوم القرآن قطان، ص ۱۲۸ و ۱۳۳. و بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۲۵.

(۲) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۵.

در زمـان پیـامبر اکرم- ص- بوده است: و جمع در یک مصـحف در زمان ابو بکر بود و تعیین یکی از میان دیگر مصاحف در زمان عثمان صورت گرفته است ... «۱»» از «حارث محاسبی» در کتاب «فهم السنن» نقل است که:

«کتـابت قرآن امر جدیـدی نیست و پیـامبر- ص- دسـتور به کتـابت قرآن داده بود لیکن قرآن بر پوست، اسـتخوان و قطعـات متفرق نوشـته می‌شد تا آن که ابو بکر دستور داد این نوشته‌های متفرق را یکجا گرد آورند آیات متفرق قرآن در خانه رسول اللّه- ص- به صورت اوراق پراکنده، به دست آمد و ابو بکر دستور داد آن را با ریسمان بهم پیوند زنند تا چیزی از قرآن ضایع نگردد ... «۲»».

شایـد محـاسبی سـخن خـود را از روایت زهری گرفته است که می‌گویـد: «پیـامبر- ص- وفـات یـافت در حـالی که قرآن بر پوسـت درخت خرما، استخوان و غیره بود «۳»» بهر حال، ما بیان بالا را معقول ندانسته و نمی‌پذیریم به دلایل زیر:

اوّلاـ اگر منظور زرکشـی از اینکه «جمع و تـألیف در زمـان پیامبر- ص- صورت گرفت و جمع در یک مصـحف، در زمان ابو بکر» این باشد که تألیف نخست در دلها بود و بعد در یک مصحف گرد آمد، همچنان که از این سخن وی پیداست خداوند این قرآن را در دلها حفظ کرد تا زمان نسخ سپری گشت «۴». این تعیین در زبان عربی معهود نیست که بگویند:

قرآن را جمع کردیم و در دلهایمان آن را تألیف کردیم.

و اگر منظور آن باشد که: قرآن بر پوست و سـنگ و اسـتخوان فک و شانه نوشته شده بود و متفرق بود و در زمان ابو بکر این آیات متفرق جمع شـد در این صورت سـخن وی منـافی بیـان زیـد است که در عهـد رسول اکرم- ص- قرآن را از قطعـات و رقـاع تألیف می‌کردنـد. مگر این که بگوییم: آنچه در زمان ابو بکر صورت گرفت تجلیـد کتاب یا افزایش نسـخ و اسـتنساخ نسـخ دیگر باشـد از نسـخه منحصـر بفردی که مؤلف و مجموع بود و هیـچ کـاستی نـداشت. لیکن این تعبیر در زبان عرب معهود نیست که بگوینـد: (۱) طبقات ابن سعد ج ۳. البرهان، ج ۱، ص ۲۳۵.

(۲) الاتقان، ج ۱، ص ۵۸. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۸. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۲ و بحوث فی تاریـخ القرآن و علومه ص ۱۳۳.

(۳) الفائق، ج ۲، ص ۴۳۱.

(۴) البرهان، ج ۱، ص ۲۳۵.

«جمع الکتاب» و منظورشان استنساخ باشد.

ثانیا: قبلا بیان کردیم قرآن به صورت مصاحف در زمان پیامبر اکرم- ص- نوشـته شـده بود و در اختیار صـحابه قرار داشت. و پیامبر اکرم- ص- اصحاب را تشویق به قراءت از روی مصحف می‌کرد. و احکامی برای این قراءت و مصاحف بیان کرده بود از جمله:

حرمت نجس کردن قرآن، عدم اجازه سفر با قرآن به سرزمین دشمن و عدم جواز پاک کردن آیات با پا ...

ثالثا: مورخین تصـریح کرده‌انـد که: پیامبر اکرم- ص- کاتبان مخصوصـی داشت که معاهـدات، بدهیها، تعیین مقدار خرما و غیره را ثبت می‌کردنـد همچنین پیامبر دسـتور داده بود هر کسـی مسـلمان می‌شود نامش ثبت شود. لـذا حذیفه یکهزار پانصد تن را- قبل از سال حدیبیه- احصاء کرده بود. و باز دیوان تعیین سپاهیان و کسانی که بایستی به جنگها بروند به وجود آمده بود و این کارها تماما

ثبت می‌شد «۱».

حال آیا تمام این آمارها، و معاهدات مکتوب به شکل پراکنده‌ای بود و بر پوست و استخوان و امثال آن متفرق بود؟ یا آن که به شکلی بود که به راحتی می‌توان به آن در صورت لزوم دست یافت؟

رابعا: نکته‌ای که نباید فراموش کرد آن است که: زرکشی به تبعیت از حاکم «۲» عقیده دارد؛ قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- جمع آوری شده است و این مطلب را گاهی مقید به بعضی می‌کند «۳» و گاهی به صورت مطلق بیان می‌کند «۴». خود زرکشی در جاهای مختلف کتابش کلام خودش را نقض می‌کند «۵».

خامسا: روایات اهل سنت در جای دیگر می‌گویند: علی- علیه السلام- مصحفی را که در زمان پیامبر اکرم- ص- نوشته بود برای خلیفه و دیگران آورد اما نپذیرفتند. مجددا به این مطلب خواهیم پرداخت. (۱) منابع این مطلب را در کتاب ما ببینید: السوق فی ظل الدولهٔ الاسلامیهٔ، ص ۶۸.

(۲) رک: مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۹ در این جا مطلقا معتقد به جمع در زمان رسول اللّه- ص- می‌شود و بدون تقیید به بعض و غیر آن، مطلب مورد نظرش را بیان می‌کند.

(۳) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۷.

(۴) البرهان، ج ۱، ص ۲۳۸.

(۵) رک: البرهان، ج ۱، و بین این صفحات مقایسه کنید: ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۶۲ و ۲۵۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۱

سادسا: اگر سخن محاسبی درست باشد جمع آوری قرآن توسط زید از روی پوست، سنگ و سینه‌های مردم، نادرست خواهد بود زیرا نمی‌خواسته آنچه را در سینه مردمان است، با مجتمع مقابله کند. و اگر هم غرض مقابله بود؛ نیازی به شهادت دو شاهد یا یک شاهد با اعتبار دو شهادت نخواهد بود. زیرا کافی بود آیات مورد ادعا و ارائه شده ضمن مصحف پیامبر اکرم- ص- بوده باشد. و با همین مقابله حاصل می‌شد.

توجیهات سست برای جمع آوری مجدد

برای توجیه جمع آوری مجدد قرآن در عهد خلفا، دلایل و عللی ارائه شده است زرکشی و دیگران می‌گویند:

«قرآن به همین تألیف فعلی و جمع در زمان رسول اکرم- ص- بود. فقط آن را در یک مصحف جمع نکرد تا مبادا بخاطر نسخ بعضی از آیات به اختلاف و اختلاط در دین منجر گردد. پس خدای تعالی قرآن را در قلوب مؤمنین تا انقضای دوره نسخ حفظ کرد. و سپس خلفا موفق به جمع قرآن در یک مصحف گشتند. «۱»

و باز زرکشی می‌گوید: سخن زید که قرآن را از پوست، استخوان و سینه‌های مردم جمع آوردم این توهم را به وجود آورده است که قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- جمع آوری نشده بوده و حال این که بعضی می‌گویند: این سخن که ابی بن کعب و زید بودند که قرآن را جمع کردند، سخن نادرستی است و مطلب چنان نیست. بلکه از کسانی که قرآن را گرد آورده بودند خواسته شد که قرآنشان را بیاورند تا بر قرآن مجتمع عرضه شود تا همه از آنچه جمع شده آگاه شوند و این کار در محضر همه صورت گیرد و هیچ کس از آنانی که مقداری از قرآن پیش اوست از جمع قرآن غایب نباشد تا چیزی از آیات از دست نرود و در نتیجه کسی در قرآن گردآوری شده شک نکند «۲».

سخن فوق احتیاجی به ابطال ندارد. و قبلا- معیار و مبنای کلی بحث مشخص شده است. لیکن به بعضی از موارد مذکور در صفحات- بعد مجددا اشاره‌ای می‌کنیم: (۱) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۶۲، مباحث فی علوم القرآن قطان ص ۱۲۴ و ۱۲۵

به نقل از:

اتقان و البرهان. الاتقان، ج ۱، ص ۱۵۷ به نقل از: خطابی و فتح الباری، ج ۹ ص ۱۰.

(۲) البرهان، ج ۱، ص ۲۳۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۲

اوّلاـ در فصلی که به نسخ تلاوت اختصاص دادیم، ثابت کرده‌ایم که آیات منسوخ التلاوه اساسا غلط و نادرست است، و مواردی که به عنوان شاهد مثال آورده می‌شوند توانایی اثبات مطلوب را ندارند.

ثانیا: یکی از صاحب نظران درباره ادعای آیات منسوخ التلاوه می گوید:

«... به فرض صحت ادعای آیات منسوخ التلاوه این اشکال بر حفاظ قرآن پیشتر وارد است. و فراموش کردن ما فی الصدور مشکلتر است «۱»».

ثالثا: پس از آن که ثابت شد قرآن توسط پیامبر اکرم- ص- کتابت و مرتب شد، هر کس می‌دانست مرجع و معیار، همان قرآن پیامبر اکرم- ص- است و نیازی به مقابله با مصاحف دیگر ندارد. و ادعای زرکشی که هدف از جمع جدید قرآن را مقابله بین قرآن متفرق و مجتمع می‌دانست تا کسی در یاد داشت مصحف شك نکند این توجیه مشکل اعاده جمع را حل نمی کند.

رابعا: همین روایات می گویند: بهترین قراءت از «ابی» است و پیامبر- ص- به مردم دستور داد قرآن را از چهار تن اخذ کنند: ابن مسعود، ابی، سالم و معاذ. و باز پیامبر فرمود: هر کس قرآن را تازه- همچنان که نازل شد- بخواهد آن را از ابن مسعود اخذ کند.

و دیگر موارد مذکور قبلی.

با این اعترافات دیگر نیازی به جمع قرآن توسط زید و یا رجوع به پوست استخوان و سینه مردم و غیره نیست بلکه بر زید و دیگران بود که برای جمع قرآن به اینها رجوع کند.

راز پشت پرده جمع آوری قرآن توسط زید

با تمام دلایلی که برای تدوین و تألیف قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- اقامه شد. ما منکر جمع آوری قرآن توسط «زید» و شکل آن نیستیم. و معتقدیم این کار هم توسط زید و به دستور ابو بکر صورت گرفته است. بلکه می گوئیم: جمع آوری قرآن توسط زید برای اوّلین بار صورت نگرفت. و انگیزه خدمت به دین و مردم هم نداشت.

و در زمان پیامبر- ص- مصاحف متعددی توسط صحابه- به دستور پیامبر- ص- یا به صورت خود خواسته- به صورت کامل یا ناقص نوشته شده بود. و صحابه آیات نازله را (۱) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۳

تدریجا جمع آوری می کردند «۱». و خود پیامبر هم کاتبان مخصوصی داشت که قرآن را می‌نوشتند و از رقاع جمع آوری می کردند یا آن که آیات را بر آنان املاء می کرد. و آنان می‌نوشتند. و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ آیات را پیامبر- ص- برای آنان روشن می کرد.

تمام این مسائل درباره حضرت علی-ع- صادق بود و رفتار پیامبر- ص- با حضرت چنین بود لیکن از شواهد بر می‌آید، ابو بکر نسخه کاملی از قرآن نداشته است- ابن سیرین به این مطلب تصریح می کند و بیانش گذشت لذا از زید می‌خواهد این کار را برای او انجام دهد.

و باز روشن می‌شود که خود زید هم نسخه کاملی تا آن هنگام نداشته است روایات قبلی هم زید را از جمع آورندگان قرآن در زمان پیامبر نمی‌شمارد. مثلا روایت محمد بن کعب قرظی و دیگر روایات.

و شایـد به دلیـل رقـابت پنهان میان اصـحاب، زیـد از پـذیرش مصاحف کامل و از اسـتنساخ از روی این مصاحف خودداری کرد. و سراغ مصـاحف کسانی ماننـد: ابی، ابن مسـعود، علی و معاذ- که پیامبر دسـتور رجوع به آنها را داده بود- نرفت و به سـراغ پوست و استخوان و قطعاتی که آیات بر آنها مکتوب بودند رفت.
و با کمک آیات حفظ شده در سـینه خود مردم برای ابو بکر یک مصـحف شخصـی تهیه کرد. این مصـحف که به شکل صحف و اوراق بود نزد ابو بکر بعد عمر و سـپس نزد حفصه «۲» ماند. و از آن نسـخه جدیدی تهیه نشد تا به مکه و شـهرهای دیگری فرستاده شود نه در زمان ابو بکر و نه در زمان عمر؛ و این نسـخه واحـد تا مدتی از خلافت عثمان ادامه یافت «۳». اگر چه در روایت دیگری می‌بینیم «کتّاب» این نسـخه را در مصاحف متعددی، در خلافت ابو بکر اسـتنساخ کردند «۴». (۱) بحوث فی تاریـخ القرآن و علومه، ص ۱۲۴ به نقل از: اعجاز القرآن رافعی، ص ۳۶.
(۲) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۶ و ۸۷. به نقل از: مستدرک حاکم. الاتقان، ج ۱، ص ۱۶۵ و به نقل از:
المصاحف ابن ابی داوود، ص ۱۹، ۲۱ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵. تاریخ واسط، ص ۲۵۱. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵ ص ۴۴۷. فتح الباری، ج ۹ ص ۱۳. صحیح بخاری، ج ۳ ص ۱۴۵. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۷ و تاریخ الخلفاء، ص ۷۷.
(۳) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۶ و ۸۷ و همین را از کتاب درّاز نقل می‌کند: مدخل الی قرآن الکریم، ص ۳۸.
(۴) رک: مسند احمد، ج ۵ ص ۱۳۴.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۴
و در روایت دیگری: ابو بکر و عمر درگذشتند و قرآن را جمع نکردند ...
و باز روایت دیگری می‌گوید: زید قرآن را در پوست خرما و سـنگ نوشت بعدها عمر آنها را در یک صحیفه گرد آورد که قبلا به تفصیل بیان کردیم.
«ابن شهاب» می‌گوید: ابو بکر قرآن را در قرطاسهایی گرد آورده بود و از زید درخواست کرد در این مکتوب بنگرد «زید بن ثابت» ابا ورزید ناچار از عمر درخواست کرد که زید را به این کار وادارد بعد زید این کار را انجام داد «۱». و این مؤید نظر ماست که: ابو بکر می‌خواست نسـخه خود را کامل کند. و یک مصـحف شخصی داشته باشد. و برای انجام این مقصود از زید کمک گرفت. زید هم با کمک آیات متفرق و مکتوب بر پوست و استخوان و روایات شفاهی مردمان و محفوظات آنها این کار را به انجام رساند و به خاطر رقابت پنهان میان آنها از مراجعه به نسخه‌های کامل اصحاب خودداری کرد.

سیاست هوشیارانه

بعـدها انصـار، دوسـتان و پیروان هوی و هوس در صـدد برآمدنـد از این کار خلیفه یک اسـتفاده سیاسـی و تبلیغی کننـد. و این کار مستلزم انجام کارهایی بود که نتیجه آن در تیرگی قرار دادن روایات جمع آوری قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- و روایات قراءت از روی مصـحف بود. آنهـا همچنین حتی روایـاتی را که صـریح در بودن مصاحف صـحابه می‌کرد، از میان برداشـته، و بهر حال هر روایتی که به نحوی جلو اجرای کامل این سیاست را می‌گرفت از صحنه، خارج کردند و به نحوی تضعیف کردند.
سپس ادعای جدیـدی مطرح شـد اساسا قرآن توسط خلیفه اوّل- یا خلیفه دوم- به صورت کامل تدوین شد. و به دست اینان بود که قرآن به صورت یک مصـحف مجموع درآمـد. این ادعا را تمام کسانی که این میان سود می‌بردنـد و همفکران و هم نظران سیاسـی آنها اشاعه دادنـد. و در صـدد تأویل و یا حتی دور کردن هر روایتی برآمدند که در اندیشه جدید تردیدی ایجاد می‌کرد. و به همین جهت روایاتی ساختند که در مصاحف بزرگان صـحابه طعن و نقصـی وارد کنند که مقداری از این روایات را قبلا ذکر کردیم. (۱) مشکل الآثار، ج ۳، ص ۴ و ج ۴، ص ۱۹۲. البیان خوئی، ص ۲۴۲ به نقل از: منابع متعدد و تاریخ القرآن الصغیر، ص ۸۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۵

و اگر هم از مسأله بالا چشم پوشی کنیم شواهدی داریم که: انگیزه خلفا از جمع کردن قرآن، جمع مردم بر مصحفی بوده که تأویل، تفسیر، شأن نزول و غیره را نداشته باشد برای حفظ مصلحت هیأت حاکمه چون که بعضی از این مصاحف دارای تفسیر و شأن نزول با منافع هیأت حاکمه مغایر بوده است.

«زرکشی» درباره عثمان می‌گوید: «... علت این که قرآن را بدون تأویل، تفسیر، تقدیم و تأخیر و آیات منسوخ التلاوهٔ، به عنوان مصحف قرار دادند و آن را از هر افزایشی زدودند و رسم الخط مشخصی برای مصحف قرار دادند آن بود که بعدها کسی دچار شبهه و فساد نشود «۱»».

«عامر شعبی» هم در این باره می‌گوید: «مردی مصحفی نوشته بود که در کنار هر آیه، تفسیر آن مکتوب بود. عمر مصحف را خواست و آن را با «مقراض» قطعه قطعه کرد «۲»».

مصحف امام علی- ع- را هم به دلیل داشتن تأویل تنزیل و دیگر مسائلی که به ضرر هیأت حاکمه بود نپذیرفتند. این ماجرا معروف است و ما باز هم به آن خواهیم پرداخت.

خط سیاسی زید بن ثابت

اما این که بر نقش زید در جمع آوری قرآن، تأکید می‌شود به دلایل زیر است:

«زید» عثمانی بود، و از خط ولایت امیر المؤمنین علی- علیه الصلاهٔ و السلام- خارج بود همچنین زید در «سقیفه» موضعی علیه انصار داشت. و مهاجرین را تأیید می‌کرد.

ابو بکر هم این موضع زید را مورد تشویق قرار داد و زید را ستود «۳» باز زید از جمله کسانی بود که با علی- علیه السلام- بیعت نکرد «۴». و زید عثمانی بود. و در هیچیک از جنگهای علی با وی نبود «۵». علی علیه السلام- هم عطای هر که را در جنگهای امام شرکت (۱) البرهان، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۳۶.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۴ به نقل از: ابی شیبه.

(۳) رک: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۶. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۴۹. و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴۴. به نقل از: تهذیب.

(۴) رک: تاریخ الامم و الملوک، ط دار المعارف، ج ۴، ص ۴۳۰ و ۴۳۱ و الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۹۱.

(۵) اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲ الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۵۵۴. قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۳۹ و تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۶۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۶

نمی‌کرد قطع کرد و آنان را به منزله اعراب از مسلمین قرار داد «۱». و زید از هواداران عثمان بود و مردم را تشویق به سب امیر المؤمنین (ع) می‌کرد «۲». و عثمان «زید بن ثابت» را دوست می‌داشت «۳». همچنین زید یکی از چهار تنی بود که تنها از میان صحابه آنان بودند که به او وفادار بوده، و وی را یاری کردند «۴».

از گفتار بلاذری بر می‌آید که: زید یکی از مهاجمین به خانه فاطمه زهرا پس از وفات پیامبر اکرم- صلّی اللّه علیه و آله و سلم- بوده است «۵». زید از طرف عثمان بر امور قضا «۶»، بیت المال و دیوان، مستولی بود «۷» و در نبود عثمان جانشین وی در مدینه بود «۸». وی همچنان از عثمان دفاع می‌کرد تا آن که به حرف او عده‌ای انصار از موضعگیری علیه عثمان دست برداشتند «۹». در این باره زید به انصار گفت:

«شما پیامبر خدا- ص- را یاری کردید و انصار خدا گشتید، خلیفه رسول را هم یاری کنید تا بار دیگر انصار خداوند باشید. حجاج بن غزیهٔ گفت: به خدا! اگر این ماده گاو عربده کش را می‌شناختی این سخن را نمی‌گفتی ...

و در روایت دیگری است که: سهل بن حنیف در پاسخ زید گفت: ای زید! آیا عثمان تو را از نخلهای کوچک (عضدان جمع عضیده) مدینه سیر کرده است؟ «عضیده» درخت نخل کوچک است که میوه‌اش در دسترس باشد «۱۰». فرزندان عمرو بن عوف بر

(۱) دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.

(۲) سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۵۷۵.

(۳) الاستیعاب در حاشیه الاصابهٔ، ج ۱، ص ۵۵۴.

(۴) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۶۰، الغدیر، ج ۹ ص ۱۵۹ و ۱۶۰ به نقل از: طبری، ج ۵، ص ۹۷. و به نقل از: تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۹۱ و به نقل از: تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۶۸.

(۵) انساب الاشراف (بخش سیرا النبی- ص-)، ج ۱ ص ۳۷۵.

(۶) الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۸۷.

(۷) رک: الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۱، اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲۲. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۸ و ۸۸. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۵۵۳ و ۵۵۴. التراتیب الاداریهٔ، ج ۱، ص ۱۲۰. تهذیب الاسماء ج ۱، ص ۲۰۱ و تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۴۳۰. (چاپ دار المعارف).

(۸) منابع قبلی (به استثنای اوّلین منبع) البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۴۷. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۴.

و اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲۲.

(۹) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۱.

(۱۰) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۹۰ و ۷۸. الکامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۱ و تاریخ الامم و الملوک، ج ۴،

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۷

عثمان تاختند- در حالی که زید از عثمان دفاع می‌کرد.- یکی از شورش گران به زید گفت:

چرا از عثمان دفاع نکنی؟! هیچ کس از خزرج به اندازه تو دارای نخل نیست.

زید گفت: این درختان را از دارایی خود خریدم. و امامان من، عمر و عثمان به من به اقطاع دادند.

آن مرد گفت: عمر به تو بیست هزار دینار داد.

زید در پاسخ گفت: نه، اما عمر مرا جانشین خود در مدینه می‌ساخت و به خدا در هر بازگشتی به من باغی از نخل به عنوان اقطاع می‌داد «۱» و جانشینی زید در مدینه هنگام سفرهای عمر معروف است «۲». همچنین عثمان، زمانی به زید یکصد هزار دینار- در یک بخشش- عطا کرد «۳» میراث زید در حدی بود که طلا و نقره‌های به ارث گذاشته شده با «تبر» خرد می‌شد! و اموال و زمینهای باقی مانده به صد هزار دینار تخمین زده شد «۴».

زید مورد توجه کامل عمر بود، وی علاوه بر جانشینی از طرف عمر در مدینه، اقطاع گرفتن باغهای نخل، کاتب «۵» عمر و قاضی وی بود و حقوق معینی هم دریافت می‌داشت «۶». در این جا کافی است به عبارات ابن سعد و ابن عساکر توجه کنید:

«عمر زید را در هر سفر جانشین خودش قرار می‌داد و کمتر سفری بود که زید در آن به جانشینی انتخاب نشود همچنین عمر مردم را به شهرها فرستاده آنها را از فتوای به رأی منع می‌کرد. و زید را نزد خود نگاه می‌داشت. تا آن جا که می‌گوید: عمر می‌گفت:

ص ۴۳۰. (چاپ دار المعارف).

(۱) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۱ و ۴۵۰ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۴. و در حاشیه همان کتاب به نقل از: اخبار القضاهٔ،

ج ۱، ص ۱۰۸ و الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۲.

(۲) غیر از منابع قبلی رک: تـذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۳۱. الاصابهٔ، ج ۱، ص ۵۶۲. الاستیعاب، در حاشیه الاصابه، ج ۱، ص ۵۵۳ و ۵۵۲ البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۷، ص ۳۴۷. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۵۴، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۲۷ و ۴۳۴. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۰. تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۲۰۱ و اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲۲.

(۳) انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۸ و ۵۲ و الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۲ و ۲۸۶.

(۴) الغدیر، ج ۸، ص ۲۸۴. به نقل از: مروج الذهب، ج ۱، ص ۴۳۴.

(۵) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۴۸. به امر کاتب بودن زید در المعارف، ص ۲۶۰ اشاره می‌کند:

(۶) طبقات ابن سعد، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶. تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۱ تـذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۳۲. و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۸

اهل بلد- مدینه- به زید احتیاج دارند به خاطر آنچه که نزد وی یافت می‌شود و وی برای مردم چیزهایی میگوید که نزد دیگران یافت نمی‌گردد «۱» و عمر و عثمان هیچ کس را در قضاوت، افتا، فرائض و قراءت بر زید مقدم نمی‌داشتند «۲» زید همچنان در زمان معاویه صاحب دیوان مدینه بود.

«ابن قتیبه» درباره عبد الملک بن مروان- متولد سال ۲۴ هجری می‌گوید: معاویه وی را جای زید بن ثابت بر دیوان منصوب کرد. در این زمان عبد الملک شانزده ساله بود «۳» عبد الملک بن مروان هم پیرو گفتار و عمل زید بود «۴» امّا پدر عبد الملک یعنی مروان آنقدر برای زید احترام قائل بود که روزی زید را به مجلسی خواست، و در پس پرده، گروهی کاتب، پنهان کرد. مروان شروع به پرسش کرد و پاسخهای زید را کاتبان می‌نوشتند، تا آن که زید متوجه آنان گردیده به مروان گفت: مرا معذور دار. آنچه می‌گویم اجتهاد به رأی است «۵» و یا مردم نزد وی آمدند و شروع به پرسش کردند هر چه زید پاسخ می‌داد پاسخها را می‌نوشتند. پس از آن که زید را بر این کارآگاه کردند گفت: چه بسا آنچه را گفته‌ام خطا باشد؛ زیرا من اجتهاد شخصی کرده‌ام و رأی خود را گفته‌ام «۶».

با وجود اعتراف زید به اجتهاد به رأی وی- که مورد تأیید حکام بودند- چنان قبول عام یافته بودند که سعید بن مسیب می‌گوید: «فتوایی از وی که مورد عمل قرار نگرفته باشد نمی‌شناسم. و آراء وی در شرق و غرب مجمع علیها است» «۷».

***

(۱) رک: تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۰. طبقات ابن سعد، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۱۶ و ۱۱۷. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۷. حیاهٔ الصحابه، ج ۳، ص ۲۱۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۴.

(۲) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۰. طبقات ابن سعد، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۱۵. تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۳۲. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶ و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۴.

(۳) المعارف، ص ۳۵۵.

(۴) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۲.

(۵) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۲، طبقات ابن سعد، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۱۶ و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۸ و در حاشیه همان کتاب به نقل از: طبرانی.

(۶) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۲.

(۷) تهذیب تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۴۵۱ و طبقات ابن سعد، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۱۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۰۹

نقص سخن رافعی

در فصل گذشته سخن رافعی را نقل کردیم که: «اتفاق نظر است بر آن که اوّلین کتّاب و کامل کنندگان قرآن که قراآت آنها مبنای دیگر قراآت شده این چهار تن می‌باشند: علی بن ابی طالب، ابی بن کعب، زید بن ثابت و عبد اللّه بن مسعود».

واضح است که این سخن احتیاج به دقت کافی دارد؛ زیرا اگر این مطلب درست باشد زید چرا باید به سراغ آیات متفرق و صدور رجال برود؟ آن طور که روایات پیرامون جمع آوری مصحف برای ابو بکر در این باره می گویند مگر این که مراد «رافعی» آن باشد که اینها اصل است برای مصاحف دیگر، به استثنای مصحفی که زید، برای ابو بکر نوشت، و این احتمال هم بعید است. البته این مطلب درباره ابی بن کعب صادق است که مورخین می گویند وی مصاحف را املاء می کرد و زید می‌نوشت. در بخش مربوط به مصحف مکتوب توسط عثمان مجددا این بحث را دنبال خواهیم کرد.

اما سخن رافعی درباره علی و ابن مسعود صدق نمی کند. بلی ممکن است گفته شود: کسانی که مصحف را تدوین کردند به مصحف ابن مسعود تکیه داشتند به دلیل زیر:

بخاری از علقمه نقل می کند: «بیست سوره از مفصلات که آخر این سوره‌ها سور «حوامیم» است بر تألیف ابن مسعود بود «۱»» اما این دلیل هم برای اثبات مطلوب کافی نیست زیرا:

اوّلا: شاید مراد از: «بر تألیف ابن مسعود» آن باشد که این مصحف موافق با مصحف ابن مسعود بوده است اگر چه بر مصحف دیگری تألیف شده باشد.

ثانیا: مصحف موجود فعلی مخالف ترتیبی است که در مصحف ابن مسعود نقل شده است حتی درباره بیست سوره ذکر شده. در این باب می‌توان به منابع ذیل صفحه مراجعه کرد «۲». (۱) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۶.

(۲) رک: الاتقان، ج ۱، ص ۶۴ و ۶۲ و منابع دیگر که قبلا درباره اختلاف مصاحف نقل کردیم.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۱

فصل سوم ترتیب و نزول آیات

سرآغاز:

در این فصل به پاسخ سؤالهایی خواهیم پرداخت که به ذهن خواننده خطور می کند.

و ممکن است در ذهن وی خلجان ایجاد کند هر چند این بحث مستقیما به موضوع اصلی بحث مربوط نباشد. البته ما قصد تحقیق کامل و استقصای موضوعات را نداریم بلکه به اشاره‌ای اکتفا می کنیم که: «ما لا یدرک کله لا یترک کله». طی صفحات آتیه به پرسشها و پاسخ آنها خواهیم پرداخت.

نزول تدریجی قرآن سوره به دنبال سوره

خداوند متعال می‌فرماید: «و قرآنی که آن را بخشها قرار دادیم تا آن را بر مردم با مکث و به آرامی بخوانی. و قرآن را به تدریج نازل کردیم نازل کردنی «۱»».

این آیه نشان می‌دهد که قرآن به تدریج و قسمت قسمت بر پیامبر اکرم- ص- نازل گشت. و پیامبر هم به همین ترتیب آیات نازله

را بر مردم قراءت کرد. و ابلاغ آیات الهی سالیان زیادی به طول انجامید. و این مطلب از نظر تاریخی هم ثابت است. نخست آیاتی نازل می‌گشت، و سپس آیات دیگری مناسب مقام و موقعیت زمانی و نیازهای مسلمانان فرود می‌آمد. اما این جا نکته‌ای را بایستی بدانیم: آیا این آیات به صورت آشفته نازل گشت و بعدها هم به صورت آشفته جمع آوری گشت و این آیه یا آیات مدنی در سور مکی و بالعکس، داخل شدند؟ و آیا آیات متقدم در متأخر و متأخر در (۱) سوره اسراء، آیه ۱۰۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۲

متقدم. کم یا زیاد در یکدیگر تداخل کردند یا آن که قرآن، سوره، سوره نازل گشت و هر سوره جداگانه فرود آمد؟ و یا آن که قرآن تدریجا نازل گشت و تدریجا هم مدون گشت؟

و اساسا مطلب از چه قرار بوده است؟

جواب آن است که: قسمت معظم قرآن، سوره سوره نازل شده است این حکم شامل سوره‌های طولانی هم می‌گردد مانند: انعام، مائده، توبه و غیره البته سوره بقره- و احیانا بعضی از سوره‌های طولانی تدریجا نازل شد. به این شکل که نخست بخش اوّل سوره در یک روز نازل گشت. و بخش دیگر در روز دیگری فرود آمد تا پایان سوره و وقتی که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ نازل گشت روشن شد که سوره قبلی پایان یافته است و سوره جدیدی آغاز شده است.

این مطلب را بعضی از روایات نقل شده از طریق عثمان، ابن عباس و سعید بن جبیر، تصریح می‌کنند «۱» این دسته روایات از امام صادق- علیه السلام- هم روایت شده‌اند «۲».

«قرطبی» به صحابه نسبت می‌دهد که آنها به وسیله نزول بسم اللّه الرحمن الرحیم (۱) رک: الدر المنثور، ج ۱، ص ۷ و ج ۳، ص ۲۰۸. به نقل از: ابی داوود، البزار، دار قطنی در الافراد.

طبرانی، حاکم (آن را صحیح می‌داند). بیهقی در المعرفة و شعب الایمان و سنن الایمان، و به نقل از:

ابی عبید، واحدی، فتح الباری، ج ۹، ص ۳۹. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۶. نیل الاوطار، ج ۲، ص ۲۲۸. مستدرک حاکم، ج ۹، ص ۲۳۱ و ۲۳۲ (آن را با شرط شیخین صحیح می‌داند)، تلخیص المستدرک ذهبی در حاشیه مستدرک اسباب النزول واحدی، ص ۹ و ۱۰ السنن الکبری، ج ۲، ص ۴۲ و ۴۳.

محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۳. الاتقان، ج ۱، ص ۷۸. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۵۶ و ۵۷ و ص ۵۵ به نقل از: بعضی افراد بالا. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۹۵. عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۹۲. نصب الرایه، ج ۱، ص ۳۲۷. المستصفی، ج ۱، ص ۱۰۳. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۴. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۸. غرائب القرآن در حاشیه، طبری ج ۱، ص ۷۷. المصنف صنعانی، ج ۲، ص ۹۲. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۳۱۰ و ج ۲، ص ۱۰۹ به نقل از:

ابو داوود و البزار. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۸ به نقل از: دار قطنی در الافراد. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۱۲ به نقل از: حاکم و یعقوبی. سنن ابو داوود، ج ۱، ص ۲۰۹ المنتقی، ج ۱، ص ۳۸۰. تبیین الحقائق، ج ۱، ص ۱۱۳. کشف الاستار، ج ۳، ص ۴۰ و مشکل الآثار، ج ۲، ص ۱۵۳ ...

(۲) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹ و به نقل از او در التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۱۲. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۵۶ و مصباح الفقیه (کتاب الصلاة، ص ۲۷۶).

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۳

پایان یک سوره و آغاز سوره جدید را می‌فهمیدند «۱». بنابراین نزول سوره ادامه داشت تا این که با نزول بسم اللّه الرحمن الرحیم (بسمله) ختم سوره اعلام شود.

«شعبی» روایتی دارد که با توجه به روایات بالا نادرستی این روایت آشکار می‌گردد. شعبی می گوید: پیامبر اکرم ابتداء در آغاز

سوره‌ها می‌نوشت: «باسمک اللهم»- مانند اهل جاهلیت- هنگامی که آیه «بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها» «۲» نازل گشت پیامبر در آغاز سوره‌ها نگاشت: «بسم اللّه» بعدها این آیه نازل شد که: «ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ» و پیامبر هم الرحمان را به بسم اللّه اضافه کرد و نوشت: «بسم اللّه الرحمن» «۳». و هنگامی که آیه کریمه ذیل نازل گشت: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ «۴» پیامبر اکرم هم این آیه را در آغاز سوره‌ها اضافه کرد. و آن را «فاتحه» سوره‌ها قرار داد «۵».

از جمله اشکالات روایت شعبی آن است که: معقول به نظر نمی‌رسد آیاتی از یک سوره نازل شود و بعد نزول آن سوره متوقف گردد. و سوره‌های دیگر نازل شود. سپس بعد از سالها به سوره اول مراجعه شود و آن سوره کامل گردد! و باز معقول به نظر نمی‌رسد آیه یا آیاتی نازل گردد و پیامبر این آیات را علی حده و جدای از دیگر آیات رها کند و سالیانی بگذرد سوره‌های زیادی نازل گردد و بعدا پیامبر آن آیه یا آیات جدا افتاده را در سوره‌های جدید به کار ببرد.

البته امکان دارد آیه یا آیاتی چند بر پیامبر اکرم نازل گردد و پیامبر دستور دهد این آیات جدید را ضمن یکی از سوره‌های قبلی قرار دهند. و اینهم نیاز به دلیل دارد و تنها در یک یا دو مورد نقل شده است که در فصل جمع آوری قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- آن (۱) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۶۵.

(۲) سوره هود، آیه ۴۱.

(۳) سوره اسراء آیه ۱۱۰.

(۴) سوره نمل، آیه ۳۰.

(۵) التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۰. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۹۲. احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۸ و رک: السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۲۰. و ج ۱، ص ۲۴۹. الوزراء و الکتاب، ص ۱۴. التنبیه و الاشراف ص ۲۲۵. عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۹۱. عقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۸. طبقات ابن سعد، ج ۱، بخش ۲، بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۵۳ اکذوبة تحریف القرآن، ص ۳۵. به نقل بعضی از افراد مذکور و به نقل از: کنز العمال، ج ۵، ص ۲۴۴ و به نقل از روح المعانی، ج ۱، ص ۲۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۴

را نقل کردیم تازه همین یکی دو مورد هم نیاز به اثبات و دلیل دارد.

و شاید سبک تدوین قرآن علی- علیه السلام- بر اساس نزول- در این مورد هم ما را دچار شک کند. چه برسد به آن که این نوع تدوین را از دأب پیامبر اکرم بدانیم؛ زیرا اگر پیامبر دستور تدوین قرآن بر اساس تداخل آیات جدید در سوره‌های قبلی می‌داده است. تدوین قرآن امام بر اساس ترتیب نزول نه درست بوده است و نه اساسا امام چنین حقی داشته است. برای اثبات نظر خود شاید بتوانیم از این آیات استفاده کنیم.

«... این سوره‌ای است که آن را فرود آوردیم و فرض بر مسلمانان قرار دادیم» «۱» و دیگر سخن خداوند متعال: «... و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌گردد عده‌ای می‌گویند: این سوره برایمان کدامیک از شما افزوده است؟» «۲» عبارت: «هنگامی که سوره‌ای نازل می‌گردد» در آیات متعددی وجود دارد. و این کلام خداوند هم مؤید نظر ما است که: سوره‌ای مانند سوره‌های قرآن بیاورید. و آیات دیگری از این قبیل.

ممکن است، در این نظر بدین گونه مناقشه شود که این آیات، حالت کفار را هنگام نزول سوره‌های قرآن بیان می‌کند. لیکن این که نزول سوره‌های قرآن، دفعی بوده است یا تدریجی آیات از آن ساکت است. آیه سوره «نور» هم این حکم را دارد.

اما این مناقشه نادرست است. و مخالفین قرآن و کفار نسبت به آنچه نازل شده است عکس العمل خود را آشکار می‌کنند نه آن که موضع خود را موکول به نزول تمام آیات و اتمام سوره کنند. مگر این که، لفظ سوره را مطلق بگیریم تا آن که حتی یک آیه را هم در بر بگیرد این هم احتمال بعیدی است که نیاز به اثبات دارد.

ترتیب قرآن بر حسب نزول آیات

در این میان، تنها کسی که قرآنی بر اساس تاریخ و ترتیب نزول تدوین کرده بود امام علی امیر المؤمنین (ع) بود اما سخن «عکرمه»- هم اندیشه خوارج- که می گوید: «اگر جن و انس بخواهند قرآن را طبق نزول آن تدوین کنند موفق نخواهند شد «۳»» سخن نادرستی است و تدوین قرآن بر اساس ترتیب نزول برای معاصرین پیامبر اکرم- ص- کاری ممکن (۱) سوره نور، آیه ۱.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۲۴.

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۵۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۵

و آسان بوده است. بخصوص آن که بر نزول تدریجی آگاهی داشته است. پیامبر اکرم- ص- در آینده به این مطلب مجددا خواهیم پرداخت- آیات نازله را بر امام املاء می‌فرمود و امام هم با خط خود این آیات را کتابت می‌فرمود. و امام آیه‌ای را ننوشت مگر آن که پیامبر- ص- شأن نزول، تفسیر، تأویل، ناسخ و منسوخ آن را به امام تعلیم داد.

شاید «عکرمه» در صدد توجیه عمل کسانی است که قرآنی بدون شأن نزول. تفسیر، تأویل و بدون ترتیب نزول تدوین کردند.

حال یا آن که نتوانستند آن را طبق نزول آیات تدوین کنند و یا آن که به دلیل دیگری، نخواستند این کار را انجام دهند.

ترتیب سوره‌های قرآن فعلی

در این که قرآن فعلی- که توسط عثمان، مردم وادار به قراءت آن شدند- همان قرآن نازل بر پیامبر اکرم است. و در آن کمترین نقصان یا افزایشی صورت نگرفته است، شکی نیست. همچنان که این سوره‌های موجود در قرآن، همان ترتیب آیات اولیه خود را حفظ کرده است. و بر اساس نزول تدریجی یا دفعی جمع آوری شده است.

اما نکته‌ای که از بعضی از روایات بر می‌آید بیانگر آن است که در ترتیب سوره‌های قرآن اختلافاتی وجود داشته است. و بعضی از مصاحف صحابه شکل ترتیب و تقدیم و تأخیر سوره‌ها را خودشان به وجود آورده بودند و این مصاحف از این جهت با قرآن فعلی اختلاف داشته‌اند. در تأیید این سخن در فصل جمع آوری قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- گفتیم که ابن عباس از عثمان می‌پرسد: سوره‌های انفال و براءت را چرا در جای فعلی آن در قرآن قرار داده است. و عثمان می گوید این ترتیب را مناسب حال این سوره‌ها می‌دانسته است «۱».

ترتیب آیات قرآن فعلی

درباره ترتیب آیات قرآن فعلی، ما این نظر را ترجیح می‌دهیم که این ترتیب همان (۱) به منابعی نگاه کنید که از عثمان نقل می کنند: «پیامبر اکرم- ص- هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شد، می‌فرمود: آن را در جایی قرار دهید که فلان مطلب را بیان می کند».

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۶

ترتیب موجود در زمان رسول خدا- ص- است. و ترتیب قبلی را دست نخورده می‌دانیم. از جمله شواهد این مطلب آن است که قسمت اعظمی از سوره‌های قرآن در زمان پیامبر به شکل سوره‌های مشخص و با نامهای معین معروف شده بودند. و در زمینه بعضی از سوره‌ها دستوراتی نیز صادر می گشت «۱» حتی نامگذاری دسته‌ای هم برای عده‌ای از سوره‌های مشابه صورت گرفته بود مانند: السبع الطوال، المئین و مفصلات که اشاره به سوره‌های بلند اوّل قرآن یا سوره‌های دارای بیش از یکصد آیه می کرد. این تعابیر در لسان روایات وارده از رسول خدا- ص- یافت می‌شوند «۲».

روایـاتی هم که از پیامبر- ص- نقل می‌کننـد که حضـرت رسول- ص- در برخی موارد دسـتور به وضع بعضـی از آیات در جاهای معینی می‌داد مؤیـد نظر ماست و قول به حفظ ترتیب آیات را تقویت می‌کنـد. اما ترتیب قرآن حضـرت علی- ع- که بر اساس نزول قرآن بوده است آنهم احتمالاـ نـاظر به ترتیب سوره‌هـا بر اسـاس نزول است نه ترتیب آیـات عمل پیامبر اکرم، یعنی دسـتور به وضـع بعضـی از آیـات در جاهـای خـاص، منافـاتی بـا نظر فوق نـدارد. بلکه تنها اسـتثنائی بوده است. و در دیگر موارد همان ترتیب نزول، محفوظ بوده است. از همین اسـتثناآت است دستور پیامبر اکرم- ص- به وضع آیات ربا- که گفته می‌شود آخرین آیات وحی است «۳» در سوره بقره که سال اول هجری نازل شده است.

البته این احتمال بر فرض صحت روایتی است که آیات ربا را آخرین آیات نازله می‌داند.

تصرف صحابه در تألیف قرآن

ممکن است ادعا شود، صحابه در تألیف قرآن و حتی در ترتیب آیات قرآن تصرف کرده‌اند. و به دلیل زیر تمسک جست: صحابه، برای جمع آوری قرآن از آیات مکتوب بر پوست، استخوان و آیات محفوظ در اذهان مردم، استفاده کردند. و ماجراهای متعدد این قضیـه از جمله ماجرای دو آیه آخر سوره براءت که عمر گفت: اگر سه آیه بودنـد آنها را (۱) برای بخشی از این روایات و نصوص رک: بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۹۷، ۹۵ و ۱۰۱.

(۲) برای نمونه رک: مشکل الآثار، ج ۲، ص ۱۵۴.

(۳) رک: الاتقان، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷ به نقل از: منابع متعدد و تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۲۸۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۷

سوره مستقلی قرار می‌دادم. و بعد دستور داد آنها را به آخر سوره براءت ملحق سازند «۱» معروف است.

لازمه این روایات و ماجراها آن است که صحابه در تألیف قرآن و ترتیب آیات، اعمال نظر کرده و اجتهاد به رأی کرده‌اند.

و یـا به این دلیل می‌چسـبند که: در قرآن فعلی بعضـی از آیات ناسـخ، بر منسوخات خودشان مقـدم شـده و زودتر ذکر شده‌انـد، در صورتی که از نظر تـاریخی، قضـیه بر عکس است. اوّل آیـات منسوخ نـازل شـده است و بعـد این آیـات توسّط آیات دیگری نسـخ شده‌اند مانند: عده زنان تا یکسال و نسخ آن به چهار ماه و ده روز «۲».

شاید این مطلب تفسـیر می‌کند یکی از وظایف امام مهدی (عج) را که: امام قرآن را طبق نزول آن به مردم می‌آموزد. در این باب از امام باقر- ع- روایت شـده است: «هنگامی که قائم از آل محمـد قیام کنـد. سـراپرده‌هایی برای آموختن قرآن به مردم بر حسب نزول آن توسط خداوند بر پا خواهد کرد. این کار بر کسی که قرآن را به شکل فعلی حفظ باشد دشوارتر است. چون که تألیف آن مغایر ترتیب نزول است «۳»».

مـا هیچیک از دلایل بالا را قبول نـداریم و در پاسخ می‌گوییم: شواهـد و روایات جمع آوری قرآن توسط صـحابه، از روی پوست، اسـتخوان و غیره، دلیل بر تصـرف آنان نیست بلکه پیامبر- ص- خودش این ترتیب را به آیات داده بود. و به مقتضای مصلحت امام مهـدی قرآن را طبق نزول آن به مردم خواهد آموخت. و باز ترتیب آیات ناسخ و منسوخ ممکن است توسط خود پیامبر اکرم- ص- صورت گرفته باشـد و مصـلحتی در این کـار باشـد. آنچه که در مورد آیات ناسـخ و منسوخ نادرست است تقـدیم ناسـخ بر منسوخ است در نزول نه در کتـابت. قضـیه عمر و آیـات آخر سوره براءت از نظر تـاریخی نـادرست است و خود پیامبر بود که دسـتور جمع آوری قرآن را صـادر کرد. و در زمـان خود پیـامبر این کار صورت گرفت. بعلاوه روایتی داریم که نزول تمام سوره براءت را یکجا می‌داند.

عـایشه از پیـامبر- ص- نقـل می‌کنـد: پیـامبر فرمود: تمـام سوره‌ها آیه آیه بر من نازل (۱) فتـح الباری، ج ۹، ص ۱۲ و ۱۳ و تفسیر

المیزان، ج ۱۲، ص ۲۰ به نقل از: ابی داوود در المصاحف.

(۲) رک: بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۲۳۷. الاتقان، ج ۱، ص ۲۴.

(۳) روضهٔ الواعظین، ص ۲۶۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۸

می‌شد به استثنای دو سوره براءت و قل هو اللّه احد (اخلاص) که این دو، یک دفعه بر من نازل شدند. و همراه این دو سوره هفتاد هزار صف از ملائکه بودند که هر کدام می‌گفت: با نسبت خدایی خواستار خیر و خوبی باش «۱» البته بر خود این روایت اشکال می‌شود که می‌گوید: همه سوره‌ها متفرق نازل شد مگر سوره اخلاص و براءت زیرا تنها این دو سوره نبودند که یکجا نازل شدند مانند: انعام، مائده، مرسلات، و بعضی سوره‌های دیگر. مگر این که مقصود روایت، بیان امتیاز این دو سوره بر سوره‌های دیگر بخاطر معیت هفتاد هزار صف از ملائکه باشد.

که این توجیه هم از سیاق روایت دور است.

سخن آخر در این زمینه

اساسا ما نمی‌توانیم این گونه روایات را که می‌گوید آیاتی که نزولش متأخر بوده جزو سوره‌ای قرار داده شده که نزولش جلوتر بوده بپذیریم. و بگوییم که آیاتی را در جاهایی قرار داده‌اند و ترتیب آیات بهم خورده است چون از آنها قطع پیدا نمی‌کنیم که آیات جابجا شده وانگهی دقت علمی به ما می‌گوید: این روایات صحیح نیستند. و روایاتی هم که آیات مکی را از سوره‌های مدنی می‌دانند و یا بر عکس احتیاج به تأمل زیادی دارد. و ما همین طور نمی‌توانیم این گونه روایات را بپذیریم. بخصوص که به وجود روایات دروغ عادت کرده‌ایم. و باید با احتیاط با این گونه روایات برخورد کرد.

وانگهی ممکن است این وضع آیات در جایی، تنها در یک یا دو مورد به دستور پیامبر- ص- صورت گرفته باشد.

بهر حال ما این ادعاها را قبول نداریم. و اکر سوره‌ها را دفعی النزول می‌دانیم. و جز با دلیل روشن از این قاعده کلی عدول نمی‌کنیم. خداوند توفیق دهنده و هدایت کننده به چشمه سارهای حقیقت است. (۱) مجمع البیان، ج ۵، ص ۱ و ۲ به نقل از: ثعلبی.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۱۹

فصل چهارم مصحف علی (ع)

سرآغاز

سخن از مصحف علی امیر المؤمنین (ع) بسیار است. آیا قرآن امام، با قرآن فعلی مغایرت داشته است؟ به فرض مغایرت، این مغایرت تا چه حدی و در چه زمینه‌ای بوده است؟

کدام منابع به چنین مصحفی تصریح کرده‌اند؟ آیا این مصحف همان مصحف پیامبر بوده است؟ یا مصحف دیگری است؟ و سؤالات متعدد دیگری که ذهن اکثر مردم را دچار خلجان کرده است و عده‌ای خواسته‌اند از این مسأله استفاده کرده و اتهام سنگینی را به شیعه نسبت دهند. و بگویند: قرآن شیعه با قرآن اکثر مسلمانان اختلاف دارد. چرا؟

چون که شیعه معتقد به وجود مصحف علی- ع- با مشخصاتی غیر از مشخصات قرآن فعلی است.

ما در این فصل به این سؤالات با ارائه عین نصوص و به شکلی منطقی پاسخ قانع کننده خواهیم داد. و ریشه این اتهام و مانند آن را خشک خواهیم کرد. و منتفعین از این اتهام را از نفع خود محروم خواهیم ساخت.

جمع آوری قرآن توسط علی (ع)

جمع آوری قرآن توسط امیر المؤمنین (ع) از مسلمات تاریخ است. و مانند آفتاب نیمروز، مورد اعتراف همگان می‌باشد. ما در این باره سخنان بزرگانی چون: ابن ندیم، زنجانی، رافعی، ابن کثیر و سید محسن امین را نقل کردیم. لیکن برای بیان ویژگی مصحف امیر المؤمنین (ع) با املاء پیامبر (ص) از مصحف فعلی و اشاره به نوع نظم و ترتیب آن لازم می‌دانیم به نصوص دیگری اشاره کنیم.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۰

«معتزلی حنفی» درباره امام امیر المؤمنین (ع) می‌گوید: «همگان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که امام- ع- در زمان پیامبر- ص- قرآن را حفظ می‌کرد- هنگامی که دیگری جزوی این کار را نمی‌کرد- و امام نخستین کسی بود که قرآن را جمع آوری کرد» «۱».

از امام باقر- ع- در این باب روایت شده است: هیچ کس از مسلمانان جز علی- علیه السلام- وصی پیامبر، قرآن را جمع آوری نکرد «۲». منابع تاریخی، مصحف علی- علیه السلام- را بر اساس ترتیب نزول می‌دانند «۳» از امام نقل شده است که: «اگر به من فرصت داده می‌شد، مصحفی را که به املاء پیامبر نوشته بودم در اختیار مردم قرار می‌دادم «۴».

ابو العلاء عطار و الموفق، خطیب خوارزمی از علی بن رباح نقل می‌کنند که:

«پیامبر- ص- به علی- علیه السلام- دستور تألیف قرآن را داد. و امام هم قرآن را نوشت و تألیف نمود «۵»». و حتی گفته شده است که: نخستین تألیفی که در اسلام صورت گرفت جمع آوری قرآن کریم به وسیله امیر المؤمنین (ع) بود «۶» و یا آن که نقل شده است که: علی- علیه السلام- قرآن را شش ماه پس از وفات پیامبر- ص- جمع آوری کرد «۷».

از امام باقر- ع- روایت شده است که: «تنها کسانی که قرآن را طبق نزول آن حفظ کردند. و جمع نمودند علی- علیه السلام- و ائمه بودند. و جز اینان هر که ادعای حفظ قرآن را بر اساس نزول آن داشته باشد دروغگو است «۸»». از خود امیر المؤمنین در این باره نقل (۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی حنفی، ج ۱، ص ۲۷.

(۲) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۸ به نقل از: تفسیر قمی، وافی، ج ۵، ص ۲۷۴ از: قمی و تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۶ (حاشیه)

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۷۲ به نقل از: ابن ابی داوود. تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵. تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴ (ذیل صفحه ۲۸ و در حاشیه، ص ۲۹)، و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶.

(۴) مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ و بحار، ج ۸۹، ص ۵۲ به نقل از: مناقب آل ابی طالب.

(۵) همان مدارک.

(۶) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹. و معالم العلماء، ص ۲.

(۷) رک: مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱.

(۸) بصائر الدرجات، ص ۱۹۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۰ و ۱۵، البیان آیهٔ اللّه خوئی، ص ۲۴۲ و ۲۴۳. الوافی، ج ۲، «کتاب الحجهْ» باب ۷۶، ص ۱۳۰ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳ و فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۱

شده است که: آیه‌ای بر پیامبر خدا- ص- نازل نشد مگر آن که آن حضرت آیه را به من آموخت و املاء نمود و آن را به خط خودم نوشتم و تأویل، تفسیر و ناسخ و منسوخ آن را هم به من تعلیم داد ... «۱».

پیامبر اکرم- ص- قبل از وفاتش آیات متفرق قرآن را که در پس فراش آن حضرت بود و بر کاغذها و پوست نگاشته شده بود، به امیر المؤمنین تسلیم فرمودند. و از امام خواستند تا آن را جمع کند. و نگذارد قرآن مانند تورات و انجیل از میان برود.

علی- علیه السلام- هم آیات متفرق قرآن را در پیراهن زرد رنگی جمع کرده به خانه درآمد. و مشغول جمع آوری قرآن گشت و

گفت: تا کار جمع قرآن را به پایان نرسانم عبا بر دوش نخواهم افکنـد. و هنگامی که شخصـی به نزد امام می‌آمـد حضـرت را بدون عبا زیارت می‌کرد. و این چنین بود تا آن که امام، قرآن را جمع آوری کرد «۲».

عـده‌ای در این زمینه می‌گوینـد: مصـحف امیر المؤمنین اوّلین مصـحفی بود که از حفـظ، املاء گشت و تـدوین شـد «۳». و ماجرای سوگنـد امـام بر جمع آوری قرآن قبل از هر کاری خودداری امام از بیعت بخاطر جمع آوری قرآن و تنـدی عمر به امام بخاطر عـدم بیعت با ابو بکر، در منابع متعددی ذکر شده است «۴». (۱) کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۹. بصائر الدرجات، ص ۱۹۸. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۴.

بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۴۱ و ۹۹. احتجاج، ج ۱، ص ۲۲۳. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۶ التمهیـد فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۹ به نقل از: البرهان و اکذوبهٔ تحریف القرآن به نقل بعضی از منابع پیشین.

(۲) بحار، ج ۸۹، ص ۴۸ و ۵۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۱. مقدمه تفسیر البرهان، ص ۳۶.

المحجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۴. الاتقان، ج ۱، ص ۵۷. تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۶ (حاشیه) به نقل از: وافی، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۴ به نقل از: تفسیر قمی. وافی، ج ۵ ص ۲۷۴. تاریخ القرآن زنجانی، ص ۴۴ و ۴۵ و ۶۴. تاریخ القرآن آبیاری، ص ۸۴ و ۱۰۶ عمدهٔ القاری، ج ۲۰، ص ۱۶ اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۱۷ به نقل از: عمدهٔ و مصاحف سجستانی، فتح الباری، ج ۹، ص ۱۰ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۱.

(۳) تاریخ القرآن آبیاری، ص ۸۴. الفهرست ابن ندیم، ص ۳۰ و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶.

(۴) المصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۴۵۰ و در حاشیه همین کتاب به نقل از: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹. حیاهٔ الصحابه، ج ۳، ص ۳۵۵. حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷.

کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳. تاریخ الخلفا، ص ۱۸۵. طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ به نقل از: ابی نعیم و خطیب در الاربعین و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷ و ۳۱۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۲

این قبیـل روایات و اظهار نظرها به خوبی خبر زیر را تأییـد می‌کننـد که: امام- علیه السـلام- قرآن را طی سه روز پس از وفات پیامبر اکرم- ص- جمع آوری نمود «۱». لذا نمی‌توان آنچنان که عده‌ای می‌پندارند گمان کرد که امام طی سه روز قرآن را نوشت. یا آن را حفظ نمود «۲» بلکه درست آن است که امـام طی این مـدت کوتاه به آیات مکتوب قرآن نظم و نسق لازم را داد. روایت هم این نظر را تأیید می‌کند.

از طرف دیگر بایـد قبـول کرد که مصـحف امـام- علیه السـلام-، قبـل از قرآن زیـد جمع آوری شـده باشـد. چون که صـریح اخبـار می‌گوید: زید بعد از جنگ یمامه به جمع آوری قرآن پرداخت.

درباره مصـحف امام، شـیخ مفید و دیگران می‌گویند: امام- علیه السـلام- در قرآن خود، تأویل برخی از آیات را مفصلا نگاشته بود «۳». شـیخ مفیـد در مقام مقایسه قرآن فعلی با قرآن امام- ع- می‌گویـد: از قرآن فعلی موارد تفسیر تأویل ناسـخ و منسوخ آن حذف شـده و در مصـحف امـام هست و از طرف خـدا نازل شـده ولی از جمله قرآن که معجزه است نیست گاهی به تأویل قرآن هم قرآن گفته شـده و خداونـد متعال می‌فرماید: وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُقْضـی إِلَیْکَ وَحْیُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً «۴» خداوند به پیامبر دستور می‌دهد تا قبل از به پایان رسیدن وحی الهی، از تأویل قرآن بپرهیزد. و تأویل قرآن را قرآن می‌شمارد «۵».

همچنین شـیخ مفیـد درباره مصـحف امام- ع- می‌گویـد: امام سور و آیات مکی را بر مـدنی و منسوخ را بر ناسخ مقدم داشت و هر چیز را در جای خود قرار داد «۶».

از امام- علیه السلام- روایت شده است که: «وقتی قرآن را مشاهده کردند کامل و شامل بر تأویل و تنزیل است، دارای آیات محکم

و متشابه می‌باشد. ناسخ و منسوخ را (۱) الفهرست ابن ندیم، ص ۳۰ الاوائل عسکری، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۱۵. تاریخ القرآن آبیاری، ص ۸۴.

اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹. مقدمه تفسیر البرهان، ص ۳۷ به نقل از: تفسیر مرآت. اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۶۲ به نقل منابع بالا و مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۵۴۵.

(۲) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۱۶ به نقل از: تاریخ القرآن عبد الصبور شاهین، ص ۷۱.

(۳) به نقل از: مفید در ارشاد و الرسالهٔ السرویهٔ. تاریخ القرآن، ص ۴۸. و اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹ به نقل از: عدهٔ الرجال، اعرجی.

(۴) سوره طه، آیه ۱۱۴.

(۵) اوائل المقالات، ص ۵۵ و بحر الفوائد، ص ۹۹ به نقل از: اوائل.

(۶) عدهٔ الرسائل مفید، ص ۲۲۵ المسائل السرویه.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۳

در بر دارد. کمترین نقصانی به آن راه نیافته است. حتی حرفی از آن ساقط نشده است.

و تمام پیروان حق و باطل در آن مشخص شده‌اند و نامشان مسطور است. دیدند این قرآن، نقص (نقض) عهد آنان را روشن می کند لذا گفتند: به این قرآن نیازی نداریم «۱» ...»

آبیاری در این باره می گوید: افراد متعددی نقل می کنند که: مصحف امام- ع- بر اساس ترتیب نزول و مقدم داشتن منسوخ بر ناسخ نوشته شده بود «۲» شیخ صدوق ماجرای پذیرفته نشدن قرآن امام- ع- را چنین نقل می کند: پس از آن که: امیر المؤمنین قرآن را نوشت آن را نزد قوم آورد. و فرمود: این قرآن، کتاب پروردگارتان می‌باشد. همچنان که بر پیامبرتان نازل گشت جمع شده است. نه حرفی بر آن افزوده شده است و نه حرفی از آن کم شده است. آنان گفتند: ما را حاجتی به این مصحف نیست. و مانند آن را داریم. امیر المؤمنین از آنان روی برگرداند. و در حالی که می‌رفت این آیه را تلاوت می کرد: فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ. «۳»

علت نپذیرفتن قرآن آن بود که: ابو بکر اوّلین صفحه این مصحف را که گشود رسوائی خود و هم مسلکان خود را در آن دید. یعنی مهاجرین و انصار از آن ترسیدند که این مصحف منافع آنها را به خطر اندازد لذا آن را رد کردند. و در صدد تهیّه جایگزینی برای این مصحف برآمدند. و قرعه فال به نام «زید بن ثابت» اصابت کرد. آنان هم به زید دستور دادند قرآنی برای آنان جمع کند که به مصالح آنان لطمه‌ای نزند «۴».

«ابن سیرین» معتقد است که: امام در مصحف خود ناسخ را از منسوخ متمایز کرده بود. از ابن سیرین نقل شده است که: در صدد تهیه مصحف امام- ع- برآمدم. و از مدینه خواستار آن گردیدم. اما بر آن دست نیافتم «۵» و باز از ابن سیرین نقل است که: به من خبر (۱) الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۳. بحار، ج ۸۹، ص ۴۰ و ۴۱. البیان، ص ۲۴۲ به نقل از: تفسیر صافی، مقدمه ششم، ج ۱، ص ۴۲. و بحر الفوائد، ص ۹۹.

(۲) تاریخ القرآن آبیاری، ص ۸۵ به نقل از: تاریخ القرآن زنجانی، ص ۲۶. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹ به نقل از: الاتقان سیوطی به نقل از: ابن ابی داوود و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷.

(۳) اعتقادات صدوق، باب: الاعتقاد فی مبلغ القرآن. و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۱.

(۴) احتجاج، ج ۱، ص ۲۲۷ و ۲۲۸. بحار، ج ۸۹، ص ۴۲ و ۴۳. بصائر الدرجات، ص ۱۹۶. و بحر الفوائد، ص ۹۹.

(۵) الاتقان، ج ۱، ص ۵۸. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۷. تاریخ القرآن زنجانی، ص ۴۸

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۴

رسیده است که قرآن امام- علیه السلام- بر اساس نزول آیات نوشته شده بود. و اگر این مصحف به دست آید در آن دانش زیادی خواهد بود «۱» و به روایتی دیگر: در آن دانش را خواهد یافت «۲».

«ابن جزی» در این مورد می‌گوید: اگر مصحف امام به دست می‌آمد در آن دانش زیادی مشاهده می‌گشت «۳» زهری هم می‌گوید: اگر مصحف امام یافت می‌شد سودمندتر بود و دانش زیادتری هم در آن بود «۴». و ما بعید نمی‌دانیم مصحف امام امیر المؤمنین همان مصحفی باشد که علی بن موسی الرضا- علیه السلام- آن را در اختیار «بزنطی» گذاشت و به او گفت: از نگاه کردن در این مصحف خودداری کند.

بزنطی می‌گوید: من مصحف را گشودم و این آیه را می‌خواندم که: لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا ناگهان برخوردم به نام هفتاد تن از قریش و نام پدرانشان بعدها امام از من مصحف را خواستار شد «۵» همین ماجرا را کشّی نقل می‌کند: اما در روایت وی امام- ع- بزنطی را از نگاه کردن به مصحف نهی نمی‌کند. و به نظر، همین درست می‌آید. چون که معنا ندارد امام مصحف را به بزنطی بدهد و بعد هم از وی بخواهد که در آن نگاه نکند. مگر این که امام قصد آزمایش بزنطی را داشته باشد.

«ابو رافع» جمع آوری قرآن توسط امیر المؤمنین را چنین نقل می‌کند:

«پیامبر اکرم- ص- در بیماری آخرین خود که منجر به وفات وی گشت به علی- ع- فرمود: یا علی! این کتاب خداست. آن را نزد خود نگاه دار». امام هم قرآن را در الصواعق المحرقه، ص ۱۲۶. طبقات ابن سعد، ط صادر، ج ۲، ص ۳۳۸. و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۷.

(۱) الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۲۵۳. و الصواعق المحرقة، ص ۱۲۶.

(۲) تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۵. طبقات ابن سعد، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۰۱. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۹.

تفسیر البرهان (مقدمه)، ص ۴۱ به نقل از: سمط النجوم العوالی. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳ به نقل از:

ابن سعد. الاستیعاب در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۲۵۳. و تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۶.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۲۶ به نقل از: التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۴.

(۴) فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۲.

(۵) تفسیر البرهان (مقدمه)، ص ۳۷. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۷۳. الکافی ج ۲، ص ۴۶۱.

المحجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳. بحار، ج ۸۹ ص ۵۴. اختیار معرفة الرجال ص ۵۸۹. و الوافی، ج ۵، ص ۲۷۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۵

پیراهنی پیچید. و آن را به خانه خود برد. پس از آن که پیامبر اکرم- ص- درگذشت امام به تألیف قرآن مشغول گشت. و آن را مطابق ترتیب نزول تدوین نمود. و بدین کار عالم و آگاه بود «۱».

مصحف علی (ع) کجاست؟

هر چند که از روایت «بزنطی» می‌توانیم استظهار کنیم که مصحف علی- علیه السلام- در اختیار امام رضا- ع- بوده است. و این همان مصحف است لیکن این روایت برای اثبات مطلوب کفایت نمی‌کند. البته روایات متعددی تصریح می‌کنند به بودن مصحف امیر المؤمنین نزد امام منتظر قائم آل محمد- صلوات اللّه و سلامه علیه- و امام هنگام ظهورشان این قرآن را ظاهر خواهند ساخت «۲». چه بسا این همان مصحفی باشد که توصیف آن در روایات چنین آمده است: مصحف امام منتظر دارای ترتیبی است مخالف ترتیب مصحف فعلی و امام آن را به مردم تعلیم خواهند داد.

ویژگیهای مصحف علی (ع)

از روایات سابق بر می‌آید که مصحف امیر المؤمنین ویژگیهایی داشته است. از جمله، این ویژگیها را می‌توان نام برد:

۱- این مصحف بر اساس تاریخ نزول آیات تدوین شده بود.

۲- آیات منسوخ قبل از آیات ناسخ نوشته شده بود.

۳- تأویل برخی از آیات تفصیلا در آن مصحف نوشته شده بود.

۴- تفاسیر مربوط به بعضی از آیات که از جانب خداوند درباره برخی از آیات نازل شده بود در این مصحف آمده بود.

۵- آیات محکم و متشابه در این مصحف مشخص شده بود.

۶- حتی یک حرف از این مصحف کم نشده بود. و هیچ حرفی بدان افزوده نشده بود. (۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۱ و بحار، ج ۸۹، ص ۵۲ به نقل از: مناقب.

(۲) الکافی، ج ۲، ص ۴۶۲. بصائر الدرجات، ص ۱۹۳. احتجاج، ج ۱، ص ۲۲۸. بحار، ج ۸۹، ص ۴۲ و ۴۳ المحجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۳ و مصباح الفقیه (کتاب الصلاة)، ص ۲۷۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۶

۷- نامهای پیروان حق و باطل در آن آمده بود.

۸- این مصحف با املاء پیامبر اکرم- ص- و خط امیر المؤمنین فراهم آمده بود.

۹- فضایح عده‌ای از مهاجرین و انصار را که عملکردشان منطبق بر اسلام نبود بیان کرده بود.

دو تنبیه ضروری

اوّل: ویژگیهای مصحف امیر المؤمنین، دشواری تعلیم آن را در زمان ظهور حجت- ع- بیان می‌کند. در این باره از امام باقر- ع- روایت شده است که فرمود: هنگامی که قائم آل محمد ظهور می‌کند سراپرده‌هایی برای تعلیم قرآن به وجود می‌آورد. حفظ این مصحف بر کسی که آن را امروز آموخته باشد دشوارتر است؛ زیرا تألیف آن با مصحف فعلی مغایر است «۱».

دوّم: مصحف امیر المؤمنین- جز در موارد ذکر شده- با مصحف فعلی، کمترین اختلافی ندارد. و حقیقت هر دو مصحف یکی می‌باشد این فرقها و ویژگیهای مصحف امیر المؤمنین مورد قبول علمای اهل سنت، محدثین و مؤلفین آنها می‌باشد. و در منابع خود از این ویژگیها نام برده‌اند.

با توجه به توضیحات بالا، تلاش در جهت متهم داشتن شیعه و نسبت دادن به آوردن قرآنی غیر از قرآن فعلی «۲» توسط امام منتظر از طرف عده‌ای از مغرضین دور از انصاف می‌باشد. و ما آن را حمل بر بی‌غرضی مدعی نمی‌کنیم، و توجیه‌پذیر نمی‌دانیم. تنها فرقی که قرآن امام منتظر. با قرآن فعلی دارد ترتیب نزول و بعضی تأویلات و تفسیرات مربوط به آیات است

نه اختلاف در اصل قرآن.

قرآن مکتوب به دستور پیامبر- ص- به دست خلفا نرسیده است

روایات پیشین و ماجرای جمع آوری قرآن توسط زید از پوست خرما، استخوان و روایات شفاهی مردم ثابت می‌کند زید مصحف خود را از آنچه در حضور پیامبر (۱) روضة الواعظین، ص ۲۶۵. الغیبة نعمانی، ص ۳۱۸ و ۳۱۹ و ارشاد مفید، ص ۳۶۵.

(۲) الشیعة و السنة، ص ۱۳۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۷

اکرم- ص- نوشته بود بر نگرفته است. و این ادعا که مبنای مصحف زید قرآنی است که در خانه عایشه بوده است «۱» مردود می‌باشد.

حقیقت مطلب آن است که علی-ع- این قرآن را از خود پیامبر دریافت کرد. همانطور که قبلاً شرح آن گذشت. و امام این مصحف را مرتب و مدون ساخت. و پس از اتمام کار آن را نزد قوم برد. و آنان که دیدند در این مصحف مسائلی است که به سودشان نمی‌باشد آن را نپذیرفتند. و به سراغ سنگ، پوست و سینه‌های مردم رفتند و بدینسان از آیات متفرق، قرآنی جامع پدید آوردند.

مراد از تنزیل چیست؟

قبلا از امیر المؤمنین (ع) نقل کردیم که فرمود! ... آنان قرآنی مشاهده کردند مشتمل بر تأویل و تنزیل ... «۲». حال منظور از تنزیل چیست؟ احتمالات متعددی را می‌توان در پاسخ این سؤال مطرح نمود از جمله آن که:

۱- مراد از «تنزیل» خود قرآن باشد یعنی نص قرآن تنزیل باشد و غیر آن تأویل.

۲- مراد شأن نزول آیات باشد. مانند نام بردن از منافقین در ذیل یک آیه و مانند آن.

۳- یا آنکه مراد تفاسیری باشد که خداوند متعال در شرح برخی از آیات نازل فرموده باشد. و جز از طریق وحی راهی به دریافت شرح این قبیل آیات نباشد. مانند کیفیّت نماز خواندن، یا مقدار زکات و نصاب آن و آیات متعددی که درک معانی آنها متوقف بر وحی الهی است. این گونه وحی است که ضرورتا از جانب خداوند بر پیامبر- ص- نازل می‌گردد. ولی جزو قرآن نیست بلکه از قبیل احادیث قدسی است که در عین وحی الهی بودن، قرآن نمی‌باشد. شاید، بعضی از احادیث که به برخی اضافات اشاره دارد و می‌گوید: آیه چنین نازل شده است به همین مطلب اشاره داشته باشد. و منظور آن است که همراه آیه، این شروح از جانب خداوند نازل شده است. و حدیث از باب توضیح و بیان، آیه و شرح آن را یکجا بیان می‌کند. (۱) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۸. الاتقان، ج ۱، ص ۵۵. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۲ و بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۳۳.

(۲) قبلا خود روایت و منابع آن را بیان کردیم. دیگر تکرار نمی‌کنیم همچنین رک: اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۶۴ به نقل از: آلاء الرحمان، ص ۲۵۷ به نقل از: نهج البلاغة و دیگر منابع.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۸

آیة اللّه خوئی- حفظه اللّه- در این زمینه بیانی دارد به این شرح:

«لازم نیست هر چه که وحی است قرآن باشد. آنچه که از روایات در این باب استفاده می‌شود آن است که مصحف علی- علیه السلام- مشتمل بر اضافاتی بوده است از تنزیل و تأویل. اما روایات نمی‌گویند این اضافات، آیات قرآن بوده‌اند. بنابراین آنچه از اسماء منافقین- من باب مثال- در مصحف امیر المؤمنین بوده است به عنوان تفسیر تلقی می‌گردد نه آن که این نامها از آیات قرآنی بوده باشند. دلیل ما براهین قاطعی است که مصونیت قرآن را از هر نوع نقصان یا زیادی اثبات می‌کنند».

علاوه بر این دلایل، سیره پیامبر اکرم- ص- مبنی بر تألیف قلوب منافقان بوده است.

و حضرت سعی می‌کرد نفاق آنها را آشکار نکند و با حسن اخلاق خود آنان را به اسلام متمایل سازد. این دأب و شیوه برای کسی که کمترین اطلاعی درباره سیره آن حضرت داشته باشد آشکار است. حال چگونه قابل تصور است همین پیامبر نامهای منافقین را در قرآن ذکر کند و به آنان دستور دهد به خود لعنت بفرستند و مسلمین را به نفاق آنان آگاه نموده دستور لعن منافقین را صادر کند و مسلمانان را تشویق به لعن در شب و روز نماید! اساسا این مطلب محتمل نیست چه برسد به این که اوّل آن را تصور کنیم و بعد در صحت و سقم آن بیندیشیم «۱».

بـا بیان فوق روشن می‌شود که چگونه سوره احزاب شامل فضایـح عـده‌ای از مردان و زنان قریش و دیگران بوده است روایت زیر را از امام صادق- علیه السـلام- نقل می‌کنند که: «ای ابن سنان! سوره احزاب زنان قریش را رسوا ساخت و طولانی‌تر از سوره بقره بود اما آن را کوتاه کردنـد و تحریف نمودند «۲»». منظور آن است که موارد تنزیـل را که در بیان شأن نزول آیات و بیان مقاصـد آیات بود از آن حذف کردند. و این تحریف از نوع تحریف معانی است که قبلا بیان آن گذشت.

البته آیت اللّه فانی در این روایت مناقشه کرده می‌گویـد: در شأن قرآن نیست که از بـدیهای زنان سـخن بگویـد «۳». (۱) البیان، ص ۲۴۴ و ۲۴۵ و رک: بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۳۱۳ و ۱۵۱.

(۲) رک: مقدمه تفسیر البرهان، ص ۳۷. بحار الأنوار، ج ۸۹ ص ۵۰. ثواب الاعمال، ص ۱۳۷ بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۳۱۵ به نقل از: برهان و مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۷۳.

(۳) آراء حول القرآن، ص ۱۸۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۲۹

امّا به نظر ما این مناقشه وارد نیست و قرآن در مورد متعدد از بعضی معایب و کارهای خلاف زنان نام برده است. مثلا می‌توان موارد زیر را نام برد:

اشاره به برخی نمایش‌هـای زنـانه زنـان پیـامبر اکرم در سوره احزاب و مسأله ملاـعنه با این اشارات دیگر جایی برای ایراد آیت اللّه فـانی- حفظه اللّه- نیست. بهر حال مراد امام آن است که: سوره احزاب بعضـی از احکام مربوط به زنان را در برداشت و زنان قریش برای عمل به احکام اولویت داشـتند. و چون به این احکام عمل نکردند خود را رسوا ساختند. و یا شاید در تفسیر برخی آیات سوره احزاب اعمال ناپسند بعضی از زنان قریش تماما بیان شده بود. همچنان که خداوند متعال از اعمال سوء زن ابو لهب؛ حمالهٔ الحطب، زن نوح، زن لوط و دیگران پرده برداشت. و بعضی از اعمال زشت آنان را بیان کرد.

در پرتو این توضـیحات مفهوم روایت زیر از امـام صادق- علیه السـلام- نیز روشن می‌گردد. خداونـد متعال در قرآن نام هفت تن را برده که قریش نام شش تن را پاک کردند و نام ابو لهب را باقی گذاشتند «۱». و یا روایت دیگری از امام صادق- علیه السلام- که: «در قرآن مسائل گذشـته، آینده و حال موجود است. همچنین در قرآن نامهای کسانی بود که حذف گشت. چه بسا یک اسم دارای وجوه و معانی بی‌شماری است که تنها اوصیا از آن وجوه اطلاع دارند» «۲».

همچنـان که معنـای روایت زیر بـدینسان روشن می‌گردد: هنگـامی که امیر المؤمنین مصـحف خود را تمام کرد و آن را نزد ابو بکر آورد ابـو بکر در اوّلیـن صـفحه‌ای کـه گشـود رسوائیهـای خودشـان را دیـد. عمر از جـا جسـت و گفـت: ای علی! ایـن مصـحف را بازگردان که ما را بدان احتیاجی نیست. علی (ع) مصحف را گرفته از آنان دور شد.

و ابو بکر هم زید را احضار کرد .. «۳».

یا قضـیه بردن نام هفتاد تن همراه نامهای پدرانشان در سوره لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا در مصحفی که امام رضا-ع- آن را به بزنطی داد و سپس آن را پس گرفت «۴» بعید نیست (۱) بحار الأنوار، ج ۸۹ ص ۵۴. و اختیار معرفهٔ الرجال، ص ۲۹۰.

(۲) بصائر الدرجات، ص ۱۹۵ و ۱۹۶، وسائل، ج ۱۸، ص ۱۴۵. و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲.

(۳) احتجاج، ج ۱، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ و بحار الأنوار، ج ۸۹ ص ۴۱.

(۴) عین روایت و منابع آن را قبلا ذکر کردیم و لذا تکرار نمی‌کنیم.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳۰

این نامها به عنوان تفسیر آیه باشند و یا آن که این نامها را جبرئیل امین از جانب خداوند به عنوان تفسیر فرود آورده باشد. ما درباره تمام روایات صادره از ائمه همین نظر را داریم «۱».

آنچه مؤید این نظر است که تفسیرات آیه را نازل از جانب خداوند بدانیم روایتی است که «اصبغ بن نباته» از امیر المؤمنین نقل می کند حضرت علی- علیه السلام- فرمود:

«گوئی می‌بینم عجم را که در مسجد کوفه سراپرده‌هایی نصب کرده‌اند و به مردم قرآن را چنان که نازل شده است تعلیم می‌دهند.

گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا الآن این قرآن چنان که نازل شده است نمی‌باشد؟.

فرمود: نه، نام هفتاد تن از قریش و نامهای پدرانشان از قرآن حذف شد. و تنها نام ابو لهب را برای تحقیر پیامبر- ص- باقی گذاشتند، زیرا ابو لهب، عموی پیامبر بود «۲»».

البته روشن است آنان قصد تحقیر پیامبر را با این کار داشتند هر چند حقیقتا کمترین غبار تردید و ریبی بر دامان مقدس وی نمی‌نشیند. در آخر، این روایت را برای حسن ختام ذکر می کنیم.

از امام صادق (ع) روایت شده است که: «اگر قرآن را چنان که نازل شده است خوانده می‌شد، هر آینه ما را با نامهای خودمان در قرآن می‌یافتند «۳»». مراد آن است که نام ائمه به صورت تفسیر بعضی از آیات، توسط خداوند متعال نازل شده بود.

اگر قرآن چنانکه نازل شده است خوانده می‌شد

با توجه به این که علی- علیه السلام- قرآن را بر اساس نزول آیات کتابت کرد و آن را بر قوم عرضه داشت لیکن مصحف امام پذیرفته نگشت. و روایت دیگری که می گوید:

«اگر قرآن چنان که نازل شده است می‌خواندند حتی دو نفر با یکدیگر اختلاف پیدا نمی‌کردند «۴»». (۱) رک: الوافی، ج ۵، ص ۲۷۳.

(۲) الغیبهٔ نعمانی، ص ۳۱۸.

(۳) تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۲. عدهٔ رسائل مفید، ص ۲۲۵. المسائل السرویه و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳ و حاشیه آن.

(۴) الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳۱

با توجه به روایات بالا دو نکته قابل استفاده است.

اوّلا: آشنایی مردم با شأن نزول آیات و تفاسیر الهی که در ذیل آیات نازل شده است و تاریخ نزول آیات و ... به دست مردم معیاری برای شناختن درستکار از نادرست و صالح از طالح می‌دهد. و راه نفوذ خیانت پیشگان و پیروان هواهای باطل را به مراکز حساس حکومتی و بازی با اسلام و مفاهیم و ارزشهای آن را می‌بندد.

ثانیا: روایت متعددی که در مجموعه‌های حدیثی اهل سنت و کتب تاریخی آنها متراکم شده است به اختلافاتی اشاره می کنند که در قراءت قرآن به وجود آمده است.

در حالی که قرآن- همان طور که از امام باقر روایت شده است و در آینده خواهیم دید- واحد است و از نزد خدای یکتا نازل شده است. و اختلافات از طرف روات به وجود آمده است.

حال اگر قرآن چنان که نازل شده است خوانده می‌شد حقیقتا حتی دو نفر با یکدیگر اختلاف پیدا نمی کردند و اختلاف هنگامی پدیدار شد که هر کس خواست قرآن را به لهجه خود بخواند و تفسیر و تأویل خود را در قرآن داخل کند و دیگر کارهایی که ان شاء اللّه روشن خواهد شد.

منع ائمه از قراءت قرآن بر طبق تنزیل آن

قراءت قرآن با تنزیل آن یعنی همراه با تفاسیری که از جانب خداونـد نازل شـده است- اگر چه قرآن نباشـد- هر چند در آغاز کار آسان به نظر می‌رسد اما مشکلات و خطرات متعددی در بر دارد. و جبّارانی را که مالک الرقاب مردم هستند به تلاش برای نابودی این قراءت و قاری وادار خواهد ساخت. قراءت قرآن با تفسیر حقیقی آن، سلف جباران و طاغوتها را که با تمام جنایات و انحرافات بایستی سمبل و مثل اعلایی برای مردم باشند زیر سؤال می‌برد. و چون باید این سمبل‌ها همواره به دیده احترام نگریسته شوند، هر نوع تلاشی در جهت مخدوش کردن این چهره‌ها سرکوب می‌شود. اگر چه این تلاش از طرف مقدس‌ترین شخصیت و منزه‌ترین کتاب باشد. ناچار باید- طبق نظر این جباران- این شخصیت نابود گردد و این کتاب پاره شود و یا حتی سوزانده شود.

بنابراین تا زمانی که قدرت در دست چنین جبارانی است این اسرار باید نهان باشند و عیان کردن این حقایق، خطرات بزرگی در بر دارد چون که این نامردمان از هیچ گونه

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳۲

پرده دری دریغ نمی‌ورزنـد. و از هیـچ جنایتی فروگـذار نمی‌کنند. به همین دلیل است که ائمه از قراءت قرآن بر طبق تنزیل آن نهی کرده‌اند.

«سفیان بن السمط» از امام صادق- علیه السلام- چنین نقل می‌کند: از حضرت- ع- درباره تنزیل قرآن پرسش کردم، حضرت فرمود: «قرآن را آنچنان که آموخته‌اید بخوانید «۱»». جواب حضرت قرینه است بر این که سؤال درباره تفسیر نازل با آیات است و امام هم با جوابی مختصر و مفید و در عین حال استوار به وی پاسخ می‌دهد.

مصحف فاطمه و مصحف عایشه

به مناسبت بحث در این جا به دو مطلب اشاره می‌کنیم:

اوّلا: عـده‌ای در صـدد بـدنام کردن شیعه و زدن اتهام دیگری بوده و می‌گویند: نزد شیعه مصحفی است به نام «مصحف فاطمه» و معنای ایـن اتهـام آن است که- به نظر مـدعی- قرآن شیعه بـا قرآن دیگر مسـلمانان اختلاف دارد. امـا حقیقت مطلب آن است که روایات متعددی درباره این مصحف وجود دارد. و از این روایات بر می‌آید که این مصحف، قرآن نیست. و نه فاطمه- صلوات اللّه و سلامه علیها- و نه دیگری ادعا نکرده‌اند که این قرآنی است در برابر قرآن معروف. بلکه این مصحف کتابی است مانند کتابهای دیگر- در آن نه حلالی است و نه حرامی- و فقط وصیت فاطمه- علیها السلام- و علم آنچه که در آینده رخ می‌دهد می‌باشد «۲».

ثانیا: امـا مطلب دوم آن است که بـا نگـاه کردن به مصحف ام المؤمنین عایشه به این نتیجه می‌رسیم که قرآن عایشه با قرآن دیگر مسلمانان فرق و اختلاف دارد و در این مصحف اضافاتی وجود دارد، مثل آیه سلام کردن به نماز گزاران در صفوف اولی «۳» و افزایش کلمه: «صلاهٔ العصر» در بعضی آیات «۴». و دیگر اضافات این فقط مربوط به (۱) الکافی، ج ۱، ص ۴۶۱.

(۲) الکافی، باب ذکر الصحیفه، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۱۸۷. و رک: دراسات فی الکافی و الصحیح، ص ۲۹۴ و ۲۹۸.

(۳) رک: الاتقان، ج ۲، ص ۲۵. دراسات فی الکافی و الصحیح، ص ۲۹۷. الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۰. اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۵ و ۲۶ به نقل از: المصاحف ابن ابو داوود سجستانی، ص ۸۵.

(۴) المصنف، ج ۱، ص ۵۷۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳۳

مصحف عایشه است و فعلا کاری به مصحف حفصه (و جز او) و آنچه درباره این مصحف گفته شده است نداریم.

قراءت عاصم همان قراءت علی (ع) و پیامبر (ص) است

«طحاوی» از «یحیی بن اکثم» نقل می‌کند که گفت: «اگر قراءت به صحت مخرج باشد از قراءت عاصم قراءت صحیح‌تری نداریم؛ زیرا که عاصم می‌گوید:
قراءت خود را از ابو عبد الرحمن فرا گرفتم. و ابو عبد الرحمن هم قراءت خود را از علی-ع- روایت می‌کند. و علی-ع- هم قراءت خود را از پیامبر اکرم- ص- فرا گرفته است تا آنجا که می‌گوید: ابو جعفر گفت- و درست گفت- قراءت عاصم را حرف به حرف از روح بن فرج فرا گرفتیم و روح می‌گوید که: قراءت خود را از یحیی بن سلیمان جعفی گرفته است.
«یحیی بن سلیمان» نقل می‌کند که: ابو بکر بن عیاشی می‌گوید: «قراءت خود را از عاصم روایت می‌کنم. و به عاصم گفتم: قراءت خود را از که فرا گرفته‌ای؟ عاصم گفت: از سلمی روایت می‌کنم. و سلمی هم قراءت خود را از علی-ع- نقل می‌کند. و علی-ع- هم قراءت خود را از پیامبر- ص- فرا گرفته است. تا آن جا که می‌گوید:
ابراهیم بن احمد بن مروان واسطی نقل می‌کند: از محمد بن خالد بن عبد اللّه واسطی که گفت: از حفص بن سلیمان کوفی شنیدم که از عاصم نقل می‌کرد که عاصم گفت:
ابو عبد الرحمان گفت: قرآن را نزد علی-ع- قراءت کردم و به این کار ادامه دادم و به قراءت علی-ع- اکتفا کردم. و بر این قراءت تسلط یافتم و قراءت علی را به امام حسن-ع- و امام حسین-ع- آموختم تا آن که قرآن را ختم کردند».
سپس طحاوی می‌افزاید: عاصم قراءت خود را از ابن مسعود که نزد پیامبر- ص- قرآن را فرا گرفته بود روایت می‌کند. و عاصم زید را ملاقات کرد. و قراءت وی با زید در یک حرف هم اختلافی نداشت. پس اگر کسی بگوید که قراءت عاصم از پیامبر اکرم- ص- است سخنی گزاف نگفته است «۱». (۱) درباره تمام این مطالب رک: مشکل الآثار، ج ۱، ص ۱۱۴. وفیات الاعیان، ج ۶، ص ۳۹۰. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۴۳ به نقل از: معرفة القراء الکبار ذهبی، ج ۱، ص ۷۵. و قراآت القراء المعروفین، ص ۱۰۶ و ۱۰۲ و ۱۰۸.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳۴

اشاره به یک نکته ضروری

باید با قسمت اخیر این روایت هشیارانه برخورد کرد. آیا واقعا ابو عبد الرحمان به حسنین-ع- قرآن را آموخت تا آن را ختم کردند؟
ابو عبد الرحمان خودش نزد پدر بزرگوارشان قرآن را آموخت. چرا خود امام امیر المؤمنین متکفل تعلیم قرآن به حسنین-ع- نشد؟ همانطور که قرآن را به ابو عبد الرحمن آموخته بود؟ و یا چرا پیامبر اکرم- ص- جدشان به حسنین قرآن را تعلیم نفرمود. همانطور که به پدرشان علی-ع- قرآن را آموخته بود؟ و یا همانطور که به دیگر صحابه آن طور که می‌گویند- قرآن را آموخته بود چرا خود تعلیم این دو سبط را بر عهده نگرفت؟ و یا چرا فاطمه زهرا- سلام اللّه علیها- به حسنین-ع- قرآن را تعلیم نفرمود؟ و اصلا چرا خود ابو عبد الرحمن قرآن را نزد حسنین- علیهما السلام- نخوانده باشد و آن را ختم نکرده باشد؟
حقیقت آن است که راوی برای هماهنگی با اهداف و مقاصد خود در روایت فوق دستکاری کرده است اهدافی که آشکار است.

بازگشت به مطلب

بهر حال جریان اخذ قراءت عاصم از امیر المؤمنین را عده بسیاری از مورخین نقل کرده‌اند «۱» حفص نیز از عاصم همین قراءت را فرا گرفته است. حفص می‌گوید: عاصم به من گفت: قرائتی را که به تو آموختم قراءت علی-ع- است. که من آن را از ابو عبد الرحمان سلمی فرا گرفته‌ام. عاصم می‌گوید که قراءت وی کمترین اختلافی با قراءت ابو عبد الرحمان ندارد. و ابو عبد الرحمان هم

در قراءت خود هیچ اختلافی با قراءت علی- علیه السلام- ندارد «۲».

همچنین از شیخ عبد الجلیل رازی در کتابش «نقض الفضائح» نقل شده است که:

عاصم، پیشوای شیعه در قراءت بود. مانند دیگر قرّاء کوفه. از رازی همچنین نقل شده (۱) رک: التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۹۵ و ۲۴۲- ۲۴۶. الکنی و الالقاب، ج ۱، ص ۱۱۱.

تهذیب تاریخ دمشق، ج ۷، ص ۱۲۳. بناء المقالهٔ الفاطمیهٔ، ص ۱۰۰ و ۱۰۱. قراآت القراء المعروفین، ص ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸ و ۱۴۰. و التیسیر فی القراآت السبع، ص ۹.

(۲) رک: التمهید ج ۲، ص ۱۹۵، ۲۴۵، ۲۴۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳۵

است که: اکثر قراء مکه، مدینه، کوفه و بصره، شیعیان اهل بیت هستند و به محبت این خاندان والا شهرت دارند «۱». و یا تمام مصاحف امروزه بر قراءت حفص است. و حفص هم قراءت خود را از طریق عاصم و ابو عبد الرحمان سلمی به علی- ع- می‌رساند «۲».

در این باره علامه شیخ محمد هادی معرفت نصوص متعددی را ذکر نموده است که می‌توان به آنها مراجعه کرد «۳».

«ابن شهر آشوب» می‌گوید: ... اما عاصم قراءت خود را از ابو عبد الرحمان فرا گرفته است. و ابو عبد الرحمان می‌گوید: تمام قرآن را نزد علی- علیه السلام- آموختم درباره قراءت عاصم گفته‌اند که فصیح‌ترین قراآت از وی است «۴» و باز از امام باقر- ع- از پدرش امام سجاد- ع- نقل شده است که: قراءت اهل مدینه قراءت علی بن ابی طالب- مرضی خداوند باد- است «۵».

با توجه به مطالب بالا بی‌انصافی و دروغگویی «جاحظ» آشکار می‌گردد جاحظ ادعا می‌کند از علی- علیه السلام- در باب حافظان مخصوص در زمان رسول خدا نامی برده نشده است و همچنین علی- ع- را همراه اصحاب حروف، قراآت و وجوه، یاد نمی‌کنند و چیزی درباره قراءت علی و مصحف وی نمی‌گویند «۶» تنها انگیزه جاحظ در این ادعا کینه درونی و بغض او نسبت به علی- علیه السلام- است. (۱) رک: التمهید، ج ۲، ص ۱۹۵، ۲۴۵، ۲۴۶.

(۲) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۹۶ و ۱۸۴.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۴۱- ۲۴۲ به نقل از: منابع متعدد و النشر، ج ۱، ص ۱۵۵.

(۴) المناقب، ج ۲، ص ۴۳.

(۵) قراآت القراء المعروفین، ص ۴۸.

(۶) العثمانیهٔ، ص ۹۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳۷

بخش سوّم رسم الخط و ... قراآت قرآن ...

اشاره

۱- قراآت و حروف سبعه ۲- رسم الخط قرآن در زندان اتهام ۳- تصرفات عمدی یا سهل انگارانه ۴- تفسیر مزجی و تفسیر با مترادف ۵- اجتهادات و پندارها

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۳۹

فصل اوّل قراآت و حروف سبعه

قرآآت مختلف و شاذ

در برخی از روایات به اختلاف در آیات قرآنی اشاره شده است. و بعضـی از آیات را با کاستی و افزایشـی و اندکی تغییر نقل کرده است. این روایـات، منشأ اختلاف در آیات را به قرآآت صـحابه نسبت دادهانـد. و ادعا می‌کننـد قرآن دارای این قرآآت بوده است و عـده زیادی هم بر این روایات مهر صـحت گذاشـته‌اند. لیکن اگر با دقّت به این قبیل روایات بنگریم مطمئن می‌گردیم- اگر نگوییم یقین پیدا می‌کنیم- این روایات بی اعتبار بوده هیچ دلیلی آنها را تأیید نمی‌کند.

نزول قرآن بر حروف هفتگانه

قبل از ورود تفصیلی در بحث، لازم است عدم صحت حدیثی را آشـکار کنیم که به عنوان دلیل و توجیه اختلاف قرآآت بیان شده است. و اختلاف در الفاظ قرآن را وجهه شرعی داده است. این حدیث می‌گوید: «قرآن بر هفت حرف (لهجه) نازل شده است «۱»». و «ابن جزری» نـام بیست تن از صـحابه را که این حـدیث را روایت کردهانـد (۱) رک: صـحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۲، ۲۰۳ و ۲۰۴ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۶. الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۱۹۳- ۱۹۵. مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳۳ و ۴۶۳ و ج ۵، ص ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۶، ۴۱، ۵۱، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۳۸۵ و ۳۹۱، و ج ۱، ص ۴۴۵، ۳۱۳، ۲۹۹، ۴۳، ۴۰، ۲۴، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۵۲، ۴۵۶، و ج ۲، مسند احمد، ص ۳۰۰، ۴۴۰ و ج ۴، ص ۱۶۹ و ۱۷۰. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۰- ۱۵۴. لباب التأویل، ج ۱، ص ۹ و ۱۰. جـامع البیان، ج ۱، ص ۹، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۱۹، و ۲۰ غرائب القرآن (در حاشـیه جـامع البیان) ج ۱، ص ۸ و ۲۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۳، ۴۲، ۴۸ و ۴۹،

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۰

ذکر می‌کند «۱». لیکن ما به دلایل زیر این حدیث را صحیح نمی‌دانیم:

اوّلـاً: از امـام بـاقر و امـام صـادق- علیهمـا السـلام- روایت شـده است که آنـان نزول قرآن بر هفت حرف (لهجه) را دروغ دانسته و تکذیب کرده‌اند. عبارتی که از امام باقر- ع- روایت شده است چنین می‌باشد: دشمنان خدا دروغ گفتند. قرآن بر یک حرف از نزد یکتا نازل شـده است. (نزل علی حرف واحـد من عنـد الواحـد). و در روایتی دیگر می‌افزایـد: «... لیکن اختلافات از طرف راویان به وجود می‌آید ...».

روایات متعـددی با این نوع تعابیر از این بزرگواران نقل شده است. برای دریافت عین روایات به منابع ذیل صـفحه مراجعه کنید «۲». ذکر اخبار اصبهان، ج ۱، ص ۲۱۲، ۱۳۳، ۱۲۵. حلیـهٔ الاولیا، ج ۱، ص ۶۵. مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۵ و ۱۴۱. غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۶۱. سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۷۶. الفائق، ج ۱، ص ۴۶. الموطا، ج ۱، ص ۲۰۶ (چاپ شده همراه با تنویر الحوالک)، المصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۲۱۸- ۲۲۰ التبیان، ج ۱، ص ۷. تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴ (ذیل)، ص ۱۶- ۲۲.

کشف الاسـتار عن مسند البزار، ج ۳، ص ۸۹ و ۹۰. منـاقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۳. البرهان زرکشـی، ج ۱، ص ۲۱۱، ۲۱۲ و ۲۲۲. الاتقان، ج ۱، ص ۴۵- ۵۰ (از بیست و یک صحابی حدیث را نقل می‌کند).

الخصال، ج ۲، ص ۳۵۸. بحـار الأنوار، ج ۸۹ ص ۵۰ به نقل از: المناقب و تفسـیر نقاش. محاضـرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۵. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۲۲، تفسـیر البرهان (مقدمه کتاب) ص ۵. ارشاد الفحول، ص ۳۱. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۳۲- ۱۳۷ به نقـل از: طبرانی و دیگران. البیان، ص ۱۸۷- ۱۹۳. التمهیـد فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۹۳- ۹۷ به نقل از خصال و بصائر الـدرجات. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۹۶.

الامام زید، ص ۳۵۲. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵، ۳۴، ۳۶، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۳، ۳۸۰، ۳۷۵، و ۳۸۹. به نقل از: بعضی منابع بالا و به نقل از: طیالسی، ابن عساکر، بغوی، بیهقی در شعب الایمان، طبرانی، ابو نصر سجزی در الابانه، بارودی، ابن ضریبس، ابو نصر مقدسی در الحجهٔ خطیب در تاریخش دار قطنی در الافراد. ابن منیع، نسائی، سعید بن منصور، ابو یعلی، حاکم، ابن حبان، رویانی، عبد بن حمید، حارث، ابی عوانه، بیهقی، ابن ابی داوود. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۳۱۸. و النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۸ ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۳۶، ۳۹، ۴۳ و ۴۶.

(۱) النشر، ج ۱، ص ۲۱.

(۲) الکافی، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ج ۲، ص ۴۶۱. حدیث ۱۲ و ۱۳. التمهید، ج ۲، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ به نقل از: کافی. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۲۵ البیان، ص ۱۹۴. مصباح الفقیه، کتاب الصلاهٔ، ص ۲۷۴ فصل الخطاب، ص ۲۱۳ (در آن روایات عدیده‌ای است).

الوافی، ج ۵، ص ۲۷۲ و ۲۷۳. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۹۷. وسائل، ج ۴ (حاشیه)، ص ۸۲۲ به نقل از:

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۱

شیخ طوسی در این باب می‌گوید: «... و بدانید که: معروف از مذهب شیعه و آنچه از اخبار ائمه در این باب نقل گردیده است آن است که قرآن بر یک حرف و بر یک پیامبر نازل گشت «۱»».

همچنین از «سلیمان بن صرد» نقل می‌کنند که: وی از پیامبر نقل کرده است که پیامبر اکرم- ص- فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: قرآن را بر یک حرف بخوان «۲»».

هفت حرف معنوی

ممکن است مراد امام از «دشمنان خدا دروغ گفتند ...» آنست که آنان معنای حدیث را تحریف کرده‌اند تا به اغراض شوم خود دست یابند و مقاصد پلید خود را محقق کنند یعنی آن که با توجیه حدیث و تفسیر من عندی بتوانند قرآن را بازیچه دست هواهای خود قرار دهند. لذا امام آنان را دروغ‌گو دانست. این احتمال به این اعتبار است که معنای حقیقی حدیث- همانطور که روایت هم شده است- آن است که قرآن بر هفت مبنی و محور نازل شده است. و مجموع آیات قرآن به هفت دسته تقسیم می‌گردند:

دستورات. نواهی، تشویقات و برانگیختن‌ها، ترساندن‌ها، جدل، امثال و قصص. البته روایات در بیان این هفت دسته با یکدیگر کمی تفاوت دارند. برای این تقسیم بندی می‌توانید به منابع زیر رجوع کنید «۳». الکافی و التحریف و التنزیل منسوب به سیاری و برقی و دیگران اعتقادات صدوق، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن.

(۱) التبیان، ج ۱، ص ۷.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۴. به نقل از: ابن منیع.

(۳) بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۹۴ و ۹۷. و ج ۹۰، ص ۴. غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۶۰. الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ج ۱، ص ۴۶. جامع البیان (معروف به تفسیر طبری)، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۴. تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، خاتمه جزء ۴، ص ۱۹، ۲۰، ۲۲ و ۲۳. به نقل از: طحاوی، باقلانی و ابن جریر کنز العمال، ج ۱، ص ۴۹۱ و ۴۸۸، و ۴۷۲ و ج ۲، ص ۳۴ به نقل از: ابن جریر، حاکم، طبرانی، ابن حزم، ابو نصر سجزی در الابانه، البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۱۶. البصائر و الذخائر، ج ۱، ص ۱۳۰. النشر، ج ۱، ص ۲۵. الاتقان، ج ۱، ص ۴۸. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۳ به نقل از: طبرانی، التبیان، ج ۱، ص ۷.

البیان خوئی، ص ۲۰۰. مصباح الفقیه، کتاب الصلاهٔ، ص ۲۷۴. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۹۴ به نقل از: رساله نعمانی فی صنوف آی القرآن. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۹۶. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۲

چه بسا از روایات شیعه بر می‌آید که منظور از «احرف سبعه» بطون و تاویلات قرآن است. از ابو جعفر- علیه السلام- روایت شده است که فرمود: تفسیر قرآن بر هفت حرف است. از جمله علم آنچه بوده است و آنچه بعد از آن نخواهد بود. این وجوه را تنها ائمه می‌شناسند «۱».

همچنین روایتی که از حماد در این باره نقل می‌کنند. حماد می‌گوید به امام صادق- ع- عرض کردم: احادیث منقوله از شما مختلف است؟ حضرت فرمودند: قرآن بر هفت حرف نازل شده است. و کمترین توانایی امام آن است که می‌تواند بر هفت وجه فتوا دهد «۲».

ثانیا: روایات مربوط به نزول قرآن بر حروف مختلف است. بعضی از روایات می‌گویند: قرآن بر هفت حرف نازل شده است- که نمونه آن را دیدیم- و بعضی از روایات می‌گویند: بر پنج حرف نازل شده است «۳». بعضی هم بر چهار حرف «۴» می‌دانند.

و عده‌ای دیگر قرآن را نازل بر سه حرف «۵» می‌دانند. و بالاخره عده‌ای دیگر از روایات، آن را بر ده حرف نازل می‌دانند «۶».

کدام تعداد صحیح است؟ و باید کدام دسته از روایات مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۸۴ و ۱۸۵ و باز از مسند زید بن علی، ص ۳۸۵ و آلاء الرحمان، ص ۳۰ و ۳۱ به نقل از: ابن انباری و ابن منذر و دیگران.

(۱) بصائر الدرجات، ص ۱۹۶. وسائل، ج ۱۸، ص ۱۴۵. کنز العمال، ج ۲، ص ۹ و ۱۰ به نقل از: سجزی در الابانه که از علی- ع- نقل می‌کند: قرآن بر ده حرف نازل شده است. بشارت دهنده، بیم دهنده ناسخ، منسوخ پند، مثل، محکم، متشابه، حلال و حرام.

(۲) خصال، ج ۱، ص ۳۵۸ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳ و در حاشیه همان کتاب از بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۲ و ۳۰. برهان، ج ۱، ص ۲۱- ۲۲. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۹۶ و مصباح الفقیه، کتاب الصلاة، ص ۲۷۴.

(۳) جامع البیان طبری، ج ۱، ص ۱۸ و ۲۴. و البیان، ص ۲۰۱ به نقل از: جامع البیان.

(۴) همان مدرک ص ۲۶. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۴ به نقل از: طبری، ابو نصر سجزی، ابن منذر و ابن انباری در کتاب الوقف.

(۵) مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۳. البرهان زرکشی، ج ۱ ص ۲۱۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۲ و ۱۵۶. به نقل از: طبرانی و بزار. کشف الاستار، ج ۳، ص ۹۰ و ۹۱. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۳ به نقل از:

ابن ضریس، احمد، طبرانی، و حاکم میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۹۴ و مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۹۵.

(۶) کنز العمال، ج ۲، ص ۹ و ۱۰ به نقل از: سجزی در الابانه که از علی- علیه السلام- نقل می‌کند.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۳

را مرجح شمرد؟.

ثالثا: هنگامی که عثمان، مردم را بر قراءت واحد- آن طور که گفته می‌شود- وادار کرد عملا در مقابل این قبیل احادیث و دستور پیامبر- ص- به قراآت متعدد هفت، پنج یا غیر آن ایستاد. و هیچ کس بر این کار عثمان اعتراضی نکرد. در صورتی که جای آن بود که بزرگان صحابه «۱» و در رأس آنها امیر المؤمنین دست به اعتراض بزنند. و با این احادیث- به فرض صحت- با عثمان احتجاج کنند. لیکن نه تنها امیر المؤمنین اعتراضی نمی‌کند و به معارضه با عثمان بر نمی‌خیزد. بلکه او تنها کسی است که این کار عثمان را تأیید می‌کند. و در این کار به عثمان کمک هم می‌نماید. نص این مطلب را در فصل آینده خواهیم آورد.

رابعا: در اینجا جای سؤال است که چرا این حروف به این ارقام هفت، ده و پنج محدود شده است؟ چرا بیشتر نباشد؟ یا چرا کمتر نشده است؟! اگر مقصود از این تعدد لهجه‌ها، آسان کردن کار بر قبایل عرب است- چنان که ادعا می‌شود- تعداد قبایل به مراتب بیش از هفت قبیله است. و همچنین لهجه‌های آنان بسیار مختلف است، حتی در تحدید قبایل عرب دچار اختلاف شده‌اند «۲». در هر صورت این توجیه تیر در تاریکی انداختن و سر بی صاحب تراشیدن است.

خامسا: اگر مقصود از حروف سبعه تسهیل بر امت باشد- همچنانکه بعضی از روایات نزول قرآن بر هفت حرف به این مطلب تصریح می‌کنند «۳»- چرا این تسهیل مختص عرب باشد. و شامل دیگر پیروان امت محمد (ص) نگردد. مخصوصا آن که بعضی روایات تصریح می‌کنند به این که: پیامبر از خداوند خواستار تخفیف بر امت- و در روایت صحیح:
خواستار سبک کردن بر امت «۴» خودش گردید. و به تعبیر خودشان منظور از سبک گرفتن بر امت، آسان گیری و سبکبار ساختن این امت است بخاطر شرافت دادن به این امت، و (۱) به جز آن روایتی که اعتراضی را به ابن مسعود نسبت می‌دهد. این روایت هم شاذ است و قبلا گذشت.

(۲) النشر، ج ۱، ص ۲۴.

(۳) همان مدرک، ص ۲۲ و فتح الباری، ج ۹ ص ۲۴ و در صفحه ۲۷ آن کتاب به نقل از: ابن عیینهٔ.

(۴) النشر فی القرآت العشر، ج ۱، ص ۲۲، ۲۶ و ۵۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۴

فضل اختصاصی این امت و شمول رحمت خداوندی بر این امت «۱».

حال اگر مقصود، تسهیل بر این امت است آیا خود این آقایان قبول می‌کنند کسی بگوید- عبد المنعم النمر چنین عقیده‌ای دارد- عجم قرآن را با لهجه خود قراءت کند. مثلا «حاء» را بدل به «هاء» کند، عین را به همزه، «ذال، ضاد و ظاء» را به «زاء» تبدیل کند و «ثاء» را به «سین» برگرداند «۲»؟! یا آن که حضرات آنقدر کار را آسان می‌گیرند که سخن طحاوی را نصب العین خود قرار دهند و بگویند: «خداوند چنان کار را بر عرب آسان گرفت که آنها فقط معانی را تلاوت کنند. اگر چه الفاظ تلاوت شده آنها با الفاظ پیامبرشان مخالف باشد .. «۳»؟!

سادسا: چگونه در زمان پیامبر- ص- قراءت بر یک حرف بر عرب دشوار بود. ولی در مدت کمی پس از پیامبر- در زمان عثمان و یا حتی در زمان ابو بکر- همین افراد می‌توانند. یک قراءت را بپذیرند و لهجه‌های مختلف را کنار بگذارند؟ و اگر امکان «کتابت» زمینه را برای لهجه واحد و قراءت یکسان فراهم ساخت- آن طور که طحاوی، طبری و دیگران می‌گویند و نظرشان را بیان خواهیم کرد- همین امکان در زمان پیامبر اکرم- ص- فراهم بود. و در این مدت کوتاه، اتفاق مهمی رخ نداده بود. و وضع کتابت و غیر آن، چندان تغییری نکرده بود.

توجیهات بی‌فایده

عده‌ای در صدد توجیه روایت برآمده رقم هفت را بر مبالغه و کثرت حمل کرده‌اند «۴».

که به نظر ما این توجیه درست نیست به دلایل زیر:

۱- روایات دیگری ارقام مختلفی نقل می‌کنند. مانند: سه، چهار و پنج.

۲- خود همین روایت «هفت حرف» تصریح می‌کند به مراجعه متعدد پیامبر- ص- به جبرئیل. و افزودن حرفی توسط جبرئیل در هر دفعه ... تا آن که مراجعات به هفت رسید. و حروف هم به همین مقدار افزایش یافت. ظاهر این روایت انحصار در عدد هفت است نه مبالغه. (۱) النشر فی القرآت العشر ج ۱، ص ۲۲، ۲۵ و ۲۶.

(۲) علوم القرآن الکریم، ص ۱۵۱.

(۳) مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۸۶.

(۴) النشر، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۵

۳- «ابو بکرهٔ» از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: «... پس از آن به میکائیل نگریستم و او سکوت کرد. لذا من دانستم تعداد حروف و لهجه‌ها به پایان رسیده است». جزری در تفسیر این روایت می‌گوید: این روایت بر اراده حقیقی از مفهوم عدد دلالت دارد، و عدد مذکور در روایت در تحدید به کار رفته است «۱».

۴- اگر مقصود از «هفت حرف» لهجه‌های قبایل «۲» باشد. چگونه پیامبر اکرم- ص- از این روایت علیه عمر بن خطاب و هشام بن حکیم بن حزام استفاده می‌کند؟.

این ماجرا در صحیحین چنین نقل شده است: میان عمر بن خطاب و هشام بن حکیم بن حزام، در قراءت قرآن اختلاف افتاد پیامبر- ص- در مقام داوری و استدلال فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده است. و به این ترتیب قراءت هر دو را تصویب کرد «۳» اشکال کار این جاست که آیا لهجه و لغت عمر آنقدر با لهجه هشام اختلاف داشت که نمی‌توانستند- یا سخت بود- برای آنها که با لهجه یکدیگر قرآن را تلاوت کنند؟ آیا هر دوی آنها از قریش- همانطور که طحاوی و دیگران تصریح می‌کنند «۴» نبودند؟ و آیا خود این ماجرا با روایات «نزول قرآن بر هفت لهجه» که حتی اجازه می‌دهد «هلم» را به «تعال» و «اقبل» ... تبدیل کنیم منافات ندارد؟.

اما توجیه این ماجرا به این شکل که بگوییم: عمر سوره فرقان را قبل از حدوث تغییر و تبدیل الفاظ آن شنید و هشام ... این توجیه دردی را دوا نمی‌کند زیرا معنا ندارد که بگوییم: پیامبر اکرم- ص- هشام را با لغتی جز لغت قریش تعلیم داده بود. در حالی که پیامبر خود، از دل قریش بیرون آمده بود و تمام قریشیان را می‌شناخت و با لغت آنان بخوبی آشنا بود. به اضافه آن که معنای این ماجرا آن است که: طی هفت نزول متوالی تغییرات پی در پی به صورت تدریجی در قرآن حادث شده باشد. و هر نزول با نزول قبلی در لهجه و لغت اختلاف داشته باشد. و ما هیچ دلیلی برای گردن نهادن به این مطلب و پذیرش این مبنا نداریم. و هیچ شاهدی هم در این میان، گواه استدلال بالا نیست. (۱) النشر، ج ۱، ص ۲۶.

(۲) رک: فتح الباری، ج ۹ ص ۲۳، ۲۴ و ۲۵ و این روایت را از ابن قتیبه در تأویل مشکل القرآن نقل می‌کند.

(۳) رک: صحیح بخاری، ج ۲، ص ۴۰. مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۸۷، ۱۸۸ و النشر، ج ۱، ص ۲۴.

(۴) مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۸۷ و النشر، ج ۱، ص ۲۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۶

اما توجیه طحاوی را هم سودمند نمی‌دانیم. طحاوی مدعی است که: آنچه بر پیامبر اکرم- ص- نازل گشت با یک لهجه و لغت بود، لیکن پیامبر- ص- بر مردم- بر حسب ضرورت- آسان گرفت. و اجازه داد قرآن را به هفت لهجه بخوانند «۱» این توجیه می‌گوید: پیامبر حقیقت واحدی را که بر حضرتش نازل گشته بود، در اختیار مردم به شکلی قرار داد تا امر بر آنان مشتبه گردد و حقیقت مشوب شود. و حتی ماجرای عمر و هشام- که قبلا گذشت- آن را تکذیب می‌کند.

این توجیه هم که: هنگامی که پیامبر به شخصی که از غیر قریش قرآن را تعلیم می‌داد هشام آن را شنید و این قراءت را حفظ کرد درست نمی‌باشد. چون که هشام که به اختلاف لهجه آشنا بود بایستی قرآن را به لهجه خود برگرداند. بخصوص اگر نمی‌توانست با لهجه دیگری بخواند یا بر وی سخت بود- چنان که ادعا می‌شود- وانگهی مواردی که در روایات آمده است از قبیل، هلم، تعال، اقبل و مانند آن این احتمال را هم دفع می‌کند. و تا جایی به اختلاف لهجه‌ها اجازه می‌دهد- به فرض صحت روایات- که کلمات مختلف نگردند. و کسی در خواندن کلمات دچار عسر و حرج نگردد. اگر چه معنای کلمات را در نیابد نهایتا، تمام اینها صرفا احتمالاتی می‌باشند که هیچ گونه دلیل و مؤیدی ندارند.

نسخ شش حرف (لهجه)

در پایان این فصل به ادعای طحاوی، طبری، جزری و قطان درباره نسخ شش لهجه و بقای یک لهجه اشاره می کنیم. ادعا چنین است: چون که امت بر حرف واحد توسط عثمان- که به تعبیر خودشان معصوم از ضلالت است- جمع شدند باقی لهجه‌ها از میان رفت، یعنی به دلیل از میان رفتن عذر، امکان حفظ، گسترش ضبط و تعلم قراءت و کتابت، تنها یک قراءت توسط عثمان ابقا شد و باقی لهجه‌ها از میان برده شد و نسخ گردید. مردم نیز از امام خود عثمان در این مورد تبعیت کردند و نظر مشفقانه او را به کار بستند نظری که به سود همه امت بود. عثمان با این روش ریشه فتنه را خشک کرد و قرآن را از هر رخنه ناخوشایندی از قبیل تحریف و زیادی در آیات حفظ کرد «۲». (۱) مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۹۰.

(۲) رک: تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۴۳. مباحث فی علوم القرآن قطان، ص ۱۳۱، ۱۳۳ و ۱۶۴ به نقل

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۷

این ادعا نیز درست نیست. و شریعت خداوند را تنها خود پیامبر می‌تواند نسخ کند.

آیا ممکن است عثمان درک کند که حروف و لهجات هفتگانه موجب فتنه، اختلاف و راه یافتن کم و زیاد به قرآن می گردد. ولی این نکته را نه خداوند سبحان درک می کند و نه رسول گرامیش- ص-؟! و اصلا چگونه خدا و رسولش چیزی را تشریع می کنند که موجب فتنه و اختلاف گردد؟! تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پروردگار و رسولش از چنین ناشایستی‌ها منزه می‌باشند.

و یا چگونه صحابه با تضییع و از میان بردن حروفی که خداوند نازل کرده است موافقت می کنند آیا چنین صلاحیتی دارند؟ در حالی که این لهجه نسخ و رفع نشده است؟!.

اما سکوت صحابه در برابر این کار عثمان و موافقت با این کار، و حمایت علی از این کار- جمع کردن مردم بر مصحف واحد- اگر بر چیزی دلالت کند آن چیز عدم صحت قراآت دیگر است و عدم اجازه و رخصت در خواندن قرآن با قراآت مختلف است. و اساسا اثبات نادرستی نزول قرآن بر هفت حرف است. نادرستی این حدیث حداقل نزد صحابه محرز بوده است.

همچنین هنگام طرح اسباب اختلاف قراآت و علل تغییر و تبدیل آیات، علامت سؤال بزرگی در برابر حدیث نزول قرآن بر هفت حرف، قرار خواهد گرفت. همچنانکه بعضی از روایات منقول از طریق شیعه را در زمینه قراآت و قراءت قرآن نمی‌توان پذیرفت. کافی است در این جا- غیر از آنچه تا کنون نقل کرده‌ایم- ماجرای ذیل را نقل کنیم:

شخصی نزد امام صادق- ع- آمد و آیاتی از قرآن را خواند اما نه به شکلی که دیگران می‌خواندند، امام به او فرمود: ساکت باش و از این قراءت دست بردار. و آن چنان که دیگران قرآن را می‌خوانند تو هم قرآن را بخوان «۱». البته نصوص دیگری هم در این باره از: طبری، ج ۱، ص ۵۷. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۵۴. و درباره ادعای عصمت امت و این که اجماع پس از نبوت پیامبر، خودش در حد نبوت است. رجوع کنید به: المنتظم ابن جوزی، ج ۹، ص ۲۱۰. الامام، ج ۶، ص ۱۲۶. الاحکام فی اصول الاحکام آمدی، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵ بحوث مع اهل السنة و السلفیه، ص ۲۷ به نقل از المنتظم از ابو الوفاء بن عقیل از بزرگان حنابله. و همچنین درباره حجیّت اجماع در هر زمانی رجوع کنید به: الاحکام آمدی، ج ۱، ص ۲۰۸. تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۴۲. النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۷، ۳۱ و ۳۷ و دیگر کتب اصول فقه اهل سنت که پیرامون حجیّت اجماع بحث می کنند.

(۱) رک: الکافی، ج ۲، ص ۴۶۲ و بصائر الدرجات، ص ۱۹۳. المحجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۸

موجود است که در جای خود طرح خواهیم کرد. بهر حال ما با استناد به احادیث و روایات انباشته شده در مجموعه‌های حدیثی به علل و اسباب بسیاری از اختلافات در قراآت خواهیم پرداخت و اسباب اختلاف را بیان خواهیم کرد. این کار طی فصول آینده انجام خواهد گرفت. الوافی، ج ۵، ص ۲۷۳. کتاب صلاة، از مصباح الفقیه، ص ۲۷۵. التمهید، ج ۱، ص ۲۸۹ و وسائل، ج ۴، ص ۸۲۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۴۹

فصل دوّم رسم الخط قرآن در زندان اتهام

سر آغاز

در فصل گذشته اشاره کوتاهی به نقش رسم الخط قراءت و حتی شنیدن آیات قرآن در به وجود آمدن اختلافات داشتیم. و بعضی از روایات صحابه را در این زمینه نقل کردیم. در این فصل به تفصیل پیرامون این مسأله بحث خواهیم کرد. و امور زیر را محورهای فصل قرار خواهیم داد:

الف: نبودن اعرابگذاری در آیات.

ب: بی‌نقطه بودن حروف قرآن.

ج: اختصاصات رسم الخط قرآن.

د: غلط و اشتباه نسّاخ.

ه-: اجتهاد شخصی در قراءت آیات قرآن تا جایی که رسم الخط اجازه می‌دهد.

و: کوتاهی در قراءت.

ز: خطای سامعه و بد شنیدنها.

ح: اختلاف لهجه‌ها.

تصحیف و غلط خوانی

رسم الخطی که قرآن با آن نگاشته شد و به شهرهای بزرگ اسلامی فرستاده شد، علت اختلافات بسیاری در قراءت بود؛ زیرا این رسم الخط قابلیت خوانده شدن به انحای مختلف را داشت. و همه کسانی که قرآن را با این رسم الخط می‌خواندند آیات قرآن را از پیامبر- ص- نشنیده بودند تا آیات را چنان بخوانند که پیامبر- ص- می‌خواند. تنها

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۰

عدّه کمی، قرآن را سماعا از پیامبر- ص- گرفته بودند. و آن هم بخشهایی از قرآن را، لذا آیات مکتوب را آن طور می‌خواندند که حدس می‌زدند باید چنین خوانده شود. شاید ابو احمد عسکری به همین مطلب اشاره دارد که می‌گوید:

«مردم، چهل و چند سال مصحف عثمان را می‌خواندند تا زمان عبد الملک بن مروان که در این هنگام غلط خوانی گسترش یافته عراق را فرا گرفت. حجاج از این امر هراسان گشت ...» ابو احمد عسکری سپس علامت گذاری برای حروف مورد اشتباه را توسط نصر بن عاصم ذکر می‌کند «۱».

گسترش غلط خوانی و اختلاف در زمان پیشتر

البته باید گفت غلط خوانی حتی در زمان عثمان هم گسترش یافته بود تا جایی که همین شیوع لحن و تصحیف را از عوامل اقدام عثمان بر نوشتن مصاحف و ارسال آنها به بلاد اسلامی می‌دانند «۲». و به روایت دیگری: هنگامی که خبر اختلاف در قراءت به عثمان رسید گفت: نزد من بر قرآن دروغ می‌بندید و در آن غلط خوانی می‌کنید؟ پس کسانی که از من دور می‌باشند، دروغ بستن و غلط خوانی‌شان بیشتر است «۳».

و در روایت دیگری به عثمان خبر دادند که مردم می‌گویند: قرآن آل فلان و قرآن خاندان فلان، عثمان هم تصمیم گرفت یک نسخه واحد به وجود آورد «۴» و در زمان امارت ولید بن عقبه بر کوفه یزید نخعی نقل می‌کند: در مسجد کوفه بودم که هاتفی بانگ زد: هر کس بر قراءت ابو موسی است به گوشه‌ای رود که نزد «باب کنده» است. (۱) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۹ به نقل از: کتاب التصحیف، ص ۱۳. زندگی حجاج در کتاب:

وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۲. القراآت القرآنیهٔ، ص ۱۱۸ به نقل از: الحیاهٔ العلمیهٔ فی الشام، ص ۳۵ به نقل از: عسکری، ص ۱۳.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۹. به نقل از: ابن ابی داوود و ابن الانباری و خطیب در المتفق، الاتقان، ج ۱، ص ۵۹. به نقل از: ابن اشتهٔ. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۲، و مباحث فی علوم القرآن قطان، ص ۱۳۰ به نقل از: طبری به تحقیق محمّد شاکر و احمد شاکر، ج ۱، ص ۶۱ و ۶۲.

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۵۹، مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۹۴. التمهید، ج ۱، ص ۲۷۹ به نقل از: اتقان و المصاحف، ص ۲۱.

(۴) رک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۰. و تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۱

و هر که بر قراءت ابن مسعود است به گوشه نزدیک «دار عبد اللّه» رود.

و یا در قراءت آیه‌ای از سوره بقره اختلاف کردند یکی خواند: و اتموا الحج و العمرهٔ للبیت و دیگری خواند: وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ «۱» حذیفه که حاضر بود خشمگین شد و در این باب با ابن مسعود به گفتگو پرداخت. سپس از عثمان خواستار حل این مشکل گشت «۲».

وادار کردن مردم به قراءت واحد توسط عثمان

بهر حال منابع متعددی «۳» تصریح می‌کنند به شیوع و گسترش اختلاف در قراءت در زمان عثمان تا جایی که باعث نگرانی حذیفه شده از عثمان خواستار حل این مشکل می‌شود. و عثمان هم به حل مشکل می‌پردازد. نگرانی و خشم حذیفه و پذیرش پیشنهاد حذیفه توسط عثمان به خاطر آن بود که خطر جدی دستاورد پیامبر- ص- را مورد تهدید قرار داده بود. و قرآن؛ معجزه جاوید اسلام را دچار خطر ساخته بود.

علی (ع) عمل عثمان را تأیید می‌کند

روایتی از امیر المؤمنین نقل شده است که طبق آن امام به وجود آوردن مصحف و قراءت واحد را توسط عثمان تأیید می‌کند. روایت می‌گوید: اگر من هم ولایت امر می‌یافتم همین کار را می‌کردم که عثمان کرد «۴». یا به همین مضمون. و حتی هنگامی (۱) سوره بقره، آیه ۱۹۵.

(۲) رک: التمهید، ج ۱، ص ۲۷۸ به نقل از: المصاحف، ص ۱۱- ۱۴ و فتح الباری، ج ۹ ص ۱۵.

(۳) منابع بسیارند برای مثال رک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۵. جامع البیان، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲ و ۲۳. الاتقان، ج ۱، ص ۵۹ به نقل از: بخاری. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵ و ۱۶. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۸ به نقل از: بخاری، ترمذی، ابن سعد، نسائی ابن ابی داوود و ابن انباری هر دو در المصاحف و ابن حبان النشر، ج ۱، ص ۷ و به نقل از: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۵۵، و به نقل از: المصاحف، ص ۱۹ و ۲۰.

(۴) رک: البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۲۳۵. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴. خاتمهٔ، ص ۱۱.

غرائب القرآن (در حاشیه طبری)، ج ۱، ص ۲۴. تاریخ القرآن زنجانی، ص ۶۸. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۲.

مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۵۵- ۲۷۵. سعد السعود، ص ۲۷۸. ارشاد الساری، ج ۷، ص ۴۴۸. الاتقان، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰. الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ج ۱، ص ۵۴. الفتنهٔ الکبری، ج ۱، ص ۱۸۳. تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۱۱. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۰ و ۳۷۳ به نقل از: صابونی در: المأتین و ابی داوود،

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۲

که امام- علیه السلام- به خلافت رسید قرآنی را که خود نگاشته بود آشکار نساخت.

هر چند مصحف امام از نظر ترتیب و داشتن تأویل. تنزیل، ناسخ و منسوخ و غیره با قرآن متداول اختلاف داشت. امام این کار را کرد تا عمل عثمان را در باب جمع مردم بر قراءت واحد تأیید کرده باشد. و راه را بر فرصت طلبان در جهت بازی کردن با قرآن ببندد؛ فرصت طلبانی که هر لحظه آماده بودند قرآن را طبق مقاصد سیاسی و هواهای نفسانی ملعبه دست قرار دهند.

بازگشت به اصل مطلب: رسم الخط قرآن و مشکلات آن

ابن ابی هاشم سبب اختلاف قراءت را در بی‌شکل و نقطه بودن حروف می‌داند:

«... از این جا بود که اختلاف میان قرّاء شهرها و نواحی گوناگون بلاد اسلامی به وجود آمد» «۱» معنای این سخن آن است که اختلاف در قراءت نتیجه روایت منقول از پیامبر- ص- مبنی بر نزول قرآن بر هفت حرف نبوده است.

ابن جریر طبری درباره اختلاف قراآت می‌گوید: چون مصاحف در شهرها پخش شدند و حروف آن بدون نقطه بودند مردم از هیچ کوششی فرو گذار نکردند. تا حروف و کلمات محتمل الوجوه را به شکل درست دریابند و تلفظ درست آن را بشنوند «۲». اما حقیقت مطلب آن است که بر خلاف نظر طبری مردم در تلفظ درست کلمات به اجتهاد شخصی پرداختند و این سر منشأ مشکلات شد نه سماع از قراء.

و باز ابن جریر می‌گوید: «چون مصاحف موجود در میان هر شهر از نقطه‌گذاری و اعراب خالی بودند صحابه‌ای نیز به عنوان معلم در کنار این مصاحف به تعلیم آنان می‌پرداختند ... تا آن جا که می‌گوید: آنها هر چه را سماعا درباره مصاحف و تلاوت آنها آموخته بودند مأمور به انتقال همانها به دیگران شدند. و در حفظ آنچه سماعا به دست آورده بودند پافشاری نمودند «۳»». ابن الانباری، الحاکم و بیهقی. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۱۶۳. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۱۲. التمهید، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۸۸. النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۸ و ۳۳. مباحث فی علوم القرآن. و فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶.

(۱) فتح الباری، ج ۹ ص ۲۸. و التمهید، ج ۲، ص ۱۸ به نقل از: التبیان، ص ۸۶.

(۲) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۱۰۹ به نقل از: المرشد الوجیز ابی شامه، ص ۱۵۰.

(۳) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۱۰۷ و ۱۰۸ به نقل از: المرشد الوجیز، ص ۱۴۹ به نقل از: طبری.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۳

گلدزیهر معتقد است که: اختلاف قراآت ناشی از تجرد خط عربی از نقطه و اعراب بوده است «۱».

«کارل برو کلمان» به تبعیت از گلدزیهر می‌گوید: حقیقتا کتابت- که به درجه بلوغ و کمال نرسیده بود- زمینه‌ای شد برای برخی از اختلافات در قراءت بخصوص آن که این خط نقطه‌گذاری کامل نداشت. و دارای حرکات اعرابی هم نبود. لذا عده‌ای از قراء به تصحیح قراآت و تشخیص اختلافات آنها پرداختند «۲». «بروکلمان» همین مطلب را در جای دیگر کتاب خود تأکید می‌کند. هر کس بخواهد به کتاب وی مراجعه کند «۳».

البته سخن بروکلمان احتیاج به تصحیح دارد. وی می‌گوید: خط عربی نقطه‌گذاری کامل نداشت. درست آن است که: خط عربی اصلا نقطه نداشت. امری که باعث اختلافات بسیار در قراءت قرآن گشت. و عده زیادی را در اشتباه و تردید انداخت. اما

«قسطلانی» در این باب می گوید: هنگامی که اختلافات قراءت ناشی از رسم الخط قرآن فراوان شد و بدعت گذاران و پیروان هواهای نفسانی آیات را به گونه‌ای تلاوت کردند که هیچ مسلمانی را نرسد که چنین تلاوت کند، مسلمانان تصمیم گرفتند قراءت ائمه ثقات را نصب العین خود قرار دهند، کسانی که خود را متخلص و متمحض در قرآن کریم ساخته بودند «۴».

«دمیاطی بنا» (متوفی ۱۱۱۷ ه– ق) از قسطلانی پیروی کرده همین دلایل را ذکر می کند و به آنها تصریح می‌نماید «۵». علاوه بر آن «یحیی بن یعمر» (متوفی ۹۰ ه–.)

کتابی در قراآت تألیف کرد. و در آن کتاب قراآت مختلف مردم را که به نحوی با رسم الخط جور می‌آمد نقل نمود «۶» ما نیز در صفحات آینده منشأ اختلاف را مفصلا توضیح خواهیم داد. (۱) همان مدرک، ص ۹۹ و ۱۰۰ به نقل از: مذاهب التفسیر الاسلامی، ص ۸ به بعد.

(۲) تاریخ القرآن الصغیر، ص ۱۰۰ به نقل از: بروکلمان: تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۱۴۰.

(۳) همان مدرک. به نقل از: تاریخ الادب العربی، ج ۴، ص ۱.

(۴) همان مدرک، ص ۱۰۲. به نقل از: لطائف الاشارات قسطلانی، ج ۱، ص ۶۶.

(۵) همان مدرک. و القراآت القرآنیة تاریخ و تعریف ص ۳۴ به نقل از: اتحاف فضلاء البشر دمیاطی، ج ۱، ص ۷۰.

(۶) القراآت القرآنیة تاریخ و تعریف، ص ۲۷ و ۲۸ به نقل از: مقدمتان فی علوم القرآن، ص ۲۷۵ و همچنین رک: تاریخ التراث العربی فؤاد سزگین، ج ۱، ص ۱۴۷.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۴

عدم اعراب گذاری کلمات

وقتی یک کلمه حرکت اعرابی نداشته باشد به طور طبیعی احتمال چند نوع خواندن را می‌تواند داشته باشد مثلا: «مهر» با سه حرکت «میم» می‌توان خواند و سه معنا از آن دریافت. این مسأله بخصوص در ترکیب جمله و سیاق آن می‌تواند تأثیر زیادی داشته باشد و اختلافات زیادی ببار بیاورد. و همین مسأله یکی از علل اصلی اختلاف در قراءت است. برای نشان دادن تنوع اختلافات به نمونه‌های زیر اشاره می کنیم:

آیه شریفه: یَعْکُفُونَ عَلی أَصْنامٍ لَهُمْ «۱» به ضم کاف و کسر آن قراءت شده است «۲».

طبرسی می گوید: اینها دو لغت می‌باشند.

یا: قسمتی از آیه شریفه: «یضارّ» به ضم «را» و فتح آن خوانده شده است «۳».

و یا: آیه شریفه: ... فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ اوّل را معلوم و دوم را به صیغه مجهول خوانده‌اند. و بر عکس هم خوانده شده است «۴».

«ابن مسعود» آیه «مَجْراها وَ مُرْساها» را به فتح دو «میم» آن تلاوت می کرد «۵» و باز همین ابن مسعود: «بَلْ عَجِبْتَ وَ یَسْخَرُونَ» را به صیغه متکلم می‌خواند «۶».

و یا: حرمیان «یَرْتَعْ» را به کسر «عین» تلاوت می کرد. و دیگران آن را به سکون «عین» می‌خوانند «۷».

«ابن عباس» آیه: ... قُلُوبُنا غُلْفٌ را به تشدید «لام» می‌خواند «۸».

و یا: ... حَتَّی یَطْهُرْنَ را «حتی یطهرن» هم خوانده‌اند «۹». (۱) سوره اعراف، آیه ۱۳۸.

(۲) الکشاف، ج ۲، ص ۱۵۰. و مجمع البیان، ج ۴، ص ۴۷۱.

(۳) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۲ و الاتقان، ج ۱، ص ۴۶. و در کشاف، ج ۱، ص ۲۲۷ حسن آیه را به کسر «را» خوانده است.

(۴) الجامع لاحکام القرآن، ج ۸، ص ۵۶۸. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۲. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۳ و رک: النشر، ج

۱، ص ۲۶.

(۵) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۵ به نقل از طبرانی.

(۶) همان مدرک به نقل از: طبرانی.

(۷) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۷۶. و الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۲، ص ۵- ۷.

(۸) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۴ به نقل از: طبرانی در: الاوسط.

(۹) حجهٔ القراآت، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۵

و یا: ... ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ را به رفع مجید و جرّ آن هم خوانده‌اند.

و یا: ... وَ الْأَنْصارِ را به رفع و نصب آن خوانده‌اند.

و یا هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللَّهِ را به ضم «غیر» و جرّ آن خوانده‌اند.

و یا: باعِدْ- فعل امر- را به صیغه ماضی خوانده‌اند: «باعد».

و یا: ... وَ لکِنَّ الشَّیاطِینَ را به تشدید لکنّ و نصب شیاطین و بدون تشدید و رفع شیاطین خوانده‌اند.

و یا: اختلاف در وجوه تصریف و اشتقاق کلماتی مانند: یعرشون و یعرشون «۱».

و یا: این قسمت از آیه شریفه: و البخل را به دو فتحه- بخل- و ضمه «باء» و سکون «خاء». این دو لغت مشهور می‌باشند «۲».

و یا: عده‌ای. ... یَحْسَبُ را به کسر سین خوانده‌اند. در حالی که دیگران آن را به فتح می‌خوانند «۳».

و یا: ... الْفَزَعُ را گاهی به صیغه معلوم و گاهی هم به صیغه مجهول خوانده‌اند «۴».

و یا: ... مَیْسَرَةٍ را عده‌ای به فتح سین و عده‌ای هم به ضم آن خوانده‌اند.

و یا: وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ هم با ضمه حرف اوّل و تشدید حرف دوّم خوانده‌اند: «امّة» و هم با فتحه دو حرف و تخفیف آن: «امة».

و یا: «تَلَقَّوْنَهُ» را به فتح «لام» و تشدید قاف و همچنین به سکون لام و فتح قاف و بدون تشدید خوانده‌اند «۵». (۱) درباره تمام اینها رک: مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۴۸- ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳ و ۱۶۴ به نقل از:

مالک بن انس، رازی، ابن قتیبه، جزری و ابن الطیب. همچنین رک: الاتقان، ج ۱، ص ۴۶. التبیان، ج ۱، ص ۸. التمهید، ج ۲، ص ۱۰۷ به نقل از: الاتحاف، ص ۳۳۱ و از: القراآت الشاذهٔ، ص ۱۲۱. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵. التفسیر رازی، ج ۱۴، ص ۲۲۲. و النشر، ج ۱، ص ۲۷.

(۲) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۴. النشر، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۱ و ۱۰۷ به نقل از: الاتحاف، ص ۱۹۰ و الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۱، ص ۳۸۹.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۱ به نقل از: الاتحاف، ص ۴۲۸ و رک: النشر، ج ۱، ص ۲۶.

(۴) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۵.

(۵) رک: البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۴. التبیان، ج ۱، ص ۸. الکشاف، ج ۱، ص ۳۲۳ و ج ۲، ص ۴۷۵ و ۴۷۶. الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۲۰۱ و ج ۱۲، ص ۲۰۴. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۷ به نقل از الاتحاف، ص ۱۶۶ و به نقل از: القراآت الشاذه، ص ۱۰۰، ۶۴ و ۱۷ و النشر، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۶

و یا: آیه شریفه: «یَضِیقُ صَدْرِی» را هم با ضم قاف و هم با فتح آن قراءت کرده‌اند «۱».

و یا: هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ را به فتح «راء» و ضم آن خوانده‌اند «۲».

کسائی آیه: قالَ: أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ به صیغه امر «اعلم» و دیگران به صیغه متکلم می‌خوانند.

و یا: نافع آیه لا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحِیمِ را به صیغه نهی می‌خواند «لا تسأل» و دیگران به صیغه مضارع مجهول می‌خوانند «۳».

مثالهای بحث ما بسیارند. و امکان احصای آن نیست. لذا به همین مقدار اکتفا می کنیم.

نقطه نداشتن حروف

یکی دیگر از اسباب اختلاف قراءت نقطه نداشتن حروف در صدر اسلام بود. و در آن زمان این روش بسیار مرسوم و متداول بود. اختلاف ناشی از منقط نبودن حروف خیلی زود آشکار گشت. زرّ بن حبیش از عبد اللّه بن مسعود نقل می کند که: مرتب به مصحف نظر بیفکنید و بر این کار مداومت کنید. و اگر در «یاء» یا «تائی» اختلاف پیدا نمودید آن را یادی در قرآن قرار دهید «۴».

ما نمونه‌های چندی از این گونه اختلافات را نقل می کنیم:

«ابو عمرو» می‌خواند: و انزل جنودا لم یروها «۵» ابن مجاهد این قراءت را غلط (۱) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۴.

(۲) همان مدرک. و التبیان، ج ۱، ص ۸. الجامع لاحکام القرآن، ج ۹، ص ۷۶. النشر، ج ۱، ص ۲۷.

التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۶. همین کتاب ارجاع می‌دهد به: کتاب سیبویه، ج ۱، ص ۳۹۷ و القرآآت الشاذة ابن خالویة، ص ۶۰ و باز ارجاع می‌دهد- به: البحر المحیط، ج ۵، ص ۲۴۷.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۸ و الکشف عن وجوه القراآت السبع (به ترتیب)، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۲۶۲.

(۴) در حدیث: «ذکرونی فی القرآن» آمده است. شاید درست آن: «ذکرا فی القرآن» باشد. اما منبع حدیث: مصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۳۶۲ است.

(۵) سوره توبه، آیه ۲۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۷

می‌داند «۱» نافع و کوفیون می‌خوانند: «یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ» (با یاء). دیگران این دو را با «نون» می‌خوانند. و ابن کثیر اولی را با «نون» و دومی را با «یاء» می‌خواند «۲».

و یا: «سعد بن ابی وقاص» می‌خواند: ما تنسخ من آیة او تنسها «۳».

همچنین قرّاء در قراءت: «لا یقبل و لا تقبل» و «یعلمون و تعلمون» «۴» و «ننشرها و ننشزها» «۵» اختلاف پیدا کرده‌اند.

درباره آیات زیر، این قراآت نقل شده‌اند.

سوره یونس، آیه ۳۰: «تَبْلُوا- تتلو» «۶».

سوره یونس، آیه، ۹۲: «نُنَجِّیکَ- ننحیک» «۷».

سوره عنکبوت آیه، ۵۸: «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ- لنثوبنهم» «۸» سوره سبأ، آیه ۱۷: «تجازی- یجازی و نُجازِی» «۹». (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۶. به نقل از: شواذّ ابن خالویه، ص ۱۱۸.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۷۶ و الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۲، ص ۵- ۷.

(۳) تفسیر جامع البیان طبری، ج ۱، ص ۳۷۹.

(۴) رک: التبیان، ج ۱، ص ۸. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۴۸- ۱۵۳ و ۱۷۹ به نقل از: رازی و ابن قتیبه. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۸۳ به نقل از: مسدد الاتقان، ج ۱، ص ۴۶ و ۷۷. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۰۶ و ج ۲، ص ۱۷ و ۱۰۸ به نقل از: الاتحاف، ص ۱۶۲ و الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۱، ص ۳۱۰.

(۵) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۵. الاتقان، ج ۱، ص ۴۶. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵. مجمع البیان، ج ۲، ص ۲۶۸. مشکل الآثار، ج

۴ ص ۱۹۷. النشر، ج ۱، ص ۲۷ و الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۱، ص ۳۱۰.

(۶) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۶ و ج ۲، ص ۱۱۲ به نقل از: الاتحاف، ص ۲۴۹. النشر، ج ۱، ص ۲۶.

مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۰۵. و الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۰۷. به نقل از: ابن المنذر و ابی الشیخ.

(۷) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۶ و ج ۲، ص ۱۷ و ۱۱۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳۷ به نقل از: قرطبی، ج ۸، ص ۳۷۹. و النشر، ج ۱، ص ۱۶ و ۲۶.

(۸) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۶. و مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۹۰. و در مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۹۷، «لنبوینهم».

(۹) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۶. و ج ۲، ص ۱۰۷. مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۴ و به نقل از: الاتحاف، ص ۳۵۹ و همچنین رک: التبیان، ج ۱، ص ۸. و النشر، ج ۱، ص ۲۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۸

و بخشی از آیه شریفه: کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها- کانک خفی عنها «۱».

و: یکاد السماوات- یا- تَکادُ السَّماواتُ «۲».

و: إذا فُزِّعَ ... و اذا فرغ.

و: یَقُصُّ الْحَقَّ ... و یقضی الحق «۳».

و: لیفرق اهلها و لتفرق «۴».

و: «من یطوّع» به یاء و تشدید طاء، مضارع مجزوم به قراءت حمزه و کسائی. و دیگران آن را با «تاء» و فتح «طاء» به صیغه ماضی خوانده‌اند «۵».

و: در آیه شریفه: «فَتَبَیَّنُوا»- «فتثبتوا» هم قراءت شده است. و این دو قراءت متواتر می‌باشند «۶».

و: سوره بقره، آیه ۲۷۱: نکفر- یا- یُکَفِّرُ «۷».

و: سوره آل عمران آیه ۴۸: یُعَلِّمُهُ- یا- نعلمه «۸».

و یا: عثمان آیه را چنین خواند: و ریاشا و لباس التقوی ذلک خیر در حالی که صحیح «وَ رِیشاً» است «۹» البته ممکن است این قراءت عثمان ناشی از عدم حفظ آیه باشد. و وی آن را خوب فرا نگرفته باشد. نه این که به سبب رسم الخط قرآن دچار اشتباه شده باشد.

چون که اشتباه ناشی از خوب حفظ نکردن هم، امر ممکنی است. (۱) اکذوبة تحریف القرآن، ص ۲۴. به نقل از: المصاحف، ص ۷۵.

(۲) اکذوبة تحریف القرآن، ص ۲۷. به نقل از: المصاحف، ص ۹۱.

(۳) التمهید، ج ۲، ص ۱۰۸ به نقل از: الاتحاف، ص ۲۶۰ و به نقل از: قرطبی، ج ۶، ص ۴۳۹. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۵ و ۳۳۸. از اتقان هم نقل خواهد شد: ج ۱، ص ۱۸۵. و النشر، ج ۱، ص ۲۷.

(۴) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۸۸ به نقل از: ابن مردویه.

(۵) التمهید، ج ۲، ص ۱۸ و الکشف، ج ۱، ص ۲۶۹.

(۶) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۴. کشف الاستار، ج ۳، ص ۴۵. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۰۶ و ج ۲، ص ۱۷. مجمع البیان، ج ۳، ص ۹۴ و مشکل الآثار، ج ۴. ص ۱۹۶.

(۷) التمهید، ج ۲، ص ۱۷. الکشف، ج ۱، ص ۳۱۶ و ۳۱۷ و حجة القراآت، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

(۸) التمهید، ج ۱، ص ۳۰۶. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۴۴. و حجة القراآت، ص ۱۶۳.

(۹) حیاهٔ الصحابه، ج ۳، ص ۵۰۶ به نقل از: کنز العمال، ج ۲، ص ۱۳۷ به نقل از: ابن جریر و ابن ابی حاتم.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۵۹

و باز: آیه را به دو صورت خوانده‌اند: «یغفر لکم- و نغفر لکم» «۱».

البته این گونه موارد بسیارند و در چنین فرصت کوتاهی امکان تتبع و استقصای تمام آنها نیست.

تفاوتهای موجود در رسم الخط قرآن

یکی دیگر از اسباب اختلاف قراءت، عدم آشنائی دقیق صحابه با رسم الخط و قواعد کتابت بود. و مصاحفی که توسط شخصیتهای صحابی نگاشته شده بودند از نواقص متعدد کتابتی رنج می‌بردند. ابن خلدون در این باره می‌گوید:

«... خط عربی در صدر اسلام به اتقان لازم و زیبایی و استحکام آن نرسیده بود.

حتی به درجه متوسط هم نرسیده بود. چون که اعراب هنوز از حالت بدویت، بیرون نیامده و از صناعت دور بودند. برای همین است که در مصاحف نوشته شده، توسط صحابه مخالفت‌های زیادی با دستور کتابت و قواعد آن- از طرف کتّاب- وجود دارد و از زیبایی کمی بهره‌مند است.» «۲»

«ابن الخطیب» در این مورد می‌گوید: «... به علت عدم توانایی و قصور مردم عصر اوّل اسلامی بر کتابت و فنون آن بی‌سوادی و ضعف در املاء کردن و دور بودن از علوم و صنایع، کتابت آنان در مصاحف وضع نااستواری داشت. و نویسندگان اولیه در مصاحف خود، دچار اغلاط فاحشی شدند و تناقضات آشکاری مرتکب شدند و از جادّه رسم الخط و هجای درست خارج گشتند» «۳».

در این باره ما نیز بیان امام باقر- ع- را که اشاره به غلط نویسی حروف توسط نویسندگان و توهمات آنها دارد خواهیم آورد.

آبیاری در این زمینه می‌گوید: ابن قتیبه در مقام مناقشه بعضی قراآت برآمده و چنین می‌گوید: «این اغلاط املایی، یا بر اساس مذهب و نحله خاصی از اهل کتابت قراءت عرب، نگارش یافته است و یا آن که اغلاط کاتب در کتابت است. اگر این اغلاط بر

(۱) الاتقان، ج ۱، ص ۷۵.

(۲) مقدمه ابن خلدون، ص ۴۱۹. و قرآن بلاشیر، ص ۳۱، ۳۳، ۹۴، ۹۵، و ۱۰۷.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۳۰ به نقل از: الفرقان ابن خطیب، ص ۵۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶۰

اساس یکی از مذاهب نحوی عرب باشد- بحمد اللّه- دیگر اشتباه و غلطی رخ نداده است.

و اگر هم از اغلاط کاتب باشد خداوند و رسولش- ص- از این گناه و جنایت کاتب، بری هستند و غلط کاتب را نمی‌توان به خدا یا رسول- ص- نسبت داد.

و اگر این نوع اغلاط را بتوان به قرآن نسبت داد غلط خوانی را هم باید به قرآن نسبت داد، چون که غلط نویسی و غلط خوانی هر دو از یک وادی می‌باشند. مثلا در مصحف امام- مصحف عثمان- آمده است: ان هذن لساحران «۱»، الف تثنیه در این جا حذف شده است. همین طور است حذف این «الف» در تلفظ آن در هر جایی و یا کتّاب مصحف نوشته‌اند: الصلوهٔ، الزکوهٔ و الحیوهٔ با «واو» و ما هم برای تیمن این نوع کتابت را حفظ کرده‌ایم «۲»».

سپس آبیاری اضافه می‌کند: «ما در اینجا میان رسم الخط کاتبانی قرار داریم که نهایت سعی خود را کرده‌اند. در حالی که خداوند متعال کتاب خود را بیشتر توسط حافظان قرآن حفظ نموده است تا توسط کتّاب مصاحف، و حفظ بر کتابت مقدم است؛ زیرا حفظ، رسم عرب بوده است. و «کتابت» برای تحکیم این حفظ به وجود آمده است. نه آن که حفظ برای تثبیت کتابت آمده باشد لذا

حفظ بر کتابت مقدم است ...» «۳» پایان سخن آبیاری.

حتی خود عثمان که برنامه توحید مصاحف را ریخته است به وجود اغلاط در مصاحف اعتراف دارد. روایت شده است هنگامی که مصاحف نوشته شدند و بر عثمان عرضه گشتند عثمان مواردی از خطا و لحن در آن دید ولی با تغییر و تصحیح آنها موافقت نکرد. وی گفت: در مصحف آثاری از لحن و خطا موجود است و هنگامی که از وی درخواست کردند اغلاط را تصحیح کنند گفت: آنها را واگذارید.

یا گفت:

«دست به این اغلاط نزنید. اعراب آنها را تغییر خواهد داد- یا اعراب آنها را اعراب گذاری خواهد نمود-. اگر نویسنده از ثقیف و املاء کننده از هذیل بود چنین اغلاطی در مصحف رخ نمی‌داد». (۱) سوره طه، آیه ۶۳.

(۲) تأویل مشکل القرآن، ص ۴۰ و ۴۱.

(۳) تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

و در نص دیگری آمده است که وی گفت: «دست به آنها نزنید این اغلاط نه حرامی را حلال می‌کنند و نه حلالی را حرام» «۱».

نکته قابل ذکر آن است که: آن چنان بر حفظ قرآن از هر نوع تغییر و تبدیلی پا فشاری می‌شده است که حتی اغلاط کتابی قرآن را کسی اجازه نداده است از قرآن پاک کنند، و علامه شیخ محمد هادی معرفت هم به این مطلب در سخن زیر استدلال می‌کند:

«... وجود غلطهای املایی در قرآن، یکی از دلایلی است که می‌توان از آن بر سلامت قرآن طی قرون، احتجاج نمود. اغلاط املایی که کمترین تأثیری در تحریف و یا سلامت قرآن نداشتند و برای اصلاح می‌شد آنها را تغییر داد این اغلاط به همان صورت باقی مانده‌اند و ...» «۲».

نمونه‌های روشن

در این جا ما بعضی از موارد اشتباه کتّاب را می‌نگاریم. اشتباهاتی که نتایج و معانی مختلفی به بار می‌آورد. سعی می‌کنیم این اغلاط را دسته بندی نموده به شرح آنها بپردازیم:

الف: دو گونه نویسی یک کلمه در جاهای مختلف ... یعنی یک کلمه را در هر جایی به شکلی نوشته‌اند مثلاً: کلمه «فیما» به صورت پیوسته نوشته شده است. اما همین کلمه در دوازده مورد به صورت گسسته و جدا «فی ما» نوشته شده است.

نمونه‌های دیگر این نوع خطا عبارتند از:

۱- «مما»: پیوسته است اما در سه جا جدا نوشته شده است: «من ما». (۱) رک: الطرائف، ص ۴۹۰ و ۴۹۱. التفسیر الکبیر، ج ۲۲، ص ۷۴ و ج ۱۱، ص ۱۰۶. به نقل از عثمان و عایشه. الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۳ و ۱۸۴ به نقل از: ابن الانباری و ابن اشته در مصاحف کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۲ به نقل از: ابن ابی داوود و ابن الانباری، و چهار روایت را ذکر می‌کند. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۷۹. تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۱۸. دلائل الصدق، ج ۳، قسم ۱، ص ۹۶ به نقل از: تفسیر ثعلبی.

التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۱۶ به نقل از: المصاحف، ص ۳۲ و ۳۳. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء چهارم، ص ۴۳۴ به نقل از: معالم التنزیل. غرائب القرآن، در حاشیه طبری، ج ۶ ص ۲۳ به نقل از: عثمان و عائشه و لباب التأویل، ج ۱، ص ۴۲۲.

(۲) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۱۷.

۲- «أنما»: پیوسته نوشته شده است، اما در سه مورد: یک مورد در سوره حج و دو مورد در سوره لقمان؛ به صورت جداگانه نوشته شده است «ان ما».

۳- «انما»: در قرآن به صورت پیوسته آمده است. جز در سوره انعام «إِنَّ ما تُوعَدُونَ لَآتٍ».

۴- «لکی لا»: به صورت جداگانه آمده است جز در سه مورد.

۵- «بئس ما»: مانند مورد قبل است.

۶- «این ما»: به صورت جداگانه آمده است جز در چهار مورد.

۷- «الا»: به صورت پیوسته آمده است. تنها در ده مورد به صورت جداگانه است.

۸- «الّا»: در تمام قرآن به صورت پیوسته و ادغام شده و با حذف نون آمده است.

۹- «ألّم»: به صورت پیوسته و ادغام شده آمده است. جز در دو مورد.

۱۰- «الّم»: به صورت پیوسته و ادغام شده در سوره هود آمده است. و به صورت جدا و منقطع در سوره قصص آمده است. به اضافه موارد متعدد دیگری که فعلا مجال طرح آنها نیست «۱».

ب: یکی دیگر از اغلاط مرسوم در کتابت مصاحف، حذف «الفی» است که در میان کلمات قرار می گیرد. و این مسأله، اختلافات زیادی به بار می‌آورد.

در این باب نیز ما مواردی را برای مثال نقل می کنیم:

در آیه شریفه است که: «لامنتهم» این ترکیب را عده‌ای: «لامانتهم» می‌خوانند. و عدّه دیگری «لامانتهم» می‌خوانند «۲».

و یا: نافع، ابو عمرو و ابن کثیر: «و ما یخادعون الا انفسهم» می‌خوانند. چون که در صدر آیه «یُخادِعُونَ اللَّهَ» بدون «الف» نوشته شده است. و اینان پنداشته‌اند هر دو از یک باب هستند «۳».

و یا: عمرو بن العاص، معاویه و ابن مسعود: «تغرب فی عین حامیهْ» می‌خوانند و (۱) غرائب القرآن نیشابوری، در حاشیه طبری، ج ۱، ص ۲۹- ۳۵ در این کتاب موارد دیگری را هم ذکر می کند المقنع دانی، از ص ۳۰ تا ۹۲. و اتحاف فضلاء البشر، ج ۱، ص ۳۲۹- ۳۳۱.

(۲) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۲.

(۳) التمهید، ج ۲، ص ۱۹. الکشف، ج ۱، ص ۲۲۴. الاتقان، ج ۱، ص ۷۶ و حجهْ القرآآت، ص ۸۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶۳

ابن عباس همین را «عین حمئه» «۱» می‌خواند. و «نفسا زکیه و زاکیه» نیز خوانده شده است «۲».

و یا: «وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَهٍْ أَهْلَکْناها» این آیه در رسم الخط قرآن چنین آمده است «حرم» بدون الف، لذا حمزه، کسائی و شعبه «حرم» به کسر «حا» و سکون «را» خوانده‌اند «۳».

و یا: کوفیون «جعل لکم الأرض مهدا» خوانده‌اند. چون که این گونه نوشته شده بود «۴» در حالی که درست «مهادا» است.

و یا: ابو جعفر و بصری‌ها خوانده‌اند: و اذ وعدنا موسی چون که رسم الخط آن چنین است. و دیگران آن را «واعدنا» خوانده‌اند «۵».

و یا: ابو عمرو و ابن کثیر: «بل ادرک» خوانده‌اند. چون که چنین نگاشته شده است ولی دیگران «ادّارک» خوانده‌اند «۶».

و یا: نافع «فی غیابات الجب» خوانده است به تصور آن که دو الف از این کلمه محذوف شده است. ولی دیگران «فِی غَیابَتِ الْجُبِّ» خوانده‌اند «۷».

و یا: عثمان «و ریاشا»- که درست آن «وَ رِیشاً» است- «وَ لِباسُ التَّقْوی خوانده است «۸».

شاید وی نیز فکر کرده بود در این میان الفی ساقط شده است.

و یا: «و اختلف اللیل» و «علم الغیوب» «۹» نوشته شده است در حالی که درست آن:

«اختلاف اللیل» و «علام الغیوب» می‌باشد.

و یـا: مردی به ابن مسـعود گفت: این کلمه را چگونه تشـخیص می‌دهی: «مـاء غیر یاسن» یا «آسن»؟ ابن مسـعود گفت: همه قرآن را خوانده‌ام. و اگر برای فاصله گذاشتن (۱) مشکل الآثار، ج ۱، ص ۱۱۰- ۱۱۵ و الفائق، ج ۱، ص ۳۲۰.

(۲) مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۹۹.

(۳) التمهید، ج ۲، ص ۱۹ به نقل از: شرح مورد الظمآن، ص ۱۲۶.

(۴) التمهید، ج ۲، ص ۱۹ به نقل از: شرح مورد الظمآن، ص ۱۲۷. و حجهٔ القراآت، ص ۴۵۳.

(۵) التمهید، ج ۲، ص ۱۹ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۸. و حجهٔ القراآت، ص ۹۶.

(۶) التمهید، ج ۲، ص ۲۰. الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۲، ص ۱۶۴. و حجهٔ القراآت، ص ۵۳۵.

(۷) التمهید، ج ۲، ص ۲۰. الکشف عن وجوه القراآت، ج ۲، ص ۵۰. و حجهٔ القراآت، ص ۳۵۵.

(۸) حیاهٔ الصحابهٔ، ج ۳، ص ۵۰۶ به نقل از: کنز العمال، ج ۲، ص ۱۳۷ به نقل از: ابن جریر و ابن ابی حاتم.

(۹) التمهید، ج ۱، ص ۳۲۳ و ۳۲۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶۴

در قراءت نبود در هر یک رکعت یک ختم قرآن بجا می‌آوردم و ... «۱».

برای به دست آوردن اطلاعـات بیشـتر در مـورد حـذف «الـف»، «یـا» و «واو» به منـابع ذیـل مراجعه کنیـد: المقنع دانی، ص ۱۰- ۳۰، اتحاف فضلاء البشر، ج ۱، ص ۸۴ به بعد. و النشر فی القراآت العشر و کتابهای دیگری که متکفل بحث از اختلاف قراآت می‌باشد.

ج: برخی دیگر از اغلاط فاحش را برای اثبات مطلوب خود در زیر می‌آوریم تا کمترین شک و تردیدی در درستی سخن ما نماند.

رسم الخط موجود که نادرست است/ رسم الخط درست آن بأییـد/ بأئد «۲» لا أذبحّنه/ لأذبحنّه جزاؤا الظالمین/ جزاء الظالمین یأتیهم أنبؤا/ انباء بالغداوهٔ/ بالغداهٔ لا یائیس/ لا ییأس و لا تقولن لشایء/ لشیء اصحاب لئیکهٔ/ اصحاب الایکهٔ و جایء بالنبیین/ وجیء یبنؤم/ یا ابن أمّ الضعفؤا/ الضعفاء «۳» لا اوضعوا/ لأوضعوا لایلف قریش الفهم/ لایلاف قریش ایلافهم «۴» (۱) مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱۲.

(۲) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۳.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۲۳ و ۳۲۴. المقنع دانی، از ص ۳۰ تا ۹۲. و اتحاف فضلاء البشر، ج ۱، ص ۸۳ تا ۹۶.

(۴) القراآت القرآنیهٔ: تاریخ و تعریف، ص ۹۸. و حجهٔ القراآت، ص ۷۷۴ و ۷۷۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶۵

و دیگر موارد اختلاف با رسم معهود و مقبول همه. در این مورد علامه شیخ محمد هادی معرفت در کتاب وزین خود برخی کلمات را ذکر کرده است که گـاهی به صورت درست و گـاهی نـادرست نگاشـته شـده است. علاقه‌منـدان می‌تواننـد به این کتـاب مراجعه نمایند «۱».

خطاهای سهوی در مصاحف عثمان

علاوه بر ضـعف و ناتوانی کاتبان مصاحف در کتابت درست و عدم تسلط آنان بر درست نویسـی، از جمله خطاهای این مصاحف، آن دسـته از خطاهاست که سـهوا و بدون توجه نساخ و کتّاب وارد مصاحف شده است. به خصوص آن که نگارش مصاحف، وقت زیـادی را به خود اختصاص داد. و عـده‌ای از کتّاب دچار خسـتگی شـده از دقّت کارشان کاسـته گشت. در مصاحف نه گانه‌ای که عثمان آنها را به شهرهای مختلف فرستاد این نوع خطاها ظاهرا راه یافته است.

برای تدوین این مصاحف یکی از قراء مشهور آیات را املاء می‌کرد و دیگران می‌نوشتند.

«ابو العالیه» در این باره به نقل از ابی بن کعب می‌گوید: «قرآن را بر اساس مصحف ابی بن کعب نوشتند. و ابی بن کعب بر کتّاب، آیات را املاء می‌کرد و آنان می‌نوشتند «۲»» همچنین ابن جوزی در سرگذشت زید می‌گوید: «ابو بکر (رض) به زید دستور جمع آوری قرآن را داد. عثمان هم این دستور را داد. لذا زید مصحف را می‌نوشت و ابی ابن کعب آیات را بر او املاء می‌کرد «۳». شاید روایتی که ابن سعد در طبقات خود به اسناد رجال ثقه و ارسال خود نقل می‌کند که: عثمان به ابی بن کعب دستور جمع آوری قرآن را داد «۴» ناظر به همین املاء کردن ابی بن کعب باشد.

«عسقلانی» معتقد است که: نخست کار تدوین مصحف به عهده زید و سعید بود «۵». (۱) التمهید، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۲۶.

(۲) التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۲۹۶ به نقل از: المصاحف، ص ۳۰ و مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۴. (وی تصریح می‌کند به این که این ماجرا در زمان ابو بکر اتفاق افتاد).

(۳) صفة الصفوة، ج ۱، ص ۷۰۴.

(۴) تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۸.

(۵) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۷. و کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۶ به نقل از: ابن الانباری در المصاحف.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶۶

در این باب عثمان پرسیده بود از بهترین نویسنده و در پاسخ، مردم زید را معرفی کرده بودند. و وقتی که عثمان از فصیح‌ترین مردم پرسیده بود در پاسخ نام سعید بن عاص را برده بودند. لذا عثمان دستور داد سعید بن عاص آیات را تلاوت کند و زید بنویسد «۱».

«عسقلانی» سپس ادامه می‌دهد: بعدها برای املاء کردن آیات از ابی بن کعب کمک گرفتند. «۲»

و در روایت دیگری: ابی بن کعب در زمان ابو بکر آیات قرآن را بر کاتبان مصاحف املاء می‌کرد و آنان می‌نوشتند «۳» از عطاء روایت شده است که گفت: هنگامی که عثمان مصاحف را در یک مصحف جمع کرد به دنبال ابی بن کعب فرستاد. ابی بن کعب آیات را املاء می‌کرد زید بن ثابت آنها را می‌نگاشت و سعید بن عاص هم اعراب گذاری می‌کرد. لذا این مصحف بر اساس قراءت ابی بن کعب و زید، تدوین شده است «۴» البته گفته می‌شود که ابی از صحف باقی مانده نزد حفصه که در زمان ابو بکر نوشته شده بود املاء می‌کرد «۵». لیکن سخن پیشین از ابو العالیه نادرستی این سخن را آشکار می‌کند. و یا گفته می‌شود: ابان بن سعید بن عاص در زمان عثمان، مصحف امام را بر زید املاء می‌کرد و بعد در سال ۲۹ ه- درگذشت.

اما این مطلب هم درست نیست؛ چون که اکثر مورخین معتقدند مرگ ابان، قبل از این واقعه رخ داده است. مرگ ابان یا در واقعه «اجنادین» سال دوازدهم هجری رخ داد.

و یا در واقعه «مرج الصفر» سال چهاردهم. و یا در واقعه «یرموک» سال پانزدهم هجری اتفاق افتاده است «۶». (۱) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۰، ۳۷۱ و ۳۶۸ به نقل از: ابن ابی داوود و ابن الانباری.

(۲) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۷. طبقات ابن سعد، ج ۳، قسم ۲، ص ۶۲. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۸. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳ به نقل از: ابن سعد. و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۸۲.

(۳) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۳.

(۴) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۳ به نقل از ابن سعد.

(۵) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۶ و ۱۸.

(۶) البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۳۴۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶۷

انجمن مقابله و تصحیح

علاوه بر کارهای بالا-انجمنی هم متصدی مقابله نسخ مصاحف بوده است تا در آن حتی المقدور تحریف سهوی یا عمدی رخ ندهد و از صحت آیات مکتوب اطمینان حاصل گردد. از ابو الاحوص نقل است که گفت: «... گروهی- یا عده‌ای- از یاران پیامبر- ص- در خانه ابو موسی مصاحف را برای مقابله عرضه می‌کردند. عبد اللّه برخاست و خارج گشت ...» «۱» و یا عبد اللّه بن هانی بربری مولای عثمان می‌گوید: نزد عثمان بودم در حالی که آنها مصاحف را برای مقابله بر یکدیگر عرضه می‌کردند. عثمان مرا با شانه گوسفندی که بر آن آیاتی بود نزد ابی بن کعب فرستاد. بر این استخوان آیات زیر نگاشته شده بود:

«لم یتسنّ».

و: لا تبدیل للخلق.

و: فامهل الکافرین.

ابی ابن کعب، دوات خواست و یکی از «لام» ها را حذف کرده نوشت: «لخلق اللّه» و «فامهل» را پاک کرده «فمهّل» نوشت. همچنین یک «هاء» به نون لم یتسن افزود. و نوشت: «لَمْ یَتَسَنَّهْ» «۲».

و یا از «ابن زبیر» منقول است که گفت: عثمان مصاحف را جمع کرد. و مرا نزد عایشه برای گرفتن مصحف وی فرستاد. من هم رفتم، مصحف «۳» را آوردم. پس از مقابله و اطمینان از یکدستی آیات و نبودن اختلافی، عثمان دستور داد مصاحف دیگر پاره شوند «۴». لیکن در این جا روایت دیگری از طحاوی داریم که ماجرای جمع آوری و مقابله قرآن را به نقل از زید بن ثابت به گونه دیگری نقل می‌کند: نخست قرآن را برای ابو بکر بر قطعات پوست، استخوان شانه و پوست درخت نوشتند. پس از مرگ ابو بکر عمر این آیات متفرق را در یک صحیفه نوشت. و این صحیفه نزد حفصه باقی ماند، تا آن که ماجرای (۱) طبقات ابن سعد، ج ۲، قسم ۲، ص ۱۰۴.

(۲) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۳ به نقل از: ابن الانباری در المصاحف، به نقل از: ابی عبید.

(۳) شاید درست: صحف باشد به قرینه ضمیر در علیها: «فجئت بالصحف فعرضناها علیها».

(۴) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۴ به نقل از: ابن اشته در المصاحف.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶۸

گفتگوی حذیفه با عثمان پیش آمد. و عثمان از زید و ابان بن سعید بن عاص خواست تا برای وی مصحف را بنویسند. و بعد ماجرای اختلاف در کلمه «تابوت» و دخالت عثمان را نقل می‌کند و ادامه می‌دهد که:

«... سپس مصحف را یک بار دیگر مقابله نمود و در آن اشتباهی ندیدم. بعد عثمان رسولی نزد حفصه فرستاد و از وی مصحف عمر را خواستار شد و سوگند خورد که مصحف را باز گرداند. حفصه مصحف را فرستاد در مقابله این دو مصحف در چیزی با یکدیگر اختلاف نداشتند. عثمان هم مصحف حفصه را به او پس داد و دلش آرام گرفت. و به مردم دستور داد این مصحف را تکثیر کنند «۱».

همچنین ابن ابی داوود از یکی از اهالی شام نقل می‌کند که گفت: مصحف ما و مصحف اهل بصره دقیقتر از مصحف اهل کوفه است؛ زیرا هنگامی که عثمان مصاحف را می‌نوشت خبر قراءت اهل کوفه بر اساس قراءت عبد اللّه بن مسعود به وی رسید. لذا مصحف را قبل از مقابله نهایی به کوفه فرستاد. ولی مصحف ما و اهل کوفه را قبل از فرستادن مقابله کرد و بعد آنها را فرستاد «۲».

همچنان که منقول است: ابو درداء با گروهی از اهل دمشق به مدینه آمدند تا مصحفی را که با خود داشتند با مصحف ابی بن کعب، زید بن ثابت و دیگران مقابله کنند «۳». شاید وجه تسمیه مصحف مدینه به «امام» «۴» توسط عثمان آن بود که مصاحف بر

آن عرضه می‌شدند و یا بایستی عرضه می‌شدند. و این مصحف احیانا در موارد اختلافی بر دیگر مصاحف مرجح بود. و معیار به حساب می‌آمد. و مصحف رسمی و مقبول تلقی می گشت.

اختلاف مصاحف عثمان با یکدیگر

لیکن این دقت، تحفظ و اهتمام به ضبط دقیق آیات و مقابله مکرر مانع از وقوع (۱) مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۹۳.

(۲) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۸. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۹۶ به نقل از: المصاحف ابن ابی داوود، ص ۳۵.

(۳) به نقل از: مقدمتان فی علوم القرآن، ص ۸۵.

(۴) البته گفته می‌شود: مصحف امام، مصحفی است که عثمان برای خود نگاه داشت رک: النشر، ج ۱، ص ۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۶۹

خطاهای سهوی نگشت. و این مسأله نسبت به کتابی با چنین حجم بزرگ طبیعی به نظر می‌آید به خصوص آن که بعضی از مصاحف عثمانی قبل از مقابله نهایی و ضبط درست آیات به بلاد اسلامی فرستاده شد. مورخین در این باره گفته‌اند که: عثمان مصحف را با عجله به کوفه فرستاد؛ زیرا به وی خبر رسیده بود که مردم به قراءت ابن مسعود «۱»- که میان وی و عثمان درگیری معروفی به خاطر کتابت قرآن اتفاق افتاده است- گرویده‌اند و قراءت او را فرا می گیرند. دانشمندان به موارد متعددی از اختلافات میان مصاحف عثمانی اشاره کرده‌اند.

عسقلانی می گوید: «به اضافه اختلافاتی که در تعداد «واو» های موجود در بعضی مصاحف و حذف آنها از بعضی مصاحف و تعداد «هاء» ها و «لام» ها که در بعضی مصاحف موجودند و در بعضی مصاحف مفقود می‌باشند» «۲».

و یا ابن عامر مقریء (متوفی به سال ۱۱۸ ه- ق) کتابی می‌نگارد و نام آن را «اختلاف مصاحف الشام و الحجاز و العراق» می گذارد «۳».

«فضلی» درباره اختلاف مصاحف می گوید: «... اختلاف میان مصاحف (امام) کم بود. مثلا اختلاف میان مصحف اهل مدینه و عراق در دوازده حرف بود. و اختلاف میان مصحف اهل شام با عراق در حدود چهل حرف بود. و بین دو مصحف کوفه و بصره پنج حرف اختلاف بود در مقدمه کتاب «المبانی» فصل خاصی به موارد و تعداد اختلاف‌ها اختصاص داده شده است و مثالها را هم جمع کرده است. این فصل پنجمین فصل از: اختلاف المصاحف و القراآت و القول فی کیفیتها «۴» می‌باشد».

در این جا به برخی از این گونه اختلاف‌ها اشاره می کنیم:

۱- در مصاحف- غیر از مصحف مکه- آیه ذیل با اسقاط «من» آمده است: أَعَدَّ لَهُمْ (۱) فتح الباری، ج ۹، ص ۱۸، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۹۶ به نقل از: المصاحف سجستانی، ص ۳۵.

(۲) فتح الباری، ج ۹، ص ۲۷.

(۳) تاریخ التراث العربی، ج ۱، ص ۱۴۷. الفهرست ابن ندیم، ص ۳۹. و القراآت القرآنیهٔ. تاریخ و تعریف، ص ۳۲.

(۴) القراآت القرآنیهٔ: تاریخ و تعریف، ص ۱۰۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷۰

جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ در حالی که در مصحف مکه با «من» آمده است «۱» و حافظان و قراء امت آن را با «من» در سینه‌ها ضبط کرده‌اند.

۲- در سوره قصص، آیه ۳۷: «قال موسی» مصحف مکی آن را بدون «واو» ثبت کرده است. در مصاحف دیگر: «و قال موسی» با «واو» ضبط شده است. در صورتی که بدون «واو» درست است.

۳- در مصحف اهل شام: ... و أوصی بها ابراهیم «۲» آمده است و در مصحف اهل کوفه: «و وصّی» آمده است. مسلمانان متفقا به درستی مورد دوم اعتراف دارند و کتابت مصحف شام را رد می کنند. لذا می توان آن را از خطای کاتب دانست.

۴- در مصحف مدینه: «سارعوا» «۳» بدون «واو» است و در مصحف کوفه و بصره:

«و سارعوا» با «واو» آمده است و همین مورد دوم، مقبول مسلمانان است.

۵- در مصحف بصره و کوفه: «و قال الملأ» «۴» با «واو» ثبت شده است در حالی که در مصحف مدینه و شام: «قال الملا» بدون «واو» آمده است. و ثبت دوم مورد قبول امت قرار گرفته است و ثبت با «واو» مطرود گشته است.

۶- در مصحف مدینه و شام: هو الذی ینشرکم ضبط شده است و در مصحف کوفه و بصره: هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ آمده است در حالی که امت اسلامی بر صحت ضبط دوم اجماع کرده‌اند و ضبط اوّل را طرد نموده‌اند «۵». این نمونه‌های مختصری بود از اختلاف مصاحف، در حالی که سید ابن طاووس موارد اختلاف مصاحف عثمانی را به دقت به شمارش درآورده است. همچنین علامه شیخ محمد هادی معرفت این اختلافات را به دقت ضبط نموده و برای آنها جداول ویژه‌ای ترتیب داده است. وی تعداد خطاهای مصاحف عثمانی را به بیش از هفت هزار مورد رسانده است. علاقه‌مندان به کتاب این (۱) رک: البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۶. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۷. الاتقان، ج ۱، ص ۷۵. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۳ و رک: عدهٔ رسائل مفید، ص ۲۲۶ المسائل السرویهٔ.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۳۲.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

(۴) سوره انعام، آیه ۳۲.

(۵) رک: سعد السعود، ص ۲۷۹- ۲۸۱. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۵۳- ۳۵۴. النشر فی القرآآت العشر، ج ۱، ص ۱۱. این کتاب موارد دیگری را بیان می کند.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷۱

بزرگوار مراجعه کنند «۱».

در این جا به این نتیجه می‌رسیم که اجماع امت در تمام ازمنه و وحدت نظر در این مورد خاص- با وجود اختلافات متعدد در زمینه‌های دیگر- تنها حافظ و نگهبان قرآن بوده است. و با انتقال سینه به سینه آیات آن و اهتمام به ضبط قرآن بوده است که در مورد صحت و یکنواختی آیات، اتفاق نظر حاصل شده است. همین اتفاق نظر در مورد آیات دلیل روشنی است بر آن که احیانا بعضی اغلاط و کتابت‌های نادرست، ناشی از سهو کاتبان بوده است.

سهو و خطا در استنساخ و قراءت

در این جا بعید نمی‌دانیم که نوع دیگری از اقسام اشتباهات و یکی دیگر از اسباب اختلاف قراءت را اشتباه نساخ در کتابت مصاحف معرفی کنیم. طبیعی به نظر می‌رسد که ناسخی هنگام کتابت از روی مصحف حرفی را و حتی چه بسا سطری را کم یا زیاد کند و یا ترکیبات را تغییر دهد.

مثلا: مردم از اطراف شام برای استنساخ از روی مصحف امام و داشتن مصاحفی برای خود به مدینه می‌آمدند «۲». و معلوم بود که پس از استنساخ فرصت مقابله مجدد نبود و این مصاحف به همین ترتیب در اختیار دیگران قرار می گرفت. و آنان احیانا اگر غلطی داشت همان غلط را به گمان این که درست است می‌خواندند. و به دیگران هم منتقل می کردند به گمان این که این قراءت خاص فلان صحابی است.

تازه این در صورتی بود که قاری خودش به خوبی می‌توانست آیات را درست قراءت کند، و گرنه مزید بر علت شده مشکل را

افزایش می‌داد. و شاید خیلی از قراآت شاذه که به ابن مسعود و غیره نسبت داده می‌شود از همین نوع اشتباه نساخ باشد. چون که ممکن است شخصی که قراءت خوبی داشت، دسترسی به مصحفی از یک صحابی مشهور پیدا می‌کرد، و از روی این مصحف برای خود مصحفی استنساخ می‌کرد و در حین استنساخ سهوا غلطی مرتکب می‌شد- که معمول است در نسخ کتب بزرگ- و کسی که بعد از این (۱) دو منبع پیشین.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۲۲۲ به نقل از: ابن ابی داوود.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷۲

ناسخ به نسخه وی دست پیدا می‌کرد این غلط را قراءت خاص آن صحابی معروف می‌پنداشت و برای دیگران نقل می‌کرد و آن را به آن صحابی نسبت می‌داد. و هلم جرّا.

به اضافه آن که گاهی کسی به مصحف خود برای توضیح و تفسیر، چیزی را می‌افزود و بعد کسی گمان می‌کرد این مطلب افزوده شده جزء قرآن است. و از آن به عنوان قراءت خاصی یاد می‌کردند و به صاحب مصحف نسبت می‌دادند.

راغب می‌گوید: «آنان که مصحف را نگاشتند از تسلط کافی بر کتابت بی‌بهره بودند؛ لذا حروفی را در جاهایی که لازم نبود قرار دادند «۱»» در این مورد هم از امام باقر- علیه السلام- روایتی منقول است که اشاره می‌کند به حروفی که کاتبان سهوا آن را نگاشتند و دیگران جزء آیات پنداشتند «۲» هم چنان که از امیر المؤمنین روایتی در این باب نقل شده است که به قرینه، اشاره می‌کند به اسقاط بعضی حروف الف و لام توسط کاتبان و نساخ. حداقل در رسم الخط. روایت چنین است:

«هنگامی که مصحف را مشاهده کردند مشتمل بر تنزیل و تأویل ... نه «الفی» از آن کم شده بود و نه «لامی» ... و در نقل دیگری: «حتی یک حرف از آن کم نشده بود «۳»». و در نقل سوم: «هنگامی که امام- ع- مصحف را آورد گفت: این کتاب پروردگارتان می‌باشد. آنچنان که بر پیامبرتان نازل گشته است. نه حرفی به آن افزوده شده است. و نه حرفی از آن کاسته شده است. گفتند: ما را بدان حاجت نیست!» «۴».

نمونه‌های روشن

در این جا بد نیست بعضی از نمونه‌هایی را که نتیجه اشتباه نساخ است و ما فکر می‌کنیم از خطای قلم آنان است ذکر کنیم: (۱) محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

(۲) تفسیر البرهان، مقدمه، ص ۵۰ و ۳۷ به نقل از: عیاشی.

(۳) الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۸۳ و ۲۲۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۹. بحار، ج ۸۹، ص ۴۰ و ۴۱. البیان سید ابو القاسم خوئی، ص ۲۴۲. و تفسیر صافی، مقدمه ششم، ص ۴۱.

(۴) وافی، ج ۵، ص ۲۷۳. و اعتقادات صدوق (چاپ شده همراه با: باب حادی عشر)، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷۳

۱- عبد الرزاق در «المصنف» به «شریح» این قراءت را نسبت می‌دهد: «و أدوا الامانات إلی أهلها» «۱». حبیب الرحمان اعظمی بر این سخن تعلیق زده می‌گوید اصل آیه این است: أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ و من فکر می‌کنم کتابت آیه به شکل غلط از اشتباهات ناسخان باشد. در «اخبار القضاة» آمده است که سپس تلاوت کرد: إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ ... «۱».

۲- «مجاهد» نقل می‌کند که: «به سراغ ابن عباس رفتم. وی را در حال پناه جستن به خدا میان رکن و باب کعبه دیدم که بر دست عکرمه- مولای خود- تکیه زده بود.

پرسیدم: آیا «ساحران تظاهرا» درست است یا «سحران»؟. ابن عباس پاسخی نداد عکرمه گفت: «ساحران تظاهرا» و من در پرسش

کردن خیلی پیش رفتم «۳» حبیب الرحمان بر پاسخ عکرمه تعلیقی دارد به این صورت: این قراءت به ابن زبیر هم نسبت داده شده است.

آن طور که «المجمع» به اسناد طبرانی نقل می‌کند. لیکن «ازرقی» می‌گوید:

«سحوان» مصحح کتاب می‌گوید: در نسخه دیگری «ساحران» آمده است ...» «۴».

همان طور که مشاهده می‌کنید در نقل یک کلمه چندین اختلاف است. و این مؤید سخن ما و شاهد بر مقال ما می‌باشد.

۳- قراءت ابو بکر و ابن مسعود در آیه: وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ این است:

و جاءت سکرة الحق بالموت «۵». قرطبی این قراءت ابو بکر را ناشی از فراموشی می‌داند نه قراءت خاص.

از ابو بکر دو روایت نقل شده است: الف- موافق مصحف است و به همان عمل می‌کنیم. ب- مخالف مصحف است و رد شده است. این روایت را باید نتیجه فراموشی (۱) المصنف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۳۰۵. در متن و حاشیه.

(۳) المصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۷۵. در حاشیه این کتاب آمده است: از رقی این مطلب را از جدش از ابن عیینة از حمید بن قیس ۱/ ۲۳۸ نقل می‌کند.

(۴) المصنف عبد الرزاق، ج ۵، حاشیه، ص ۷۵.

(۵) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۷، ص ۱۲ و ۱۳. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۵ و ۲۱۵. التبیان، ج ۱، ص ۹۹۸. الاتقان، ج ۱، ص ۴۶. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۴. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۲.

به نقل از: القراآت الشاذه، ص ۱۴۴. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵.

و النشر، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷۴

وی دانست اگر واقعا گفته باشد و یا آن که اشتباه از ناقل روایت است «۱».

۴- قراءت: «إذا جاء فتح اللّه و النّصر» به جای: إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ. زرقانی ادعا می‌کند: نص اوّل توسط نزول مجدد آیه منسوخ شد و باید به نص دوم ملتزم بود «۲» اما به نظر ما، این ادعای زرقانی هیچ دلیلی ندارد و سنگ در تاریکی انداختن است. ظاهرا این نقل از اشتباه ناسخ یا کاتب باشد که البته این گونه اشتباهات کم نیستند.

۵- «میمون بن مهران» از «معمر» نقل می‌کند که درباره سخن ابی بن کعب:

«فدیه طلاق زن» نزد ایوب رفتم و این سخن را برای وی نقل کردم. با هم نزد مردی رفتیم که مصحفی قدیمی به روایت ابی داشت که آن را از مردی ثقه نقل کرده بود.

مصحف را گشودیم و خواندیم:

«الا ان یظنا: الا یقیما حدود اللّه. فلا جناح علیهما فیما افتدت به لا تحلّ له من بعد حتّی تنکح زوجا غیره» «۳» همانطور که ملاحظه می‌کنید بعضی فقرات آیه را حذف کرده و آن را به آیه بعدی چسبانده‌اند. و باید این قبیل اشتباهات را از سهو ناسخ دانست ما موارد زیر را هم بعید نمی‌دانیم از اشتباه ناسخان باشد.

(۶) روایت شده است که عمر آیه را چنین تلاوت می‌کرد: «و ان کا (د) مکرهم» با «دال» «۴» شاید این اشتباه بخاطر مشابهت صوری «دال» و «نون» باشد.

(۷) دیگری می‌خواند: «ضربت علیهم المسکنة و الذّل» «۵» شاید قراءت: «یا حسرة العباد» «۶» به جای «علی العباد» از وی باشد. ظاهرا ناسخ «علی» را انداخته است.

۸- قراءت: «بل یداه بسطان» «۷» به جای: «مبسوطتان» هم از این نوع اشتباهات است. (۱) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۷، ص ۱۲.

(۲) رک: مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۴. و فتح الباری، ج ۹، ص ۲۷.

(۳) المصنف، صنعانی، ج ۶، ص ۴۸۴. و در حاشیه کتاب به نقل از: جامع البیان/ طبری ج ۲، ص ۲۶۱. (با افزایش). آیه در سوره بقره است: ۲۳۰ و ۲۳۱.

(۴) مقدمه تفسیر البرهان، ص ۴۲. به نقل از: ابن الانباری، ابن جریر و دیگران.

(۵) محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

(۶) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۴ به نقل از: المصاحف، ص ۷۵.

(۷) همان مدرک، ص ۲۳. به نقل از: المصاحف، ص ۵۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷۵

۹- یا قراءت: «اولئك لهم نصیب ممّا اکتسبوا» «۱» به جای: «کسبوا ...».

۱۰- شاید اسقاط «واو» قبل از «کذلک» در آیه شریفه: وَ کَذلِکَ أَخْذُ رَبِّکَ إِذا أَخَذَ الْقُری وَ هِیَ ظالِمَةٌ «۲» از همین قبیل اشتباهات باشد.

۱۱- همین اسقاط «واو» قبل از «سارعوا» در آیه شریفه: وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ را هم باید از این گونه اشتباهات دانست «۳».

۱۲- یا قراءت منسوب به ابن مسعود: اینما یوجه «۴» به جای: «یوجهه» که باید آن را اشتباه ناسخ قلمداد کرد.

۱۳- همچنین قراءت ابن عباس: «و ادکر بعد امه» به جای: «امه» سهو ناسخ در آن دست داشته است «۵».

۱۴- قراءت ابن مسعود و برخی دیگر: «و الذکر و الانثی» به جای: «وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثی علقمه می‌گوید: ابن مسعود آیه را به همین شکل از زبان پیامبر- ص- شنیده است. و ابو درداء می‌گوید: «... من خودم آیه را چنین از زبان پیامبر اکرم- ص- شنیدم و اینان از پذیرش آیه ابا می‌ورزند» «۶».

لیکن ما آنچه را که به علقمه و ابو درداء نسبت می‌دهند قبول نداریم. شاید روات این نسبت را به دروغ به آنها می‌دهند. و یا شاید ابو درداء و علقمه واقعا همین را از پیامبر- ص- شنیده باشند اما در مقام تفسیر آیه و سخن از آن. نه این که این قراءت پیامبر- ص- بوده باشد.

۱۵- و بالأخره از مجاهد و طاووس نقل است که گفتند: عبد مملوك نباید به موهای زن مولای خود نگاه کند. در بعضی قرآآت است که گفت: و ما ملکت ایمانکم، الذین لم (۱) همان مدرك، ص ۲۴. به نقل از: المصاحف، ص ۷۵.

(۲) همان مدرك، ص ۲۳. به نقل از: المصاحف، ص ۵۶.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۴. به نقل از: التحبیر، ص ۹۹. و الکشف عن وجوه القراآت، ج ۱، ص ۳۵۶

(۴) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۵ به نقل از: طبرانی.

(۵) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۹. و ج ۲، ص ۱۹۷. مسند احمد، ج ۶، ص ۴۴۹ و ۴۵۱ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۶. الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۱۹۱. الکشاف، ج ۴، ص ۷۴۱. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۱۵. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴. النشر، ج ۱، ص ۱۴ و ۲۶. الاتقان، ج ۱، ص ۴۶ و ۷۶. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۵۸ به نقل از: بعضی منابع بالا و به نقل از:

سعید بن منصور، نسائی، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن المنذر، ابن مردویه، و دیگران. و اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۷. به نقل از: بعضی منابع مذکور در بالا و به نقل از: جامع الاصول، ج ۳، ص ۴۹.

(۶) الفائق، ج ۱، ص ۵۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷۶

یبلغوا الحلم» «۱» ظاهرا در این نقل، مردم آیه را بـدون واو در (و الـذین ...) خوانده‌انـد. و قاری هم آن را آنچنان که دیـده خوانـده است به تصور این که این قراءت خاصی است.

تحریف عمدی

غیر از تحریفات سـهوی که در بالا ذکر شـد ما بعید نمی‌دانیم که بعضـی از تحریفات عمدا و از روی قصد واقع شده باشد خصوصـا بعضی از شخصیتهای معروف برای استنساخ مصحفی از روی قرآن، کاتبان غیر مسلمان را بدین کار می‌گماشتند.

«عبـد الرزاق» از ثـوری از ابن ابی لیلی از برادرش عیسـی نقـل می‌کنـد که: «یـک نصـرانی از اهـالی «حیره» در مقابـل هفتـاد درهم، مصحفی برای عبد الرحمان ابن ابی لیلی نوشت «۲»».

همچنان که «اشغالگران قدس» اخیرا در صدد تحریف بعضـی از آیات قرآن برآمدند آیاتی که ماهیت آنان را روشن می‌کرد. لیکن خداوند متعال آنان را رسوا کرد. کتابش را حفظ نمود. و دین اسلام را عزت بخشید: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.

آیا عثمان قراآت را بر مصاحف پراکنده ساخت؟

از عجیب‌ترین ادعاهـایی که شـنیده‌ایم این ادعـا می‌باشـد: این که بین مصـاحف عثمـانی که گـاهی اختلافـاتی در ثبت و عـدم ثبت حروف دیـده می‌شود به وسـیله خود عثمـان صورت گرفت؛ زیرا هنگـامی که عثمان در صـدد نگارش یک مصـحف و یکی نمودن مصاحف برآمد و لغت قریش را بر لغات دیگر مقدم داشت و بر او ثابت گشت که آیات خدا به لهجه‌های مختلف نازل گشته است و همین طور از پیـامبر شـنیده شـده است و دانست که جمع آوری قرآن در یـک مصـحف با لهجه‌های مختلف ممکن نیست مگر به دوباره نویسـی کلمه و چون این کار مسـتلزم عسـر و حرج بود و به نوبه خود باعث تشتت و بهم خوردن آیات می‌شد و عملا نه تنها مشـکل حل نمی‌شد بلکه پیچیده‌تر می‌گشت لذا عثمان قراآت را به حال خود گذاشت و قراآت مختلف را در بین مصحفها پراکنده نمود. و در نتیجه بعضی از آنها ثبت شد و از بعضی دیگر حذف شد و بهمین ترتیب در (۱) المصنف/ عبد الرزاق، ج ۷، ص ۲۱۲.

(۲) المصنف/ عبد الرزاق، ج ۸، ص ۱۱۴.

بـاره تمام مصاحف عمل نمود تا امت با حفظ این آیات ظاهر التخالف بر آنچه به وسـیله خداونـد نازل شـده است و از دهان پیامبر- ص- شنیده است، دست پیدا کند. و این است سبب اختلاف در مصاحف بلاد و شهرها «۱».

«مهدوی» می‌گوید: «... به تحقیق تمام قراآتی که قرآن بر آنها نازل شده است، در خط مصـحف موجود است و از آن خارج نیسـت و در مصاحف مجموع می‌باشد «۲».

این ادعا به عـده‌ای از فقها قراء و متکلمین هم نسبت داده شـده است «۳» نمونه این ادعـا را قبلاـ نقل کردیم که: قراآت هفتگانه در مصحف ابو بکر هم موجود است در پاسخ این ادعا باید بگوییم:

اوّلا: خود عثمان به وجود برخی اغلاط و لحن در مصاحف اعتراف کرد. و دیگران هم به وقوع پاره‌ای اشـتباهات اشاره کرده‌انـد. ما قبلا این مطلب را مفصلا بیان کردیم لذا دیگر تکرار نمی‌کنیم.

ثانیا: تکلیف آن اختلافات موجود در بعضـی مصاحف عثمانی چه می‌شود که امت اصـلا صحت این کتابت را نپذیرفتند و متفقا آن را غلط دانستند؟ آیا اینها نیز از آیات نازله و از قراآت مقبوله است؟! ثالثا: درباره رسم الخط دو گونه یک کلمه، در یک مصـحف چه باید گفت؟ چگونه اسقاط الفها را در میان کلمات و املاء غلط بسیاری از کلمات را می‌توان توجیه کرد؟

رابعا: برخی کلمات که در تمام مصاحف یکسان نوشته شده‌اند در عین حال همین کلمات را روایات متواتر از ابن مسعود و دیگران

با کم و زیاد، حذف و ایصال نقل می‌کنند آیا اینها را هم از قراآت باید بدانیم؟ پس چرا در مصاحف وارد نشده‌اند؟ و آیا قراآت بر اساس لهجه‌ها را گاهی چنین و گاهی چنان می‌نوشتند؟! خامسا: درباره اصرار عایشه و دیگران. بر غلط بودن بعضی کلمات مکتوب در مصاحف چه باید گفت؟ مگر عایشه و دیگران نمی‌گفتند: کاتب در حال نگارش برخی کلمات چرت می‌زد؟! و پاسخ‌های دیگری که از خلال گفتارهای سابق بر می‌آید و ما نیازی به تکرار آنها نمی‌بینیم. (۱) القراآت القرآنیة، ص ۱۰۱ و ۱۱۷ به نقل از: المقنع، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

(۲) همان مدرک. به نقل از: مختصر وجوه القراآت.

(۳) النشر فی القراآت العشر؛ ج ۱، ص ۳۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۷۹

فصل سوّم تصرفات عمدی یا سهل انگارانه

سر آغاز

یکی دیگر از اسباب اختلافات قراءت- که رسم الخط در آن دخیل نیست- عدم تسلط قاری و یا اجتهاد خاصی بوده است که قاری را به این نوع قراءت می‌کشانیده است. البته گاهی اختلاف مغایر با رسم الخط، ناشی از خطای سامعه قاری یا، فراموشی وی و یا اختلاف لهجه‌های قبایل عرب است. موارد فوق را در صفحات آینده مختصرا توضیح خواهیم داد.

قراآت مخالف یا موافق رسم الخط

یکی از عوامل آشفتگی قراءت و افزایش اختلاف در این میدان که راه را برای مغرضین باز کرد و زمینه را برای بازی با قرآن توسط هوا پرستان فراهم کرد، کاری بود که عده‌ای از معروفین در قراءت انجام دادند و روشی بود که آنان پیش گرفتند از جمله می‌توان این قرّاء را نام برد:

۱- ابو بکر ابن مقسم: در فصل اجتهادات و پندارها، خواهیم گفت که این شخص در قراءت خود آنچه را از نظر زبان عربی صحیح‌تر تشخیص می‌داد همان را می‌خواند اگر چه مخالف نقل یا رسم الخط مصحف بود. برای جلوگیری از وی، مجلسی منعقد ساخته و مانع کار وی شدند.

۲- ابو بکر العطار: ابو بکر به پیروی از استاد خود «ابن شنبوذ» حروفی را انتخاب کرد که مخالف بزرگان و ائمّه عامه بود ... «... وی معتقد بود: هر قرائتی که موافق

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۰

رسم الخط مصحف باشد آن قراءت جایز است. اگر چه ریشه و ماده‌ای نداشته باشد ... «۱»

وی زیاد پایبند روایات مربوط به قراآت نبود و برای خود قرائتی را انتخاب می‌کرد که با سیاق آیه مناسبت- از نظر خودش- داشت. مثلا- می‌خواند: «خلصوا نجیا»- با، باء- نتیجه کار وی آن شد که فقها بر او شوریدند و امیر او را محاکمه کرد. وی از دفاع کردن بازماند و درمانده گشت لذا او را توبه دادند ... «۲»».

۳- ابن شنبوذ: درباره وی گفته‌اند: آنچه را به نظرش صحیح می‌آمد همان را می‌خواند اگر چه خلاف رسم الخط مصاحف عثمانی بود. این کار وی را تخطئه کردند تا آن جا که وزیر وقت؛ ابن مقله، مجلسی را برای توبه دادن وی تشکیل داد و به وی تازیانه‌هایی زدند تا آن که قهرا توبه خود را اظهار کرد «۳».

«قاضـی عیـاض» در این بـاره می گویـد: «فقهـای بغـداد بر توبه دادن ابن شـنبوذ مقری- یکی از بزرگان مقری متصـدی قراءت با ابن مجاهد- به خاطر قراءت شاذوی که موافق مصحف نبود اتفاق نظر حاصل کردند. در مجلس وزیر وقت؛ ابو علی ابن مقله، ابن شنبوذ علیه خود اعتراف نمود و اعترافات وی را نوشتند. این قضیه در سال ۳۲۳ هجری اتفاق افتاد. و از جمله کسانی که علیه وی فتوا دادند ابو بکر ابهری و دیگران بودند «۴»» در این باره به نوشته‌های ابن خلکان، تلمسانی، ملا علی قاری و دیگران رجوع کنید «۵».

خطیب و ابن جوزی می گویند: «ماجرای مردی معروف به ابن شـنبوذ در بغداد (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۰. به نقل از: بغیة الوعاة، ص ۳۶. و به نقل از: معرفـة القراء الکبار، ج ۱، ص ۲۴۶. و القرآآت القرآنیـة، تاریخ و تعریف، ص ۵۱. به نقل از: تاریخ القرآن شاهین، ص ۲۰۷.

(۲) النشـر فی القرآآت العشـر، ج ۱، ص ۱۷. و التمهیـد فی علـوم القرآن، ج ۲، ص ۳۵. به نقـل از: النشـر، و به نقل از: معرفـة القراء الکبار، ج ۱، ص ۲۴۶- ۲۴۹.

(۳) التمهیـد فی علـوم القرآن، ج ۲، ص ۳۱ به نقـل از: طبقـات القراء، ج ۲، ص ۵۲. و النشـر، ج ۱، ص ۱۶، ۳۵ و ۴۳، به این قضیه اشاره می کند.

(۴) الشفاء، ج ۲، ص ۳۰۶ و ۳۰۷ و رک: النشر، ج ۱، ص ۴۰.

(۵) رک: وفیات الاعیان، ج ۴ ص ۲۹۹- ۳۰۱. شرح الشفاء ملا علی قاری، ج ۲، ص ۳۱۶. المنتظم، ج ۶، ص ۲۷۵ و ۳۰۸. تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۷۶. صلة تاریخ طبری، ص ۲۹۱. النجوم الزاهرة، ج ۳، ص ۲۴۸ و ۲۴۹. البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۸۱ و ۱۹۴ و ۱۹۵ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۱۳، ۳۱۴ و ۲۹۷ و تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۱

شهرت یافت. وی به مردم قرائتی را می‌آموخت و خود در محراب با قرائتی می‌خوانـد که با کلمات و حروف مصاحف مخالف بود. وی قراءت خـود را بـه ابـن مسـعود، ابی بن کعب و دیگران نسبت می‌داد. همچنین از مصـاحف قبـل از جمـع آوری عثمـان روایت می کرد و با همان روایت قراءت می کرد ... «۱»».

نکته قابل تـذکر در این جا آن است که ابن شـنبوذ در قراءت خود بدعت جدیدی نیاورده بود و چیزی از خود قراءت نمی کرد بلکه وی به اسـتناد روایات موجود نزد وی و انباشته در کتب صحاح اهل سنت این گونه قراءت می کرد. و ما می‌بینیم وی از منقولات این روایات خارج نشده است. در محضـر وزیر؛ ابن مقله اعترافات وی را بر کاغذی نوشـته‌اند. در این نسخه وی قرآآت خود را متکی به روایاتی می‌داند که از بعضی صحابه رسیده است.

در این جا ما نسـخه مجلس وزیر را نقل می کنیم و مقایسه میان قراءت ابن شـنبوذ و آنچه را که از روایات قراءت بر می آیـد به عهده خواننده گرامی می گذاریم.

نمونه‌هایی از قراءت ابن شنبوذ

ابن خلکان نسخه محضر وزیر را چنین نقل می کند:

از محمـد بن احمـد معروف به ابن شـنبوذ، دربـاره قراءت وی سؤال کردنـد. آیـات را آنچنـان که ابن شـنبوذ قراءت می کرده بر وی می‌خواندند و او اعتراف می کرد. این آیات طبق قراءت ابن شنبوذ عبارتند از:

۱- «اذا نودی للصلاة من یوم الجمعه (فامضوا) الی ذکر اللّه».

۲- «و تجعلون (شکرکم) انکم تکذبون».

۳- «تبت یدا ابی لهب و (قد) تب».

۴- «کا (لصوف) المنقوش».

۵- «فالیوم (ننحیک) ببدنک».

۶- «و کان (امامهم) ملک یأخذ کل سفینهٔ (صالحهٔ) غصبا».

۷- «فلمّا خرّ تبینت (الانس) ان الجن لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا حولا (فی العـذاب (۱) المنتظم، ج ۶، ص ۳۰۸. و تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۸۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۲

المهین)».

۸- «و اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی و الذکر و الانثی».

۹- «فقد کذب الکافرون فسوف یکون لزاما».

۱۰- «و لتکن منکم (فئـهٔ) یـدعون الی الخیر، و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر (و) (یسـتعینون اللّه علی ما اصابهم) اولئک هم المفلحون».

۱۱- «الا تفعلوه تکن فتنهٔ فی الأرض و فساد (عریض)».

«ابن شنبوذ» به تمام موارد فوق اعتراف کرد و گفت وی چنین قراءت می‌کند.

شاهدان در مجلس هم آنچه را که شـنیده بودند گواهی کردند. و ابن شنبوذ به خط خود نوشت: «محمد بن احمد بن ایوب؛ معروف به ابن شنبوذ می‌گوید: هر چه در این رقعه نگاشته شده است صحیح می‌باشد و آن قول و اعتقاد من است ... «۱»».

البته نباید فراموش کرد که کسان دیگری هسـتند که با اعتقاد خود زیان کمتری از ابن شنبوذ ندارند و نظراتشان جنبه‌های منفی دارد و زمینه را برای بازی با قرآن فراهم می‌کند. به گفته جزری در کتابش توجه کنید:

«هر قرائتی که به نحوی بـا نحو عربی موافقت کنـد و با یکی از مصاحف عثمانی هماهنگی داشـته باشـد- اگر چه احتمالی باشـد- و سنـد قراءت آن صـحیح باشـد آن قراءت صـحیح است و رد آن جـایز نیست و روا نمی‌باشـد که آن را انکار کنیم چرا که چه بسا از قراآت و حروف هفتگانه باشد که قرآن بر آن نازل گشته است و بر مردم واجب شده قبول آن قراآت. حالا این قراءت صحیح السند می‌خواهد از ائمه سبعه قراءت باشد یا ائمه دهگانه و یا دیگران ...».

و بعـد به گفته خود ادامه می‌دهد: «این مطلب مقبول اهل تحقیق از متقدمین و متأخرین است ... و این مذهب متقدمین است که هیچ مخالفی ندارد ...» «۲» این اظهار نظر، راه را برای ملعبه قرار دادن قرآن باز می‌کند اگر چه کمتر از ابن شنبوذ و دیگری باشد.

***

(۱) وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۳۰۰. و شذرات الذهب، ج ۲، ص ۳۱۴.

(۲) النشر، ج ۱، ص ۹. و مصباح الفقیه، کتاب الصلاهٔ، ص ۲۷۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۳

قصور و کاستی در قراءت

به فرض که بپذیریم کتابت صـحیح بوده است و سـهوی از طرف ناسخان رخ نداده است و قبول کنیم کاتبان در عین تسلط بر قواعد درست نویسـی ملتزم و متعهد به درست نویسـی و نقل درست هم بوده‌اند و کمترین اشتباهی در شنیدن و نقل آیات هم پیش نیامده است بـاز یـک احتمـال باقی می‌مانـد. بعضـی از قراء یا آن عـده که بعضـی قراآت به آنان نسـبت داده می‌شود قراءت عربی را نیک نمی‌دانسـته‌اند و از ضـعف در عربیّت رنج می‌برده‌اند. و همین ضـعف، نقل و روایت آنان را مشوش ساخته است. و به گمان عده‌ای

رسیده است که این نقل و روایت، قراءت خاصی است غیر از قراءت دیگران که آن را از صحابی نقل می‌کنند و یا خود در این قراءت، منفرد می‌باشند. حتی این ضعف را نزد عده‌ای از بزرگان صحابه هم می‌بینیم بعدها گاهی از روی غفلت و گاهی برای موجه جلوه دادن خطای این شخصیت و این ناقل و حفظ چهره‌اش قراءت خطایی وی را به پیامبر- ص- نسبت می‌دهند.

مؤید ما در این ادعا آن است که می‌بینیم در زمان پیامبر اکرم- ص- کسانی که بخوبی قراءت را بلد بودند کمی از شمار انگشتان دست تجاوز می‌کردند که همین افراد در مرحله ابتدایی آموزش بودند این مطلب را طحاوی و دیگران ذکر کرده‌اند مراجعه کنید «۱».

«بلاذری» می‌گوید: «در آستانه ظهور و پدید آمدن اسلام تنها هفده تن از قریش سواد نوشتن داشتند «۲»». و یا به نظر ابن عبد ربه: «هنگامی که اسلام ظهور کرد تنها کمی بیش از ده نفر توان کتابت داشتند «۳»».

نکته مورد توجه آن است که: از جمله این کسان شخصی مانند علی- ع- را می‌بینیم کسی که در اسلام رشد و نمو کرد و هیچ گونه علقه‌ای با جاهلیت نداشت. لذا بعید است علی- ع- و مانند او کتابت را در جاهلیت آموخته باشند. چون که علی- ع- هنگامی اسلام آورد که ده یا هشت سال داشت. و یا کسی چون عمر بن خطاب که باز در این که (۱) مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۸۶. و مقدمه ابن خلدون، ص ۴۱۹.

(۲) فتوح البلدان، ج ۳، ص ۵۸۰- ۵۸۳.

(۳) العقد الفرید، ج ۴، ص ۱۵۷- ۱۵۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۴

قبل از اسلام کتابت را آموخته باشد شک داریم. ما این قضیه را در کتابمان: «سیره تحقیقی پیامبر اکرم (ص)» «۱» اسلام آوردن عمر نقل کرده‌ایم مراجعه شود.

و یا آن که مورخین می‌گویند: «وقتی که پیامبر اکرم- ص- نامه‌ای به قبیله «بکر بن وائل» فرستاد، در این قبیله هیچکس نبود که بتواند نامه را بخواند. و در سراسر قبیله، یک با سواد یافت نمی‌شد «۲» حتی کتابت و سواد نزد بعضی گروهها ننگ و کوچکی شمرده می‌شد «۳». و اگر هم قاریان ماهری یافت می‌شدند شیوه خاصی را که کاتبان مصاحف در رسم الخط آن پیش گرفته بودند چگونه می‌توانستند تشخیص دهند؟ و چگونه می‌توانستند بفهمند که در این مورد مثلا الف وجود داشته است و یا آن که اساسا الف ندارد؟ و یا آن که چگونه بدانند کلمه‌ای در یک جا به شکلی نوشته شده است و در جای دیگر به گونه دیگری نگارش یافته است؟! و دیگر موانعی که در سر راه ناآشنا به نگارش خاص مصاحف و افراد ناوارد پیدا می‌شد.

«طحاوی» هم جواز قراآت بر حروف هفتگانه- هفت لهجه- را این چنین تعلیل می‌کند «بر عده زیادی از مردم دشوار بود به لغت قریش و لغت رسول خدا- ص- قرآن را بخوانند؛ زیرا از کتابت بی‌بهره بودند. و توان ضبط و حفظ را نداشتند». همین طحاوی، قاضی باقلانی و شیخ ابو عمر بن عبد البر، ادعا می‌کند که: «این رخصت قراءت بر هفت لغت تنها در سرآغاز کار بود و بعدها با زوال عذر و امکان تعلم کتابت و توان ضبط و حفظ، این رخصت نسخ گردید ... «۴»».

و روشن است که غالب مردم بخصوص کسانی که از مرکز دولت اسلامی دور بودند، بر قرآن مکتوب اعتماد می‌کردند. و مسلمانان زیادی، بخصوص در کشورهایی که پس از وفات پیامبر- ص- فتح شدند، قرآن را از زبان پیامبر- ص- نشنیده بودند. حتی عده زیادی از صحابه هم همه قرآن را از زبان پیامبر نشنیده بودند کما این که تعداد زیادی از آنان در آخرین عرضه حاضر نبوده و کسانی هم که شنیده بودند بیشترش را از حفظ نبودند با توجه (۱) اصل کتاب به عربی است. و نام آن چنین است: «الصحیح من سیرة النبی الاعظم- ص-».

(۲) کشف الاستار، به نقل از: مسند بزار، ج ۲، ص ۲۶۶. مجمع الزوائد، ج ۵ ص ۳۰۵. مجمع رجال سند را صحیح معرفی می‌کند. به

نقل از: احمد بزار ابو یعلی و طبرانی در: الصغیر.

(۳) الشعر و الشعراء، ص ۳۳۴ و التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۲۴۸.

(۴) تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ج ۴ ذیل کتاب ۱، ص ۲۲ و تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۴۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۵

به مسائل بالا به طور طبیعی احتمال خطای در قراءت قرآن موجود بود. خصوصا که کلمات و حروف، بدون نقطه و حرکت بودند. شاید برخی از قراآت مذکور در صفحات قبل ناشی از همین عدم مهارت در کتابت و قراءت باشد. مثلا به ابو حنیفه و عمر بن عبد العزیز نسبت می‌دهند که می‌خواندند: «انّما یخشی اللّه من عباده العلماء»- به رفع اللّه و نصب علماء «۱» شاید این قراءت ناشی از کم سوادی و عدم مهارت در قراءت و کتابت بوده باشد. اما موقعیت دینی و سیاسی این دو شخصیت مانع از نسبت دادن بی‌سوادی به آنها شد؛ و لذا این را به عنوان قراءت آنها وانمود کردند. و حتی کسانی آنقدر جرأت به خرج دادند که اساسا این نسبت را منکر شده آن را دروغ بدانند «۲» همین احتمال درباره موارد زیر صادق است:

«بل یداه بسطان» به جای: «مبسوطتان» «۳».

و: «انعام، و حرث، حرج» به جای: «حجر» «۴».

و: «یوجه» به جای «یوجهه» «۵».

و یا قراءت: ابن عامر: و کذلک زین للمشرکین قتل اولادهم شرکائهم به رفع قتل نصب اولاد و جر شرکاء «۶» و یا: قراءت حسن بصری: «ما تلوته علیکم و لا (أدرأتکم) به» آن را با همزه می‌خواند در حالی که از «دریت» است.

و یا: «و ما تنزلت به الشیاطون «۷»».

و یا: قراءت یحیی بن وثاب، اعمش و حمزه: «و ان تلوا، او تعرضوا» به ضم «لام» (۱) النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۱۶. الاتقان، ج ۱، ص ۷۶. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۳۴۴. البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۴۱ و التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵.

(۲) النشر، ج ۱، ص ۱۶.

(۳) اکذوبة تحریف القرآن، ص ۲۳. به نقل از: المصاحف سجستانی، ص ۵۴.

(۴) اکذوبة تحریف القرآن ص ۲۷. به نقل از: المصاحف سجستانی، ص ۹۲.

(۵) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۵.

(۶) الکشاف، ج ۲، ص ۷۰ تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۴۴ و ۱۴۵ و حجة القراآت، ص ۲۷۳.

(۷) التمهید، ج ۲، ص ۳۸ و ۳۹ به نقل از: کشاف، ج ۳، ص ۱۲۹. و به نقل از: القراآت الشاذه، ص ۱۰۸ و البحر المحیط، ج ۷ ص ۴۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۶

و سکون «واو» از ولایت- در حالی که از «لیّ» در دعاوی و شهادت است. و به معنای میل به یکی از دو طرف دعوی است. «۱»

و یا: قراءت اعمش، حمزة و یحیی بن وثاب: «و ما انتم بمصرخی» به کسر «یا» گویا فکر کرده است «باء» حرف جر، ضمیر متکلم «یا» را که حرف است جرّ می‌دهد «۲» و موارد دیگری که مجال تتبع و استقصای آنها در این مجال موجود نیست.

خطای سامعه

می‌توان یکی دیگر از اسباب اختلاف قراآت را خطای سامعه دانست به خاطر نزدیکی برخی از مخارج حروف، پیچیدن صدا و

غیره. این خطا زیاد پیش می‌آید. شاید از این نمونه خطاها را بتوان مورد زیر نام برد:

از «قطبهٔ بن مالک» منقول است که وی از پیامبر شنید که آیه را چنین تلاوت می‌کرد: «و النخل باصقات لها طلع نضید» «۳» وی «سین» را «صاد» توهم کرده است بخاطر نزدیکی مخارج این دو حرف و پیچیدن صدای آنها و شاید از همین اشتباهات باشد، اختلاف در: «بسطهٔ» و «بصطهٔ» و یا «سراط» و «صراط» «۴».

با دو مورد زیر که احتمالاً اثر خطای سامعه است:

۱- از «ابن عباس» مروی است که گفت: «تمام سنت پیامبر- ص- را حفظ کردم.

تنها چیزی که ندانستم آن است که حضرت آیه را: «وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا» می‌خواند یا «عسیا» «۵». مرجع این اختلاف یا نشنیدن دقیق و درست کلمه است از پیامبر و یا نرسیدن (۱) التمهید، ج ۲، ص ۳۸- ۳۹. اتحاف فضلاء البشر، ج ۱، ص ۵۲۲. کشاف، ج ۱، ص ۳۰۴ و حجهٔ القراآت، ص ۲۱۵.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۳۸- ۳۹ به نقل از: البحر المحیط، ج ۵، ص ۴۱۹. و تأویل مشکل الآثار ابن قتیبه، ص ۵۸- ۶۳.

(۳) المجروحون، ج ۲، ص ۲۶۹. الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ج ۱۷، ص ۷ به نقل از: ثعلبی. همین روایت در صحیح مسلم به شکل دیگری موجود است.

(۴) النشر، ج ۱، ص ۲۶. التمهید، ج ۲، ص ۱۱۲. و الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۱، ص ۳۰۲ و ۳۴ (به ترتیب).

(۵) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۵. وی درباره حدیث می‌گوید: احمد آن را روایت کرده است و رجال سند صحیح‌اند.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۷

قراءت دقیق پیامبر است به او.

۲- «وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» گاهی با «ضاد» و گاهی با «ظا» «۱» قراءت شده است.

حافظ فراموشکار و عالم بدعتگذار

«ابن مجاهد» در مقدمه کتابش، هنگام سخن از قرّاء می‌گوید: «... یک دسته از قراء تنها آنچه را که شنیده است نقل می‌کند و وظیفه دیگری جز ادای آنچه را که آموخته است برای خود نمی‌شناسد. نه اعراب را می‌شناسد و نه با عربیت آشناست ما این دسته را «حافظ» می‌نامیم این دسته چه بسا بر اثر گذشت زمان نکات اعرابی را فراموش کند. چون که در آیه چه بسا حرکات مختلفی وجود دارند که با یکدیگر شبیه می‌باشند و وی آنها را به هم خلط می‌کند. چون اعتمادش تنها به حافظه است که در معرض نسیان و خلط است و بر عربیّت و قواعد زبان، تکیه‌ای ندارد. چشم حقیقت بینی که معانی را هم دریابد ندارد تا از خطای در قراءت احتراز کند. این «حافظ» که دچار نسیان شده است قرآن را با لحن و غلط می‌خواند. و به وسوسه افتاده قراءت خود را از دیگری روایت می‌کند تا خود را تبرئه کند و چه بسا نزد مردم راستگو تلقّی شود و قراءت وی پذیرفته گردد. در حالی که او دچار اشتباه و توهّم شده و با جسارت ادعای درستی قراءت خود می‌کند. شاید هم این حافظ قراءت خود را از کسی نقل کند که آن شخص دچار سهو و نسیان شده باشد. بهر حال قراءت این گونه حفاظ را نپذیرفته و نقل هم نمی‌کنیم.

یک دسته دیگر اعراب را می‌شناسند و با قواعد عربی آشنا هستند معانی و لغات را هم می‌دانند لیکن از اختلافات قراءت و آثار مرویه مربوط به قراآت، بی‌خبر هستند و تنها به اتکای قواعد عربی آیات را چه بسا به گونه‌ای بخوانند که از نظر دستوری و ادبی غلط نباشد اما هیچکس از پیشینیان آیات را این گونه نخوانده باشد. چنین فرد دانایی را بدعتگذار می‌نامیم «۲».

شاید قراءت آیه ذیل از عمر، ناشی از همین نسیان و فراموشی حافظ یا خطای سامعه باشد: (۱) النشر، ج ۱، ص ۲۸. و التمهید، ج ۲، ص ۱۱۰ به نقل از: الاتحاف، ص ۴۳۴.

(۲) القرآت القرآنیهٔ تاریخ و تعریف، ص ۳۵ و ۳۶ به نقل از: ابن مجاهد در مقدمه کتابش، ص ۴۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۸

و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار الذین اتبعوهم باحسان ....

زیـد بن ثابت آیه را درست خواند- با افزایش «واو» قبل از «الّذین» و به عمر یادآوری کرد اما عمر قبول نکرد تا همین آیه را مجددا از ابی بن کعب شنید «۱».

در فصل گذشته نمونه‌های متعددی را از این گونه قراآت خطا و نادرست که منشأ آن فراموشـی حافظان است نقل کردیم لذا دیگر تکرار نمی کنیم.

علاوه بر تمـام موارد مـذکور یـک مسأله دیگر آن که: عـده‌ای از قراء مشـهور از طرف مورخین و فقها دروغگو شـناخته شده‌انـد و روایات آنها مطرود است «۲».

اختلاف لهجه‌ها

یکی دیگر از تصرفات ناشـی از اختلاـف، لهجه‌هـای قبایل عرب بوده است. اختلاف لهجه‌ها گاهی تا حـدی می‌رسـیده است که به نظر، لغت بیگانه‌ای می‌آمده است.

ابو عمرو بن العلاء می گوید: «نه زبان حمیر و قسمتهای دور یمن زبان ما است و نه عربی آنها مانند عربی ماست «۳» مثلا قبیله «قیس» کاف تأنیث را به «شین» تبدیل می کند و به جای: «جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیًّا» می گوید: «جعل ربش تحتش سریا» «۴».

و قبیله تمیم «سین» را به «تـا» تبـدیل می کننـد و به جای: «الناس»؛ «النات» می گوینـد. و یا ابو السوار غنوی می گویـد: «هیاک نعبـد و هیاک نستعین این لغت مشهوری است» «۵».

و دیگری می‌خواند: «ایّاک» به فتح همزه و آن را لغت مشهوری می‌داند «۶». (۱) الجامع لاحکام القرآن، ج ۸ ص ۲۳۸. جامع البیان، ج ۱۰، ص ۷. تفسیر کشاف، ج ۲، ص ۳۰۴.

فتح القدیر، ج ۲، ص ۳۹۸. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۶۹ به نقل از: ابی عبید، سنید، ابن جریر، ابن منذر، ابن مردویه و ابی الشیخ، و کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۹.

(۲) برای نمونه رک: القرآت القرآنیهٔ تاریخ و تعریف، ص ۶۸ به نقل از: طبقات ابن جزری و دیگران.

(۳) التمهید، ج ۲، ص ۲۵. به نقل از: الخصائص ابن جنی، ج ۱، ص ۳۹۲. و ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۲۴۴.

(۴) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۵.

(۵) الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ج ۱، ص ۱۴۶. و فتح القدیر، ج ۱، ص ۲۲.

(۶) الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ج ۱، ص ۱۴۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۸۹

و یا دیگری می‌خواند: «نسـتعین» به کسر نون این تلفظ به لغت تمیم، ربیعه، اسد و قیس است «۱» شاید قراءت منسوب به عمر هم از این قبیل باشـد: «الم لا اله الّا هو الحیّ القیام» «۲» ابن جزری نقل می کنـد: «... یکی می‌خوانـد: «علیهم و فیهم» به ضم «هاء» و دیگری می‌خواند: «علیهموا و فیهموا» با وصل. و آن دیگری می‌خواند: «قد أفلح، قل أوحی و اذا خلوا الی شیاطینهم» با نقل «۳».

از کعب بن مالک منقول است که گفت: عمر شنید مردی آیه را چنین می‌خواند:

«لیسجننه حتی حین» عمر از آن مرد پرسید: این قراءت را از چه کسی فرا گرفته‌ای؟

گفت: از ابن مسعود. عمر بدو گفت: چنین بخوان: «لیسجننه حتی حین ...» سپس نامه‌ای به ابن مسعود نوشت: «سلام علیک» اما بعد،

خداونـد متعـال قرآن را به زبـان عربی فصـیح و آشـکار قرار داد و آن را به لغت این تیره از قریش نـازل کرد. هنگـامی که نامه‌ام به دستت رسید قرآن را به لغت قریش به آنان تعلیم بده نه به لغت هذیل «۴».

«ابن قتیبه» نقل می‌کند: هذلی‌ها چنین می‌خوانند: «عتی حین» آنان به جای «حاء» از «عین» اسـتفاده می‌کنند و در اسـتعمالات خود به کـار می‌برنـد. اسـدی‌ها چنین می‌خواننـد: «یعلمـون، تعلم، تسوّد وجـوه و الم اعهـد» و حروف مضـارعه را در تمـام موارد بـا کسـره می‌خوانند و قبیله تمیم به «همزه» می‌خواند اما قریش این کار را نمی‌کند.

سپس ابن قتیبه «اشـمام» و عـدم اشـمام آنان را با نمونه‌هایی بیان می‌کنـد. و در پایان می‌گویـد: اگر هر قبیله بخواهـد از لهجه خاص خود دست بردارد؛ لهجه‌ای که از کودکی، نوجوانی، و بزرگسالی با آن انس گرفته است این کار بسیار بر او سخت و گران خواهد بود و جز با تلاش و ممارست زیاد امکان پذیر نخواهد بود «۵». (۱) همان مدرک. و التمهید، ج ۲، ص ۲۲. به نقل از: کتاب سیبویه، ج ۲، ص ۲۵۷.

(۲) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۴. به نقل از طبرانی. اکذوبهٔ تحریف القرآن ص ۲۲ به نقل از:

المصاحف، ص ۵۱، ۵۲ و ۹۱ به هفت طریق. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۶ به نقل از: ابی عبید در:

الفضائل. عبد بن حمید، سعید بن منصور، ابن المنذر، حاکم و ابو داوود و ابن الانباری هر دو در: المصاحف.

(۳) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۵۶.

(۴) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۷ به نقل از: ابن الانباری در: الوقف و خطیب در تاریخ خود. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۴۵ به نقل از: ابو داوود. البیان آیهٔ اللّه خوئی، ص ۲۰۳. به نقل از: تبیان، ص ۶۵.

الفائق، ج ۱، ص ۳۹۱. و فتح الباری، ج ۹، ص ۲۴.

(۵) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۵۵ و ۱۵۶ به نقل از: ابن قتیبه. النشر، ج ۱، ص ۲۲ و ۲۳ به نقل از:

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۰

«ابو شامه» می‌افزایـد که این چنین است: «هر قبیله‌ای که لغتش آن بود که «شـین» را مثل «جیم» تلفظ می‌کرد ماننـد: «اشـدق» صاد را مثل «زاء» تلفظ می‌کرد مانند:

«مصدر» کاف را مثل جیم و جیم را مثل کاف تلفظ می‌کرد و مانند آن ... «۱»».

«ابن کثیر» می‌خواند: «فاستوی علی سؤقه ...» به همزه ساکن. ابو حیان آن را تلفظ ضـعیفی می‌داند «۲». و دیگری می‌خواند: «من إن تیمنه بقنطـار» به کسـر «تـاء» و تخفیف «یـاء» دانی می‌گویـد: این لهجه تمیم است یعنی لهجه اختصاصـی آنهاست و ابو حیان هم در کتـاب «البحر» بـا وی موافقت کرده است. سـعید بن جبیر می‌خوانـد: «من إعاء اخیه» و «واو» را به همزه تبـدیل می‌کرد. این تلفّظ نزد هذیل شایع است.

حسن می‌خوانـد: «و لا ادراتکم به» با همزه به صـیغه ماضـی، متکلم وحـده. ابو حاتم می‌گویـد: حسن «یاء» را به «الف» تبـدیل کرده است. و این کـار در زبـان و لهجه بنی حرث بن کعب مرسوم است. می‌گوینـد: «السـلام علاـک» و بعـد الف را به همزه بـدل نموده استماننـد کسـانی که: «العالم» را «العالم» می‌خواننـد گفتم این همان لهجه مـذموم تبـدیل حرف به همزه است که لغت بنی اسـد و هذیل است.

«ابو جعفر» می‌گویـد: «و اذا الرسل وقتت» و این لهجه «مضـر سـفلی» است. مردم مـدینه بر تبدیل کردن حرف به همزه توسط کسانی در مسـجد رسول خدا- ص- اعتراض کردند «۳». و بسـیار موارد دیگر از اختلاـف لهجه‌ها که مجال طرح آنها نیست «۴». ابن قتیبه. التمهید، ج ۲، ص ۹۹ و ۱۰۰ به نقـل از: تأویل مشـکل القرآن، ص ۳۹ و ۴۰. و تاریخ القرآن الصـغیر، ص ۱۰۹ به نقل از: المرشـد الوجیز ابی شامه، ص ۱۰۱.

(۱) التمهید، ج ۲، ص ۱۰۰ و ۱۰۱ به نقل از: المرشد الوجیز، ص ۹۶ و ۹۷.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۲۸ و ۲۹ به نقل از: البحر المحیط، ج ۲، ص ۴۹۹ و ج ۵، ص ۱۳۳ و ج ۸، ص ۴۰۵ و به نقل از: کرمانی، ص ۵۱ و به نقل از: ابن جنی، ص ۸۴ و ۱۶۴.

(۳) النهایهٔ ابن اثیر، ج ۵، ص ۷. و التمهید، ج ۲، ص ۳۱ و ۲۵ به نقل از: ابن اثیر.

(۴) التمهید، ج ۲، ص ۲۰، ۲۵، ۲۸- ۳۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۱

فصل چهارم تفسیر مزجی و یا مترادف

سر آغاز

یکی دیگر از اسباب اختلاف در قراآت و گسترش روایات در این باب که در قرآن تغییر و تبدیلی صورت گرفته است، اضافاتی است که به عنوان تفسیر در ذیل برخی از آیات آمده است. و ما این بحث را در دو قسمت طرح می‌کنیم:

الف: اضافاتی که در تفسیر آیات آمده است: در اینجا از روایاتی که مدعی وجود نام مبارك امیر المؤمنین در آیات است سخن خواهیم گفت و نشان خواهیم داد که روایات در صدد نشان دادن مصداق کامل آیه است نه بیشتر.

ب: تبدیل کلمات به مترادف آنها. و خواهیم گفت که این کار توسط روایات منع، و رد شده است.

اضافاتی که در تفسیر آیات آمده‌اند:

بعضی از تصرفاتی که در نص آیات شده بدان جهت صورت گرفته است که در صدد تفسیر و بیان مراد آیه بوده‌اند. این قبیل تفاسیر گاهی به صورت آمیخته با آیات و گاهی برای بیان مورد نزول و مصداق آن و گاهی به عنوان تفسیر بعضی آیات از جانب خداوند متعال به صورت وحی- اما غیر قرآن- بر پیامبر اکرم- ص- نازل شده‌اند.

«ابن جزری» می‌گوید: «عده‌ای از صحابه برای توضیح، گاهی تفسیرات را با قراءت قرآن می‌آمیختند در حالی که قطعا آیات را از غیر آیات تشخیص می‌دادند، زیرا بدانچه از پیامبر به عنوان قرآن فرا گرفته بودند آگاه بودند. لذا از این اشتباه- تداخل آیات

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۲

و تفاسیر آنها- ایمن بودند. و گاهی این تفاسیر را در کنار آیات می‌نگاشتند» «۱».

«سیوطی» مثالهای چندی ذکر می‌کند. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب «الاتقان» «۲» مراجعه کنند. ما نیز بزودی نمونه‌هایی را ذکر خواهیم کرد.

«قرطبی» در این باره می‌گوید: «... آنچه از صحابه روایت شده است که آنان چنان و چنان می‌خواندند از باب تفسیر و بیان بوده است «۳»». و گاهی آیات با تفسیر آنها آمیخته شده موجب اشتباه می‌شد. سیوطی نقل می‌کند که: ابن زبیر آیه را چنین تلاوت کرد: وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (و یستعینون باللّه علی ما اصابهم)».

عمرو می‌گفت: نمی‌دانم آیا قراءت ابن زبیر چنین بوده است یا آن که تفسیر وی است؟!. سیوطی ادامه می‌دهد: ابن الانباری آیه بالا را به همین ترتیب ذکر کرده و جزما می‌گوید که این، تفسیر ابن زبیر است نه قراءت خاص وی «۴» از مورد بالا- و موارد دیگر بر می‌آید که نوشتن تفسیر در کنار آیات و همراه آنها از صدر اسلام آغاز شده است.

و غیر از مصحف امیر المؤمنین که تنزیل و تأویل آیات در کنار آنها نوشته شده بود- تفصیل آن خواهد آمد- مورد دیگری را عامر

شعبی چنین نقل می کند: مردی مصحفی نگاشت و در کنار هر آیه تفسیر آن را هم قرار داد. عمر مصحف را خواست و با مقراض آن مصحف را قطعه قطعه کرد «۵».

بهر حال از این مطلب بگذریم. در این جا ما مواردی از آمیختگی تفسیر با آیات را می‌آوریم:

۱- سعد بن ابی وقاص می‌خواند: «و له اخ و اخت (من ام) فلکلّ واحد منهما السّدس». به نظر راغب. سعد آیه را چنین خواند: «فان کان له اخ و اخت (من ابیه) «۶»» «سیوطی» (۱) النشر، ج ۱، ص ۳۲. و الاتقان، ج ۱، ص ۷۷.

(۲) الاتقان، ج ۱، ص ۷۷.

(۳) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۸۶.

(۴) الاتقان، ج ۱، ص ۷۷ به نقل از: سعید بن منصور و ابن الانباری.

(۵) کنز العمال، ج ۲، ص ۲۰۴ به نقل از: ابن ابی شیبه.

(۶) البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۷. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۴۰. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴. و الاتقان، ج ۱، ص ۷۷. و النشر، ج ۱، ص ۲۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۳

قاطعانه می گوید: این قراءت تفسیری است و سعد در صدد تفسیر آیه بوده است «۱».

۲- از ابن عباس به طرق متعدد نقل شده است که می‌خواند: لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ (فی مواسم الحج) «۲»» سیوطی هم این قراءت را قطعا از باب تفسیر آیه می‌داند. و می گوید: بخاری آن را در صحیح خود آورده است «۳».

۳- از ابی بن کعب و ابن مسعود این قراءت روایت شده است: فصیام ثلاثهٔ ایام (متتابعات) ذلک کفارهٔ ایمانکم «۴» غزالی می گوید: «... این افزایش به تواتر نرسیده است لذا از قرآن نمی‌باشد و باید آن را حمل بر تفسیر نمود تفسیر آیه بر طبق فتوای فقهی قاریان ...» «۵».

ابن عبد الشکور می گوید: ابن مسعود (متتابعات) را خواند یا در مصحف خود به عنوان تفسیر نوشت. اما راوی- به علت عدم دقت و تعمق- آن را از قرآن- به نظر ابن مسعود- پنداشت «۶». بعد ابن عبد الشکور احتمالات دیگری را پیش می‌کشد و می گوید: «... شاید هم «متتابعات» جزء قرآن بوده باشد. و بعد تلاوت آن نسخ شده باشد. ولی وی متوجه نسخ آن نشده باشد- این نظر اولی است- و یا آن که از طرف پیامبر به عنوان تفسیر آیه آمده است اما وی پنداشته است جزء قرآن می‌باشد ...» «۷».

لیکن ما در آینده خواهیم گفت که اساسا مسأله آیات منسوخ التلاوهٔ درست نیست و هیچ اساس و مبنایی ندارد. ولی به فرض صحت، ما قبلا در فصل: تاریخ جمع آوری (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۷۷.

(۲) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۸۴. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۷. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۷.

التراتیب الاداریه، ج ۲، ص ۱۶۳. اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۴ و ۲۳ به نقل از: المصاحف سجستانی، ص ۷۴، ۵۴ و ۵۵ و محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴ ص ۴۳۴.

(۳) رک: الاتقان، ج ۱، ص ۷۷.

(۴) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۷. المصنف/ صنعانی، ج ۸ ص ۵۱۴. سنن/ بیهقی، ج ۱۰، ص ۶۰. کشاف، ج ۱، ص ۲۴۲. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۶، ۷۳ و ۷۴. اصول سرخسی، ج ۲، ص ۸۱. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۶ و ج ۲، ص ۲۸۴ به نقل از: اصول سرخسی و اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۲ به نقل از: المصاحف/ سجستانی، ص ۵۳.

(۵) المستصفی، ج ۱، ص ۱۰۲.

(۶) فواتح الرحموت، در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۰.

(۷) فواتح الرحموت، در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۴

قرآن گفتیم اهل سنت معتقدند: ابن مسعود شاهد آخرین عرضه قرآن بوده است پس باید قبول کرد این بخش تفسیر آیه است چون که تمام آیات منسوخ التلاوهٔ- طبق نظر مدعیان- از آخرین عرضه قرآن بر پیامبر حذف شده بوده است.

۴- سیوطی نقل می‌کند: «... از حسن روایت شده است که وی می‌خواند: «و ان منکم الا واردها (الورود الدخول)» ابن انباری می‌گوید: این سخن که: (الورود الدخول) تفسیری است از حسن برای معنای ورود. و یکی از راویان دچار اشتباه شده تفسیر را داخل قرآن کرده است «۱».

۵- از عایشه منقول است که گفت: آیه نازل شد: «فعدهٔ من ایام اخر (متتابعات) «۲»».

۶- ابن عباس می‌خواند: «و شاورهم فی (بعض) الامر» «۳».

۷- ابن عباس، ابن مسعود و ابی بن کعب، قراءت کردند: «... و کان ورائهم ملک یأخذ کل سفینهٔ (صالحهٔ) غصبا» «۴» ظاهرا کلمه «صالحه» به عنوان تفسیر مزجی در میان آیه قرار گرفته است. اگر چه ادعا می‌شود این کلمه در عرضه آخرین قرآن، منسوخ شده است. و دلیل نسخ آن اجماع است «۵» یعنی اجماع است بر این که چنین کلمه‌ای در قرآن موجود نیست.

۸- سفیان بن عمر شنید که ابن زبیر قراءت می‌کرد: «فی جنات یتسائلون (یا فلان) ما سلککم فی سقر ...» ابن زبیر می‌گوید: از عمر شنید که آیه را چنین تلاوت می‌کرد ... «۶»». (۱) فواتح الرحموت، در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۷.

(۲) المصنف/ صنعانی، ج ۴، ص ۲۴۲. سنن دار قطنی، ج ۲، ص ۱۹۲. سنن بیهقی، ج ۴، ص ۲۵۸.

المحلّی، ج ۶ ص ۲۶۱. و فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۷۴.

(۳) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۴ به نقل از: المصاحف/ سجستانی، ص ۷۵.

(۴) جامع البیان، ج ۱۶، ص ۳. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۸۸. به نقل از: ابن مردویه. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۳. الاتقان، ج ۱، ص ۷۶. و النشر، ج ۱، ص ۱۴.

(۵) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۳.

(۶) کنز العمال، ج ۲، ص ۷۷. به نقل از: عبد الرزاق، عبد بن حمید، نعیم بن حماد در: زوائد الزهد، ابن ابی داوود، ابن الانباری هر دو در: المصاحف و اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۵ و ۲۲. به نقل از:

المصاحف/ سجستانی، ص ۵۲ و ۸۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۵

۹- این قراءت نیز مشهور است که: «فما استمتعتم به منهن (الی اجل ... «۱»».

۱۰- و یا این قراءت: «من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبهٔ (مومنهٔ) «۲»».

۱۱- ابن عباس قراءت می‌کرد: «و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی (محدث) «۳»».

۱۲- ابن زبیر چنین قراءت می‌کرد: «فیصبّح (الفساق) علی ما اسرّوا فی انفسهم نادمین «۴»».

۱۳- از سعید بن جبیر منقول است که می‌خواند: «احل لکم الطیبات و طعام الذین أوتوا الکتاب (من قبلکم) «۵»».

۱۴- ابن مسعود قراءت می‌کرد: «نعجهٔ (انثی) «۶»».

۱۵- و یا قراءت دیگری که چنین است: «فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه (فهدمه ثم قعد یبنیه) «۷»».

۱۶- هنگامی که «حفصه» درخواست کرد آیه را چنین بنویسند: «و الصلاهٔ الوسطی (و صلاهٔ العصر). عمر درخواست وی را رد کرد «۸» لیکن حفصه پافشاری نمود و از مولای خود که مصحف را برای او می‌نگاشت درخواست کرد هر وقت به آیه فوق رسید به وی

خبر دهد. مولی نیز وقتی که به این آیه رسید به حفصه خبر داد حفصه هم آمد و با دست (۱) در کتاب دیگرمان: الزواج الموقت فی الاسلام، منابع زیادی را ذکر کرده‌ایم. رجوع کنید.

(۲) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۴۰.

(۳) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۴ به نقل از: المصاحف، ص ۷۵. و بحار، ج ۸۹، ص ۶۳.

(۴) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۵ به نقل از: المصاحف، ص ۸۲.

(۵) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۶ به نقل از: المصاحف، ص ۸۹.

(۶) البرهان، ج ۱، ص ۲۱۵ و ۳۳۶. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۹ به نقل از: القراآت الشاذة، ص ۱۳۰. جامع البیان، ج ۲۳، ص ۹۱. کشاف، ج ۲، ص ۲۸۱. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴. و النشر، ج ۱، ص ۲۸.

(۷) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۸۸ به نقل از: ابن الانباری در: المصاحف و ابن مردویه ...

(۸) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۵ به نقل از: ابن الانباری در: المصاحف. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۶

خود نوشت: (و صلاة العصر) «۱». همین قضیه به ام سلمه «۲» و عایشه «۳» نسبت داده شده است.

نکته قابل ذکر آن است که این افزایش «صلاة العصر» همچنان در مصحف عایشه باقی ماند «۴» و وی اصرار داشت که این قسمت در زمان پیامبر- ص- در قرآن بوده است «۵».

۱۷- ابن عباس، ابن عمرو ابن مسعود، قراءت می‌کردند: «فطلقوهن ل (قبل) عدتهن «۶»».

۱۸- قرائتی از امام رضا- ع- مروی است از آیهٔ الکرسی به این صورت: «له ما فی السماوات و الارض (و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادهٔ الرحمان الرحیم) «۷»». ظاهرا مقصود امام تفسیر و بیان آیه است.

۱۹- از بجالهٔ تمیمی منقول است که گفت: عمر مصحفی را در دامان غلامی در مسجد دید که در آن نوشته شده بود: «... النبی أولی بالمؤمنین من انفسهم (و هو ابوهم) ...» عمر به غلام دستور داد آن زیادی را پاک کند. اما او خودداری کرد و گفت: این زیادی در مصحف ابی بن کعب هم هست. عمر از ابی پرسید. و ابی در پاسخ گفت: «من کارم پرداختن به قرآن است و تو گشتن و بهم زدن بازارها».

قراءت آیه به صورت فوق از ابن عباس، مجاهد، عکرمه و ابن مسعود هم نقل شده است «۸» حتما افزودن کلمه «و هو ابوهم» توسط ابی در مصحف از قبیل تفسیر مزجی بوده (۱) المصنف/ عبد الرزاق، ج ۱، ص ۵۷۸. و از: الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۰۲. کنز العمال، ج ۲، ص ۲۳۸.

فتح الباری، ج ۸. ص ۱۴۸ به نقل از: مالك و ابن جریر. موطأ، ج ۱، ص ۱۵۸. و مشکل الآثار، ج ۳، ص ۹.

(۲) المصنف/ صنعانی، ج ۱، ص ۵۷۹. فتح الباری، ج ۸، ص ۱۴۸ به نقل از: ابن المنذر.

(۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷۸. فتح الباری، ج ۸ ص ۱۴۷ به نقل از: مسلم و احمد. همچنین رك:

کنز العمال، ج ۲، ص ۲۳۹. موطأ، ج ۲، ص ۱۵۷ و ۱۵۸. و مشکل الآثار، ج ۳، ص ۸.

(۴) المصنف/ صنعانی، ج ۱، ص ۵۷۸. و کنز العمال، ج ۲، ص ۲۳۹.

(۵) همان مدرك و به نقل از: الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۰۲.

(۶) المصنف/ صنعانی، ج ۶، ص ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۰. و در حاشیه همان به نقل از: سعید بن منصور و به نقل از سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۲۵. و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۷۷.

(۷) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۴.

(۸) المصنف/ صنعانی، ج ۱۰، ص ۱۸۱. مقدمه تفسیر البرهان، ص ۴۲ به نقل از: المصنف. بحار، ج ۸۹، ص ۶۳. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴ ص ۴۳۴. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۰ به نقل از: مستدرک حاکم و سعید بن منصور. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۳ به نقل از: اسحاق بن راهویه، حاکم، عبد الرزاق،

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۷

که مرسوم بوده است. و حتی گاهی مطالب مهم را در حواشی مصحف می‌نگاشته‌اند.

مانند آنچه درباره قضیه عمرو آیه رجم- که بعدا آن را بیان خواهیم کرد- گفته شده است. در این روایت و نقل از سخن ابی و آن غلام چیزی که دال بر جزء بودن کلمه «و هو ابوهم» باشد یافت نمی‌شود.

۲۰- از ابن عباس، ابن مسعود و همچنین از امام صادق- علیه السلام- قراءت آیه به شکل ذیل نقل شده است: «و انذر عشیرتک الاقربین (و رهطک منهم المخلصین) «۱»» این اضافه در جهت تفسیر آیه است و مقصود از اقربین را بیان می‌کند. یعنی کسانی که دعوت پیامبر را اجابت می‌کنند.

۲۱- ابی بن کعب قراءت می‌کرد: «ان الساعهٔ آتیهٔ اکاد اخفیها (من نفسی فکیف اظهرکم علیها) «۲»».

۲۲- و باز ابی بن کعب قراءت می‌کرد: «و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشهٔ و ساء سبیلا (الّا من تاب فان اللّه کان غفورا رحیما)». عمر از این قراءت کعب پرسش کرد. او پاسخ داد آن را از دهان پیامبر اکرم- ص- فرا گرفته است. و عمر وظیفه‌ای جز وررفتن با بقیع ندارد «۳» ممکن است پیامبر- ص- آن اضافه را بر سبیل ارشاد و تشویق به توبه بیان فرموده باشند.

۲۳- از ابی ادریس خولانی منقول است که گفت: پدرم آیه را چنین قراءت می‌کرد:

«اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیهٔ حمیهٔ الجاهلیهٔ (و لو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام) فانزل اللّه سکینهٔ علی رسوله».

این قراءت بر عمر گران آمد. و آن مرد بر قراءت خود اصرار ورزید. به منابع ذیل سعید بن منصور، ابن منذر، بیهقی در سنن، فریابی، ابن ابی شیبه، ابن ابی حاتم و ابن جریر. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۶۰. کشاف، ج ۳، ص ۵۲۳. السنن الکبری، ج ۷. ص ۶۹۱. و الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

(۱) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۳. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۱.

مجمع البیان/ طبرسی، ج ۷ ص ۲۰۶. و بحار الأنوار، ج ۱۸ ص ۱۶۴.

(۲) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۹ به نقل از: تأویل مشکل القرآن/ ابن قتیبه، ص ۳۶ و ۳۸.

(۳) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۹ به جای عمر از حرف رمزی (ع) استفاده کرده است و ابن مردویه.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۸

صفحه مراجعه کنید «۱».

۲۴- ابن مسعود گفت: بنویسید: «و العصر ان الانسان (لبخسر و انه فیه الی آخر الدهر)» عمر گفت: این زن اعرابی را از آن دور کنید «۲»؟!.

۲۵- از اسماء بنت زید نقل شده است که گفت: شنیدم رسول خدا- ص- آیه را قراءت می‌کرد: انه عمل غیر صالح و شنیدم که قراءت کرد. «یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمهٔ اللّه ان اللّه یغفر الذنوب جمیعا (و لا یبالی) انه هو الغفور الرحیم «۳»».

روایاتی دیگر در این زمینه

در همین زمینه روایات زیر را نقل می‌کنیم: ۱- راوی می‌گوید: به ابو الحسن ماضی- ع- گفتم: «هذا الذی کنتم به تکذبون» به چه

معنا است؟ امام- علیه السلام- فرمود: یعنی امیر المؤمنین- علیه السلام-. گفتم: آیا این تنزیل است؟ فرمود: آری «۴».

۲- ابن مردویه از ابن مسعود نقل می‌کند که گفت: در زمان پیامبر اکرم- ص- قراءت می‌کردیم: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک (ان علیا امیر المؤمنین) و ان لم تفعل ...» «۵».

۳- از امام صادق- ع- مروی است که گفتند: آیه چنین نازل شده است: «و من یطع اللّه و رسوله (فی ولایهٔ علی و ولایهٔ الائمهٔ من بعد) فقد فاز فوزا عظیما «۶»». (۱) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۹ و ۳۶۰ به نقل از نسائی، ابن ابی داوود در: المصاحف، مستدرک حاکم. بعضی از روایت از ابن خزیمه هم نقل شده است، مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۵. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۶ به نقل از: عبقات الانوار (چاپ هند) مجلد مخصوص حدیث: «مدینهٔ العلم» ص ۵۱۸. تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۹۴. و الدر المنثور، ج ۶، ص ۷۹.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۵ و ۳۸۲ به نقل از: ابن الانباری در: المصاحف، فریابی، ابی عبید در:

فضائل عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و حاکم و الفهرست/ ابن ندیم/، ص ۲۹.

(۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۴۵۴، ۴۵۹، و ۴۶۱.

(۴) الکافی، ج ۱، ص ۳۵۸.

(۵) الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸ به نقل از: ابن مردویه آراء حول القرآن، ص ۹۹ به نقل از: کشف الغمه، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۶۱. و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰.

(۶) الکافی، ج ۱، ص ۲۴۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۱۹۹

۴- همچنین روایت شده است که آیه ذیل چنین نازل شده است: و قد عهدنا الی آدم من قبل (کلمات فی محمد و علی و فاطمهٔ و الحسن و الحسین و الائمّهٔ من ذریتهم) فنسی». به خدا قسم آیهٔ چنین بر پیامبر نازل شده بود «۱».

۵- آیه ذیل بدین صورت نازل شده بود: «و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا (فی علی)» «۲» ۶- از کافی نقل است که صورت درست آیه چنین بوده است: «فبأی آلاء ربکما تکذبان: (بالنبی ام بالوصی)؟».

۷- جبرئیل آیه ذیل را چنین فرود آورد: «ان الذین کفروا و ظلموا (آل محمد) لم یکن اللّه لیغفر لهم» «۳».

۸- و یا این آیه: «فبدل الذین ظلموا (آل محمد حقهم) قولا غیر الذی قیل لهم» «۴».

۹- ابن مسعود چنین قراءت می‌کرد: «و کفی اللّه المؤمنین القتال (بعلی بن ابی طالب) «۵».

۱۰- ثعلبی از ابی وائل نقل می‌کند که گفت: در مصحف ابن مسعود چنین خوانده است: «ان اللّه اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران (و آل محمد) علی العالمین».

۱۱- جبرئیل- ع- آیه را چنین فرود آورد: «بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل اللّه (فی علی) بغیا» «۶».

۱۲- همچنین جبرئیل آیه ذیل را چنین با خود آورد: یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا (فی علی) نورا مبینا «۷».

۱۳- و یا سخن خداوند متعال چنین بوده است: سأل سائل بعذاب واقع للکافرین (بولایهٔ علی) لیس له دافع «۸». (۱) الکافی، ج ۱، ص ۳۴۴.

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۳۴۴.

(۳) الکافی، ج ۱، ص ۳۵۱. و تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۱.

(۴) الکافی، ج ۱، ص ۳۵۱.

(۵) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۲ به نقل از: ابن مردویه ابن ابی حاتم و ابن عساکر.

(۶) الکافی، ج ۱، ص ۳۴۵.

(۷) همان مدرک.

(۸) الکافی، ج ۱، ص ۳۴۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۰

۱۴- و یا: و سیعلم الذین ظلموا (آل محمد حقهم) أی منقلب ینقلبون «۱».

۱۵- و یا: ... و لو تری اذا الظالمون (آل محمد حقهم) فی غمرات الموت و الملائکهٔ باسطوا أیدیهم اخرجوا انفسکم «۲».

نام علی (ع) در قرآن

از بعضی روایات بر می‌آید که نام علی- علیه السلام- در آیات قرآن آمده است.

پـذیرش این گونه روایات به معنای اعتقاد به تحریف قرآن نیست بر خلاف تصور کسانی که می‌خواهنـد پذیرش روایات را دلیل بر قبول قول به تحریف بدانند «۳».

«سرخسـی» از جمله کسانی است که می‌خواهد این نسبت را به شیعه بدهد که معتقد به تحریف می‌باشـند چون که روایات فوق را قبول دارنـد گفته است که: روافض می گوینـد: «آیات زیادی نازل شـد که در آنها بر امامت علی- علیه السـلام- تنصـیص داشت اما این آیات به دست ما نرسیده است» «۴».

قبول روایات به معنای قول به تحریف قرآن نیست؛ زیرا این موارد مـذکور در روایات از قبیل اضافاتی بوده‌انـد که به صورت تفسیر مزجی همراه برخی از آیـات آمده‌انـد. یـا از طرف خود پیـامبر اکرم- ص- و یـا از طرف ائمه و یـا آن که از جمله تنزیـل غیر قرآنی است که از جانب خداوند توسط جبرئیل نازل شده‌اند. در صورت اخیر این اضافات قرآن نبوده بلکه حدیث قدسـی می‌باشد- سخن خداوند که توسط جبرئیل فرود آمده است. و جزو قرآن نیست-.

ما قبلا به این مطلب اشاره کردیم و گفتیم: «تنزیل» گاهی قرآن است و گاهی تفسیر قرآن است. و گاهی هم حدیث قدسی می‌باشد.

از جمله مؤیـدات مـا تعبیر امـام به «یعنی» است- که در مقـام تفسـیر می‌باشـد- و بعـد در پاسـخ به این که آیـا این تنزیـل است امـام می‌فرمایـد: آری. به روایت ابو الحسن ماضـی- ع- رجوع کنید در ضـمن، ما می‌توانیم (۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۵. و ج ۱، ص ۱۱.

(۲) تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۱۱. و ج ۱، ص ۱۱. برای اطلاع بیشتر از این گونه شیوه بیان مطالب، به کتاب الکافی، کتاب الحجه، ج ۱، ص ۳۴۲- ۳۶۱. رجوع کنید.

(۳) رک: اوائل تفسیر صافی، آنچنان که از وی نقل است.

(۴) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۶۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۱

برای اثبات عدم ورود نام امام علی در قرآن- به عنوان قرآن- به دلایل زیر متوسل شویم:

۱- ائمه- علیهم السـلام- و پیامبر- ص- همین آیات موجود در قرآن را می‌خواندند تفسـیر می‌نمودند و به آیات استشهاد می‌کردند بـدون این که از این اضافـات در قراءت، تفسیر و احتجـاج خود ذکری کننـد. برای مثال به آیه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ...

و آیات دیگر «۱» که قبلا بیان کردیم رجوع کنید.

۲- در روایت امام صادق- علیه السـلام- اسـتدلال می‌شود که نام علی- علیه السـلام- چرا در قرآن ذکر نشده است. و از این روایت

بر می‌آید عدم ذکر نام امام در قرآن نزد همه مسلم بوده است. از امام می‌پرسند: چرا نام علی- علیه السلام- و اهل بیت در قرآن نیامده است؟ امام در پاسخ می‌فرماید: به آنها- مخالفین- بگویید: تشریع نماز بر پیامبر نازل شده و در قرآن نامی از تعداد رکعات نماز برده نشده است. این شخص پیامبر بود که تعداد رکعات نماز را بیان می‌کند و آیات صلاهٔ را تفسیر می‌نماید ...

این روایت طولانی است از جمله در این روایت آمده است که: در قرآن آیاتی آمده است که پیامبر آنها را بر علی- علیه السلام- و اهل بیت تطبیق فرموده‌اند «۲».

۳- از امام باقر- ع- مروی است که به محمد بن مسلم فرمود: «ای محمد! اگر شنیدی که خداوند در قرآن از کسی از افراد این امت به نیکی یاد کرده است مقصود ما هستیم.

و اگر از گروهی به بدی یاد می‌کند به دشمنان ما نظر دارد «۳»» معنای روایت آن است که: وصف و خصوصیات ائمه و دشمنان آنان در قرآن آمده است نه نامهای آنان به صورت صریح.

۴- محمد بن فضیل از ابو الحسن الماضی- ع- نقل می‌کند: گفتم آیه: أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ به چه معناست؟

امام فرمود: «الهدی» ولایت است. آمنا بمولانا فمن آمن بولایهٔ مولاه فلا یخاف بخسا و لا رهقا. (۱) رک: الکافی کلینی و آلاء الرحمان، ص ۲۷- ۲۹.

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۲۷. الوافی، ج ۲، ص ۶۳. و البیان/ آیهٔ اللّه خوئی، ص ۲۵۱ به نقل از: الوافی.

(۳) الوافی، ج ۵، ص ۲۷۲. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲. و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳. و در حاشیه همان کتاب به نقل از: اثبات الهداهٔ، ج ۱، ص ۴۳ و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۲

گفتیم: آیا این قراءت نص قرآن است و تنزیل می‌باشد؟

فرمود: نه، بلکه تأویل است. از معنای آیه: لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً پرسیدم.

امام فرمود: پیامبر اکرم- ص- مردم را به ولایت علی- ع- خواند. قریش بر او جمع گشته گفتند: ای محمد! ما را از این امر معاف دار.

پیامبر به آنان گفت: این امر مربوط به خداوند است و به دستور اوست. قریش او را متهم کردند و از نزدش خارج شدند. خداوند هم این آیه را نازل کرد: قل انی لا املک لکم ضرا و لا رشدا قل انی لن یجیرنی من الله احد و لن أجد من دونه ملتحدا الا بلاغا من الله و رسالاته (فی علی).

سؤال کردم: آیا این قسمت، تنزیل است؟

فرمودند: بلی.

سپس امام موکدا فرمود: و من یعصی الله و رسوله (فی ولایهٔ علی) ...» «۱».

همانطور که ملاحظه می‌کنیم: امام برخی از اضافه‌ها را از باب تطبیق ذکر می‌کنند. و بعضی تفسیراتی هستند که توسط خداوند نازل شده‌اند. و هیچیک از اینها به معنای تحریف در قرآن نیست. نزول تفسیر از جانب خداوند هم مسأله گران و غیر قابل هضمی نیست. وانگهی ابن قتیبه درباره خوردن حیوان خانگی صحیفه‌ای را که در آن آیات قرآن نگاشته شده بود و زیر فرش عایشه بود چنین عذر می‌آورد: «و اما ابطال این آیات- خورده شده- و عدم ذکر آن در قرآن جایز است این آیات به صورت قرآن نازل شده باشد و بعد تلاوت آن ابطال شده باشد ولی عمل به آن باقی مانده باشد. همانطور که عمر درباره آیه رجم گفت و یا درباره دیگر آیاتی که قبل از جمع آوری قرآن جزو قرآن بودند.

و بعد از قرآن بیرون باقی ماندند».
اگر جایز باشد که عمل به آیاتی باطل گردد ولی تلاوت آیات باقی بماند عکس آنهم صحیح است. یعنی آیاتی تلاوت نشود ولی عمل به آنها باقی بماند. همچنین ممکن است این موارد به صورت وحی بر پیامبر- ص- نازل شود. کما این که چیزهای زیاد دیگری هم نازل گشت و قرآن نباشد. مانند: حرمت ازدواج با عمه در حالی که انسان با برادر زاده آن زن ازدواج کرده است یا حرمت ازدواج با خاله با داشتن خواهر زاده آن زن در حباله (۱) البرهان/ بحرانی ج ۴، ص ۳۹۲ به نقل از: کلینی.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۳
نکاح خود. و قطع در ربع دینار و عدم قصاص پدر و مولی در برابر فرزند و عبد. و محروم از میراث شدن قاتل و موارد دیگر.
و یا احادیث قدسی که پیامبر از زبان خداوند نقل می‌کرد: قال اللّه تعالی: انی خلقت عبادی جمیعا حنفاء. و قال عز و جل: من تقرب الی شبرا تقربت منه ذراعا و مانند آنها. در این باره پیامبر می‌فرماید: به من قرآن و مانند قرآن داده شد. مراد آن است که جبرئیل سنت‌ها را برای او فرود می‌آورد ... «۱»

استدلال ناتمام

آیهٔ اللّه خوئی در این باره چنین استدلال می‌کند: «... از جمله دلایل عدم ذکر صریح نام امیر المؤمنین- ع- در قرآن حدیث غدیر است. و در ادامه صحبت می‌گوید: اگر نام امیر المؤمنین در قرآن ذکر شده بود نیازی به نصب امام و آن اجتماع بزرگ در برگیرنده تمام مسلمانان نبود و پیامبر از اظهار مسأله جانشینی امام ترسی به خود راه نمی‌داد ...»
و بالأخره می‌گوید: خصوصا آن که قضیه غدیر در حجهٔ الوداع اتفاق افتاد. یعنی اواخر زندگی پیامبر- ص- و نزول تقریبا تمام قرآن و شیوع آیات آن میان مسلمین «۲» ...»
لیکن ما می‌توانیم در استدلال فوق مناقشه کرده بگوئیم منافاتی ندارد که نام امام در قرآن باشد در عین حال این نصب در حجهٔ الوداع صورت بگیرد تا مردم بیعت کنند همانطور که پیامبر در تحت شجره و در عقبه اولی و دومی از مسلمانان بیعت گرفت. علاوه بر آن ممکن است نام امام به دلیل و مناسبت دیگری در قرآن مذکور باشد و این نصب، اختصاصا بخاطر وصایت صورت گرفته باشد. و شاید ذکر نام امام در برخی آیات برای بیان مطلب دیگری باشد درباره امام- علیه السلام- حتی می‌توان احتمال داد که نص مجمل بوده است و این نصب صورت گرفته است تا کمترین شبهه در نسخ و اجمال آیه پیش نیاید.

پندار واهی

برای عده‌ای خوشایند است که با استناد به برخی روایات به شیعه نسبت تحریف را (۱) تاویل مختلف الحدیث، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.
(۲) البیان، ص ۲۵۰.
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۴
بدهند. نخست به روایات بنگریم:
۱- کافی از علی- علیه السلام- نقل می‌کند: «قرآن بر سه بخش نازل شد. بخشی در باره ما و دشمنان ما، بخشی هم در سنن و امثال، و آخرین بخش در فرائض و احکام «۱»» ۲- و در روایت دیگری: «بخشی درباره ما و دوستان ما، بخشی هم درباره دشمنان ما و دشمنان آنها که قبل از ما بودند. و بالأخره بخشی در سنت و مثل «۲»».
۳- از امام صادق- علیه السلام- روایت شده است فرمود: «قرآن به چهار ربع و بخش نازل گشت: بخشی درباره ما، بخشی درباره دشمنان ما، بخشی در سنن و امثال و بخش چهارم در فرائض و احکام «۳»». بعد نتیجه می‌گیرد که: «آن یک سومی که درباره ائمه

است در قرآن موجود نمی‌باشد. چون در این قرآن تصریحی به نام ائمه نشده است. و آنچه از آیات که فضایل ائمه را بر می‌شمارد به یک ثلث قرآن نمی‌رسد. پس شیعه قرآن را تحریف شده می‌داند. به دلیل اعتقاد به مضمون روایات».

لیکن در پاسخ این پندار باطل و گمان نادرست باید بگوئیم که: مراد ائمه- علیهم السلام- آن است که هر آیه‌ای در قرآن در وصف ابرار و نیکان ثابت قدم و ادامه دهندگان راه حق آمده است در وصف ائمه است و آنان مصداق اتمّ این قبیل آیات می‌باشند. و هر آیه‌ای که اشاره به اشرار و منحرفین از خط ولایت داشته باشد مقصود، دشمنان ائمه است. نمونه این مطلب را در روایت امام باقر قبلا دیدیم که به محمد بن مسلم فرمود: اگر شنیدی آیه، در خوبی یکی از این امت است مقصود ماییم. و اگر آیه، قومی را به بدی یاد کرد مراد دشمنان ما می‌باشند.

علامه حسنی در این باره می‌گوید: «در این زمینه روایت دیگری است که نزول (۱) رک: الکافی، ج ۲، ص ۴۵۹. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۱. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۹۵. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹. و در حاشیه‌اش به نقل از: البرهان و از: بحار، ج ۱۹. ص ۳۰. و صافی، ج ۱، ص ۲۴.

(۲) الوافی، ج ۵، ص ۲۷۲. تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۱. مصابیح الأنوار، ج ۲، ص ۲۹۵. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰. و در حاشیه به نقل از: البرهان و از: بحار ج ۱۹. ص ۳۰. و تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۴.

(۳) الکافی، ج ۲، ص ۴۵۹. عدهٔ رسائل مفید، ص ۲۲۵ (المسائل السرویه). تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۲. وافی، ج ۵. ص ۲۷۱. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۹۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹. و در حاشیه آن به نقل از: البرهان و از: بحار، ج ۱۹، ص ۳۰. و صافی، ج ۱، ص ۲۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۵

قرآن را بر سه بخش به معنای پیشین گرفته و مقصود از آن را بیان می‌کند» «۱».

تبدیل کلمات به مترادف آنها

یکی دیگر از اسباب نمو و رشد اختلافات، اجازه تبدیل کلمه‌ای به مترادف آن از طرف عده‌ای از قراء از جمله ابن مسعود است «۲» از ابن مسعود روایت شده است که گفت:

اشکالی ندارد قسمتی از یک آیه را با قسمتی از آیه دیگر ترکیب کرده و با هم بخوانیم. و یا این که اگر آخر آیه‌ای: «غفور رحیم» باشد به جای آن «علیم حکیم» یا «عزیز حکیم» بگذاریم و قراءت کنیم. آنچه که اشکال دارد این است که چیزی که جزو قرآن نیست در قرآن داخل شود. و یا آن که آخر آیه «رحمت» را با «عذاب» ختم کنیم «۳» گفته می‌شود انس بن مالک هم این کار را جایز می‌دانست «۴».

و یا ابو هریره اجازه میداد: «علیما حکیما» را به «غفورا رحیما» تبدیل کنند. «۵» سفیان بن عیینه، ابن جریر، ابن وهب و خلائق نیز اجازه این کار را می‌دادند. ابن عبد البر، جواز این کار را به اکثر علما نسبت می‌دهد «۶». همچنان که جواز این کار را به ابی بن کعب نیز نسبت می‌دهند «۷». از نمونه‌هایی که ذکر خواهیم کرد می‌توان استظهار کرد که افراد زیر نیز این مذهب را باور داشته‌اند:

(۱) دراسات فی الکافی و الصحیح، ص ۳۴۴ و ۳۴۵.

(۲) رک: غریب الحدیث، ج ۳، ص ۱۶۰. تفسیر التبیان ج ۱، ص ۷. معجم الادباء، ج ۲، ص ۶۰. الاتقان، ج ۱، ص ۴۶. الوافی، ج ۵ ص ۲۷۳ به نقل از: ابن اثیر. الفائق، ج ۳، ص ۳۵۷. تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۱۳.

مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۹۷. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۲. و ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۱۱ به نقل از:

بعضی منابع بالا و به نقل از: النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۲۱. و تأویل مشکل القرآن/ ابن قتیبه، ص ۱۹.

(۳) المصنف/ صنعانی، ج ۳، ص ۳۶۴.

(۴) البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۲۲۲.

(۵) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۳ به نقل از: الاتقان، ج ۱، ص ۴۷.

(۶) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۸۰. البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۲۲۰. الاتقان، ج ۱، ص ۴۶ و ۴۷. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۲. البیان/ خوئی، ص ۱۹۶ به نقل از: الجامع و از تبیان، ص ۳۹ و به نقل از: تفسیر جامع البیان/ طبری، ج ۱، ص ۱۸.

(۷) رک: التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۶

عمر بن خطاب، ابن عباس، سعید بن جبیر، علقمه، اسود، محمد بن ابی موسی، ابو درداء و دیگران. همچنین روایات نزول قرآن بر هفت لهجه تبدیل کلمات مانند: هلم، تعال، اقبل، اسرع، اذهب و عجل را به یکدیگر اجازه می‌دهد «۱» به مراجع و منابع زیر رجوع کنید.

نمونه‌هایی از تبدیل کلمات

۱- از ابن مسعود منقول است که قراءت کرد: «فوسوس لهما الشیطان عنها» به جای: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها». از ابو حیان نقل شده است که: سزاوار است این تبدیل را از باب تفسیر بدانیم «۲».

۲- یکی از علما نقل می کند که: ابن عباس قراءت به معنای قرآن را هم جایز می‌دانست به دلیل روایتی که از وی منقول است. ابن عباس به مردی تعلیم می‌داد:

«طَعامُ الْأَثِيمِ» آن مرد «اثیم» را نمی‌توانست خوب قراءت کند لذا ابن عباس به او گفت: بگو: «طعام الفاجر «۳»».

۳- ابن مسعود می‌خواند: «ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت الغفور (۱) مسند احمد، ج ۵، ص ۵۱، ۴۱ و ۱۲۴. و ج ۱، ص ۴۰۵. و ج ۲، ص ۴۴۰. مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۸۸، ۱۸۹ و ۱۹۱. البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۰ المصنف/ صنعانی، ج ۱۱، ص ۲۱۹ و ۲۲۰. جامع البیان، ج ۱، ص ۱۷، ۱۸ و ۱۹. غرائب القرآن/ نیشابوری در حاشیه جامع البیان، ج ۱، ص ۲۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۸. کشف الاستار به نقل از: مسند بزار، ج ۲، ص ۸۹ و ۹۰.

معجم الادباء، ج ۲، ص ۶۰ الاتقان، ج ۱، ص ۴۶ و ۴۷. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۸۰.

التبیان، ج ۱، ص ۷. مجمع الزوائد، ج ۷ ص ۱۵۱ و ۱۵۳ به نقل از احمد و طبرانی. تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۲۱۳. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۸۴. به نقل از: احمد، ابن منیع، نسائی، ابن یعلی و سعید بن منصور.

البیان/ خوئی، ص ۱۹۰، ۱۹۲ و ۱۹۳. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۵۷. و ج ۲، ص ۹۶، ۱۰۲ و ۱۰۳. النشر فی القرآآت العشر، ج ۱، ص ۲۰ و ۲۱ به نقل از: مقدمه تفسیر شبر/ بلاغی، ص ۲۰ و به نقل از: المصنف، ج ۲، ص ۶۱ و به نقل از: سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۱۰۲.

(۲) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۴۸ به نقل از: البحر/ ابو حیان، ج ۱، ص ۱۵۹ به نقل از:

تاریخ القرآن، و کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۶ و ۳۷۷ به نقل از: وکیع، ابی عبید، سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن منذر و ابن الانباری و ابن ابی داوود و هر دو در المصاحف.

(۳) محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۷

الرحیم» به جای «العزیز الحکیم» «۱».

۴- از ابن مسعود این قراءت هم منقول است: «ان اللّه لا یظلم مثقال نملهٔ» به جای:

«ذرهٔ» «۲».

۵- از عمر بن خطاب، ابی بن کعب و عبد اللّه بن مسعود قراءت زیر منقول است:

«فامضوا إلی ذکر اللّه» به جای: «فاسعوا» «۳».

۶- ابن مسعود می‌خواند: «و تکون الجبال کالصوف المنفوش» به جای: «العهن» «۴».

۷- یاران ابن مسعود می‌خواندند: «و حیثما کنتم فولوا وجوهکم قبله» به جای:

«شطره» «۵».

۸- قراءت ابن مسعود و ابی بن کعب چنین بود: «للذین آمنوا انظرونا: امهلونا اخرونا ارقبونا «۶»».

۹- از ابن عباس این قراءت مروی است: «و ان عزموا السراح» به جای: (۱) البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۲۱۵.

(۲) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۲ به نقل از: المصاحف، ص ۵۴.

(۳) المصنف/ عبد الرزاق، ج ۳، ص ۲۰۷. البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۲۱۵ و ۲۲۲. همچنین به منابع زیر مراجعه کنید: مقدمه تفسیر البرهان، ص ۴۲ به نقل از: عبد الرزاق و عبد بن حمید، بحار، ج ۸۹، ص ۶۳. تاریخ القرآن زنجانی، ص ۳۸. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۴۱. التمهید، ج ۲، ص ۱۱۲. الجامع لاحکام القرآن/ قرطبی، ج ۱۸، ص ۱۰۲. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۶ و ۳۷۹ به نقل از: ابی عبید، سعید بن منصور، ابن ابی شیبه، ابن منذر، ابن انباری در: المصاحف، عبد الرزاق و عبد بن حمید. الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۱۹ به نقل از: بعضی منابع بالا و به نقل از: شافعی در: الام و فریابی، ابن جریر، ابن ابی حاتم، سنن بیهقی، ابی عبید و طبرانی. و النشر، ج ۱، ص ۲۹.

(۴) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۴۱. غرائب القرآن/ نیشابوری در حاشیه طبری، ج ۱، ص ۲۲. التمهید، ج ۱، ص ۲۵۷ و ج ۲، ص ۱۰۳ و ۱۰۸ به نقل از: تأویل مشکل القرآن/ ابن قتیبه، ص ۲۴.

البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۵ و ۲۱۵. کشاف، ج ۴، ص ۷۸۰. التبیان، ج ۱، ص ۸. الاتقان، ج ۱، ص ۴۶ محاضرات الراغب، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۲۵. النشر، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۹ در این جا آن را تفسیر برای کسی که نمی‌داند قرار داده است.

(۵) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۳ به نقل از: المصاحف، ص ۵۶.

(۶) البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۲۲۱. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۸. تفسیر ابن کثیر (خاتمهٔ)، ج ۴، ص ۲۲. و الاتقان، ج ۱، ص ۴۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۸

«الطلاق «۱»».

۱۰- از سعید بن جبیر این قراءت منقول است: «فاذا هی (تلقم) ما یأفکون» به جای: «تلقف» «۲».

۱۱- همچنان که علقمه، عبد الرحمان بن اسود، عبد اللّه بن زبیر، اسود و عمر بن خطاب، آیه را چنین خواندند: «صراط (من) انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و (غیر) الضالین». این قراءت از امام صادق- ع- نیز مروی است «۳».

۱۲- طبری نقل می‌کند: ابن مسعود الیاس را همان ادریس می‌دانست. لذا آیه را چنین می‌خواند: «و ان ادریس لمن المرسلین» و بعد می‌خواند: «سلام علی ادراسین «۴»».

۱۳- و یا عبد اللّه بن مسعود خواند: «بیت من ذهب» به جای: «بیت من زخرف «۵»».

۱۴- از حماد منقول است که گفت: در مصحف ابی بن کعب دیدم: «للذین یقسمون» به جای: «یولون» نوشته شده است «۶».

۱۵- از محمـد بن ابی موسـی منقول است که می‌خواند: «و لکن الذین کفروا یفترون علی اللّه الکذب و اکثرهم لا یفقهون» به جای: «لا یعقلون» «۷».

۱۶- انس می‌خواند: «ان ناشئهٔ اللیل هی اشد وطأ و (أصوب) قیلا» بذو گفتند ما: و «اقوم قیلا» می‌خوانیم.

گفت: «اصوب قیلا- و اقوم قیلا و أهیأ قیلا» همه به یک معنا هسـتند «۸». (۱) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۴ به نقل از: المصاحف، ص ۵۷.

(۲) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۶ به نقل از: المصاحف، ص ۹۰.

(۳) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۸۴. سعد السعود، ص ۱۴۵ به نقل از: کشاف، محاضرات الادباء، ج ۲ جزء ۴، ص ۴۳۴. بحار، ج ۸۹، ص ۶۲. و اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۱، ۲۲ و ۲۷ به نقل از: المصاحف، ص ۵۱، ۹۰ و ۵۰.

(۴) جامع البیان، ج ۲۳ ص ۶۲. و التمهید، ج ۱، ص ۲۵۷. به نقل از: جامع البیان. و التمهید، ج ۲، ص ۱۰۲.

(۵) جامع البیان، ج ۱۵ ص ۱۰۹. و التمهید، ج ۱، ص ۲۵۷. و ج ۲، ص ۱۰۳ به نقل از: جامع البیان.

(۶) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۲ به نقل از: المصاحف، ص ۵۳.

(۷) اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۷ به نقل از: المصاحف، ص ۹۰.

(۸) جامع البیان، ج ۱، ص ۱۸. الجـامع لاحکام القرآن/ قرطبی، ج ۱، ص ۴۸. تاریـخ القرآن/ زنجانی، ص ۳۸. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۶. التمهید، ج ۲، ص ۱۰۳ به نقل از: طبری. البیان، ص ۱۹۶.

و کشف الاستار، ج ۳، ص ۹۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۰۹

۱۷- از ابی بن کعب منقول است که می‌خواند: «کلما اضاء لهم مشوا فیه: مروا فیه سعوا فیه «۱»».

۱۸- ابن مسـعود یا ابو درداء- راغب این قضـیه را به ابن عباس نسبت می‌دهد- به مردی تعلیم می‌داد: «إِنَّ شَـجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعامُ الْأَثِیمِ» آن مرد گفت: «طعـام الیتیم». هر چه کرد زبان مرد برای گفتن «اثیم» نمی‌گشت. ابن مسـعود- یا ابو درداء- به او گفت: آیا می‌توانی بگویی: «طعام الفاجر» گفت: آری. ابن مسـعود گفت: پس همان را بگو و بعـد گفت: غلط نیست که به جای: «علیم، حکیم» خوانده شود. بلکه غلط آن است که آیه «رحمت» در جای آیه «عذاب» قرار گیرد «۲».

۱۹- ابن مسعود می‌خواند: «ان کانت الا (زقیهٔ) واحدهٔ» به جای «صیحهٔ ... «۳»».

۲۰- و باز ابن مسعود می‌خواند: «انی نذرت للرحمان صمتا»، به جای: «صوما» «۴».

۲۱- و السارق و السارقهٔ فاقطعوا (ایمانهما) «۵» به جای: «ایدیهما».

۲۲- «و ایقن أن الفراق» به جای: «ظن «۶»».

۲۳- قرائتی از ابی بن کعب به این صورت: «اخرجنـا لهم دابـهٔ من الأـرض تنبؤهم» به جای: «تکلمهم» «۷». (۱) تفسیر القرآن العظیم/ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۲ از (ذیل صفحه) البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۲۲۱.

مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۶۷. التمهید، ج ۲، ص ۱۰۳. الاتقان، ج ۱، ص ۴۷. و الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۲.

(۲) تفسیر کبیر/ رازی، ج ۱، ص ۲۱۳. التمهید، ج ۲، ص ۱۰۲. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۸۰.

البرهان/ زرکشـی، ج ۱، ص ۲۲۲. بحوث فی تاریـخ القرآن و علومه، ص ۱۵۶. الاتقان، ج ۱، ص ۴۷. به نقل از: فضائل ابی عبیـد. جامع البیان/ طبری، ج ۲۵، ص ۷۵. البیان، ص ۱۹۷. المصنف، ج ۳، ص ۳۶۴.

و محاضـرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴. کنز العمـال، ج ۲، ص ۳۸۸ به نقـل از: دیلمی همین مـاجرا را به پیـامبر- ص- نسـبت می‌دهد.

(۳) التبیـان، ج ۱، ص ۸. البرهان/ زرکشـی، ج ۱، ص ۳۳۵. البیان، ص ۱۹۶. تفسـیر طبری، ج ۱، ص ۱۸. التمهید، ج ۲، ص ۱۰۸. الکشاف، ج ۴ ص ۱۳. و النشر، ج ۱، ص ۲۷.

(۴) التمهید، ج ۲، ص ۱۰۳. به نقل از: تذکرهٔ الحفاظ، ج ۱، ص ۳۴۰.

(۵) البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۶. و محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

(۶) البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۳۳۷.

(۷) همان مدرک، ص ۳۳۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۰

۲۴- آیه زیر این چنین هم قراءت شده است: «فکانت کالحجارهٔ «۱»» به جای: «فَهِیَ کَالْحِجارَهِٔ» و نمونه‌های متعدد دیگری که مجال استقصای آنها در این مختصر نیست.

دستور کلی: آنچنان بخوانید که به شما آموخته‌اند

اگر به پیـامبر- ص- و ائمه- علیهم السـلام- مراجعه کنیم در می‌یابیم که آنان از هر گونه تصـرف و تبـدیلی در آیات قرآن ممانعت می‌کنند. بلکه حتی از هر نوع تصرفی در ادعیه مستحب، جلوگیری کرده‌اند و اجازه نداده‌اند که ما لفظی را- بدلخواه- با لفظ دیگر عوض کنیم. شواهد گفتار بالا بسیار می‌باشند ما تنها به آوردن چند نمونه اکتفا میکنیم:

۱- روایتی از پیـامبر منقول است که: حضـرت دعائی به براء بن عازب تعلیم داد. در دعا این ترکیب «... و (نبیک) الـذی ارسـلت ...» وجود داشت. هنگامی که براء خواست دعا را نزد پیامبر- ص- بازخوانی کند گفت: «... و (رسولک) الذی ارسلت ...» پیامبر- صلّی اللّه علیه و آله و سلم- فرمود: نه، و نبیک الذی ارسلت «۲»».

۲- از عبد اللّه بن سنان منقول است که: امام صادق- ع- فرمود:

دچار شـبهه‌ای خواهید شد که در اثر آن بدون علم راهگشا و پیشوای هدایت کننده باقی خواهید ماند. از این شبهه کسی نجات پیدا نمی‌کند مگر آن که به دعای غریق متوسل شود و خدا را بخواند.

گفتم: دعای غریق چگونه است؟

امام فرمود: می‌گویی: «یا اللّه، یا رحمان، یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک».

گفتم: «یا مقلب القلوب و (الابصار) ثبت قلبی علی دینک».

امام فرمود: خداوند عز و جل مقلب القلوب و الابصار هست. اما آن طور که می‌گویم بگو: «یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک» «۳».

۳- از امام باقر مروی است- و سائل و محجهٔ البیضاء آن را به امام جواد نسبت می‌دهنـد- (۱) محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

(۲) رک: مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۸۲. به نقل از التبیان. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۰۴.

و البیان آیهٔ اللّه خوئی، ص ۱۹۸. به نقل از: التبیان، ص ۵۸.

(۳) اکمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۲. بحار، ج ۹۲، و اعلام الوری، ص ۴۳۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۱

که فضیلت کسی که با عربیت آشناست نزد خداوند از فرد ناآشنا با آن بیشتر است. به دلیل این که: آشنا با عربیت قرآن را چنان که نازل شده است می‌خواند «۱». و دعایش بـدون لحن و غلط است اما آن دیگری در قراءت خود دچار غلط شده و قراءت غلط به نزد

خداوند صعود نمی کند.

در وسائل بخش آخر حدیث چنین است: «دعای ملحون و غلط خوانده شده نزد پروردگار، بالا نمی‌رود «۲»».

۴- امیر المؤمنین- علیه السلام- اجازه تبدیل کلمه‌ای را به مترادف آن حتی در مقام تفسیر نمی‌دهد. مردی نزد امام قراءت کرد: «و طلح منضود» امام- ع- فرمود: «طلح» چیست؟ درست آن: «و طلع منضود» است. سپس امام خواند: «طلعها هضیم ...» ما پرسیدیم: آیا آن را تغییر و تحویل ندهیم، و معنای آن را روشن نکنیم؟ فرمودند: قرآن دیگر از امروز کمترین تغییر و تحوّلی را بخود نخواهد دید «۳».

توضیحی درباره روایت

صدر روایت کمی مبهم است و حقیقت مطلب آن است که امام- علیه السلام- در صدد تصحیح مفهوم «طلح» است- که میان مردم جا افتاده است- مردم «طلح» را به درخت «عظاه» تفسیر می کرده‌اند؛ درخت بزرگی که شتران از آن تغذیه می کنند، امام می‌خواهد بگوید: آنچه که خداوند به واسطه آن بر بندگان منّت گذاشته است «طلع» است؛ طلعی رسیده و خوش خوراک و سهل الهضم.

اما «طلع» را اهل لغت شکوفه درخت خرما می‌دانند؛ شکوفه‌ای که در میان دو قشر ضخیم قرار دارد که آن را در برگرفته‌اند و سر بسته می‌باشد. این شکوفه رسیده و قابل (۱) در متن حدیث بالا، «حیث انزل» آمده است. و در وسائل: «کما انزل» است.

(۲) کنز العمال، ج ۲، ص ۱۸۹. به نقل از: ابن عساکر المحجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۳۰۹. و وسائل الشیعهٔ، ج ۴، ص ۸۶۶ به نقل از: عدهٔ الداعی، ص ۱۰.

(۳) کنز العمال، ج ۲، ص ۳۲۸ به نقل از: ابن الانباری، در: المصاحف، ابن جریر. جامع البیان، ج ۲۷. ص ۱۰۴. محجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۲. القراآت القرآنیهٔ تاریخ و تعریف، ص ۹۹ به نقل از:

گلدزیهر، ص ۵۵. و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۳۲۲. و ج ۲، ص ۱۱۰ به نقل از: ابن جریر و به نقل از: القراآت الشاذه، ص ۱۵۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۲

خوردن است «۱». اما درخت «عظاه» این خصوصیات را ندارد و خوراک شتران است.

پس از آن که امام طلع را در کاربرد دیگر قرآنی آن «طلع هضیم» تفسیر می کند پرسندگان خیال می کنند میتوانند کلمه را به کلمه مترادف آن تبدیل کنند. و ظاهرا آن را جایز می‌دانند لذا می گویند: آیا آن را تغییر و تحویل ندهیم؟ و امام با بیان یک قاعده کلی این کار را منع می کند و می گوید: قرآن نباید دست بخورد.

علت این منع کاملا روشن است؛ زیرا اجازه تبدیل کلمات به مترادف آنها و ادخال تفاسیر در آیات برای نسلهای آینده اشکالات متعددی به بار می‌آورد و باعث اختلاط آیات قرآن با کلمات بشری می گردد. و مفاسد متعدد دیگری که بر همگان آشکار است.

۵- شخصی نزد امام صادق- ع- آیاتی از قرآن را بر خلاف قراءت مرسوم خواند. امام صادق- ع- فرمودند: «از این قراءت خودداری کن و چنان که مردم می‌خوانند بخوان تا آن که قائم ما قیام کند. در آن هنگام، قائم، کتاب خداوند را بر اساس واقعیّت و حدودش خواهد خواند. و مصحف مکتوب توسط علی- علیه السلام- را ظاهر خواند ساخت ...» «۲».

توضیحی دیگر

درباره قراءت این شخص چند احتمال می‌توان داد:

۱- قراءت آیات به لهجه غیر متداول. یعنی همان آیات موجود را با اعراب دیگری خوانده باشد. و ضمیر «یقرؤها» به حروف و

آیات بر گردد.

۲- تبدیل کلمه به مترادف آن صورت گرفته باشد مثلا: به جای «عهن، صوف» خوانده باشد. و به جای: «فاسعوا، فامضوا» گفته باشد و مانند آن.

۳- و بالأخره ترتیب آیات قرآن را به هم زده باشد. و آن را به حسب تاریخ نزول خوانده باشد آن طور که نزد قاری به نظر می‌رسیده است ... و یا آن که به آیات، بعضی تأویلات را افزوده باشد. تاویلاتی که با آیه همخوانی داشته باشد. شاید امام می‌خواهد (۱) رک: البحر المحیط، ص ۵۵۳ و ۵۵۴.

(۲) الکافی، ج ۲، ص ۴۶۲. بصائر الدرجات، ص ۱۹۳. محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۳. الوافی، ج ۵، ص ۲۷۳. کتاب صلوة مصباح الفقیه، ص ۲۷۵. وسائل، ج ۴، ص ۸۲۱. و رک: عدة رسائل مفید، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ المسائل السرویه.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۳

در بیان خود: «... هنگامی که قائم ما قیام کند کتاب خداوند را چنان که شایسته آن است قراءت خواهد کرد. و مصحف علی- ع- را ظاهر خواهد کرد ...» به این نکته اشاره کند که افهام عمومی از درک معنای درست آیات قاصر است و آنچه را که آنان تفسیر و تأویل آیات می‌دانند، صلاحیت تأویل و تفسیر آیات را ندارد. کما آن که از معرفت نازله با آیات بی‌خبر می‌باشند و با رسول خدا- ص- زندگی نکرده‌اند و آیات را از او فرا نگرفته‌اند. قبلا سخن عکرمه را در این زمینه نقل کردیم که: «اگر جن و انس جمع شوند و بخواهند قرآن را طبق نزول آیات مرتب کنند نخواهند توانست «۱»».

به اضافه آن که تغییرات ادعایی مستند به برخی اخبار آحاد است و تضمینی بر درستی این اخبار نمی‌باشد. لذا ناچار، ملتزم به اجماع امت شده و آنچه را که مقبول همگان است و صحت آن قطعی تلقّی شده است می‌پذیریم.

شیخ مفید (ره) در سخن زیر به این مطلب اشاره دارد: به این دلیل ما را از قراءت بر طبق بعضی از اخبار که با مصحف فعلی اختلاف دارد منع کرده‌اند که این اخبار به صورت آحاد نقل شده است و چه بسیار که فرد واحد در منقولات خودش دچار خطا شده است «۲».

۶- شخصی در مقام استدلال بر مطلبی- غیر از مطلب ما- می‌گوید: «... اگر درست باشد. کسی آیات قرآن را به مترادف و یا غیر مترادف آن تبدیل کند، قرآن بودن قرآن از میان می‌رود. در حالی که کلام خداوند است، و اعجاز جاویدان، مخدوش می‌گردد و سخن خداوند تحقق پیدا نمی‌کند که: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ ... «۳»

۷- از سفیان بن سمط مروی است که: از امام صادق- ع- خواستار تنزیل قرآن شدم؟ امام فرمود: آنچنان بخوانید که به شما آموخته‌اند «۴». ائمه- علیهم السلام- مردم را از ادخال تفاسیر و تأویلات، در قراآت خود منع می‌کردند. (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۵۸.

(۲) عدة رسائل/ مفید، ص ۲۲۶ المسائل السرویه.

(۳) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۴۴.

(۴) الکافی، ج ۲، ص ۴۶۱. وسائل، ج ۴، ص ۸۲۱. کتاب الصلاة مصباح الفقیه، ص ۲۷۵. التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۸۹ و البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۷. در حاشیه کتاب می‌گوید: این روایت در: انتصار هم نقل شده است.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۴

۸- مردی از ابو الحسن- علیه السلام- سؤال کرد: «فدایت گردم! آیاتی از قرآن می‌شنویم که با آیات مکتوب در مصاحف ما فرق دارد. و نمی‌توانیم آنها را چنان که از شما رسیده است قراءت کنیم، آیا گناه کرده‌ایم؟! حضرت فرمود: نه، آنچنان که آموخته‌اید بخوانید. بزودی کسی که به شما تعلیم دهد خواهد آمد «۱»».

ظاهرا این شخص از قراآت مختلف سؤال می‌کند که احیانا قراءت به مترادف و تفسیرات بی‌رویّه است و بر خلاف آیات موجود در

قرآن است. همچنین وی از آیاتی که با پاره‌ای تفاسیر از ائمه روایت شده است می‌پرسد. آنچنان که در نمونه (۵) نقل کردیم و توضیح دادیم. امام- علیه السلام- هم هر نوع قراءت غیر متداول را منع کرده دستور التزام به قراءت واحد را که مقبول مردم است می‌دهد.

جالب آن که کسی که معتقد به درستی قراآت هفتگانه است. در قبال این روایت، متحیر شده، بر آن چنین تعلیق می‌زند:

«... نمی‌دانیم چطور این روایت می‌تواند دلیل صریحی باشد بر آن که ائمه- علیهم السلام- قراآت معروف در زمان خود را معتبر می‌دانند- حال آن که روایت درست در صدد نفی قراآت متعدد است- و اگر ائمه معتقد به قراآت متعدد نبودند اجازه قراآت متعدد را در نماز نمی‌دادند» «۲».

حقیقت مطلب آن است که این روایت از هر نوع افزایشی در آیات و عدول از طریق مرسوم در قراءت، ممانعت می‌کند. و ثابت هم نشده است که در آن زمان قراآت متعدد، متداول بوده است تا گفتار و ادعای فوق صحیح باشد. و روایت- حداقل- در این زمینه ظهوری ندارد و گفتار مدعی را تأیید نمی‌کند. و روایت دیگری هم که نشان دهد ائمه قراآت مختلف را صحیح می‌دانسته‌اند در دست نداریم.

۹- هنگامی که عمرو بن عبید از امام باقر- علیه السلام- درباره آیه شریفه: وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوی «۳» سؤال می‌کند. امام در پاسخ از جمله می‌فرماید: «ای عمرو! مردم موظفند قرآن را آن طور که نازل شده است بخوانند و اگر احتیاجی به تفسیر آیات پیدا (۱) الکافی، ج ۲، ص ۴۵۳. الوافی، ج ۵، ص ۲۷۳. وسائل، ج ۴، ص ۸۲۱. و کتاب الصلاهٔ- مصباح الفقیه، ص ۲۷۵.

(۲) القراآت القرانیه، تاریخ و تعریف، ص ۶۹. و البیان آیهٔ اللّه خوئی، ص ۱۸۳.

(۳) سوره طه، آیه ۸۱ آراء حول القرآن.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۵

کردند به سوی ما بیایند و از طریق ما به هدایت دست پیدا کنند «۱»».

معنای روایت آن. است که مردم حق هیچ گونه دخل و تصرفی در آیات، اعم از تفسیر- به رأی، تبدیل به مترادف و غیره را ندارند بلکه باید در تمام موارد به ائمه رجوع کرد.

۱۰- از داوود بن فرقد و معلی بن خنیس منقول است که گفتند: ما نزد امام صادق- علیه السلام- بودیم و ربیعهٔ الرأی هم با ما بود. امام- ع- درباره فضیلت قرآن سخن می‌گفت. در سخنان خود فرمود: اگر ابن مسعود قرائتی مانند قراءت ما نداشته باشد و مانند ما قراءت نکند گمراه است. ربیعهٔ الرأی گفت: آیا گمراه است؟!.

امام فرمودند: آری، اما، ما طبق قراءت ابی بن کعب، قرآن را تلاوت می‌کنیم «۲» امام- ع- قراءت خودشان را همان قراءت ابی بن کعب می‌داند که مطابق قواعد اعراب است و متعارف می‌باشد. و هر قرائتی جز آن را گمراهی می‌داند حتی اگر این قراءت از عبد اللّه بن مسعود باشد. و این بهترین دلیل بر لزوم قراءت واحد است.

یکی دیگر از دلایل وحدت قراءت، نقلی است که از عبد الرحمان سلمی رسیده است: قراءت ابو بکر، عمر، عثمان، زید بن ثابت، مهاجرین و انصار، یکی بوده است «۳».

و یا روایتی از انس مؤید ادعای ماست: پشت سر پیامبر اکرم- ص- ابو بکر، عمر، عثمان و علی- ع- نماز خواندم همه آنها قراءت میکردند: «مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» «۴».

۱۱- ابن جزری، از: عمر بن خطاب زید بن ثابت از صحابه و ابن المکندر، عروهٔ بن الزبیر، عمر بن عبد العزیز و عامر شعبی از تابعین نقل می‌کند که گفتند: قراءت سنت است که بعدی از اولی فرا می‌گیرد. لذا آنچنان قراءت کنید که به شما آموخته‌اند ... «۵».

ظاهرا مراد از گفتار بالا مخالفت با کسانی است که قرآن را بدلخواه خود می‌خواندند. کلمات آن را به مترادفات بدل می‌کردند و

تفسیرهای خود را به آن می‌افزودند و نقطه و اعراب آن را کم و زیاد می‌کردند و غیر آن ...

۱۲- از ابن مسعود منقول است که گفت: قرآت را نزدیک بهم یافتم. پس شما (۱) تفسیر فرات، ص ۹۱ و ۹۲. و وسائل، ج ۱۸، ص ۱۴۹ به نقل از: تفسیر فرات.

(۲) الکافی، ج ۲، ص ۴۶۳. و وسائل، ج ۴، ص ۸۲۱ به نقل از: کافی.

(۳) آراء حول القرآن آیهٔ اللّه فانی، ص ۵۳ و ۵۴. و آلاء الرحمان، ص ۳۱ به نقل از: ابن الانباری.

(۴) آلاء الرحمان، ص ۳۱ به نقل از: ابی داوود.

(۵) النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۱۷. و القراآت القرآنیهٔ تاریخ و تعریف، ص ۸۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۶

آنچنان بخوانید که به شما آموخته‌اند «۱».

۱۳- از امیر المؤمنین مروی است که فرمود: «پیامبر خدا- ص- به شما دستور می‌دهد قرآن را آنچنان تلاوت کنید که به شما آموخته‌اند» «۲». (۱) النشر، ج ۱، ص ۳۲.

(۲) النشر، ج ۱، ص ۳۳. القراآت القرآنیهٔ تاریخ و تعریف، ص ۸۲. و المناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۷

فصل پنجم اجتهادات و پندارها

ارزیابی قراءت قراء

اگر حالت عمومی قراء و کسانی را که به امور مربوط به قرآن پرداخته‌اند در نظر بگیریم در می‌یابیم که آنان در نقل نص آیات قرآن و رسم الخط آن از خطا ایمن نبوده و اشتباهات فاحشی مرتکب شده‌اند. بسیاری از بزرگان ادبیات عرب، قرآت قراء را خطا شمرده و آنان را به ضعف عربیت متهم داشته‌اند. و به بسیاری از قرآت آنها حمله کرده آنها را مخالف قواعد عربی دانسته‌اند «۱» بعضی از ادباء تا آن جا پیش می‌روند که می‌گویند:

«... ابو عثمان بن جنّی در دو کتاب خود، «الخصائص» و «مصنف». تمام قراء را به کم درایتی توصیف می‌کند و آنان را به سهو و غلط نسبت می‌دهد؛ زیرا که در هنگام شک و تردید هیچ مقیاس و معیاری ندارند. «۲»

و قراء- هنگام بحث از بعضی قراآت- می‌گوید: شاید این قراءت از توهمات قراء باشد؛ زیرا کمتر کسی از قراء از این گونه توهمات ایمن مانده است «۳».

و یا ابن قتیبه می‌گوید: «... همچنین است لحن و اشتباه اصحاب لحن از قراء متأخر که قراءت آنان بر کتاب، حجت نمی‌باشد؛ زیرا از گذشته دور، مردم قرآن را به لغات و لهجه‌های خود قراءت می‌کردند. و مردم از بلاد مختلف که لهجه‌شان عربی نبود (۱) برای مثال رک: التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۶ و ۳۷.

(۲) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۷ به نقل از: الدراسات عظیمه، ج ۱، ص ۳۲ و ۳۳.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۹ در حاشیه کتاب به نقل از: البحر المحیط، ج ۵، ص ۴۱۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۸

با عربیت هم آشنا نبودند. قرآت را دست به دست و سینه به سینه منتقل کردند. لذا اغلاط بسیاری در قرآت آنها راه یافت و قرآت شاذ رواج یافت و در قراءت قرآن و کلمات آن اخلال کردند». و به گفته خود ادامه داده با اشاره به حمزهٔ بن حبیب زیات،- یکی از

قراء سبعه- می گوید:

«از کسانی که قرائتشان را مورد بررسی قرار دادم کسی را پرخطاتر از وی ندیدم.

آشـفتگی سخنان وی از همه بیشتر بود؛ زیرا وی کلمه‌ای را به شکل خاصی که به نظرش درست است در قرآن به کار می‌برد. و بعد برای اثبات نظر خود اصلی را تأسیس می کند. و با قراءت دیگران بدون دلیل مخالفت می کند. و در آیات، قرائتی را انتخاب می کند که به سـختی توجیه‌پـذیر می‌باشـد به اضافه آن که وی در قراءت خود، مـذاهب قراءت عرب و اهل حجاز را زیر پا می گـذارد ...» و بعد می گوید:

«بسیار کم هسـتند از طبقه قراء کسانی که ماننـد حمزه دچار توهمات نشده باشـند و به غلط نیفتاده باشـند» و در آخر سـخن خود به قراءت حسن بصـری اشاره می کند: «و لا أدرأتکم به»- با همزه- «و ما تنزلت به الشیاطون». «و ما انتم بمصرخی ...» «(۱)»- با کسر «یاء» ما نیز در فصل: «حافظ فراموش کار و عالم بدعتگذار» سخن ابن مجاهد را که شایسته دقت است نقل کردیم.

در این جا ما در صدد بررسی سخنان تمام علما در این زمینه نیستیم. و آنچه را ذکر کردیم برای اشاره به مقصود کافی می‌دانیم.

اجتهادات باطل

در این زمینه از سه نوع اجتهاد باطل نام می‌بریم.

نوع اوّل: این نوع اجتهـاد باطـل از روایت منقول از امـام صـادق- علیه السـلام- بر می آیـد. امـام فرمودنـد: «اهـل عربیت- ادبا- کلام خداوند را تحریف کرده از مقصود آن بر می گردانند». گفته می‌شود که روایات دیگری نیز به این مضمون وجود دارد «(۲)».

مقصود از این نوع تحریف آن است که ادبا با طرح اعراب‌های مختلف و (۱) التمهید، ج ۲، ص ۳۸ به نقل از: تاویل مشکل القرآن، ص ۵۸- ۶۳.

(۲) البیان آیهٔ اللّه خوئی، ص ۲۴۸. و بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۳۱۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۱۹

پیش کشـیدن مبـاحث نحوی، و فرضـیه سـازی برای حرکـات محتمـل، باعث انحراف اذهان از معنای اصلـی آیات شـده و به چپ و راست رفته و حتی کسانی که کـج فهم باشـند به معانی نادرست دست یافته آنها را به قرآن نسـبت می‌دهنـد. این کار باعث می‌شود مقصود اصـلی آیات، پنهان باقی بماند، و راههای ورود به سرچشـمه قرآن بسته گردد و معانی قرآن فراموش گردد. این ادبا مصداق سخن امام باقر- علیه السلام- می گردند که می‌فرماید:

«کلمـات قرآن را بپـا داشـتند ولی حـدود آن را ضـایع ساختنـد. آیات را روایت می کننـد لیکن رعایت نمی کننـد «۱»». مطلب بالاـ با مراجعه به کتب ذیل روشن خواهد شد:

۱- الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۷۹- ۱۸۶. (سیوطی موارد آن را بیان می کند).

۲- التمهید فی علوم القرآن، ج ۲.

۳- الکشف عن وجوه القراآت السبع.

۴- کتاب حجهٔ القراآت و غیر آن.

این نوع تحریف و اجتهاد باطل، با فرض حفظ رسم الخط و نص آیات است و عدم تصرف در کتابت آنها.

نوع دوّم: یکی دیگر از اقسام اجتهاد باطل، نوعی است که منجر به مخالفت رسم الخط و حتی نقل و روایت است. نمونه این اجتهاد باطل توسط ابو بکر بن مقسم صورت گرفته است. وی از قراآت، آن را انتخاب می کرد که به نظرش با اصول و قواعد عربی سازگار باشد اگر چه این قراءت مخالف رسم الخط مصحف و یا نقل باشد.

علیه ابو بکر مجلسی منعقد شد و بر ممانعت از کار وی اجماع حاصل شد «۲» در آن مجلس قراء و فقها حضور یافتند و آوردند تازیانه بزنند که توبه کرد. درباره او گفته‌اند:

قراءت موافق عربیت و رسم الخط را تجویز می‌کرد اگر چه مخالف قراآت منقول و مروی باشد «۳». (۱) رک: الکافی، ج ۸ ص ۵۳. بحار، ج ۷۵، ص ۳۵۹. وافی، ج ۵، ص ۲۷۴. المحجهٔ البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۴. و البیان آیهٔ اللّه خوئی، ص ۲۴۹.

(۲) طبقات کبری/ ابن سعد، ج ۲، ص ۵۴. الاتقان، ج ۱، ص ۷۷. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۱ به نقل از: دو منبع پیشین القراآت القرآنیهٔ فضلی، ص ۵۰ و ۸۲ به نقل از غایهٔ النهایهٔ، ج ۱، ص ۱۲۴ و به نقل از: غیث النفع، ص ۲۱۸.

(۳) النشر، ج ۱، ص ۱۷ و ۳۵. و تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۰

نوع سوم: درست عکس نوع دوم است. یعنی در این نوع اجتهاد باطل جمود محض حاکم است در حالی که در نوع دوّم اجتهاد بر نقل حاکم بود. در این نوع، قراء بدون کوچکترین تعمقی و توجهی به قواعد عربی به صرف این که قراءت سنت متبع است هر قرائتی را که نزد ایشان ثابت می‌گشت آن را متبع می‌دانستند اگر چه با قواعد عربی و اصول مسلم مخالف باشد. در این زمینه نه لغت معیار بود و نه قواعد عربی بلکه معیار فقط و فقط نقل بود؛ زیرا نقل لازم الاتباع بود و می‌بایست مورد عمل قرار گیرد «۱».

با توجه به مواردی که از بیسوادی و ضعف عربیت قراء نقل شد شیوع این نوع اجتهاد باطل روشنتر می‌گردد. ما در زیر، موارد متعددی از قراءت را که در آن غلطهای فاحش لغوی، اعرابی و خلاف قاعده رخ داده است نقل می‌کنیم.

نمونه‌های خطای در اعراب

از جمله خطاهای اعرابی که کمتر آشنای به قواعد عربی مرتکب آنها می‌شود و علما به غلط بودن آنها حکم کرده‌اند موارد زیر می‌باشند:

۱- قراءت ابن عامر: «کن فیکون» «۲» به نصب مضارع. ابن عطیه این قراءت را لحن و غلط می‌داند «۳».

۲- قراءت نافع، ابن کثیر و حمزه: «امّن هو قانت» «۴» بدون تشدید «میم» «۵» اخفش و ابو حاتم این قراءت را لحن و غلط می‌دانند «۶».

۳- اعمش، حمزه و یحیی بن وثاب، می‌خواندند: «ما انتم بمصرخی»- با کسر یاء- گویا فکر کرده‌اند «باء» حرف را جر می‌دهد «۷».

(۱) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۴۱۵. و القراآت القرآنیهٔ، ص ۷۵.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۱۷.

(۳) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۶ به نقل از: البحر المحیط ابو حیان، ج ۱ ص ۳۶۶. و النشر، ج ۱، ص ۱۰.

(۴) سوره زمر، آیه ۹.

(۵) النشر فی القراآت العشر، ج ۲، ص ۳۶۲. و التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۷ از: النشر.

(۶) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۷ به نقل از: البحر المحیط ابو حیان، ج ۷، ص ۴۱۸.

(۷) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۹ به نقل از: البحر المحیط، ج ۵، ص ۴۱۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۱

۴- یکی از متقدمین- می‌گویند حسن بصری بوده- چنین می‌خواند: «و ما تنزّلت به (الشیاطون)» «۱» به گمان این که شیطان با «واو» و «نون» جمع بسته می‌شود «۲».

۵- ابن عامر می‌خواند: «و کذلک زین للمشرکین قتل اولادهم شرکاؤهم» «۳» به رفع قتل نصب اولاد و جرّ شرکاء. او «قتل» را به

«شرکاء» اضافه می‌کرد و میان آنها فاصله‌ای می‌انداخت بدون این که این میان ظرفی قرار گیرد.

ابن قتیبه می‌گوید: «اگر قراءت ابن عامر، به ضرورت شعری در میان شعری می‌آمد مردود واقع می‌گشت. همان طور که این مصراع رد شده است. «زجّ القلوص ابی مزاده» چه برسد به نثر که هیچ توجیهی ندارد. و بخصوص نثر قرآن که نظم کلام آن معجزه است و زیبایی بیان آن معترف به همگان می‌باشد؟!.

علت این که ابن عامر به چنین قرائتی پرداخته است نگارش «شرکائهم» با «یاء» در بعضی مصاحف بوده است «۴».

۶- زمخشری بر قراءت ابو عمرو: «فیغفر لمن یشاء» «۵» با ادغام «راء» در «لام» تعلیقی بدین گونه دارد: فیغفر و یعذّب مجزوم هم خوانده شده‌اند به عنوان عطف بر جواب شرط.

هر دو مرفوع هم خوانده شده‌اند: فیغفر و یعذّب. اگر پرسش کنید چگونه با جزم خوانده می‌شود؟! در پاسخ می‌گوئیم: «راء» را إظهار می‌کنند و «باء» را ادغام می‌کنند. اما ادغام کننده «راء» در «لام» مرتکب خطای فاحشی شده است. کسی هم که این قراءت را به ابو عمرو نسبت می‌دهد دو خطا مرتکب شده است. چون که این قراءت غلط را به (۱) سوره شعراء، آیه ۲۱۰.

(۲) کشاف، ج ۳، ص ۲۳۹. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۸ و ۳۹ به نقل از: کشاف. القراآت الشاذه، ص ۱۰۸. البحر المحیط، ج ۷، ص ۴۶. در این کتاب آمده است: ابو حاتم گفت این غلط از اوست یا علیه او می‌باشد. نحاس می‌گوید: این به نظر تمام نحویین غلط می‌باشد. در این کتاب و کشاف: فراء می‌گوید: شیخ دچار اشتباه شده گمان کرده «نون» است که دو هجاء دارد.

(۳) سوره انعام، آیه ۱۳۷.

(۴) کشاف، ج ۲، ص ۷۰ و رک: تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۴۴ و ۱۴۵. و الکشف، ج ۱، ص ۴۵۳ و ۴۵۴.

(۵) سوره بقره، آیه ۲۸۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۲

آشناترین مردم به عربیت نسبت می‌دهد. و این نسبت نشانه جهل بزرگ نسبت دهنده میباشد.

علت این گونه روایات، قلت ضبط راویان است. و قلت ضبط هم نتیجه کم درایتی و عدم تعقل روات است مانند این خطاها را آشنای به نحو هرگز مرتکب نمی‌شود «۱»». پایان سخن زمخشری.

خطاهای دیگری از این دسته

۱- قراءت غلط حسن بصری که قبلا نقل کردیم: «و لا أدرأنکم به» با همزه.

۲- قراءت: «و ان تلوا و تعرضوا» تلوا از «ولایت» گرفته‌اند در حالی که از «لیّ» است به معنای گرایش به طرف یکی از متخاصمین.

۳- قراءت ابن محیصن: «فلا تشمت بی الاعداء» «۲» به فتح «تاء» و کسر «میم» و نصب «اعداء» در حالی که گفته نمی‌شود: «شمت اللّه العدو» بلکه می‌گویند:

«اشمت اللّه العدو» «۳».

۴- ابو عثمان مازنی، درباره قراءت اهل مدینه: «لکم فیها معائش» می‌گوید: این قراءت خطا و نادرست است و از نافع بن ابی نعیم فرا گرفته شده است در صورتی که او از عربیّت چیزی نمی‌دانست و قراآت غلط دیگری از این قبیل دارد «۴».

۵- مبرد می‌گوید: قراءت اهل مدینه: «هؤلاء بناتی هن اطهر لکم» «۵» غلط فاحشی می‌باشد. این قراءت از ابن مروان می‌باشد که با علم عربیت آشنا نبود «۶».

۶- ابن عامر می‌خواند: «ارجئه و أخاه» «۷» با همزه ابو علی فارسی این قراءت را غلط می‌دانست. ابن مجاهد و حوفی با فارسی همصدا شده ابن عامر را بر این قراءت تخطئه (۱) کشاف، ج ۱، ص ۳۳۰. و تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۴۵ به نقل از: کشاف.

(۲) سوره اعراف، آیه ۱۵۰.

(۳) التمهید، ج ۲، ص ۳۹ به نقل از: تأویل مشکل القرآن، ص ۵۸- ۶۳ و البحر المحیط، ج ۴، ص ۲۹۶.

(۴) التمهید، ج ۲، ص ۳۶ به نقل از: البحر المحیط، ج ۴، ص ۲۷۱ و به نقل از: المصنف، ج ۱، ص ۳۰۷. الاتقان، ج ۱، ص ۷۷. و النشر، ج ۱، ص ۱۶.

(۵) سوره هود، آیه ۷۸.

(۶) التمهید، ج ۲، ص ۳۶ به نقل از: المقتضب، ج ۴، ص ۱۰۵. و ابن خالویه، ص ۶۰.

(۷) سوره اعراف، آیه ۱۱۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۳

کرده‌اند «۱».

۷- عاصم می‌خواند: «نجی المؤمنین» «۲» با یک نون و تشدید «جیم» زجاج و فارسی این قراءت را لحن و غلط می‌دانند «۳».

۸- ابن بکار از ایوب از یحیی از ابن عامر، این قراءت را نقل می‌کند: «ادری اقریب» با فتح «یاء» و افزودن «همزه». این قراءت یعقوب است به روایت زید و ابو حاتم «۴».

اجتهادات نادرست دیگری در معنا و اعراب

الف: از جمله خطاهای اعرابی ناشی از اجتهادات باطل موارد زیر می‌باشند:

۱- از عروهٔ بن زبیر منقول است که از عایشه درباره سه غلط و لحن راه یافته در قرآن پرسید: ۱- «إِنْ هذانِ لَساحِرانِ» ۲- «وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكاةَ» ۳- «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ الصَّابِئُونَ».

عایشه گفت: ای خواهر زاده! اینها از خطای کاتبان است که در کتابت مصحف اشتباه کرده‌اند. سند این روایت با شرط دو شیخ صحیح می‌باشد «۵».

در حالی که خطا از خود عایشه است و مراد آیه را درک نکرده است و به قراءت صحیح، دست نیافته است.

۲- از سعید بن جبیر منقول است که: «و المقیمین الصلاهٔ» را لحن و غلط کاتبان می‌دانست. «۶» شکی نیست که سعید در این مورد به خطا رفته است. و عجیب آن که (۱) التمهید، ج ۲، ص ۳۶ به نقل از: البحر المحیط، ج ۴، ص ۳۶۰.

(۲) سوره انبیاء، آیه ۸۸.

(۳) التمهید، ج ۲، ص ۳۷ به نقل از: البحر المحیط، ج ۶، ص ۳۳۵.

(۴) النشر، ج ۱، ص ۱۶.

(۵) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۲. تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۲۰ به نقل از: المصاحف، ص ۳۴، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۱۸- ۳۱۹ به نقل از: المصاحف، ص ۲۳ و به نقل از: الانتصار باقلانی، ص ۱۸۴. و تاویل مشکل القرآن/ ابن قتیبه ص ۲۵ و ۲۶. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۵. تفسیر کبیر، ج ۲۲، ص ۷۴. التسهیل لعلوم التنزیل، ج ۱، ص ۱۷۳، ۱۶۴ و ۱۵ و رک: لباب التأویل، ج ۱، ص ۴۲۲.

(۶) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۴

رازی و نیشابوری جرأت تخطئه سعید را پیدا نکرده‌اند در حالی که قراءت فوق را صحیح می‌دانند. رازی در این باره می گوید: «راه یابی چنین غلطی به مصحف منقول بالتواتر از رسول اللّه- ص- بعید است. و چطور ممکن است ادعای وجود غلط در چنین

مصحف مجمع علیه کرد «۱»؟» نیشابوری هم می گوید: «سستی این ادعا آشکار است؛ زیرا که این مصحف متواترا از رسول خدا- ص- نقل شده است «۲» ...».

اما زمخشری در این مورد با صراحت می گوید: به این قبیل ادعاها نباید توجه کرد کسی این ادعاها را باور می کند که در کتاب، غور نکرده باشد و با مذاهب بیانی عرب آشنا نباشد و شیوه آنان را در نصب کلمات از باب اختصاص و تنوع در به کار بردن نصب نشناسد. کسی این ادعا را باور می کند که فراموش کرده است سابقین و اوّلین از مسلمانان که توصیف آنان در تورات و انجیل هم آمده است آنچنان بلند همت و غیور بودند که اسلام را از هر گونه مطاعن و عیوب حفظ می کردند و رخنه‌ای باقی نمی گذاشتند تا آیندگان بیایند و آن رخنه را پر کنند و پارگی را رفو نمایند «۳».

۳- از سعید بن جبیر منقول است که در قرآن چهار کلمه با لحن و خطا نگاشته شده‌اند: «الصابئون، المقیمین، فاصدق واکن من الصالحین و ان هذان لساحران ...» «۴»

اما واقع مطلب آن است که غلط و خطا از خود سعید است یا ناقل این روایت، آنچنان که قبلا توضیح دادیم.

۴- ابان بن عثمان هم نصب «المقیمین» را خطا می‌دانست و در مقام توجیه آن می گوید: کاتب پس از نوشتن ما قبل آن از املاء کننده پرسید: چه بنویسم؟ گفت:

«الْمُقِیمِینَ الصَّلاةَ» کاتب هم آنچه گفته شده بود، نوشت ... «۵» پاسخ ابان هم پاسخ هم نظران اوست که قبلا بیان کردیم. (۱) تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۰۶. و ج ۲۲، ص ۷۴. و لباب التأویل، ج ۱، ص ۴۲۲.

(۲) غرائب القرآن در حاشیه طبری، ج ۶، ص ۲۳.

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۳. تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۲۱. و التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۲۱ و ۳۲۲ به نقل از: المصاحف سجستانی، ص ۳۳ و ۳۴.

(۴) کشاف، ج ۱، ص ۵۹۰ و به نقل از آن در: لباب التأویل، ج ۱، ص ۴۲۲.

(۵) تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۲۰. التمهید، ج ۱، ص ۳۲۱ و ۳۲۲ هر دو به نقل از: المصاحف، ص ۳۳ و ۳۴ و به نقل از: معالم التنزیل و لباب التأویل، ج ۱، ص ۴۲۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۵

۵- ابراهیم نخعی مدعی است: «إِنْ هذانِ لَساحِرانِ» و «ان هذین لساحران» یکی است شاید کاتبان «الف» را به جای «یاء» گذاشته‌اند. همچنین است «واو» در:

«الصابئون و الراسخون» که به جای «یاء» گذاشته شده است. ابن اشته میگوید: مقصود آن است که در کتابت حرفی جای حرف دیگری گذاشته شده است مانند: «صلوة زکوة و حیوة» «۱».

ملاحظه کنید چگونه یک مطلب صحیح را نخست غلط تصور می کنند و بعد با زحمت در صدد چاره جوئی برآمده برای آن عذر تراشی می کنند.

۶- از ابن عباس روایت کرده‌اند که «واو» را از: «و ضیاء» در این آیه حذف می کرد: وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً. و می گفت: «واو» را از اینجا بردارید و در اوّل این آیه قرار دهید:

(و) الَّذِینَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ.

چرا که وی گمان می کرد عطف بر موصول قبل از آن است «۲» البته واضح است که ابن عباس در این مورد اشتباه کرده و حقیقت معنا را در نیافته است.

ب: از جمله خطاها عدم درک معنای برخی از آیات بود که منجر به اجتهادات باطل در قراءت آیات شد. برای نمونه موارد زیر را

ذکر می‌کنیم:

۱- از ابن عباس درباره آیه: مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاةٍ نقل شده است که گفت: این از اشتباه کاتب ناشی شده است. خداوند اعظم از آن است که نور او مانند نور مشکاة باشد بلکه درست این است: مثل نور المؤمن کمشکاة «۳».

۲- ابو حنیفه- به عمر بن عبد العزیز نیز منسوب است- آیه شریفه ذیل را چنین قراءت می‌کرد: إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ با رفع «اللّه» و نصب «علماء» «۴» ظاهرا این غلط و لحنی است که قاری مرتکب شده است و یا آن که معنای آیه را درنیافته است لذا

(۱) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۲) الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۲۰. الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۵ به نقل از: ابن ابی حاتم، سعید بن منصور و دیگران.

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۵ به نقل از: ابن اشته و ابن ابی حاتم.

(۴) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۳۴۴. البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۳۴۱. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵. الاتقان، ج ۱، ص ۷۶. و النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۱۶.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۶

آیه را بعنوان قراءت وی معرفی کرده‌اند تا شخصیت و وجهه علمی، اجتماعی و سیاسی وی حفظ گردد. و از این وجهه سودی به جیب کسانی برود «۱».

۳- دیگری می‌خواند: «فتوبوا الی بارئکم (فاقیلوا) انفسکم» چون که به نظر قاری دستور به قتل نفس صحیح نیست. این قراءت به قتاده نسبت داده شده است «۲».

۴- از عبید بن عمیر منقول است که بر عایشه وارد شده و گفت: آمده‌ام درباره آیه‌ای از کتاب خدا بپرسم که رسول خدا- ص- آن آیه را چگونه قراءت می‌کرد؟

عایشه گفت: کدام آیه؟

عبید گفت: الذین یأتون ما أتوا یا: الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا؟.

عایشه: کدام قراءت را بیشتر دوست داری؟

عبید: قسم به خدایی که جانم در ید قدرت اوست یکی از قراءتها نزد من از تمام دنیا محبوبتر است.

عایشه گفت: کدام قراءت؟

عبید گفت: الذین یأتون ما أتوا- ثلاثی مجرد-.

عایشه گفت: شهادت می‌دهم که رسول خدا- ص- آیه را چنین می‌خواند. آیه نیز چنین نازل شد لیکن هجاء و حروف آن تحریف شد «۳».

در صورتی که در قرآن موجود که: لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ آیه بدین صورت ثبت شده است: وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ «۴» و عایشه یا آن مرد دچار خطا شده و آیه را درست در خاطر نگهداری نکرده‌اند و یا این که به یکی از آنها و یا به هر دوی آنان به دروغ چنین نسبتی داده شده است.

۵- از ابن عباس به سند صحیح. روایت شده است که آیه شریفه: حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا را از اشتباه کاتبان می‌دانست و می‌گفت: آیه شریفه بدین صورت صحیح است: حتی تستأذنوا و تسلموا. و در عبارتی دیگر می‌گوید: به نظر من این از (۱) رک: التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۴ و ۴۵.

(۲) رک: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰۲. و التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۴.

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۵ به نقل از: ابن اشته در: المصاحف.

(۴) سوره مؤمنون، آیه ۶۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۷

خطای کاتبان است «۱» خازن در این باره می گوید: صحت مضمون این نظر مشکوک است؛ زیرا قرآن متواترا نقل شده است و صحت کتابت آیات قطعی است «۲».

عسقلانی در مقام اعتذار برآمده می گوید: این از کلمات متروک القرآئة است.

همچنین عذرهای دیگری نیز آورده‌اند «۳».

۶- از ابن عباس همچنین قراءت زیر منقول است: «افلم (یتبین) الذین آمنوا ان لو یشاء اللّه لهدی الناس جمیعا». به او گفتند: در مصحف «أ فَلَمْ یَیْأَسِ» آمده است ابن عباس گفت: گمان می کنم کاتب به این جا که رسیده بود چرت می‌زد و تمایز حروف را درک نمی کرد «۴».

زمخشری در این مورد می گوید: «... این ادعا و مانند آن درباره کتاب خداوند صادق نیست. کتابی که: «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ» چطور ممکن است چنین اشتباهی پنهان بماند و وارد مصحف امام (مصحف اهل مدینه یا شخص عثمان) گردد و دست به دست بزرگانی بگردد که اینقدر برای کتاب خدا ارزش قائلند و دقائق و جلائل کتاب را با دقت و موشکافی بررسی می کنند آنهم چنین کتابی که مرجع و اساس قانونگذاری امت می‌باشد و بنای جامعه بر آن استوار گشته است. به خدا قسم! این اتهامی است بدون کمترین شک و تردید «و اللّه هذه فریة مافیها مریة «۵»».

۷- همچنین با سند خوب از ابن عباس منقول است که می گفت: «وَ قَضی رَبُّکَ» در اصل: «و وصی ربک» بوده است و «واو» به صاد چسبیده و شکل و تلفظ کلمه را عوض کرده است «۶».

ضحاک در این باره می گوید: آیه به صورت: «و وصی ربک» خوانده و نوشته (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۵ به نقل از: ابن جریره ابن ابی حاتم و سعید بن منصور لباب التاویل، ج ۳، ص ۳۲۴ و فتح الباری، ج ۱۱، ص ۷.

(۲) رک: لباب التأویل، ج ۳، ص ۳۲۴.

(۳) رک: فتح الباری، ج ۱۱، ص ۷.

(۴) فتح الباری، ج ۸، ص ۲۸۲. الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۵ به نقل از: ابن انباری و کشاف، ج ۲، ص ۵۳۰.

(۵) الکشاف، ج ۲، ص ۵۳۰ و ۵۳۱.

(۶) فتح الباری، ج ۸، ص ۲۸۳. و الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۵ به نقل از: سعید بن منصور.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۸

می‌شد تا این که کاتبی قلم پر مرکبی را هنگام نوشتن آیه به کار برد و بر اثر آن «واو» به صاد چسبید. و برای اثبات نظر خود آیه زیر را شاهد می‌آورد.

وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ إِیَّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ و به عنوان نتیجه می گوید: اگر قضای خداوند بود کسی نمی‌توانست جلو قضای خدا را بگیرد. پس باید گفت: «وصیتی» است از خدا به بندگان «۱» ۸- باز از ابن عباس قراءت آیه شریفه «و وصی ربک» به این صورت نقل شده است: «و امر ربک». در توجیه این قراءت وی می گفت: اینها دو «واو» بوده‌اند که یکی از آنها به «صاد» چسبیده است «۲» ۹- شاید هم قراءت: و السارقون و السارقات فاقطعوا ایدیهما «۳» توسط یکی از قراء برای رعایت تناسب میان «ایدیهما» که جمع است با اصحاب ایدی که آنهم جمع است باشد.

۱۰- از مجاهد منقول است که آیه شریفه: وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَةٍ را نتیجه اشتباه کاتب می‌دانست. ابن مسعود این قراءت را صحیح می‌پنداشت: مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ «۴» وی مانند دیگران چون آیه خطاب به اهل کتاب است

نتیجه گرفته است که درست: اخذ میثاق از اهل کتاب است نه انبیا؟!

بکار گیری آیات در جهت توجیه دیدگاههای کلامی

بعضی از اجتهادات باطل هم ناشی از پایبندی به دیدگاه کلامی خاص بوده است.

این نوع اجتهاد معمول به کسانی است که برای اثبات نظرات و عقاید خود به تفسیر آیات متوسل می‌شوند. و در صورت عدم توفیق قراءت خاصی را پیش می‌گیرند تا آیات مدعای آنها را نشان دهد (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۱۸۵ به نقل از: ابن اشته.

(۲) همان مدرک:

(۳) محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

(۴) الدر المنثور، ج ۲، ص ۴۷ به نقل از: عبد بن حمید، فریابی، ابن جریر و ابن منذر.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۲۹

و نظرات آنها را اثبات کند. شاید به همین دلیل است که معتزله آیه شریفه وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکْلِیماً را به نصب اللّه می‌خوانند؛ زیرا به نظر معتزله خداوند سخن نمی‌گوید «۱».

جزری در این باره می‌گوید: «و در این آیه دلیل و حجتی برای اهل حق و دفع تنگ نظران و کسانی که دلشان بیمار است می‌باشد و مانند قراءت: «و ملکا کبیرا»- به کسر لام- که از طریق ابن کثیر و دیگران روایت شده است. این قراءت بزرگترین دلیل بر رؤیت خداوند در آخرت می‌باشد» «۲» برای دریافت حجم اختلافات قراآت و نمونه‌های آنها به کتب مربوطه به خصوص این کتب مراجعه کنید. فتح الباری، ج ۹، ص ۳۰- ۳۶. النشر فی القراآت العشر، حجهٔ القراآت و الکشف عن وجوه القراآت السبع.

استناد قراآت به چیست؟

قراء برای اثبات قراآت خود به امور استحسانیه و اجتهادیه متوسل شده‌اند. از جمله دلایل آنها برداشت‌هایی است که از رسم الخط مصحف، مقصود و مراد آیات به نحو خاص، اعتقاد به ترکیب نحوی خاص برای آیه، بنای صرفی کلمه، اشتقاق لغوی و انعکاس آن لغت در معنا مقایسه با موارد مشابه آن در قرآن و دیگر اموری که با پی‌جویی به دست می‌آید دارند. قراء در تفسیرات و تأویلات استحسانی خود آنقدر از حد معقول و عرف پسند خارج شده‌اند که درباره آنها گفته شده است:

«... این روشی را که قراء برای تأویل و توجیه کلمات در پیش گرفته‌اند به نظر ما صحیح نمی‌آید. آنان گاه برای ترکیبی بیست یا سی وجه از قراءت ذکر کرده‌اند و گاهی از این مقدار هم تجاوز می‌کنند تا آن جا که وجوهی از قراآت دهگانه- فقط قراآت دهگانه نه قراآت شاذ- به نهصد و هشتاد وجه می‌رسد. و این زیاده روی در اجتهاد از طرف قراء صورت گرفته است» «۳».

بله. این اسراف و زیاده‌روی است که اختلافات و اشتباهات زیان‌آوری به بار آورده (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۴۴. به نقل از: قسطلانی در: الاشارات، ج ۱، ص ۶۶.

(۲) النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۲۹.

(۳) تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۴۴.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۰

است. اندیشه‌های ناصواب را رایج ساخته است و وقت زیادی از علما را برای نشان دادن و رد این قراآت تلف کرده است. در آینده سخن ابن قتیبه را در این باب ذکر خواهیم کرد.

بهر حال برای وضوح بیشتر مطالب فوق می‌توان به کتبی که وجود استحسانیه و توجیهات را بیان نموده‌اند مراجعه کرد. و ما در این

جا برخی از نمونه‌ها را می‌آوریم و سعی می‌کنیم تنوع در دلایل این استحسانات را رعایت کنیم عمده نمونه‌ها را از دو کتاب «کتاب الکشف عن وجوه القرآات السبع» و «حجهٔ القراآت» ابو زرعه، عبد الرحمان بن محمد بن زنجله انتخاب کرده‌ایم. نمونه‌ها عبارتند از:

۱- مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ عاصم، کسائی و کسانی که «مالک» خوانده‌اند به آیه: قُلِ اللَّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ و دلایل دیگر توسل جسته‌اند «۱» و آنان که «ملک» خوانده‌اند دلیلشان آیه شریفه الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ و دلایل دیگر بوده است «۲».

۲- آیه شریفه غَیابَتِ الْجُبِّ رسم الخط آن «غیبت الجب» است. نافع، غیابات می‌خواند و استدلال می‌کرد: هر چه از چاه از نظر پنهان شود یک «غیابهٔ» است.

دیگران: غیابهٔ قراءت کردند طبق ظاهر رسم الخط به این دلیل که یوسف- علیه السلام- تنها در یک «غیابه» انداخته شد «۳».

۳- آیه شریفه: آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ که در رسم الخط «آیت للسائلین» است ابن کثیر، با توجه به رسم الخط آن را مفرد قراءت می‌کرد. و استدلال می‌کرد که: تمام ماجرای یوسف یک آیه بود. دیگران «آیات» خوانده‌اند به اعتبار این که الف آن محذوف است و گفته‌اند: هر حالتی که برای یوسف پیش آمد یک آیه بوده است ... «۴»» و از کتاب ابن زنجله و قیسی، نمونه‌های زیر را می‌آوریم:

۴- آیه شریفه: مَنْ یُصْرَفْ عَنْهُ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ ... «۵» حمزه، کسائی و ابو بکر: (۱) الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶. و به نقل از آن: التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۸۳ و ۸۴.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۸۴.

(۳) الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۲، ص ۵. و به نقل از آن، التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۸۴.

(۴) همان مدرک.

(۵)- سوره انعام، آیه ۱۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۱

«یصرف»- با فتح «یاء» و کسر «راء»- خوانده‌اند. یعنی من یصرف الله عنه العذاب دلیل ایشان آیه قبل از آن است که می‌گوید: قُلْ لِمَنْ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ ... و همچنین خداوند متعال آیه را با معادل «یصرف» ختم کرده است. یعنی فرموده است: «فقد رحمه» و نفرموده: «فقد رحم» لذا از قبیل فعل معلومی است که فاعل آن در جمله نیامده است. لذا سیاق جمله و در نظر گرفتن اوّل و آخر، ایجاب می‌کند آن را به صیغه معلوم بخوانیم.

اما دیگران: «یصرف» به صیغه مجهول- خوانده‌اند. و دلیل ایشان آن است که این وجه، اضمار کمتری را در بر دارند؛ زیرا که «یصرف»- به صیغه معلوم- نیاز به تقدیر فاعل- اللّه- دارد. و همچنین نیاز به اضمار کلمه «عذاب» می‌باشد.

اما اگر به صیغه مجهول قراءت کنیم در خود کلمه «یصرف» مفهوم «عذاب» نهفته است و نیازی به اضمار ندارد «۱».

۵- آیه شریفه: وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ «۲».

ابن عامر: وَ لَدارُ الْآخِرَةِ با یک لام و جر آخرهٔ قراءت می‌کرد و حجت وی اجماع قراء بر این قراءت در سوره یوسف: وَ لَدارُ الْآخِرَةِ «۳» بود ابن عامر مورد اختلافی را با مجمع علیه اثبات می‌کند.

دیگران: وَ لَدارُ الْآخِرَةِ- با دو لام و رفع آخره چون که نعت است- قراءت کرده‌اند.

و دلیل ایشان آیه شریفه: وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ «۴» در سوره اعراف است «۵».

۶- آیه شریفه: قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ «۶» نافع: «یحزنک» با ضم یاء و کسر زاء را در تمام قرآن- به استثنای سوره انبیاء- «لا یَحْزُنُهُمُ» با فتح یاء و ضم زاء از باب افعال دانسته و با ضم مضارعه قراءت کرده است.

«سیبویه» در توجیه قراءت فوق می‌گوید: «احزنته»- از باب افعال- یعنی او را در (۱) حجهٔ القراآت، ص ۲۴۳. و الکشف عن وجوه

القراآت السبع، ج ۱، ص ۴۲۵.

(۲) سوره انعام، آیه ۳۲.

(۳) سوره یوسف، آیه ۱۰۹.

(۴) سوره اعراف، آیه ۱۶۸.

(۵) حجة القراآت، ص ۲۴۶. و الکشف، ج ۱، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

(۶) سوره انعام، آیه ۳۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۲

حالتی اندوهناک قرار دادم و «حزنته»- ثلاثی مجرد- یعنی به او اندوه رساندم. لذا «لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ» یعنی کمترین اندوهی به آنان نمی‌رسد. و اگر بگویی «احزنته» یعنی کاری کردم که غم و اندوه او را فرا گرفت تنها نافع، فرق این دو صیغه را دریافته است «۱» ۷- آیه شریفه: إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ «۲».

نافع و ابن عامر «اللّه» را با رفع قراءت کرده‌اند؛ زیرا ما قبل اللّه پایان آیه است. و «اللّه» را مستأنف و آغاز آیه بعد گرفته‌اند. لیکن دیگران «اللّه» را مجرور تلاوت کرده و آن را بدل: «الحمید» دانسته‌اند «۳».

۸- آیه شریفه: لَئِنْ أَنْجانا مِنْ هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ قُلِ اللَّهُ یُنَجِّیکُمْ مِنْها «۴» عاصم، حمزه و کسائی: «انجانا»- به صیغه مفرد غایب- قراءت کرده‌اند بدون تاء یعنی: «لئن انجانا اللّه» و دلیل ایشان آن است که در مصاحف بدون «تاء» مضبوط است.

دیگران «لئن انجیتنا» خطاب به خداوند متعال قراءت کرده‌اند. و دلیل ایشان هم سوره یونس است که در آن می‌فرماید: لَئِنْ أَنْجَیْتَنا مِنْ هذِهِ و چون این مجمع علیه قراء است آن مورد اختلافی را به این ارجاع می‌دهیم و اختلاف را حل می کنیم «۵».

۹- آیه شریفه: وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ «۶» حمزه و کسائی: «بالبخل»- با دو فتحه- خوانده‌اند. لیکن دیگران: «بالبخل»- ضم و سکون- قراءت کرده‌اند. و این دو، دو لغت متفاوت می‌باشند. «۷»

۱۰- آیه شریفه: وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً «۸» نافع و ابن کثیر «حسنة» را به رفع خوانده‌اند و کان را تامه تصور کرده‌اند بدون خبر لذا «حسنة» فاعل «تکن» است. دیگران «حسنة» (۱) حجة القراآت، ص ۲۴۶.

(۲) سوره ابراهیم، آیه ۱ و ۲.

(۳) حجة القراآت، ص ۲۷۶. و الکشف، ج ۲، ص ۲۵.

(۴) سوره انعام، آیه ۶۳ و ۶۴.

(۵) حجة القراآت، ص ۲۵۵. و الکشف، ج ۱، ص ۴۳۵.

(۶) سوره نساء، آیه ۳۷.

(۷) حجة القراآت، ص ۲۰۳ و الکشف، ج ۱، ص ۲۸۹.

(۸) سوره نساء، آیه ۴۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۳

را منصوب خوانده‌اند و آن را خبر «تکن» دانسته‌اند. و اسم تکن را محذوف می‌دانند یعنی «ان تکن زنة الذرة حسنة «۱»؛ اگر همسنگ مورچه‌ای نیکی باشد».

۱۱- آیه شریفه: وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ «۲». عاصم و نافع: «یعلمه» با یاء قراءت کرده‌اند به دلیل آیه قبل: قالَ کَذلِکِ اللَّهُ یَخْلُقُ ما یَشاءُ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ وَ یُعَلِّمُهُ ....

دیگران: «نعلمه»- متکلم و با نون- خوانده‌اند. یعنی ما به او تعلیم می‌دهیم به دلیل آیه قبل: ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ «۳».

۱۲- آیه شریفه: تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ «۴» ابن کثیر، ابو عمر و ابن عامر و ابو بکر: «المیت» را با تخفیف- آن طور که نگاشته می‌شد می‌خواندند و دیگران: «المیّت» را با تشدید قراءت می کنند.
اصل کلمه «میوت» بوده است واو را بخاطر یای ما قبل آن قلب به یاء کردند مییت شد. کسانی که با تخفیف کلمه را خوانده‌اند تشدید را با کسر یاء سنگین دیده‌اند لذا یکی از یاءها را حذف کرده‌اند. و آنان که با تشدید خوانده‌اند طبق اصل، عمل نموده‌اند. این دو لغت مشهور می‌باشند «۵».
۱۳- ابن عامر «ابراهیم» را در قرآن به دو گونه قراءت می کرد: «ابراهیم» و «ابراهام». دلیل وی آن بود که: هر جا در مصحف با الف مکتوب بوده است با الف خوانده است و هر جا با یاء، با «یاء» خوانده است. و در قراءت خود از مصحف تبعیت کرده است.
مواردی که وی «ابراهیم» را با الف خوانده است عبارتند از: در تمام آیات سوره بقره، در سوره نساء و توبه بعد از آیه صد به بعد. در انعام خصوص آیه: «ملهٔ ابراهام» در سوره ابراهیم، نحل و مریم در تمام موارد آن: ابراهام. در عنکبوت. دوم: در عسق در تمام موارد سور مفصلات جز دو سوره ممتحنه که: «الاقول ابراهیم» قراءت کرده است. (۱) حجهٔ القراآت، ص ۲۰۳. و الکشف، ج ۱، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.
(۲) سوره آل عمران، آیه ۴۸.
(۳) حجهٔ القراآت، ص ۱۶۳. و الکشف، ج ۱، ص ۳۴۴.
(۴) سوره آل عمران، آیه ۲۷.
(۵) حجهٔ القراآت، ص ۱۵۹. و الکشف، ج ۱، ص ۳۳۹.
حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۴
همچنین در سوره اعلی: صُحُفِ إِبْراهِيمَ خوانده است.
و در باقی موارد «ابراهیم» را با یاء به صورت معمول خوانده است «۱».
۱۴- آیه شریفه: يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ «۲» ابو عمرو می‌خواند: «یضعّف لها العذاب» به تشدید «عین» با یاء و نائب فاعل بودن عذاب. وی در توجیه قراءت خود می گفت: تنها این کلمه را با تشدید خوانده‌ام آنهم بخاطر ما بعد آن: «ضعفین».
اما ابن عامر و ابن کثیر: «نضعّف»- متکلم و معلوم- با نصب عذاب بنابر مفعولیت و فاعل بودن «اللّه» قراءت می کردند. نافع و اهل کوفه قراءت می کردند:
«یضاعف ...» «۳».
۱۵- ابو عمرو، ابن کثیر، ابن عامر و ابو بکر قراءت می کردند: «فنا داها (من) تحتها الّا تحزنی» «۴» یعنی کسی که زیر پای مریم بود او را مورد خطاب قرار داد. و به تعبیر دیگر عیسی مریم را مخاطب قرار داد. دلیل این قراءت، روایتی است منقول از ابی بن کعب که گفت: کسی که با مریم سخن گفت همان جنینی بود که در شکم داشت.
اما دیگران: من تحتها- با کسر میم و تاء- خوانده‌اند. یعنی جبرئیل مریم را مخاطب قرار داد. دلیل این قراءت روایت ابن عباس است که گفت: «من تحتها» یعنی جبرئیل. و عیسی سخن نگفت تا وقتی که مریم وی را به نزد قوم خود برد. و عیسی در آن هنگام آغاز به سخن کرد.
دیگران از جمله حسن بصری گفته‌اند: «من تحتها» یعنی عیسی مریم را مخاطب قرار داد. لیکن کسر «من» اعم از عیسی و جبرئیل است. و احتمال این که منادی عیسی باشد یا جبرئیل هر دو وجود دارد «۵».

سخن آخرمان

کسی که با دقت به تصفح کتب قراآت، خصوصا دو کتاب: حجهٔ القراآت (حدود (۱) همان مدرک، ص ۱۱۳. و ۱۱۴.

(۲) سوره احزاب، آیه ۳۰.

(۳) حجهٔ القراآت، ص ۵۷۵. و الکشف، ج ۲، ص ۱۹۸.

(۴) سوره مریم، آیه ۲۴.

(۵) حجهٔ القراآت، ص ۴۴۱ و ۴۴۳. و الکشف، ج ۱، ص ۸۶ و ۸۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۵

هفتصد صفحه) و الکشف عن وجوه القراآت السبع (دو جلد) بپردازد، به این نتیجه می‌رسد که: رسم الخط قرآن بدون نقطه، حرکات و در بعضی جاها نبودن «الف» ها با اضافات استحسانات و قیاسهای من درآوردی سبب عمده اختلاف قراآت و تعدد آن گشته است.

و باز این نکته روشن می‌شود که: تمام این اجتهادات در جهت رسیدن به نص حقیقی آیات قرآنی یا حقیقت معنای آن بوده است. و پیشاپیش برای تمام قراء این نکته مسلم بوده است که نص حقیقی قرآن یک صورت دارد و لا غیر. لذا آنان می‌خواستند این نص را کشف کنند. برای همین است که مرتب سعی می‌کنند موارد اجماعی پیدا کنند و بعد موارد اختلافی را به آن ارجاع دهند. و قراءت ثابتی را برای مورد مختلف فیه پیدا کنند.

توجه به این دو کتاب به شکل روشنی نشان می‌دهد تمام اجتهادات و قیاسات- هر چند غلط- برای رسیدن به قراءت حقیقی قرآن که فقط یک صورت داشته است صورت گرفته است. و خود قراء معتقد بوده‌اند که آیات را «کما انزلت» باید قراءت کرد و تحریف و تبدیل قراءت جایز نیست. آنان نزول واحد را از جانب «اله واحد» امری مسلم و لازم التبعیه می‌دانسته‌اند. همچنین با توجه به عوامل اختلاف قراآت، نمی‌توان قراآت را در ده قراآت یا هفت قراءت، منحصر دانست بلکه با توجه به عوامل آن گاه بیشتر و گاه کمتر از ارقام مذکور می‌شود. و اگر مخالفت قرائتی با نص حقیقی قرآن به اثبات رسید، بطلان این قراءت آشکار گشته، دیگر نمی‌توان بر آن اعتماد کرد.

وانگهی این دو کتاب از زاویه خاصی به مسأله اختلافات قراآت پرداخته‌اند. اما اختلافات دیگری هم در زمینه آیات به وجود آمده‌اند که این کتابها به آنها نپرداخته‌اند.

از جمله سور و آیات منسوخ التلاوهٔ، وارد کردن بعضی تفسیرات در آیات، تبدیل کلمات به مترادف آنها و غیره. این مباحث را باید در جای دیگری جست. و ما تلاش کرده‌ایم در این کتاب حتی المقدور از زوایای گوناگون مسأله را طرح و حل کنیم. ان شاء اللّه.

آیا قراآت توفیقی است؟

با توجه به نمونه‌های بالا- و اجتهادات و استحساناتی که در زمینه قراآت صورت گرفته بود و تجزیه و تحلیلهای من درآوردی در قبال کتاب خداوند متعال، می‌توانیم

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۶

قاطعانه آنچه را که درباره توقیفی بودن قراآت از پیامبر اکرم- ص- نقل کرده‌اند، نادرست بخوانیم «۱».

قراء برای اثبات قراءت خود و نفی قراءت دیگران، به انواع استحسانات و قیاسات سست و ضعیف متوسل می‌شدند. اگر واقعا قراآت توقیفی بودند آنان می‌بایستی در این موارد به کلام پیامبر استناد می‌کردند. چون که این سخن حجتی بود برای حل خصومات و ریشه اختلافات را می‌سوزانید. لیکن قراء همه کار کردند جز استناد به سخن پیامبر در موارد اختلاف.

همانطور که خبر: قرآن یک قراءت دارد و از جانب خـدای یکتا بر یک پیامبر نازل شـده است ... تصـریح به لهجه واحـد برای قرآن می کنـد و هر نوع انتساب تعـدد قراآت به خـدایا به پیامبر را نفی می کنـد. و اگر اختلافی پیش آمده است از جانب «روات» به خاطر فراموشی، اراده تفسیر، اشتباه در کتابت و غیره بوده است. لذا مذهب حقه جعفریه ملتزم به نزول قرآن بر یک لهجه بوده است و هیچ گونه اختلافی را از جانب خداوند یا پیامبر در آیات نپذیرفته است. شیخ طوسی در این باره می گوید.

«معروف از مذهب شیعه و مشهور در میان اصحاب، نزول قرآن بر حرف و قراءت واحد بر پیامبر واحد است». سپس قراءت طبق قراء را جایز دانسته می گویـد: «تا جایی که به حـد حرمت و منع نرسیـده است این قراآت اشـکالی نـدارد» «۲» روشن است مقصود شـیخ جواز تبـدیل کلمات به یکـدیگر ماننـد: «اقبل» به «هلمّ» و تبـدیل اعراب و حرکات نمی‌باشـد بلکه تنوعات و قراآت غیر مخل به معنا مراد است مانند: ادغام، روم، اشـمام. قلب، اماله و مانند آن، و یا تبدیل «سین» به «صاد» در «صراط» و «مالک» به «ملک» می‌باشد. هر چنـد بـاز نص حقیقی قرآن یکی بیشتر نیست و اگر حقیقتـا نصـی ثابت گردد قراءت به خلاف آن جایز نیست مگر این که از جانب پیـامبر- ص- یـا معصوم- ع- رخصتی بـدین کار برسـد. (۱) رک: مشـکل الآثـار، ج ۴، ص ۱۹۸. مناهـل العرفـان، ج ۱، ص ۱۴۴. القراآت القرانیه تاریـخ و تعریف، ص ۷۹، ۸۰، ۸۴ و ۹۱. آراء حول القرآن آیـهٔ اللّه فانی، ص ۷۲. و النشـر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۱۰، ۲۸، ۴۶. ۵۱ و ۵۲.

(۲) التبیان، ج ۱، ص ۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۷

همچنان که سـخن ابن انباری را در این باره خوانـدیم که می گوید: قراآت، اجتهادی از طرف قراء بوده است. و در این کار اسـراف صورت گرفته است به علت عدم نقطه و حرکات در کلمات قرآن «۱».

اما متأسـفانه کسانی در این باره ادعا می کننـد: «... اکثر نحویین بصـره و پیروان آنها ماننـد زمخشـری و ابن قتیبه، با قراآت متـداوله مخالفت کرده‌اند. علت این مخالفت آن است که نحویین برای خود قواعدی وضع کرده‌اند که مخالف اسلوب و بیان عربی است. و هر چه با این قواعـد جور در نیایـد از طرف آنان محکوم است «۲».» واقعا عجیب است که شخصـی چنین ادعایی بکند. در حالی که مطلب درست بر عکس ادعای فوق است.

و این قراء بوده‌انـد که قیاسـاتی خلاف اسـلوب عربی وضع کرده‌انـد. و با مراجعه به موارد ذکر شـده مطلب آشـکارتر می گردد. بهر حال این ادعا اساس علمی ندارد و با غرض ورزی همراه می‌باشد.

قبول قراآت قبول تحریف است

اگر بـا دقت به روایات قراآت بنگریم می‌بینیم روایتی: «من» را از جایی از قرآن حـذف می کنـد و دیگری «بسـمله» از سوره فاتحه بر می‌دارد و آن دیگری «هاء» در:

«تَشْـتَهِیهِ الْأَنْفُسُ و لَمْ یَتَسَنَّهْ» را زیادی می‌داند «۳» و هر کس طبق اجتهاد خود کلمه‌ای را زیاد یا کم می کنـد و آن را به قرآن نسبت می‌دهـد. معنای این کار آن است که قرآن تحریف شـده است و یا آن که جبرئیل این قراآت و دو گونگی کلمات یک آیه را فرود آورده است؟! و نتیجه این کار جز بازی با قرآن و ملعبه قرار دادن معجزه جاوید پیامبر نیست و هیچ توجیه عقلی ندارد.

سی هزار قاری قرآن در صفین حضور داشتند

با تمام این توجیهات برای قراآت مختلف و با ابتـدایی بودن کتابت در آن عهد و با (۱) القراآت القرآنیهٔ تاریخ و تعریف، ص ۷۲ و ۷۳ به نقل از: الموسوعهٔ القرانیهٔ ج ۱، ص ۸۰.

(۲) القراآت القرآنیهٔ تاریخ و تعریف، ص ۷۴.

(۳) رک: المحلی، ج ۳، ص ۲۵۳ و ۲۵۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۳۴- ۳۶. التمهید فی علوم القرآن.

الاتقان و القراآت القرآنیهٔ تاریخ و تعریف، ص ۸۹- ۹۱ در این کتاب سخن ابن قتیبه را نقل می‌کند و تقریبا همین نمونه‌ها را می‌آورد و بعد مدعی می‌شود: تمام این قراآت از جانب خداوند سبحان است.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۸

آن که اغلاط و اشتباهاتی در مصاحف حتی مصاحف عثمانی رخ داده بود و با اصرار بر انتشار و گسترش این اغلاط، با تمام این مسائل، قرآن دست نخورده و محفوظ باقی ماند و از سینه‌ای به سینه دیگری منتقل شد و کمترین نقصان یا افزایشی در آن صورت نگرفت. و این مهم، توسط حفاظ فراوان قرآن صورت گرفت حفاظی که با عدد هزاران در کتب تاریخ به شماره آمده‌اند تا جایی که نقل می‌کنند در جنگ «صفین» سی هزار تن از قراء شرکت داشتند «۱» تا چه برسد به قرائی که در آن جنگ حضور نداشتند؟!

هر چند در این عدد مبالغه شده باشد اما حداقل، بیانگر تعداد فراوان قراء می‌باشد.

یا آن طور که منقول است: هنگامی که ابو موسی به امارت منصوب شد قراء را جمع کرد و گفت تنها کسانی که همه قرآن را حفظ هستند بر من داخل شوند. حدود سیصد تن از آنان داخل گشتند. این قضیه را مجددا به مناسبتی نقل خواهیم کرد.

و یا تعیین حقوق از بیت المال برای حفاظ قرآن توسط امیر المؤمنین که قبلا بیان کردیم و گفتیم: امام برای حافظ قرآن دو هزار درهم تعیین کرد و این کار اهتمام امام را به حفظ و صیانت قرآن نشان می‌دهد. و در روایت دیگری امیر المؤمنین می‌فرماید: «... هر کس با اختیار خود مسلمان گردد و قرآن را از رو بخواند سالانه از بیت المال دویست دینار حقوق دارد. و اگر در دنیا موفق به اخذ آن نشد در روز قیامت که به آن بیشتر احتیاج دارد آن را به طور کامل دریافت خواهد کرد. همچنین روایات دیگری از این قبیل در فصل: جمع آوری قرآن در زمان پیامبر- ص- نقل کردیم.

این تأکیدات و تشویقات، جلو موج ویرانگری را که می‌خواست قرآن را بازیچه خود کند گرفت و با شدت قرآن را حفظ کرد.

و سخن خداوند متعال تحقق یافت که: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ در این جا لازم است از تلاش ارزشمند نیکان صحابه یادی کنیم. بزرگان اصحاب در این زمینه برای حفظ قرآن از هر گونه تحریفی، انواع کوششها را انجام دادند. از مقابله مصاحف گرفته تا به کف گرفتن شمشیر برای جلوگیری از یک «واو» از قرآن. خداوند به ایشان جزای خیر دهد و جایگاه صدق را به ایشان بنمایاند. (۱) الصفین منقری، ص ۱۸۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۳۹

قراء در زمان ما

بد نیست در این جا سخن ابن قتیبه را درباره یکی از قراء سبعه- حمزهٔ بن حبیب زیّات- نقل کنیم:

«... به اضافه مخالفت با مذاهب بیانی عرب و افراط در مد، همزه، اشباع، زیاده روی در «اضجاع» و ادغام و دشوار کردن تعلیم قرآن بر متعلمین و سخت کردن آنچه را که خداوند آسان کرده بود با همه اینها، وی مردم عوام و ساده لوح را فریب داده بود به این دلیل که قراءت وی دشوار است. نقل می‌کنند: حمزه هنگام قراءت فکهایش متورم شده از هم جدا می‌شد، رگهای گردنش کلفت می‌گشت و مرتب عرق می‌ریخت. و این بندگان خدا و ساده لوحان، این قراءت را فضیلت می‌دانستند و وی را ماهر در کار قراءت می‌پنداشتند.

هر چند که نه پیامبر چنین قراءت می‌کرد نه نیکان سلف و نه تابعین آنها و آگاهان و عالمین به قراءت بلکه قراءت آنان آسان بود «۱».» ای کاش ابن قتیبه با ما بود و نگاهی به قراء معاصر می‌انداخت و مصادیق حمزهٔ بن حبیب را یک به یک به شماره در می‌آورد

مانند: عبد الباسط محمد عبد الصمد، مصطفی اسماعیل و مانند آنها و می‌دید همان طور که عوام آن روز فریب قراءت حمزه و دیگران را می‌خوردند امروز هم فریب عبد الباسط و هم پالکی‌هایش را می‌خورند. واقع مطلب همانطور که ابن قتیبه هم گفت- قراءت پیامبر- ص- ائمه- علیهم السلام- نیکان سلف و آگاهان به قراءت سهل و ساده بود و از این پیچیدگیها و دشواریها بدور بود. (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۸. به نقل از: تأویل مشکل القرآن/ ابن قتیبه، ص ۵۸- ۶۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴۱

بخش چهارم توجیهات و دلایل آنها

اشاره

۱- سراب نسخ تلاوت ۲- نسخ تلاوت در پندارها و روایات ۳- آراء و روایات نادرست ۴- پایان سخن

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴۳

فصل اوّل سراب نسخ تلاوت

آیات منسوخ التلاوهٔ

روایات زیادی از طریق اهل سنت درباره آیاتی از قرآن و سوره‌هایی وارد شده است که این آیات و سوره‌ها در قرآن فعلی موجود نمی‌باشند مانند: آیه رضاع و دو سوره «خلع» و «حفد» (پرستش و عبادت) و مانند آن. با توجه به این که برخی از این روایات در کتب صحاح و مسانید معتبر وارد شده است تکذیب این روایات برای عده‌ای ممکن نبوده است.

از طرفی هم قبول مضمون روایات به معنای قبول وقوع تحریف در قرآن کریم می‌باشد لذا عده‌ای برای نجات از این ورطه و حفظ قداست قرآن مسأله نسخ تلاوت را پیش کشیده‌اند «۱»

نسخه تلاوت و جمع آوری قرآن

جالب آن که عده‌ای برای عدم جمع آوری قرآن- به نظر خود- چنین ادعا می‌کنند:

قرآن را به این دلیل در زمان پیامبر اکرم- ص- در یک مصحف جمع نکردند که مرتب نسخ در پاره‌ای از آیات رخ می‌داد و بعضی احکام آیات هم نسخ می‌شد. و اگر آیات یکجا جمع بودند و نسخ به سراغ آیات می‌آمد، در ثبوت و عدم ثبوت نسخ در آیات اشتباه شده و امر دین مغشوش می‌گشت لذا دست به جمع آوری قرآن نزدند «۲». لیکن این (۱) درباره نسخ تلاوت رک: البرهان/ زرکشی. الاتقان/ سیوطی. المستصفی/ غزالی. اصول سرخسی، ج ۲. فواتح الرحموت و دیگر کتب اصولی و علوم قرآنی.

(۲) لباب التأویل/ خازن، ج ۱، ص ۸. البرهان/ زرکشی، ج ۱، ص ۲۳۵ و ۲۶۲. الاتقان، ج ۱،

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴۴

ادعا بدون دلیل است و تیر در تاریکی انداختن است؛ زیرا ممکن است عدم جمع آوری قرآن- به فرض صحت- دلایل دیگری داشته باشد از جمله پایان نیافتن نزول آیات و عدم انقطاع وحی.

به اضافه آن که پیامبر- ص- آیات را بر صحابه قراءت می‌کرد و معلمین قرآن را به شهرها، حتی- یمن- می‌فرستادند. و اگر مطلب ادعائی فوق صحت داشته باشد، پیامبر- ص- می‌بایستی پس از هر نسخ، تمام صحابه و معلمین قرآن را جمع کرده ماجرا را به آنان ابلاغ کند. و بایستی خود پیامبر- ص- قرآن را جمع آوری کند تا مرجعی باشد هنگام اختلاف میان آیات منسوخ التلاوهٔ و غیر

منسوخ التلاوهٔ. در صورتی که اصل مطلب را ما قبول نـداریم و شواهد متعددی را قبلا ذکر کردیم دال بر جمع آوری قرآن در زمان پیامبر- ص- توسط صحابه، مصاحفی کامل یا ناقص.

دلایل نسخ تلاوت

نسخ تلاوت به دو گونه قابل تصور است.

۱- نسخ تلاوت آیات و نسخ حکم آنها با هم. بسیاری از علمای اهل تسنن این نوع نسخ را قبول دارند و آن را ثابت شده می‌دانند.

۲- نسخ تلاوت و باقی ماندن حکم آن.

در نوع اوّل از نسـخ، ادعای اتفاق شده است «۱» امـا دربـاره نسـخ از نوع دوم، آنها- با اعتراف به وجود مناقشه در رد یا قبول آن از طرف عده‌ای- با اسـتناد به خبر عایشه که مدعی است: ده مرتبه شـیر دادن به وسیله پنج مرتبه شیر دادن نسخ شد و همچنان در قرآن خوانـده می‌شدنـد تـا آن که پیـامبر- ص- درگـذشت، این نوع را اثبات می‌کننـد؛ زیرا این آیات فعلا در قرآن نیسـتند اما حکمشان موجود است «۲» بنابراین نسخ تلاوت دو دلیل عمده دارد: ص ۱۵۷ به نقل از خطابی. فتح الباری، ج ۲، ص ۱۰. و مباحث فی علوم القرآن/ قطان، ص ۱۲۴ و ۱۲۵ به نقل از: زرکشی و سیوطی.

(۱) فواتح الرحموت در حاشیه المستصـفی، ج ۲، ص ۷۳. مناهـل العرفان، ج ۲، ص ۱۱۰. و نظریهٔ النسخ فی الشـرائع السماویه، ص ۱۱۹.

(۲) همان مدرک و منابعی که در آینده معرفی خواهیم کرد.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴۵

اوّل: اتفاق بر نسخ نوع اوّل و شهرت بر وقوع نسخ از نوع دوم.

دوّم: اخبار.

دلیل سومی هم در این مورد اقامه شده است و آنهم استناد به آیه ذیل می‌باشد:

ما نَنْسَخْ مِنْ آیَهٍٔ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها ... «۱» از قتاده روایت شده است که می‌گفت:

«... آیه توسـط آیه دیگری نسـخ می‌شـد که به دنبـال آن آمـده بود. و پیـامبر- ص- آیه‌ای یـا آیاتی را می‌خوانـد. سـپس این آیات فراموش می‌گشتند و مرفوع می‌شدند ...» «۲».

از حسن بصـری در تفسـیر آیه فوق آمده است که: «آیاتی آموخته می‌شد سپس آنها را فراموش می‌کرد. لذا از این آیات منسوخ در قرآن فعلی چیزی نیست که شما بخوانید ...» «۳». روایات دیگری هم از عبید بن عمیر، ابن عباس، ابو العالیه و ابن عمر، گویای همین مطلب است «۴».

همچنین برای اثبات نسخ تلاوت به دو آیه زیر تمسک کرده‌اند:

سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ «۵» استثناء، دلیل جواز نسخ می‌باشد.

وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ «۶».

جواب دلایل فوق

لیکن ما دلایل اقامه شده را وافی به مقصود نمی‌دانیم به دلایل زیر:

۱ و ۲- درباره اتفاق ادعا شـده و اخبار باید بگوئیم: غیر از مخالفت تمام امامیه، غزالی می‌گوید: «... گروهی می‌گویند: نسخ تلاوت اساسـا ممتنع است ...» «۷» همچنین (۱) سـوره بقره، آیه ۱۰۶. اسـتدلال به این آیه را سرخسـی در کتـاب خود ذکر می‌کنـد. اصول

سرخسی، ج ۲، ص ۷۸.

(۲) تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۳۷۹. و الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۵ به نقل از: جامع البیان، عبد بن حمید و ابو داوود در: الناسخ.

(۳) تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۳۷۸. و الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۵ به نقل از: تفسیر جامع.

(۴) الـدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ به نقـل از: آدم، ابن جریر، بیهقی، ابو داوود، ابن ابی حـاتم، حاکم (الکنی)، ابن عـدی، ابن عساکر و طبرانی.

(۵) سوره اعلی، آیه ۶ و ۷.

(۶) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۸.

(۷) المستصفی، ج ۱، ص ۱۲۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴۶

نسـخ تلاوت را عـده‌ای از معتزله منکر شده‌انـد. از ابو مسـلم و امثال او عـدم جواز نسـخ تلاوت منقول است «۱» دکتر صبحی صالح ادعـای نسـخ تلاوت را عملی جسارت‌آمیز می‌دانـد و اخبار ادعائی را آحاد می‌شـناسد که حجیت ندارنـد. همچنین از جمله منکرین نسخ تلاوت باید این افراد را نام برد: ابن ظفر در: «الینبوع» بخاطر اخبار آحاد «۲». آبیاری، عبد المنعم النمر و جزیری «۳».

از جمله انتقادات وارد بر مسأله نسخ تلاوت و بقای حکم، آن است که:

ممکن است ناسخ این حکم، در قرآن نازل شده باشد، اما، ما این مطلب را ندانیم زیرا تلاوت آن منسوخ شده است و حکم آن باقی است. و این روش باعث توقف در احکام شرع می‌گردد؛ زیرا درباره هر حکمی می‌توان این تصور را داشت «۴».

همچنین دیگری این مسأله را انکار کرده می‌گویـد: مسـتند این مسأله اخبار آحاد است و حجت نمی‌باشـد و این مطلب از قاضـی در انتصار نقل شده است «۵». این انکار به بعضـی از اهل علم هم نسبت داده شده است «۶». و یا گفته‌انـد: آنچه نقل شده آحاد است و آحاد جزو قرآن نیست لذا خود به خود نسخ تلاوت هم منتفی می‌باشد «۷».

البته افراد نـام برده تنهـا دسـته دوم از نسـخ را، یعنی نسـخ آیـات و بـاقی مانـدن حکم را منکر شـده و ادعـا می‌کننـد اخبار آن آحاد می‌باشد. در حالی که هر دو دسـته دارای اخبار آحاد بوده و وجوه ضـعف دیگری دارند که مانع از قبول مضمون آنها می‌گردد و ما جداگانه هر روایت را با نقاط ضعف آن بازگو خواهیم کرد.

بـا این حـال کسـانی در صـدد توجیه نسـخ تلاـوت برآمـده بـا قبول آحاد بودن اخبار، می‌گوینـد: آحاد بودن اخبار زیانی به مقصود نمی‌رسانـد؛ زیرا نسـخ بـا دلایل ظنی هم ثابت می‌گردد به خلاف آیات قرآن که تنها این دسـته بایستی قطعی الصـدور باشـند و (۱) مناهل العرفان، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۲. الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۳، ص ۱۲۹. اوائل المقالات، ص ۱۰۱. البیان خوئی، ص ۲۲۵. و نظریة النسخ فی الشرائع السماویة، ص ۱۱۹ و ۱۲۱.

(۲) مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

(۳) الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۴، ص ۲۵۷ و ۲۰۶. و به نقل از آن در: التمهید، ج ۲، ص ۲۸۱.

(۴) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۶۹. سرخسی، انتقاد بالا را یاد می‌کند اما نمی‌تواند جواب دهد.

(۵) البرهان/ زرکشی، ج ۲، ص ۳۹ و ۴۰. و مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

(۶) مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۳۹.

(۷) فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۷۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴۷

مسأله ما از قبیل مورد اول است که ظن به صدور روایات در آن کافی است نه از قبیل آیات قرآن که بایستی قطعی باشند «۱».

لیکن این سخن درستی نیست چون که این جا سخن از نسخ مطلق نیست. بلکه مراد نسخی است که بر آیات ثابت قرآنی وارد شده است لذا بایستی قطعی الصدور باشد و ظن در این جا کفایت نمی‌کند. و تا قرآنی بودن آیه‌ای ثابت نگردد، حکمی مشخص نمی‌شود و آیه‌ای ثبت نمی‌گردد تا نسخ شامل آن گردد. و این سخنی درست است که ابن عبد الشکور مورد اشاره قرار می‌دهد. اما دکتر عبد المنعم نمر، هر دو دسته نسخ را رد می‌کند. و در مقابل حدیث عایشه که از بودن دو آیه درباره رضاع تا پس از مرگ پیامبر – ص – خبر می‌دهد می‌گوید:

«... اگر این دو آیه تا پس از مرگ پیامبر بوده‌اند و اصحاب آنها را قراءت می‌کردند پس این دو آیه چه شده‌اند؟! و چطور تلاوت و حکم این دو آیه نسخ می‌گردند در حالی که حکم این آیات معمول به شافعی‌ها است هر چند که حنفی‌ها به آنها عمل نمی‌کنند؟! و اساسا هدف از حذف تلاوت و حکم آیه ناسخ چیست؟! به فرض که حذف تلاوت و حکم آیه منسوخ را بپذیریم ...».

علما و اندیشمندانی برای این آیات و حذف آنها توجیهات و حکمتهایی ذکر می‌کنند که تاب مقاومت در برابر نقد و نظر را ندارند «۲». ناگفته نماند بیان فوق شامل نسخ تلاوت و بقای حکم هم می‌گردد. امّا آبیاری در مقام رد نسخ تلاوت و حکم با هم برآمده می‌گوید: «... این مسأله از مسائلی است که بیان آنها باعث سقوطشان می‌گردد و نیازی به دلیل برای نفیشان نمی‌باشد. خداوند بسیار بزرگتر از آن است – پیامبری و رسالت یک پدیده آسمانی بود – که پس از تشریع حکمی آن را تعدیل کند و یا پس از مدتی آن را کلا ملغی اعلام نماید.

پیامبر هم وحی آسمانی را بر مردم می‌خواند و سخن خداوند را بیان می‌کرد. و تمام تلاش پیامبر – ص – بر آن بود تا کلام خداوند با سخن دیگری مخلوط نگردد و پیام الهی دست نخورده باقی بماند. و اگر هم کسی احیانا گوشش وی را فریب می‌داد بسیار زود به راه سلامت بر می‌گشت و غلط خود را تصحیح می‌نمود و با مراجعه به پیامبر یا یک (۱) مباحث فی علوم القرآن/ قطان، ص ۲۳۸.

(۲) علوم القرآن الکریم، ص ۲۱۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴۸

صحابی آگاه مشکل خود را حل می‌کرد و کارها سریع در روال خود قرار می‌گرفت. و هنگامی که روح پیامبر در آستانه عروج به ملکوت اعلی قرار داشت آخرین عرضه آیات قرآن صورت گرفت تا هیچ گونه کاستی و افزایشی در آن صورت نگرفته باشد. و این کار تنها درباره قرآن و مانند آن صورت گرفت «۱».

سپس وی نسخ تلاوت و بقای حکم را نیز مورد مناقشه قرار داده است. ولی در این جا مجال بیان سخن وی نمی‌باشد. لیکن باید بخشی از سخن وی را با دقت مورد نقد قرار دهیم و بگوئیم: نسخ تعدیل حکمی یا الغای آن پس از مدتی نیست. بلکه اساسا نسخ این است که حکمی فی نفسه محدود به زمان مشخصی و شرایط مشخصی بوده است.

و پس از انتها آمد حکم و تغییر شرایط حکم دیگری جای آن را گرفته است. و نسخ به این معنا هیچ اشکالی ندارد و در احکام صورت گرفته است و علما هم آن را پذیرفته‌اند.

(۳) سخن بلاغی درباره نسخ تلاوت: عالم ربانی علامه شیخ محمد جواد بلاغی (ره) درباره نسخ تلاوت – پس از یادآوری این نکته که اخبار آن آحاد است می‌گوید: چگونه اخبار آحاد می‌توانند آیات قرآن را که مبنی بر قطع هستند اثبات کنند؟ در صورتی که در جامعه اسلامی طی قرون متمادی کمتر دیده شده است فردی یا گروهی در مباحث مربوط به قرآن، بر غیر یقین تکیه کنند یا در مسأله مهمی و موضوع دینی اساسی جز با یقین پیش بروند. البته در امور تاریخی و داستانها بعضی از احادیث را ذکر می‌کنند اما نه در مسائل بنیادی جامعه اسلامی.

سیوطی در الاتقان درباره آیات منسوخ التلاوة روایاتی را نقل می‌کند. از این روایات ده روایت از یک تن است. یعنی از ابو عبیده

می‌باشد. مضمون این ده روایت نسخ تلاوت نیست بلکه از میان رفتن آیاتی توسط امت است. مخصوصا روایات عایشه، حمیده و مسلمهٔ بن خالد، که از این ده روایت است صراحت در از بین رفتن به وسیله امت صدر اسلام دارد بالأخص روایت عایشه در منسوخ التلاوهٔ و الحکم.

و یا روایات زرّ بن حبیش و خالهٔ ابی امامه در لفظ آیه رجم و ماجرای عمر با آیه، دچار اضطراب زیادی است. و ناقلین آنها با این اغتشاشات نقل کرده‌اند. از جمله حاکم (۱) تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۴۹

نسائی، ابن ضریس و الاتقان به نقل از البرهان. علاوه بر آن این روایات از دو جهت دیگر نیز مردود می‌باشند:

اوّلاـ عباراتی که ادعا شده از قرآن بود هیچ نسبتی با قرآن ندارند. بلکه مانند پیاز در میان مرکبات است و پاره ذغالی میان جواهرات تاج سلطان.

ثانیا: ادعای از دست رفتن آیات زیادی از قرآن، صریحا مورد تکذیب خداوند متعال در سوره حجر آیه ۶- ۱۰ است که: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ لذا به حکم قرآن باید این ادعا را تکذیب کرد.

همچنین در روایات کتاب اتقان تنها یك روایت تصریح به نسخ تلاوت می‌کند.

آنهم روایتی است که طبرانی از ابن عمر نقل می‌کند. حال چگونه یك روایت در جامعه اسلامی می‌تواند چنین ادعائی درباره قرآن کریم داشته باشد و مورد قبول قرار گیرد «۱»؟

پایان سخن مرحوم بلاغی.

۴- در این جا باید این نکته را نیز بیفزاییم که پیامبر برای ابلاغ آیات به مردم از هیچ کوششی فروگذار نکرد. حتی معلمینی برای تعلیم قرآن به شهرها و قبایل می‌فرستاد حتی به یمن و مکه نیز قرائی اعزام داشت. اگر مسأله نسخ تلاوت درست باشد باید پیامبر کسانی را برای بیان آیات ناسخ به همه جا حتی قبایل می‌فرستاد. پس با این اهتمام و دقت حضرت چگونه صحابه کبار که خود پیامبر دستور اخذ قرآن را از آنان داده بود، دچار اشتباه شده و آیات منسوخ را روایت می‌کنند؟! صحابه‌ای مانند ابی بن کعب، ابن مسعود، عمر بن خطاب حتی عایشه و دیگران چگونه در چنین اشتباه بزرگی واقع شده‌اند.

از جمله مؤیدات ما روایتی است که خود اینان درباره فراموشی پیامبر- ص- اگر چه مضمون روایت را قبول نداریم- نقل می‌کند. این حدیث دارای مضمون زیر است: پیامبر آیه‌ای از سوره مؤمنین را فراموش کرده بود. و بعد ابی بن کعب را بخاطر این که به پیامبر- ص- تذکر نداده بود ملامت نمود. ابی بن کعب عرض کرد: گمان بردم این آیه نسخ شده است. پیامبر- ص- گفت: اگر نسخ شده بود به شما خبر می‌دادم «۲» اگر چه ما این روایت را صحیح نمی‌دانیم و پیامبر را مبرّی از نسیان می‌شناسیم. نکته‌ای که در

(۱) الهدی الی دین المصطفی، ج ۱، ص ۳۳۶.

(۲) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵۰

روایت جلب نظر می‌کند و حضرات هم آن را روایت کرده‌اند آن است که پیامبر- ص- می‌گوید: اگر نسخی رخ دهد وی آن را اعلام خواهد کرد.

۵- آیه: سَنُقْرِئُكَ فَلا تَنْسى إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ نیز در مقام بیان آنچه مدعیان پنداشته‌اند نیست؛ زیرا استثناء در آیه ناظر به وقوع نسیان از پیامبر نمی‌باشد و اساسا آیه در مقام امتنان بر پیامبر است. و معنا ندارد که در عین امتنان، برخی از آیات را پیامبر فراموش کند. اما استثناء در این آیه در مقام بیان عمومیّت و اطلاق قدرت خداوند متعال می‌باشد و مانند استثناء در آیات زیر می‌باشد:

وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْكَ ثُمَّ لا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَیْنا وَکِیلًا «۱».

و: وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ «۲» بهر حال آیات فوق از ثبوت قدرت خداوند در تمام احوال یاد می‌کند اگر چه در مواردی خداوند از این عمومیت قدرت یاد نمی‌کند.

۶- پاسخ استدلال به آیه: وَ لَئِنْ شِئْنا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ همان جواب مورد قبل است و استثناء به همان معنای عمومیت قدرت خداوند متعال است.

۷- اما آیه «نسخ» نیز به معنای نسخ آیه نمی‌باشد به دلایل زیر:

اوّلا: کلمه «آیه» به صورت مفرد در قرآن هر جا آمده است به معنای امر عظیم و خارق العاده‌ای است که از جانب خداوند صورت گرفته باشد. مانند: وَ ما نُرْسِلُ بِالْآیاتِ إِلَّا تَخْوِیفاً «۳» و ما نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسِها و آیات دیگر. اما «آیه» به معنای بخش کوچکی از قرآن، در قرآن نیامده است و دلیلی بر این استعمال نداریم، بلکه این استعمال بعدها صورت گرفته است.

ثانیا: به فرض که نسخ به همان معنای مصطلح باشد می‌گوییم که آیه: ما نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ ... در مقام تعریض به اهل کتاب و مشرکین می‌باشد لذا باید مقصود از نسخ، نسخ پاره‌ای از احکام شرایع سابقه باشد. و مقام از قبیل قرینه حالیه است «۴» لذا بعید نیست (۱) سوره اسراء آیه ۸۶.

(۲) سوره هود، آیه ۱۰۸. المیزان، ج ۲۰، ص ۲۶۶ به این مطلب اشاره می‌کند.

(۳) بعضی از محققین به این مطلب اشاره کرده‌اند.

(۴) کلمه «آیه» درباره کتابهای آسمانی دیگر هم به کار رفته است مانند

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵۱

مقصود، نوع دیگری از نسخ باشد؛ زیرا ذیل آیه به وضوح آیه را امری آسمانی و فوق قدرت بشری معرفی می‌کند که نیاز به قدرت مطلقه دارد و هیچ کس نمی‌تواند جلو تحقق و برخورد آیه را بگیرد و یاریگر و ولییّ جز خدا نخواهد داشت.

سپس آیه مخاطبین را توبیخ می‌کند که می‌خواهند از پیامبرشان همانند بنی اسرائیل خواسته‌هایی داشته باشند مانند آن که خدا را به آنان بنمایاند. با دقت به آیات بنگرید و سیاق آنها را در نظر بگیرید تا ادعای ما روشنتر گردد:

ما نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ أَمْ تُرِیدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَکُمْ کَما سُئِلَ مُوسی مِنْ قَبْلُ «۱» ثالثا: آیاتی که ادعا می‌شود نسخ گشته‌اند به طور کامل در کتب باقی مانده‌اند و از صدر اسلام تا کنون محل بحث، اثبات و نفی قرار گرفته‌اند. و در روایات، خبری از فراموشی آیه یا آیاتی در زمان پیامبر اکرم- ص- نیست بجز روایات ضعیفی که قابل اعتناء نمی‌باشند. ما در فصل آینده، نادرستی بسیاری از موارد ادعائی را یکایک بیان خواهیم کرد.

رابعا: فراموش گردانیدن آیا شامل آیات منسوخ شده است، یا غیر از آیات منسوخ را در بر می‌گیرد؟ اگر شامل آیات منسوخ می‌گردد پس چه فرقی است میان: «انساء» و «نسخ». و اگر هم «انساء» شامل آیات غیر منسوخ گشته است در آن صورت لازمه‌اش از میان رفتن آیات زیادی از قرآن و کاستی شریعت و تفریط در اعمال لازمه است. و این هم امری مردود و باطل می‌باشد.

خامسا: اگر مقصود از «آیه» در این جا آیه قرآنی باشد دیگر معنا ندارد گفته شود:

«بِخَیْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها ...» زیرا آیه منسوخ در شرایط خاصی بهترین آیه بوده است، و دقیقا در جای خود قرار گرفته و با محیط و زمان نزول آن تناسب تام داشته است. و بعد از نسخ و تبدیل شرایط و عوض شدن موضوع، نیاز به حکم و آیه جدیدی پیدا شده است؛ لذا آیه جدید نه مثل آیه قدیم است و نه بهتر از آن. و غیر از آیه جدید اصلا هر چه باشد مضر و آیه: أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ آیاتِ رَبِّکُمْ (سوره زمر، آیه ۷۱) و: لَیْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللَّهِ آناءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ، سوره آل عمران، آیه ۱۰۹) و آیات دیگر.

(۱) سوره بقره، آیه ۱۰۶- ۱۰۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵۲

مفسد است بهر حال آیه منسوخ و ناسخ هر دو در شرایط خود بهترین بوده‌اند نه این که یکی بهتر از دیگری باشد و هیچ کدام نمی‌توانند جای دیگری بنشیند. خلاصه آنکه با وحدت موضوع، نسخ منتفی است و با تعدد موضوع مقایسه و برتری نادرست می‌باشد.

ممکن است در دلیل بالا مناقشه شود که مقصود از بهتر بودن آیه ناسخ آن است که:

از زمان حدوث تغییر و ضرورت نسخ آیه جدید در تحقق غرض مقصود، بهتر یا مانند آیه قبل است. بنابراین هر آیه در زمان خودش بهتر یا مانند آیه دیگری است. لیکن این مناقشه درست نیست، زیرا در آیه سخن از مماثلت و همانندی است. و در صورت تغییر شرایط، مماثلت معنا ندارد. و یا باز این مسأله در مورد «انساء» صادق است؛ زیرا مماثلت در این جا عبث و بیهوده می‌گردد.

از تمام دلایل بالا این نتیجه را می‌گیریم که مراد از کلمه «آیه» در این جا فقره‌ای از قرآن آنچنان که مصطلح است نمی‌باشد. بلکه مراد، امر خارق العاده‌ای است که خداوند برای بیم دادن به بندگان، یا هشدار و یا تثبیت قلوب آنان می‌فرستد.

صحف ابراهیم و موسی (ع)

عده‌ای وقوع نسخ تلاوت و حکم را درباره صحف ابراهیم، موسی و سایر کتابهای گذشته می‌دانند و آن را مسلم می‌گیرند؛ زیرا این کتب آسمانی نازل شده و معمول بها بوده‌اند و اینک تلاوت و عمل به آنها متروک است. پس چاره‌ای نداریم جز این که بگوییم این کتب مشمول نسخ تلاوت و حکم شده‌اند. «۱» و وقوع، بهترین دلیل بر امکان آن می‌باشد. لیکن ما ادعای بالا را قبول نداریم و آن را درست نمی‌دانیم؛ زیرا:

اوّلاـ صحف ابراهیم و موسی را نمی‌توان مشمول این نوع نسخ دانست. تنها چیزی که می‌توان گفت آن است که این کتب در اختیار ما نمی‌باشد. و اگر فرضا این کتب به دست آید تلاوت آنها چه اشکالی دارد؟! و چرا نباید خوانده شود. اما این که قطعا بعضی از احکام صحف نسخ شده‌اند مطلب دیگری است و از آن نسخ تلاوت لازم نمی‌آید.

ثانیا: چه کسی گفته است که در صحف و زبر، احکامی همانند احکام قرآن وجود (۱) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵۳

داشته است. مانند حرمت مسّ آنها توسط شخص جنب، یا وجوب قراءت آیات آنها در نماز و مانند آنها؟! ما دلیلی بر این مطلب نداریم. بنابر این، نسخ تلاوت یا عدم نسخ تأثیری در مقصود ما ندارد.

نسخ تلاوت مشکل را حل نمی‌کند

از تمام انتقادات بالاـ که بگذریم نسخ تلاوت- به فرض صحت- مشکلی را حل نمی‌کند و سودی به مدعیان نمی‌رساند. زیرا بسیاری از روایاتی که مدعی سقوط و حذف سوره‌ها و آیاتی از قرآن گشته‌اند ظهور یا صراحت دارند که این آیات و سور صفت قرآنی بودن خود را تا پس از وفات پیامبر- ص- هم حفظ کرده‌اند.

به موارد زیر دقت کنید:

اصرار عمر بر نوشتن آیه «رجم» به دست خودش در قرآن.

آیه «پنج مرتبه شیر دادن» تا پس از وفات پیامبر- ص- جزو قرآن بوده و خوانده می‌شده است.

قضیه «رضاع کبیر» و آیه رجم که بر صحیفه‌ای زیر فرش عایشه بودند و هنگامی که آنان به تجهیز و تدفین پیامبر اکرم- ص-

مشغول بودند حیوان خانگی آمده آنها را خورد.

دو سوره: «خلع» و «حفد» که در مصحف ابی بن کعب بودند.

ماجرای سقوط اوّل سوره براءت همراه با: بسم اللّه الرحمن الرحیم.

و قضیه: از دست رفتن آیات زیادی از قرآن.

و قضیه: از میان رفتن کلمات و آیات زیادی از قرآن بخاطر مرگ عده‌ای از صحابه در جنگ با مسیلمه.

و داستان: قرآن فعلی به یک سوم قرآن اصلی نمی‌رسد.

به اضافه موارد بسیار دیگری که در این مختصر نمی‌گنجد و بایستی به منابع معرفی شده طی فصول کتاب مراجعه نمود. اینها و در کنار آنها روایات متعدد دیگری که قراآت مختلف را نقل می‌کنند و به طور ضمنی به دست خوردن آیات اشاره دارند و به تحریف قرآن به کنایه باور دارند. و آیاتی که عده‌ای از اصحاب بر ثبوت آن در قرآن اصرار داشتند. و موارد دیگری که پس از وفات پیامبر اکرم- ص- رخ داد. این موارد واقعا

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵۴

بسیار می‌باشند.

نسخ پس از وفات پیامبر (ص)

معنای موارد بالا و نتیجه آنها آن است که نسخ ادعایی- اگر شامل این موارد هم باشد- پس از وفات پیامبر- ص- رخ داده است. و این مطلبی است مردود و علمای بزرگ با ادله قاطع آن را رد کرده‌اند. و این نوع نسخ عینا همان تحریف است و فرقی با آن ندارد. در صورتی که خود حضرات دیگران را متهم می‌کنند که به دروغ نسبت تحریف به قرآن می‌دهند زیرا معنا ندارد آیه‌ای تا پس از وفات پیامبر اکرم- ص- باقی مانده باشد و مورد قراءت و عمل قرار گرفته باشد بعد این آیه از بین برود و فراموش گردد. این دقیقا تحریف است.

سرخسی در این مورد می‌گوید. «این نوع نسخ مورد قبول مسلمانان نمی‌باشد و مسلمانان آن را جایز نمی‌دانند. برخی از ملحدین که به ظاهر، اسلام را پذیرفته‌اند و قصد افساد دارند این نوع نسخ را حتی پس از وفات پیامبر- ص- جایز می‌دانند. و در این باره آیه مروی از ابو بکر را دلیل قرار می‌دهند: «لا ترغبوا عن آبائکم، فانه کفر بکم ...».

سپس سرخسی موارد دیگری را ذکر می‌کند از جمله: آنچه ادعا می‌شود درباره ماجرای «بئر معونه» نازل شده است آیه رجم و بزرگتر بودن سوره احزاب از بقره یا تساوی هر دو سوره از نظر مقدار.

و در ادامه سخن می‌گوید: «... به تحقیق ثابت شده است که: بعد از وفات پیامبر اکرم- ص- هیچ بخشی از شریعت نسخ نشده است. و ما اگر نسخ را در پاره‌ای از آنچه بر پیامبر وحی شده است جایز بدانیم بایستی در تمام آنچه که وحی شده نیز این احتمال را بدهیم. و نتیجه آن باقی نماندن چیزی از وحی می‌گردد در حالی که هنوز تکلیف باقی است و چه ادعایی از این سخیف‌تر؟! و هر کس باب این عقیده نادرست را بگشاید هیچ تضمینی نمی‌تواند بدهد که تمام یا برخی از اعمال ما مخالف شریعت پیامبر نباشد؛ زیرا چه بسا خداوند پس از پیامبر آن احکام را نسخ کرده باشد و به مردم خلاف شریعت رسول اللّه- ص- را الهام کرده باشد» «۱».

(۱) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۸ و ۷۹. اکذوبة تحریف القرآن، ص ۳۷. و التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵۵

استاد سایس در مقام ردّ حدیث عایشه درباره تعداد شیر دادن می‌گوید: «این حدیثی است که نمی‌توان به آن استناد جست؛ زیرا همه بر این مطلب اتفاق نظر دارند که امکان نسخ قرآن پس از وفات پیامبر اکرم- ص- وجود ندارد نه کلا و نه جزا و این حدیث

خطای آشکاری است در برابر اتفاق جمیع ...» «۱».

شاگرد سایس؛ استاد عریض، تعلیقی بر سخن استاد دارد بدین مضمون. «... این نظر، همان نظر صحیح و معتقد ماست که خدا را بر آن می‌پرستیم. و تنها با این اعتقاد است که در را بر طاعنین در کتاب خداوند متعال می‌بندیم و به ملاحده و کفار اجازه دخل و تصرف را نمی‌دهیم ...» «۲».

نسخ کتاب به وسیله سنت

علاوه بر آن که روایات به اصطلاح مدعی نسخ آحاد هستند و علما اتفاق نظر دارند بر آن که نمی‌توان کتاب را با خبر واحد نسخ کرد «۳» و قطان این عقیده، را به جمهور نسبت داده است «۴» و رحمهٔ اللّه هندی- آن طوری که علامه حلی در کتاب مبادی الاصول الی علم الاصول نقل کرده- این عقیده را چنین تعلیل می‌کند اگر خبر واحد، مطلبی را اثبات کند، و ادله قاطع مؤید این مطلب نباشند بایستی این مطلب را رد کرد «۵» شافعی و اکثر اهل ظاهر قاطعانه گفته‌اند: «کتاب» حتی با سنت متواتر هم نسخ نمی‌گردد.

احمد بن حنبل در یکی از دو روایتی که از او منقول است به عدم نسخ قرآن با سنت متواتر تصریح کرده است.

و کسی که آن را ممکن دانسته است گفته است چنین نسخی صورت نگرفته است هر چند محال نیست «۶» با این وجود حتی اگر اخبار نسخ متواتر هم باشند نمی‌توانند ناسخ (۱) التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۲ به نقل از: فتح المنان علی حسن عریض، ص ۲۱۶- ۲۱۷.

(۲) التمهید، ج ۲، ص ۲۸۲ به نقل از: فتح المنان، ص ۲۱۹.

(۳) الموافقات، ج ۳، ص ۱۰۶.

(۴) مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۳۷.

(۵) اظهار الحق، ج ۲، ص ۹۰.

(۶) الاحکام فی اصول الاحکام/ آمدی، ج ۳، ص ۱۳۹. البیان خوئی، ص ۲۲۴، مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۳۷. و اصول سرخسی، ج ۲، ص ۶۷ به نقل از: شافعی در: الرساله.

قرآن باشند چه برسد به این که این اخبار آحاد بوده، ضعیف السند و واهی المتن نیز هستند.

نسخ تلاوت از نظر ابو بکر رازی

ابو بکر تحقق نسخ تلاوت را بدین گونه تصور می‌کند: نسخ رسم الخط و تلاوت بدین گونه است که خداوند مردم را دچار نسیان کند و آیات را از خاطر آنها پاک کند و به مردم دستور دهد از تلاوت و کتابت این آیات در مصحف خودداری کنند. لذا بر اثر مرور ایام، این آیات منسوخ مندرس شده از خاطر مردم پاک می‌گردد. همچنان که سرنوشت کتب قبلی آسمانی چنین بوده است. و خداوند از این کتب بدین گونه یاد می‌کند: إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی صُحُفِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسی «۱» و از این کتب و آثار امروزه اثری باقی نمانده است «۲».

و یا سرخسی درباره نسخ تلاوت و حکم می‌گوید: «... دو راه دارد: ۱- خداوند آیات را از دلها می‌زداید ۲- حفاظ آیات بدون این که آیات را به دیگری منتقل کنند می‌میرند» «۳».

اگر نسخ تلاوت آنطور باشد که رازی و سرخسی می‌گویند هیچیک از آیات ادعائی توسط روایات جزو آیات منسوخ التلاوه

نخواهند بود. بلکه عبارات و جملاتی جعلی هستند که هر کس به دلخواه آن‌ها را ساخته است؛ زیرا هیچیک از این عبارات از اذهان مردم و صفحات کتب پاک نشده است و الی زماننا هذا از این گونه عبارات یاد می‌شود. پس هنوز فراموش نشده‌اند لیکن مردم با بی‌تفاوتی از کنار این جملات می‌گذرند. و این بی‌تفاوتی نه بخاطر ادعای رازی است بلکه به این دلیل که آنها را نه تنها از قرآن نمی‌دانند بلکه حتی مفهوم و مضمون این عبارات به قرآن نزدیک هم نیست. علاوه بر آن اساسا سخن رازی، ادعای بدون دلیل است و مؤیدی ندارد.

سرخسی در ردّ نسخ تلاوت با اتکاء به آیه: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ (۱) سوره اعلی، آیه ۱۸ و ۱۹.

(۲) الامام الصادق، ص ۳۴۰ به نقل از: الاتقان، ج ۲، ص ۲۶. و البرهان/ زرکشی، ج ۲، ص ۴۰.

(۳) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵۷

می‌گوید: لازمه این قول عدم اطمینان به احکام موجود در میان ما است. و با این بیان روشن می‌شود که جایز نیست قرآن پس از پیامبر نسخ شود، چه به طریق اندراس یا فراموشی و یا هر شکل دیگر. و آنچه از اخبار این ادعا را دارند اخبار شاذّی می‌باشند که هیچ کدام از آنها درست نیست ...» «۱». (۱) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۵۹

فصل دوّم نسخ تلاوت در پندارها و روایات

سرآغاز

در این فصل برخی از روایاتی را ذکر می‌کنیم که مدعی حذف سوره‌ها یا آیاتی از قرآن شده‌اند یا تصور شده است که تلاوت آنها نسخ گشته و یا حیوان خانگی آن را خورده است و غیر آن. پس از طرح و نقد روایات است که روشن می‌گردد این روایات باطل و نامعقول بوده یا بد فهمیده شده است و یا آن که هدف خاصی از طرح این گونه روایات در میان بوده است. اما روایات عبارتند از:

«لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب».

از ابو موسی اشعری «۱» منقول است که قراء بصره را جمع کرد.

آنان حدود سیصد تن بودند. و ابو موسی در ضمن سخنانی که گفت: این مطالب را بیان داشت: در گذشته سوره‌ای از قرآن را می‌خواندیم که درازی و تندی آیات آن در حد سوره براءت بود ولی اینک این سوره را فراموش کرده‌ایم و تنها از آن سوره این آیات را بخاطر دارم: اگر آدمیزاده را دو دشت پر از اموال بود به دنبال دشت سوم می‌رفت. و درون آدمی را تنها خاک پر می‌کند. همچنین سوره‌ای را می‌خواندیم که آن را به سور (۱) ما انگیزه جمع آوری قراء توسط ابو موسی و بیان این مطالب را نمی‌فهمیم، جز آن که بگوییم وی قصد داشته از فضل خود برای آنان پرده بردارد و خودی نشان بدهد. اما این که وی از این کار خواسته هیأت حاکمه وقت را محکوم کند و زیر سؤال ببرد؛ چون که در کار جمع آوری قرآن از وی کمک خواسته نشده بود درست نیست؛ زیرا ابو موسی از حامیان حکومت بوده، و از طرف آنان به ولایت و امارت منصوب شده بود و با حب آنان زیست و مرد.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۰

«مسبحات» تشبیه می‌کردیم. این سوره را هم به جز آیات زیر فراموش کرده‌ام:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا بدان که می‌گوئید عمل نمی‌کنید؟ این گفتار بی‌عمل را در گردن شما به عنوان شهادت خواهیم نوشت و روز قیامت درباره این گفتار مورد سؤال قرار خواهید گرفت.

در منابع متعدد از حذف عبارات و آیاتی از سوره «بیّنهٔ» سخن به میان آمده است. از جمله این عبارت را می‌توان نقل کرد: «... و درون آدمی را چیزی جز خاک پر نمی‌کند، و خداوند بر آن که توبه کند باز می‌گردد و یتوب الله علی من تاب این عبارات از افراد زیر روایت شده است: انس، ابن عباس، ابو هریره، ابن زبیر، بریده، ابی بن کعب، ابو واقد لیثی، طاووس و ابو موسی اشعری. «۱» حتی راغب می‌گوید: ابن مسعود این عبارت را در مصحف خود نگاشته بود «۲» در نقد این عبارات باید بگوییم:

اوّلا: این عبارات هیچ شباهتی با اسلوب قرآنی ندارند و بوئی از روح بلاغی قرآن نبرده‌اند. بلکه به معنای حقیقی کلمه «عادی» بوده و از مرحله عادی بودن، گامی فراتر نگذاشته‌اند.

ثانیا: عبارت: «و لا یملأ جوف ابن آدم ...» را عده‌ای منسوب به پیامبر دانسته‌اند و (۱) درباره عبارات قبل- کلا و جزا- به منابع ذیل رجوع کنید: مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۲۲۴. تلخیص مستدرک/ ذهبی، در حاشیه همان. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰. جامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۶.

مشکل الآثار، ج ۲، ص ۴۱۹. حلیهٔ الاولیاء، ج ۴، ص ۱۸۷ و ج ۱، ص ۲۵۷. المصنف صنعانی، ج ۱۰، ص ۴۳۶ (به دو طریق). مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۲. برهان، زرکشی، ج ۲، ص ۳۶ و ۳۷.

جامع البیان، طبری، ج ۱، ص ۳۸۱. الاتقان، ج ۲، ص ۱۱۱. البیان خوئی، ص ۲۲۲. حیاهٔ الصحابه، ج ۳، ص ۳۶۶. محاضرات الادباء ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۳. تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۶۶. تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۴ و ۴۶۵، تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲، ص ۲۸۸. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۹ و ۳۶۰ به نقل از: منابع پیشین و: طبرانی، ابی عوانه و سعید بن منصور، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۰ و ۱۴۱ به نقل از: احمد. رجال آن صحیح‌اند، طبرانی در: الاوسط. ابن ماجه و ترمذی. جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۳۱ به نقل از منابع پیشین و: صحیح بخاری، تاریخ بخاری، بزار، و ابن ماجه. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

و ج ۶، ص ۳۷۸ به نقل از: منابع بالا و: ابن مردویه. دلائل النبوه بیهقی، ابی عبید در: الفضائل، ابن ضریس، شعب الایمان بیهقی، طبرانی. ابو داوود، ابو یعلی. بزار، بخاری و ابن الانباری. و اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۳۰ به نقل از: بعضی منابع بالا و به نقل از: جامع الاصول، ج ۳، ص ۵۲.

(۲) محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۴۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۱

به عنوان سخن پیامبر روایت کرده‌اند نه به عنوان آیه قرآن. از جمله ناقلین حدیث می‌توان افراد ذیل را یاد کرد: ابن عباس «۱»، انس «۲»، طاووس «۳»، سعد بن ابی وقاص «۴» و بریده «۵».

ثالثا: از انس و ابن عباس هر دو منقول است که به دنبال عبارت: «لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب» گفته‌اند: «... نمی‌دانم این آیه‌ای بود که نازل شده بود یا آن که کلام پیامبر بود» یا: «... نمی‌دانم این عبارت از قرآن است یا خیر» «۶» همین تردید و شک، در باره آیه یا حدیث بودن عبارت فوق، از ابی بن کعب منقول است «۷».

رابعا: این روایت از دو سوره نام می‌برد که ابو موسی فراموش کرده بود. یکی معادل سوره «براءت» و دیگری شبیه «مسبحات» و عبارت به یاد مانده را از ابو موسی نقل می‌کند ما نمی‌دانیم چرا کس دیگری از این دو سوره جز ابو موسی یاد نمی‌کند؟! و چرا از صحابه هیچ کس آنها را حفظ نکرده بودند؟! آیا عاقلانه به نظر می‌رسد ابو موسی سوره را به یاد داشته باشد و همه صحابه فراموش کرده باشند؟! کتّاب وحی چرا این دو سوره را ثبت نکرده‌اند؟! چرا پیامبر- ص- کاتبان را برای نگاشتن این دو سوره خبر نکرد؟ مگر برای نوشتن حتی یک آیه که نازل می‌شد حضرت کاتبان را نمی‌خواست تا آن آیه را بنگارند؟

و بالأخره: عین این عبارت: «و لا یملأ جوف ابن آدم ...» را ابی بن کعب مدعی است که در سوره «بیّنه» بوده است. و حاکم در مستدرک خود این مطلب را نقل می‌کند. و با مراجعه به منابع قبل مطلب واضحتر می‌گردد. حال آیا سوره «بیّنه» همان سوره‌ای است

که ابو موسی نامش را فراموش کرده است و به مقدار سوره براءت بوده است؟ یا آن که این سوره دیگری است؟ و اگر سوره دیگری است چرا این عبارت در هر (۱) ذکر اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۲۸۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۱۷. و کنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۰ به نقل از: احمد، ابی عوانه و سعید بن منصور.

(۲) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۹۹ و ۱۰۰.

(۳) مصنف، صنعانی، ج ۱۰، ص ۴۳۶.

(۴) المعجم الصغیر، ج ۱، ص ۱۳۹.

(۵) مشکل الآثار، ج ۲، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.

(۶) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۰. و سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۱۸ و ۳۱۹.

(۷) الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۸ به نقل از: ابن ضریس. و در مشکل الآثار، ج ۲، ص ۴۲۰. این عبارت از ابی بن کعب نقل شده است: این عبارت را از قرآن می‌دانستیم اگر ...

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۲

دو سوره آمده است؟ و اساسا این آیه و آیاتی از این قبیل چرا بایستی نسخ گردند؟ چون که نسخ در احکام است نه در حقایق و مسائل تاریخی و غیره.

سوره‌های خلع و حفد

از جمله آیات و سوره‌های منسوخ التلاوه دو سوره زیر را نقل کرده‌اند: در مصحف ابن عباس، قراءت ابی بن کعب و ابو موسی این دو سوره ادعا می‌شود ۱- «اللهم انا نستعینک، و نستغفرك و نثنی علیك الخیر. و لا نکفرك. و (نخلع).
و نترك من یفجرك».

۲- «اللهم ایاك نعبد، و لك نصلی، نسجد، و الیك نسعی و (نحفد)، نخشی عذابك و نرجوا رحمتك، ان عذابك بالکفار ملحق ...».

این دو مجموعه عبارت به عنوان دو سوره: «خلع» و «حفد» شناخته شده‌اند. و گفته می‌شود این دو، در مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود نیز بوده‌اند «۱». حتی راغب می گوید: زید بن ثابت، این دو سوره را در مصحف خود ثبت کرده بود «۲» در پاسخ ادعای فوق باید بگوییم:

اوّلا: نگاهی به نص عبارات نشان می‌دهد که چقدر این نصوص از اسلوب بلاغی قرآن به دور است و این سخنان چقدر از هم گسیخته و آشفته هستند.

ثانیا: چطور تنها ابی بن کعب از مفاد این سوره‌ها با اطلاع بوده و دیگری از علما و قراء آنها را روایت نکرده است؟

ثالثا: به فرض که بپذیریم این عبارات توسط جبرئیل بر پیامبر اکرم- ص- نازل (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۶۵. و ج ۲، ص ۲۶ به نقل از: ابن ضریس، طبرانی به سند صحیح بیهقی، ابی داوود، ابی عبید در: المراسیل، ابی عبید، طبرانی در روایتی این سوره‌ها را به علی- علیه السلام- نسبت می‌دهد محمد بن نصر مروزی در کتاب: الصلاة. الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۲۱ به نقل از بعضی منابع بالا و به نقل از: ابن ابی شیبه، ابو الحسن قطان در: المطولات، طحاوی، البرهان، زرکشی، ج ۲، ص ۳۷ و ۱۲۷.

مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۵۷. کنز العمال، البیان/ آیة اللّه خوئی، ص ۲۲۳ و ۲۲۴. جواهر الاخبار و الآثار، در حاشیه البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۹. فهرست ابن ندیم، ص ۳۰. و اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۳۳ به نقل از منابع بالا. و روح المعانی، ج ۱، جزء ۴، ص ۴۳۳.

(۲) محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۳

شده‌اند، جبرئیل چیزهای زیادی اعم از آیات بر پیامبر فرود آورد. مثلا احادیث قدسی، اخبار غیبی و بسیاری از تعالیم و احکام. و چه بسا تفاسیر برخی آیات و سوره‌های قرآن را جبرئیل با خود فرود می‌آورد.

رابعا: صاحب انتصار قرآنیّت این دو سوره را انکار کرده و دیگران نیز وی را تأیید نموده‌اند. وی در این باره می‌گوید: «... سخن مروی از ابی بن کعب که گفته می‌شود در مصحف «ابی» موجود بوده است دلیلی آن را تأیید نمی‌کند و شاهدی بر قرآن بودن آن در دست نیست. بلکه نوعی دعا می‌باشد. و اگر این عبارات جزو قرآن بودند به ما می‌رسید و به صحت آن پی می‌بردیم». تا آن جا که می‌گوید: «... این نسبت به ابی بن کعب درست نیست. تنها چیزی که گفته شده است آن است که «ابی» این عبارات را در مصحف خود نگاشته بود. در صورتی که ابی بن کعب مسائل زیادی در مصحف خود می‌نگاشت که قرآن نبودند بلکه شامل ادعیه و تأویل و غیره می‌شدند».

«زرقانی» می‌افزاید: «و این دعائی است که بزرگان حنفی می‌خوانند. و بعضی می‌گویند: ابی بن کعب (رض) این دو سوره را در مصحف خود نوشته بود و آنها را سوره «خلع» و «حفد» نامیده بود ...» «۱».

«باقلانی» می‌گوید: «احتمال دارد ابی دعای قنوت را بر مصحف خود نوشته باشد تا آن را فراموش نکند. همچنان که ممکن است کسی برخی از ادعیه را بر مصحف خود بنگارد ...» «۲».

خامسا: عده‌ای از روایات همین نص را به عنوان دعا معرفی می‌کنند و به قرآن بودن این عبارات تصریحی ندارند «۳» اما روایتی که این عبارات را از علی- ع- در قنوت نقل می‌کند دلیل بر قرآنی بودن این عبارات نمی‌باشد؛ زیرا چه بسا آنها را به عنوان دعا در قنوت خود خوانده باشد. البته راوی تصریح می‌کند به این که این عبارات از قرآن بوده (۱) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۶۴. برهان، زرکشی، ج ۲، ص ۱۲۸. و اکذوبة تحریف القرآن، ص ۳۵ و ۵۲ و ۵۳ به نقل از: دو منبع قبل و نکت الانتصار.

(۲) اعجاز القرآن/ باقلانی، در حاشیه الاتقان، ج ۲، ص ۱۹۳.

(۳) روایات متعددی در این زمینه در: الدر المنثور، ج ۶. ص ۴۲۰- ۴۲۲ وجود دارد. همچنین رک:

الاتقان، ج ۱، ص ۶۵ به نقل از: ابن ضریس، بیهقی و محمد بن نصر سنن کبری، ج ۲، ص ۲۱۰.

و المصنف، ج ۳ ص ۲۱۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۴

است. ولی نظر راوی در این باره حجت نیست. وانگهی همین روایت گاهی از غافقی با عبد الملك نقل می‌گردد و زمانی از غافقی در کنار عبد العزیز از مروان نقل می‌شود.

و یا تعلیم دادن امیر المؤمنین به غافقی دلیل بر قرآنی بودن این عبارات نمی‌باشد.

نهایت چیزی که می‌توان گفت آن است که: غافقی پنداشته است این عبارات از قرآن می‌باشند «۱» و این اعتقاد غلط را یافته است.

و یا قراءت امام در قنوت دلیل بر قرآنی بودن عبارات نمی‌گردد «۲» لیکن روایت منقول از عمر تصریح می‌کند به نزول جبرئیل همراه این عبارات و تعلیم دادن این قنوت به پیامبر در حال نماز «۳».

همچنین روایت انس تصریح می‌کند که این دو سوره از آسمان فرود آمده‌اند «۴». و ما نادرستی این مطلب را دریافتیم و به فرض این که این عبارات از آسمان نازل شده باشند شاید اخبار و احادیث قدسی باشند.

سادسا: چرا پیامبر اکرم- ص- این دو سوره را مانند دیگر سوره‌ها فورا در مصحف خود ننوشت؟

شاید عده‌ای تنها به این دلیل که عمر بن خطاب؛ خلیفه دوم در قنوت نماز خود این عبارات را می‌خواند و اهتمام خاصـی به نقل آن بود «۵» تصـور کرده‌انـد این عبـارات از قرآن بـوده و این تصور در نظرشـان خوشاینـد آمـده است. همچنـان مروی است که: حسـن بصری، طاووس، ابراهیم و دیگران، این عبارات را در قنوت‌های نماز می‌خواندند «۶». (۱) دو منبع سابق و کنز العمال. به نقل از: ابن ابی شیبه و محمد بن نصر.

(۲) المصنف/ صنعانی، ج ۳، ص ۱۱۴.

(۳) الدر المنثور، ج ۶ ص ۴۲۱. به نقل از: بیهقی. الاتقان، ج ۱، ص ۶۵. به نقل از: بیهقی و ابو داوود در: المراسیل.

(۴) الدر المنثور، ج ۶ ص ۴۲۱. به نقل از: ابو الحسن قطان در: المطولات.

(۵) المصنف/ صنعانی، ج ۳، ص ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۲ و ۱۱۳. السنن الکبری، ج ۲، ص ۲۱۱.

الاتقان، ج ۱، ص ۶۵. الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۲۰ و ۴۲۱. به نقل از: ابن ضـریس، بیهقی، در: السـنن، محمد بن نصر، ابن ابی شیبه در: المصنف در روایات متعدد.

(۶) المصنف، ج ۳، ص ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۱۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۵

لیکن آنان غفلت کردنـد از این که قراءت خلیفه دلیل بر قرآنیت آنها نمی‌باشـد. و چه بسا خلیفه به عنوان دعای نازل شده بر پیامبر- ص- آنها را می‌خواند و معتقد بود جبرئیل این دعا را به پیامبر اکرم- ص- تعلیم داده است.

یـا آن که خود عمر یـا دیگری از صـحابه این دعا را ساخته باشـند، البته این احتمال تا وقتی به قوّت خود باقی است که روایت نزول جبرئیل با این دعاء و تعلیم پیامبر- ص- ثابت نشـده است. و کسـی چه می‌داند که چه بسـیار محبت کور کورانه و پیروی از هواهای نفسانی انسان را به کارهای زیادی سوق می‌دهند و به تزیین اعمال وی می‌پردازند- پناه می‌بریم به خداوند از این خصـلتها و عواقب آنها.

آیه رضاع

از عـایشه منقـول است که گفت: از جمله آیـات قرآن ده نوبت شیر دادن معلوم و معین بود که بـا پنـج نوبت معلوم، نسـخ گشت. و هنگامی که پیامبر- ص- وفات یافت هنوز این دو آیه در قرآن بودنـد و خوانـده می‌شدند «۱» و در روایت دیگری عایشه می‌افزاید: لیکن این دو آیه همراه با وفات پیامبر- ص- نسـخ نشدنـد و باقی ماندند «۲». (۱) المصنف/ صنعانی، ج ۷، ص ۴۶۷ و ۴۷۰. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۷ و ۱۶۸. الجامع الصـحیح/ ترمذی، ج ۳، ص ۴۵۶. المحلی، ج ۱، ص ۱۵ و ۱۴. تأویل مختلف الحـدیث، ص ۳۱۴. التبیـان، ج ۱، ص ۱۳. البرهان/ زرکشـی، ج ۲، ص ۳۹ و ۴۱. بدایـهٔ المجتهد، ج ۲، ص ۳۶. الاحکام/ آمـدی، ج ۳، ص ۱۲۹. المستصـفی/ غزالی، ج ۱، ص ۱۲۴. فواتـح الرحموت در حاشـیه مستصـفی، ج ۲، ص ۷۳. مشـکل الآثـار، ج ۳، ص ۶ و ۷. اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۹. مناهـل العرفان، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۱. الاتقـان، ج ۲، ص ۲۲ به نقل از: صـحیحین. نهـج الحق، ص ۵۴۰. منتخب کنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۴۸۶ به نقل از: عبـد الرزاق و ابن جریر. البیان خوئی، ص ۲۲۳ به نقل از: مسلم. الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۴، ص ۲۵۷. علوم القرآن الکریم، ص ۲۱۸. تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۷.

دراسات فی الکافی و الصحیح، ص ۳۵۰. التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۰ و ۲۸۲ به نقل از: شافعی که آن را صحیح می‌داند مالک و دیگران. الـدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۵ به نقل از: بعضـی منابع بالا و: مالک، ابن ضـریس، ابن ماجه و ابن ابی شـیبه، مصابیح السنه، ج ۲، ص ۲۱. سنن کبری/ بیهقی، ج ۷، ص ۴۵۴.

الموطأ (چاپ شده همراه با تنویر الحوالك)، ج ۲، ص ۱۱۸. سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۰۰. و سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵.

(۲) المصنف/ صنعانی، ج ۷، ص ۴۷۰. و الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۶

شخصی از روایت فوق چنین استظهار می‌کند: از این روایت بر می‌آید که تلاوت این دو آیه نسخ نشده بود «۱» لیکن دیگران گفته‌اند: درست‌تر آن است که تلاوت این دو آیه نسخ شده بود لیکن همه آن را نمی‌دانستند. و بعد از وفات پیامبر- ص- خبر نسخ آن به همه رسید «۲» در پاسخ این ادعا و این روایت باید بگوییم:

اوّلا روایتی به نقل از عایشه می‌گوید: در کتاب خداوند متعال آیه ده نوبت شیر دادن بود که با پنج نوبت شیر دادن نسخ گشت. و آیه منسوخ تا پس از وفات پیامبر اکرم- ص- همچنان در قرآن باقی ماند. و در روایت دیگری از عائشه آمده است که: از جمله آیاتی که از قرآن حذف شدند آیه: باعث محرم شدن ده نوبت یا پنج نوبت شیر دادن بود. «۳»

این روایت صراحت دارد بر آن که آیه رضاع پس از وفات پیامبر از قرآن حذف شده بود و دیگر به عنوان آیه خوانده نمی‌شد.

صریحتر از روایت فوق، روایتی است که سرخسی از عایشه در ادامه حدیث رضاع نقل می‌کند: «آیه مزبور تا پس از وفات پیامبر- ص- در قرآن باقی ماند. و تلاوت می‌شد ...» «۴» مگر این که گفته شود مراد آن است که تلاوت این آیه نسخ شده باشد و همچنان کتابت آن باقی مانده باشد و خبر نسخ تلاوت آیه به همه نرسیده باشد.

لیکن ما غیر از آن که اساسا نسخ تلاوت را امری باطل و نادرست می‌دانیم باید بگوئیم: چرا و به چه دلیل بخشی از قرآن پس از وفات پیامبر- ص- ساقط شد و از دست رفت یا به بالا برگشت؟ اگر این مطلب درست باشد فرقی با نسخ پس از وفات نبی اکرم- ص- ندارد. در حالی که این ادعای باطلی است که مردود همه می‌باشد و کسی را نرسد که این عمل را جایز شمارد «۵».

ثانیا: از خود عایشه درباره محرمیت به سبب «رضاع» نقل شده است که گفت: (۱) البرهان/ زرکشی، ج ۲، ص ۳۹. و مباحث فی علوم القرآن/ قطان، ص ۲۳۸.

(۲) مباحث فی علوم القرآن/ قطان، ص ۲۳۸. و الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۲۵۷.

(۳) الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۵ به نقل از: ابن ماجه و ابن ضریس.

(۴) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۹.

(۵) رک: المحلی، ج ۱۰، ص ۱۶. همچنین در فصل گذشته مقداری درباره نسخ تلاوت پس از پیامبر- ص- بحث شد.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۷

کمتر از هفت نوبت باعث محرمیت نمی‌گردد «۱».

ثالثا: طحاوی در این باره می‌گوید: «... این آیه را کسی جز عبد اللّه بن ابو بکر نقل نکرده است. و ما فکر می‌کنیم در این مورد وی دچار توهم شده باشد؛ زیرا اگر چنین آیه‌ای در قرآن قرار داشت خواندن آنهم در نماز جایز بود. و معاذ اللّه! که چنین باشد و یا آن که از قرآن آیاتی مانده باشد و در مصاحف نیامده باشد مصاحفی که آیاتش حجت است بر ما و آیه بودن آنها ثابت گشته است.

در ادامه سخن خود می‌گوید: اگر فرض شود آیاتی از قرآن باقی مانده باشد که در قرآن نیامده است این احتمال داده می‌شود که آیات قرآن توسط آیات خارج از قرآن نسخ شده باشد و ما به جای عمل به ناسخ به منسوخ عمل کرده باشیم. و نتیجه آن عدم وجوب عمل به آیات موجود در مصحف فعلی است. در حالی که این نتیجه باطل را هیچ کس قبول ندارد «۲».

رابعا: ابن ترکمانی می‌گوید: «گفتم ثابت شده است که این عبارت از قرآن نیست و قراءت آن و نوشتن آن در مصحف جایز نمی‌باشد. این عبارت به نظر شافعی نه آیه قرآن است و نه حدیث «۳»».

خامسا: خود عایشه به خواهرش ام کلثوم دستور داد به سالم بن عبد اللّه ده نوبت شیر دهد تا سالم محرم شود و بتواند بر خاله

رضـاعی خود (عـایشه) وارد گردد. ام کلثوم به سالم سه مرتبه شـیر داد و پس از آن مریض شـد و دیگر نتوانست به شـیر دادن ادامه دهد. لذا سالم نتوانست به نزد عایشه برود؛ زیرا ده نوبت رضاع صورت نگرفته بود «۴».

شافعی می‌گوید: عایشه (رض) دسـتور داد به سالم ده نوبت شیر دهند؛ زیرا این بیشترین حد رضاع است. ولی چون شیر دادن وی به پنـج نوبت نرسـید بر عایشه وارد نمی‌شد «۵». (۱) الـدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۵ بـه نقـل از: عبـد الرزاق. المحلی، ج ۱۰، ص ۱۰. و الجوهر النقی در حاشیه السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۵۴.

(۲) مشکل الآثار، ج ۳، ص ۷۹۶.

(۳) الجوهر النقی چاپ شده با السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۵۴.

(۴) رک: موطأ (چاپ شـده با تنویر الحوالک)، ج ۲، ص ۱۱۴. المحلی، ج ۱۰، ص ۱۰. طبقات ابن سـعد (چاپ صادر) ج ۸، ص ۲۷۱. و المصنف، ج ۷، ص ۴۶۹ و ۴۷۰.

(۵) سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۵۷. و الجوهر النقی در حاشیه سنن، ج ۷، ص ۴۵۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۸

بر این روایت انتقـادی بـدین مضـمون وارد است: اگر ده نوبت رضاع به وسـیله پنـج نوبت شـیر دادن نسـخ شـده بود (طبق نقل خود عایشه) چرا خود عایشه خواسـتار ده نوبت شـیر دادن می‌گردد؟ نکته قابل توجه آن است که: حفصه نیز خواسـتار ده نوبت شیر دادن به «عاصم بن عبد اللّه» می‌گردد «۱» حتی در این باب از عروهٔ بن زبیر منقول است که:

عـایشه برای شـیر دادن و رضـاع، کمتر از ده نوبت را به چیزی نمی‌دانست و تنها ده نوبت بود که آن را موجب محرمیت می‌دانسـت «۲».

علاـوه بر ایرادات فوق دو ایراد دیگر درباره تعـداد حروف و آیات قرآن وارد است که در فصل آینـده بـدان خواهیم پرداخت و در آن فصل پیرامون جمع آوری قرآن در زمان پیامبر- ص- و کتابت صحابه و داشتن مصاحف اختصاصی سخن خواهیم گفت.

حیوان خانگی و صحیفه

ادعا می‌شود که: «آیه رجم» و آیه «رضاع کبیر» بر صحیفه‌ای زیر فرش عایشه بود.

و هنگامی که رسول خدا- ص- وفات کرده بود و همه مشـغول مراسم دفن و سوگواری بودند حیوان خانگی وارد شده، آن صحیفه را خورد. این قضیه را عایشه نقل می‌کند «۳» این قضیه و مضمون آن به دلایل زیر نادرست می‌باشد:

اوّلاـ سرخسـی در این مورد می‌گویـد: حـدیث عایشه درست نیست؛ زیرا به فرض که چنین اتفاقی افتاده باشـد آیه نبایستی از خاطر مردم از بین برود و دیگران بایـد آن را به یـاد (۱) سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۵۷. موطا (چاپ شـده با تنویر الحوالک)، ج ۲، ص ۱۱۵. المحلی، ج ۱۰، ص ۱۰. و مصنف، صنعانی، ج ۷، ص ۴۷۰.

(۲) المحلی، ج ۱۰، ص ۱۰. و السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۵۸.

(۳) تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۱۰ و ۶۰. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۶۹. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴. حیاهٔ الحیوان، ج ۱ ص ۲۹۵. المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵ و ۲۳۶ (آن را صحیح می‌داند).

سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵ و ۶۲۶. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۱۳. البحار، ج ۸۹. ص ۴۱ سنن دار قطنی، ج ۴، ص ۱۷۹. النقض/ قزوینی، ص ۱۳۵. کشاف، ج ۳، ص ۳۱۸ (تعلیق زننده در حاشیه کتاب حدیث را صحیح می‌داند). احتجاج، ج ۱، ص ۲۲۲. الدر المنثور، ج ۲، ص ۱۳۵. التمهیـد فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۱ و ۲۸۵ به نقـل از: المحلی و به نقل از: اصول سرخسـی، ج ۲، ص ۷۸- ۸۰. (تعلیق زننده بر کشاف، ج ۳، ص ۵۱۸) حدیث را از منابع زیر نقل می‌کند: ابراهیم الحربی در الغریب ابو یعلی، طبرانی

در: الاوسط بیهقی در المعرفهٔ دار قطنی و بزار.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۶۹

بیاورند و نقل و ثبت آن در صحیفه دیگری دشوار نمی‌باشد؛ لذا باید بدانیم که این حدیث، اصلی ندارد «۱».

ثانیا: همان طور که قبلا گفتیم: قرآن در زمان پیامبر اکرم- ص- جمع آوری شده بود.

و نه تنها مصحفی در اختیار حضرت بود بلکه عده دیگری از صحابه هر یک برای خود مصحفی ترتیب داده بودند و نام عده‌ای از صاحبان مصاحف به دست ما رسیده است.

لذا معقول نیست که این آیه تنها در یک جا مکتوب باشد و با یک اتفاق ساده از بین رفته هیچ اثری از آن نماند. و هیچیک از صحابه آن را ننوشته باشند و در خاطر حفظ نکرده باشند و تنها عایشه از این آیه خبر داشته باشد و ماجرا را چنین نقل کند آنچنان که از ظاهر بلکه از صریح روایت بر می‌آید.

ثالثا: ما آیه رجم را از قرآن نمی‌دانیم. و ادله قاطعی هم در تأیید نظر خود آورده‌ایم که بزودی بیان خواهیم کرد.

رابعا: «قزوینی» پس از بیان این نکته که این روایت در هیچیک از کتب شیعه نیامده است و علمای شیعه آن را روایت نکرده‌اند، می‌گوید: آیه شریفه: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ بر نادرستی این روایت گواهی می‌دهد. و الا می‌بایست عایشه جاهل بوده باشد، پیامبر- ص- غافل و العیاذ باللّه خداوند کاذب «۲».

این سخن قزوینی و تتبع ما در کتب شیعه ما را در برابر ادعای زمخشری حیرت زده و متعجب می‌کند، زمخشری هنگام سخن از خورده شدن آیات توسط حیوان خانگی می‌گوید: «... این از جعلیات ملاحده و روافض است «۳»». در حالی که هیچیک از علمای شیعه نه این حدیث را نقل کرده‌اند و نه آن را در کتب خود آورده‌اند. و این علمای اهل سنت بوده‌اند که در کتب معتبر خود، ماجرا را به تفصیل یاد کرده‌اند.

چرا راه دور برویم، کافی است در این جا سخن تعلیق زننده بر کشاف را- که خود سنی است- نقل کنیم. وی در رد سخن زمخشری می‌گوید: راویان این حدیث ثقه می‌باشند و مورد اتهام نیستند. مثلا از جمله راویان افراد زیر می‌باشند: ابراهیم الحربی در: الغریب، ابو یعلی، دار قطنی، بزار طبرانی در: الاوسط و بیهقی در: المعرفه. (۱) اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۰.

(۲) النقض، ص ۱۳۵ و ۱۳۶.

(۳) کشاف، ج ۳، ص ۵۱۸. منابع دیگری هم قبلا معرفی شدند.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۰

سپس او در صدد توجیه حدیث برآمده، ادعا می‌کند: این آیه منسوخ الحکم بوده است و تنها تلاوت می‌شده است و خورده شدن آیه بعد از نسخ حکم، اتفاق افتاد «۱». در این زمینه نیز می‌توان به آنچه که ابن قتیبه در کتاب خود «تأویل مختلف الحدیث» ذکر کرده است مراجعه نمود. در پاسخ این ادعا می‌گوییم همان طور که بارها تکرار کرده‌ایم ادعای نسخ تلاوت نادرست است و هیچ دلیلی بر آن موجود نیست و تنها سنگ به تاریکی پرتاب کردن است.

خامسا: آیه رجم- آنچنان که ادعا می‌شود- جزو سوره احزاب بوده است و نص آیه موجود است. عمر این آیه را نقل کرد و خواست آن را در مصحف بنگارند. لیکن زید بن ثابت چون عمر شاهدی نداشت و خودش تنها یک شهادت داشت از نوشتن آیه در قرآن خودداری کرد. عمر بارها تکرار می‌کرد: اگر نه آن بود که می‌گفتند: عمر قرآن را دست کاری کرد هر آینه به دست خودم این آیه را در قرآن می‌نوشتم. مجددا این ماجرا را- بعون اللّه- نقل خواهیم کرد. و یا آیه رضاع کبیر ده نوبت معین، نزد صحابه شناخته شده بود. پس چرا این دو آیه یا یکی از آن دو را در مصحف ننوشتند؟! و چرا زید بن ثابت با نوشتن این دو آیه مخالفت کرد؟ و اگر آیه رضاع منسوخ بود آیه رجم- طبق ادعای آنان- نسخ نشده بود لا اقل بایستی نسخ آیه رضاع را به پنج

نوبت معین می‌نوشتند. و یا آنکه ناسخ آیه رجم را می‌نوشتند مگر آن که ادعا شود نسخ این دو آیه با سنت صورت گرفته بود که روایت آنها تاب این احتمال را هم ندارد. و اساسا چرا این دو آیه را با هم در صحیفه مستقلی نوشتند؟ و آنها را از سایر آیات جدا کردند؟ چه ارتباطی میان این دو آیه بود؟ و سؤالات متعددی از این قبیل که این مختصر گنجایش آنها را ندارد.

رضاع کبیر (بزرگسال)

آیه رضاع کبیر را نیز درست نمی‌دانیم. و یا لا اقل در صحت آن به دلایل زیر شک می‌کنیم:

اوّلا: عایشه در این حکم منفرد است و دیگر زنان پیامبر- ص- در این مورد با وی به (۱) کشاف، ج ۳، ص ۵۱۸.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۱

معارضه پرداختند. و تنها وی بر نظر خود اصرار می‌ورزید و به مضمون آن عمل می‌کرد.

چرا عایشه به کمک این آیه با دیگران احتجاج نکرد؟ و یا چرا دیگران با ناسخ این آیه با وی احتجاج نکردند؟ و اساسا خبر واحد آنهم با چنین معارضاتی امکان بیان نسخ یا اثبات آیه را ندارد.

ابو عمر بن عبد البر در این باره می‌گوید: «عده‌ای از زنان پیامبر- ص- نظر عایشه را در باره شیر دادن به بزرگسال و محرم شدن وی را رد کردند و به این حکم عمل نکردند. ابن مسعود نیز در این باره با ابو موسی به معارضه پرداخت و گفت: رضاع آن است که گوشت و خون برویاند و بیفزاید (نه آن که به بزرگسال شیر دهند). ابو موسی تسلیم شد و از نظر خود برگشت ...» «۱»

ثانیا: روایت سالم مولی ابو حذیفه از عایشه بدانجهت بوده است که اعتراض ام سلمه را بر وی رد کند. ام سلمه بر عایشه ایراد گرفته بود که: چرا اجازه می‌دهی غلام نورسیده بر تو داخل شود «۲»؟ و عایشه هم برای توجیه کار خود این آیه را نقل کرد. و ظاهرا فقط عایشه آن را می‌دانست و ام سلمه خبر نداشت. آیا معقول است که ام سلمه نداند و این حکم را تنها عایشه بداند؟ و به فرض که ام سلمه ندانست چرا هیچیک دیگر از صحابه از این آیه خبر نداشت؟ و چرا این آیه از طریق دیگری نقل نشده است؟

ثالثا: اساسا قضیه سالم به نظر ما مشکوک می‌رسد. ماجرای سالم بدین گونه نقل شده است: عایشه بدین ماجرا علیه دیگر زنان پیامبر احتجاج می‌کرد. پس از نزول آیه:

ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ پس خوانندگان را به نام پدرانشان بخوانید» همسر حذیفه متوجه شد همسرش از این که سالم سر زده بر زن وی داخل می‌گردد و او خود را جمع و جور نکرده است ناراحت می‌باشد، لذا مشکل را نزد پیامبر اکرم- ص- طرح کرد. پیامبر به وی گفت: به سالم پنج نوبت [و در روایت دیگری ده نوبت «۳» شیر دهد. همسر حذیفه نیز این کار را کرد. و سالم می‌توانست بر وی وارد شود. ناراحتی حذیفه هم بر طرف گردید.

عایشه نیز همین کار را می‌کرد و اگر می‌خواست شخصی بر وی داخل گردد به خواهران یا خواهر زادگان خود دستور می‌داد به وی پنج نوبت- اگر بزرگسال بود- شیر دهند و بعد بدون مانع بر عایشه وارد میشد. لیکن ام سلمه و دیگر زنان پیامبر- ص- این (۱) جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۱۰۵.

(۲) مسند احمد، ج ۶، ص ۱۷۴.

(۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۲۶۹.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۲

حکم را قبول نداشتند و رضاع بزرگسال را درست نمی‌دانستند. تنها به رضاع کودک شیرخوار معتقد بودند «۱» اما ما به دلایل زیر اصل قضیه را قبول نداریم:

۱- از روایات مسلم و دیگران چنین به دست می‌آید که: قضیه سالم مربوط به هنگام بلوغ وی و پس از نزول آیه: ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ ...

در سوره احزاب است. یعنی حدود سال پنجم هجری. این نقل یک اشکال تاریخی دارد حتی خود مسلم در صحیح خود به حضور سالم در «بدر» تصریح می کند «۲». حتی در این زمینه روایاتی وجود دارد که تصریح می کند به هجرت سالم به مدینه قبل از پیامبر- ص- و امامت مهاجرین در مسجد «قبا» قبل از آمدن پیامبر- ص- به آن جا «۳». بنابراین سالم قبل از نزول آیه: ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ ... به سالیان دراز به بلوغ رسیده بود. و متکفل کارهایی می‌شد که تنها به عهده مردان بزرگ و جا افتاده گذاشته می‌شد مانند امامت مهاجرین.

۲- بعضی روایات تصریح می کنند که: همسر حذیفه، سالم را پنج نوبت شیر داد. و در بعضی روایات آمده است: وی را پنج روز شیر داد (به منابع این روایت مانند موطأ و غیره رجوع کنید). و عایشه بعدها اگر می‌خواست کسی محرم شده و بر او داخل گردد دستور می‌داد به وی پنج نوبت شیر دهند. در حالی که خود عایشه نقل می کند: در صحیفه خورده شده رضاع کبیر ده نوبت بود نه پنج نوبت.

۳- خود عایشه در موارد متعدد اصرار دارد بر آن که رضاع بزرگسال با ده نوبت شیر دادن محقق می گردد؛ لذا می‌بینیم ابن قتیبه می گوید «... اما رضاع کبیر، ده نوبت (۱) درباره این ماجرا رک: صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۸- ۱۷۰. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۱. منتخب کنز العمال در حاشیه‌اش، ج ۲، ص ۴۸۶. موطأ (چاپ شده همراه تنویر الحوالک) ج ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

سنن نسائی، ج ۶، ص ۱۰۴- ۱۰۶. اسد الغابهٔ، ج ۲، ص ۲۴۶. طبقات ابن سعد (چاپ صادر) ج ۸، ص ۲۷۰ و ۲۷۱. الاصابه، ج ۲، ص ۷. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵. تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۲۰۶ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۵۸. تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۵ و ۳۰۶. و مصنف، صنعانی، ج ۷ ص ۴۶۰ و ۴۵۹

(۲) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۶۸. موطأ (چاپ شده با تنویر الحوالک) ج ۲، ص ۱۱۵. اسد الغابهٔ، ج ۲، ص ۲۴۶. طبقات ابن سعد (چاپ صادر) ج ۸، ص ۲۷۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۵. تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۲۰۶. و تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۶.

(۳) طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۲۶. و ج ۲، ص ۳۵۲. و ج ۴، ص ۳۱۱ (چاپ صادر). الاصابه، ج ۲، ص ۷. اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۴۵. الاستیعاب (در حاشیه الاصابه) ج ۲، ص ۷۰. و تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۲۰۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۳

است. و این را غلطی از ابن اسحاق می‌دانیم ...» «۱». لیکن چرا غلط از ابن اسحاق باشد نه از عایشه؟! ۴- در اخبار آمده است که پیامبر- ص- میان ابو عبیده جراح و سالم مولی ابو حذیفه پیمان برادری بست «۲» و در روایات دیگری این پیمان میان سالم و ابو بکر، نقل شده است «۳» روشن است که پیمان برادری میان دو شخص هم سن و سال منعقد می گردد و نصوص تصریح می کنند که پیامبر اکرم عقد اخوت را میان افراد هم سن و سال برقرار می کرد «۴». خیلی غیر طبیعی است که پیامبر میان یک شخص بزرگسال و کودکی عقد اخوت برقرار کند. و این کار جز توهین به آن مرد بزرگ تلقی نمی گردد.

۵- آنچنان که از بعضی روایات بر می‌آید سهلهٔ بنت سهیل شیر دادن به سالم را در حالی که بزرگ باشد انکار کرد. پیامبر اکرم- ص- به وی خبر داد که: می‌داند ... «۵» و چیز دیگری نیفزود. پیامبر اکرم در پاسخ خود نه مشکل سهله را رفع کرد و نه تعجب او را برطرف نمود؛ زیرا ظاهرا سهله پنداشته بود شیر دادن به بزرگسال به صورت مستقیم و با تماس بدنی میسر است. و سالم نامحرم بود. لذا نمی‌توانست تماس وی را تحمل کند و فکر می کرد چگونه ممکن است مرتکب چنین حرامی گردد؟! این احتمال که غیر مستقیم سالم شیر وی را نوشیده باشد یعنی شیر سهله را گرفته باشند و بعد سالم آن را نوشیده باشد گرهی از مشکل فوق را حل نمی کند؛ زیرا پیامبر- ص- می‌توانست برای رفع تعجب وی بگوید: مقصود شیر دادن غیر مستقیم است.

لیکن پیامبر این کار را انجام نداد.

(۶) و بالأخره چرا عایشه در احتجاج خود علیه زنان پیامبر- ص- از آیه رضاع کبیر، که مجوز شیر دادن به بزرگسالان است، استفاده

نکرد؟! چرا وی به طرح قضیه سالم مولای ابو حذیفه اکتفا کرد؟ چرا زنان پیامبر- ص- همین استدلال را هم از وی نپذیرفتند؟ چرا آنان حکم رضاع کبیر را مختص به سالم دانستند؟ چرا عمومیت حکم را در هر مورد (۱) تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۱۴.

(۲) طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۱۰.

(۳) الاستیعاب (در حاشیهٔ الاصابة) ج ۲، ص ۷۰. و تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۶ و ۳۰۸.

(۴) به کتاب ما: الصحیح من سیرهٔ النبی الاعظم- صلّی اللّه علیه و آله و سلم- ج ۳، ص ۶۰ مراجعه شود.

(۵) تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۰۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۴

منطبق بر یک شخص معین نکردند؟ آیا آنان نادرستی سخن و ادعای عایشه را می‌دانستند لیکن از ترس یا بخاطر رعایت وی قدرت تصریح به خطای عایشه را نداشتند؟! یا آن که حقیقت مطلب را راجع به قضیه سالم و اشتباهات تاریخ آن را نمی‌دانستند؟! و سؤالات دیگری که مجال طرح آنها نیست.

قضیه حیوان خانگی درست است

با این حال ما بعید نمی‌دانیم پس از وفات پیامبر- ص- هنگامی که مشغول نوشتن مصحفی برای شخص خلیفه بودند حیوان خانگی پاره‌ای از آیات مکتوب در صحیفه‌ای را خورده باشد. در آن هنگام: «... کاتبان عمر آیات را می‌نوشتند و کاتب در آن هنگام عثمان بود که حیوان خانگی آمد و آن صحیفه را خورد ...» «۱».

از نقل فوق بر می‌آید که این یک قضیه شخصی بوده است؛ زیرا در حیات پیامبر- ص- کاتبان مخصوصی به ثبت و کتابت آیات می‌پرداختند. و حافظان مخصوصی وجود داشتند. و حتی عده‌ای از صحابه برای خود مصاحفی ترتیب داده بودند.

شاید عایشه در نقل حادثه بخاطر مرور زمان دچار اشتباه شده باشد و آنچه را که در زمان عمر اتفاق افتاده به زمان پیشتر نسبت داده است. شاید هم برای متهم نشدن عمر و عثمان به سهل انگاری در حفظ قرآن این حادثه را به زمان وفات نبی- ص- منسوب داشته است. و شایدهای بسیار دیگر ...

سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده است

۱- از عایشه منقول است که گفت: سوره احزاب زمان پیامبر اکرم- ص- در دویست آیه خوانده می‌شد. و در نقل راغب: یکصد آیه آمده است «۲».

(۲) از عمر، ابی بن کعب و عکرمه روایت شده است که می‌گفتند: سوره احزاب (۱) رک: کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۹. الاحتجاج مرحوم طبرسی، ج ۱، ص ۲۲۲. و الایضاح ابن شاذان، ص ۲۱۱ و ۲۱۲ به نقل از اهل سنت.

(۲) الاتقان، ج ۲، ص ۲۵. الجامع لاحکام القرآن، قرطبی، ج ۱۴، ص ۱۳. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰ به نقل از: الفضائل ابی عبید. ابن انباری و ابن مردویه مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۷۳. البیان/ آیهٔ اللّه خوئی، ص ۲۲۱. و محاضرات الادباء/ راغب، ج ۲، جزء، ۴، ص ۴۳۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۵

تقریبا به سوره بقره نزدیک بود یا طولانی‌تر از سوره بقره بوده است. و آیه رجم هم در آن بود «۱» همچنین از حذیفه منقول است که می‌گفت: «... سوره احزاب را از پیامبر اکرم- ص- فرا گرفتم بعدها هفتاد آیه از این سوره را فراموش کردم و هرگز آنها را نیافتم» «۲» در پاسخ ادعاهای فوق باید بگوییم:

اوّلاـ روایات در تعیین تعداد آیات این سوره یک سخن نمی‌باشند. و هر یک تعدادی را نقل می‌کند. و همین بهترین گواه عدم صحت ادعای فوق است. مثلا حذیفه، هفتاد آیه را از این سوره فراموش می‌کند. یعنی در اصل این سوره یکصد و چهل و سه آیه بوده است. اما عایشه آن را دویست آیه می‌دانست. و در عبارت راغب: یکصد آیه آمده است. و بالأخره عمر و ابی، سوره را نزدیک به بقره یا طولانی‌تر از آن می‌دانسته‌اند در حالی که سوره بقره دویست و هشتاد و شش آیه است.

ثانیا: گفته‌اند که: آیه رجم جزو سوره احزاب بوده است پس چرا عمر می‌هراسید از این که آیه را بنویسد بگویند در کتاب خدا دست برده است؟! چرا عثمان پس از آن که مصدر کار شد، این آیه را وارد قرآن نساخت؟ آیا او نمی‌توانست؟ در صورتی که آیه هنوز محفوظ و متداول بود؟ حتی قراءت این آیه از ابی بن کعب نقل شده است. کسی که آیات را بر کاتبان مصاحف املاء می‌کرد و آنان می‌نوشتند. چرا ابی این آیه را مانند آیات دیگر املاء نکرد؟! آیا شهادت خزیمه یا- ابو حزیمه- انصاری برای اثبات دو آیه (۱) مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۵۹. تلخیص مستدرک/ ذهبی (در حاشیه صفحه)، المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ (آن را صحیح می‌داند). ذکر اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۳۲۸ و ج ۱، ص ۲۹۲ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۲، مصنف/ عبد الرزاق، ج ۳، ص ۳۶۵. و ج ۷، ص ۳۳۰. السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۲۱۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۶۳. و ج ۱۴، ص ۱۱۳. احتجاج ج ۱، ص ۲۲۲. برهان، زرکشی، ج ۲، ص ۳۵. کتاب سلیم بن قیس، ص ۹۹. بحار، ج ۸۹، ص ۴۱. نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۵۴ و ۲۵۵ به نقل از: صحیح ابن حبان، احمد، طبرانی، در: الکبیر، کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۹. و منتخب آن در حاشیه مسند احمد، ج ۲، ص ۴۳ به نقل از منابع بسیار الاتقان، ج ۲، ص ۲۵. کشاف، ج ۳، ص ۵۱۸ اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۹ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۹ به نقل از بعضی منابع بالا و به نقل از: طیالسی، سعید بن منصور، عبد اللّه ابن احمد در: زوائد المسند. ابن منیع، نسائی، ابن منذر، ابن انباری در:

المصاحف دار قطنی در: الافراد، ابن مردویه، المختارهٔ/ ضیاء. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۳۱۵.

التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۵. البیان، ص ۲۲۲. و مناهل العرفان، ج ۲، ص ۱۱۱.

(۲) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰. و الایضاح/ فضل بن شاذان، ص ۲۲۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۶

آخر سوره توبه کافی بود. اما شهادت عمر و أبی کفایت نمی‌کرد؟ آیا این دو کمتر از دو شاهد معمولی دیگر بودند؟! ثالثا: روایتی از ابی بن کعب می‌گوید: آنچه از سوره احزاب مفقود است «رفع» شده است. اما روایت منقول از عمر می‌گوید: آیه رجم در میان آیات زیادی از میان رفت. آنها با محمّد- ص- رفتند. لیکن نصوص دیگر درباره زمان عثمان می‌گوید که:

جمع آورندگان قرآن نتوانستند بیش از آن که اینک در مصحف فعلی موجود است آیاتی جمع کنند. یا آن که حافظ سوره احزاب هفتاد آیه را فراموش کرده بود. و معنای این نصوص آن است که: آنچه را که ننوشته بودند «رفع» نشده بود. و ظاهرا مقصود از «رفع» نسخ تلاوت است. لیکن «ذهب» از میان رفتن آیات در تعبیر عمر با رفع نمی‌سازد.

همچنین نصوصی که از عدم توانائی جمع آورندگان مصاحف در زمان عثمان خبر می‌دهد با «رفع» مغایرت دارد.

رابعا: چرا صحابه و کاتبان حضرت ختمی مرتبت- ص- آیات فراموش شده از سوره احزاب را ننوشتند؟! چطور همه صحابه چنین حجم زیادی از آیات را از یک سوره فراموش کردند؟! و چگونه تمام آیات نازله توسط جبرئیل را از احزاب فراموش کردند.

و هیچیک از آیات در خاطرشان نماند جز آیه رجم پیر زن و پیر مرد- که قطعا از قرآن نمی‌باشد- تمام این چراها به جای خود ما اساسا نسخ تلاوت را همانطور که توضیح دادیم قبول نداریم.

آیه رجم از نظر عمر بن خطاب

روایت شده است که عمر معتقد بود: از قرآن آیه رجم جامانده است و این آیه جزو قرآن می‌باشد، آیه رجم به نظر عمر چنین بود: «اذا زنیا الشیخ و الشیخه «۱» فارجموهما البتهٔ نکالا من اللّه و اللّه عزیز حکیم».

و یا عباراتی مانند این یعنی اگر زن و مرد مسن و از کار افتاده زنا کردند آنها را قطعا سنگسار کنید ... عمر می‌گفت: اگر نه آن بود که مردم می‌گفتند عمر بر کتاب خدا (۱) یک نکته ادبی: به الف تثنیه در «زنیا» توجه کنید به دنبال آن فاعل ظاهر، «الشیخ و الشیخه» آمده است، توجه کنید! گویا این عبارت طبق قاعده و لغت: «اکلونی البراغیث» آمده است.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۷

چیزی افزود؛ آیه رجم را با دست خودم می‌نوشتم «۱».

ابن عبد الشکور درباره سخن عمر می‌گوید: «... این نقل به طرق متعدد ثابت است. و بعید نیست ادعای تواتر بر آن شود «۲»» همچنین از سخن عمر بر می‌آید که وی (۱) رک: الثقات/ ابن حبان، ج ۱، ص ۲۳۹. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۱۵. سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۷۹. صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۱۶. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۳۴ (چاپ صادر) المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵، ۲۳۶ و ۲۳۷. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳، ۲۹، ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۵۰ و ۵۵ و ج ۵، ص ۱۳۲ و ۱۸۳. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۳۵۹ و ۳۶۰، تلخیص مستدرک ذهبی (در حاشیه مستدرک حاکم) السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۱. به اسانید متعدد الجامع الصحیح، ج ۴، ص ۳۸ و ۳۹.

المصنف/ صنعانی، ج ۷، ص ۳۱۵ و ۳۳۰. و ج ۵، ص ۴۴۱. کشف الاستار، به نقل از: مسند بزار ج ۲، ص ۲۹۵. الروض الانف، ج ۳، ص ۲۴۰. الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۶۶. و ج ۱۴، ص ۱۱۳. سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۴۵. مسند طیالسی، ص ۶. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۵۳. موطأ، ج ۳، ص ۴۲.

اختلاف الحدیث/ شافعی، در حاشیه الامّ، ج ۷، ص ۲۵۰. مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۵ و ۶ محاضرهٔ الاوائل، ص ۳۵. المستصفی، ج ۱، ص ۱۲۱ فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۷۳. نیل الاوطار، ج ۷، ص ۲۵۴. اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۹. برهان، زرکشی، ج ۲، ص ۳۵ و ۴۱. الخلاف، ج ۳، ص ۱۷۵. التبیان، ج ۱، ص ۱۳. الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۴۰. مقدمه تفسیر برهان، ص ۴۳ به نقل از: حاکم و جامع سیوطی، الایضاح/ ابن شاذان، ص ۲۱۷. ۲۱۸ و ۲۱۹. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۰۴. و ج ۱۳، ص ۱۴۰ البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۴. جواهر الاخبار و الآثار (در حاشیه بحر الزخار) ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۴۵ (از صحاح سته بجز نسائی). الاتقان، ج ۱، ص ۵۸. و ج ۲، ص ۲۶ و ۲۵. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۳ و ۴۳۴. تأویل مختلف الحدیث، ص ۳۱۳. کشاف، ج ۳، ص ۵۱۸ به نقل از ابی بن کعب، معالم القربه، ص ۲۷۸. احکام القرآن/ جصاص، ج ۳، ص ۲۶۴. تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۶۰ و ۳۶۱ به نقل از: بعضی منابع بالا البیان/ خوئی، ص ۲۲۰. تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۶۷. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۱۱۳. علوم القرآن الکریم، ص ۲۱۹. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۱۱.

التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۸۴ و ۲۸۵. الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۴، ص ۲۵۹. حیاهٔ الصحابه، ج ۲، ص ۱۲. و ج ۳، ص ۴۹۹. کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۸- ۲۴۰ و ج ۲، ص ۳۶۶ و ۳۶۷. و ۳۶۱ به نقل از: بعضی منابع بالا و به نقل از: عدنی، سعید بن منصور، ابن ابی شیبه، ابن جارود، ابی عوانه، ابن جریر، حلیهٔ، مسدد و ابن انباری در: المصاحف. الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۷۹، ۱۸۰. و ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از: بعضی منابع بالا و به نقل از: ابن ضریس، ابن مردویه، ابو یعلی همچنین از ابو عبید نقل شده است.

مشکل الآثار، ج ۳، ص ۲- ۶. اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۲۸ به نقل از: بعضی منابع بالا و المصنف/ ابن ابی شیبه، ج ۴، ص ۵۶۴. و ج ۱۰، ص ۷۶. و فرقان/ خطیب، ص ۳۶.

(۲) فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۷۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۸

نوشتن این (آیه) را در مصحف جایز می‌دانست. و این آیه را از آیات منسوخ التلاوة- به فرض صحت چنین نسخی که ما قبول نداریم- جدا می‌کرد. عمر برای اثبات نظر خود به رجم کردن پیامبر- ص- ابو بکر و خودش استناد می‌کرد.

و در روایات دیگری عمر می‌گوید: درباره آیه رجم فریب نخورید بدرستی که این آیه همراه با آیات دیگری نازل شده بود و ما آنها را در مصحف می‌خواندیم. لیکن همراه با وفات پیامبر- ص- با آیات زیادی از دست رفت دلیل آیه بودن «رجم» آن است که پیامبر- ص- ابو بکر و من به دنبال آنها به مقتضای آیه عمل کردیم و حکم رجم را اجرا نمودیم ... «۱».

البته روایتی نیز آیه رجم را از امام صادق- علیه السلام- نقل می‌کند «۲» از ابن اشتة منقول است که: عمر آیه رجم را با خود آورد تا زید آن را در مصحف بنویسد؛ لیکن زید خودداری کرد، زیرا عمر تنها بود و آیه با شهادت یک تن ثابت نمی‌گشت «۳».

لیکن ما نمی‌توانیم ادعای فوق را بپذیریم؛ زیرا همانطور که قبلا مکرر بیان کردیم پیامبر اکرم- ص- کاتبان مخصوصی داشت که آیات را کتابت می‌کردند و مصحف را تدوین می‌نمودند و تعدادی از صحابه در زمان حضرت برای خود مصاحفی ترتیب داده بودند و حافظانی بودند که قرآن را جمع و حفظ کرده بودند و هیچ آیه‌ای از قلمشان نیفتاده بود. و اگر می‌بینیم زید از قبول آیه خیالی عمر، خودداری می‌کند به این دلیل که عمر در شهادت خود تنهاست و کس دیگری به نفع وی شهادت نمی‌دهد خود این دلالت دارد که اصلا این عبارت آیه نیست «۴» تنها چیزی که می‌توان گفت آن است که عمر علاقه وافری به قرار دادن این عبارت در قرآن داشت. علاوه بر قاعده کلی فوق درباره هر آیه پنداری ما در رد آیه رجم دلایل زیر را اقامه می‌کنیم:

اوّلا: این عبارت ثبوت رجم را بر مرد و زن مسن بیان می‌کند حتی با فقدان إحصان. (۱) المصنف/ صنعانی، ج ۷، ص ۳۳۰.

(۲) رک: الکافی، ج ۷، ص ۱۷۷. التهذیب، طوسی، ج ۱۰، ص ۳، من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۲۶.

وسائل، ج ۱۸، ص ۳۴۷. مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۱۹۵. التبیان، ج ۱، ص ۱۳. بحار، ج ۸۹، ص ۶۳. و تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۴.

(۳) الاتقان، ج ۱، ص ۵۸. به نقل از: فتح الباری/ ابن حجر، عسقلانی.

(۴) الاتقان، ج ۱، ص ۵۸ به نقل از: ابن اشته در: المصاحف.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۷۹

و بعد از آنکه حکم را مقید به احصان و همسر داشتن کردیم دیگر این عبارت چیز جدیدی را بیان نمی‌کند. و رجم بر محصن ثابت است چه پیر باشد. چه جوان لذا عده‌ای از علما روایت منقول از امام صادق- علیه السلام- را در این زمینه حمل بر تقیه کرده‌اند «۱».

«جزری» درباره مضمون آیه رجم می‌گوید: «... من در نفی این عبارت تردیدی ندارم؛ زیرا هر کس این عبارت را برای اوّلین مرتبه بشنود یقین می‌کند که عبارتی ساختگی است و قابل مقایسه با کلام خداوند که مثل اعلای فصاحت و بلاغت می‌باشد نیست».

«علاوه بر آن، این عبارت نتیجه مطلوب را در بر ندارد؛ زیرا یکی از شروط ثبوت حکم سنگسار کردن، همسر داشتن است. و «شیخ» در لغت به کسی گفته می‌شود که به سنّ چهل سالگی رسیده باشد. اما مقتضای آیه آن است که: زنا کار پیر، سنگسار می‌شود اگر چه حتی ازدواج هم نکرده باشد. و مرد جوان اگر زنا کند و مثلا بیست ساله باشد زن هم داشته باشد رجم نمی‌گردد. اساسا این حکم و سخن لیاقت این که منسوب به کتاب خدا باشد را ندارد ... «۲»».

ثانیا: روایات دیگری در این زمینه نشان می‌دهند که عمر می‌دانسته است که حکم رجم «آیه» نمی‌باشد. لیکن می‌خواست برای اهمیت موضوع آن را در مصحف بنگارد؛ زیرا وی فکر می‌کرد مردم ممکن است دلشان برای افراد مسّن بسوزد و یا بخاطر نفوذ و موقعیّت این گونه افراد، حکم رجم درباره آنان اجرا نگردد. لذا می‌خواست این حکم را با تأکید ضبط کند تا آیندگان به این حکم پشت نکنند. این مطلب با توجه به روایات زیر آشکار می‌گردد:

۱- عمر می‌خواست شهادت خودش و عبد الرحمان بن عوف و فلان و فلان را در حاشیه مصحف بنویسد که: پیامبر اکرم- ص-

حکم رجم را جاری کرد خلفای پس از او نیز این حکم را اجرا کردند؛ زیرا در آینده کسانی خواهند آمد که رجم و دجال را تکذیب خواهند کرد ... «۳». (۱) به موضوع گذشته در این منابع اشاره شده است: مبانی تکملهٔ المنهاج، ج ۱، ص ۱۹۶ و تعلیقات غلامرضا مولانا بر تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۶۴.

(۲) الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۴، ص ۲۵۹.

(۳) مسند احمد، ج ۱، ص ۲۳. کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۸. به نقل از: مسند احمد، ابو یعلی و ابی عبید.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۰

۲- عمر می‌گفت: اگر نه اینکه از افزودن چیزی بر کتاب خدا بیمناکم حکم رجم را در مصحف می‌نوشتم؛ زیرا می‌ترسم اقوامی بیایند و این حکم را در کتاب خدا نیابند لذا به آن کفر بورزند ... «۱».

بنابراین عمر واقعا این عبارت را آیه قرآن نمی‌دانست و می‌خواست بدین طریق حکم را حفظ کند. و این کار وی مشابه برخورد وی با مسأله شارب خمر و میقات اهل عراق است. حسن نقل می‌کند که: عمر تلاش می‌کرد تا در مصحف بنویسد: رسول خدا- ص- به شراب خوار هشتاد تازیانه زد و برای اهل عراق «ذات عرق» را به عنوان میقات تعیین کرد «۲».

ثالثا: آبیاری در این مورد می‌گوید: «... گمان می‌کنم اگر عمر واقعا این عبارت را به عنوان آیه از پیامبر- ص- شنیده بود از پا نمی‌نشست تا آن را در مصحف بنویسد.

وانگهی آیا کس دیگری با عمر این آیه را نشنیده بود تا شاهد عمر در ادعایش باشد- اگر شهادت عمر به تنهایی کافی نبود-؟! این مسأله با روحیه حقیقت‌جویی صحابه مغایر است. و با قضایای پیامبر یا قارئین و همچنین فکر سلیم منافات دارد. و ما می‌خواهیم تنها کسانی که فکر و عقل سلیم دارند به مباحث قرآنی بپردازند ...» «۳».

رابعا: دلیل اخص از مدعاست و ما نمی‌توانیم تناقض خلیفه دوم را رفع کنیم. عمر از طرفی می‌ترسد که مردم اساسا حکم رجم را منکر شوند لذا می‌گوید: پیامبر- ص- ابو بکر و خودش این حکم را اجرا کرده‌اند. و از طرف دیگر برای اثبات سخن خود دلیلی می‌آورد که فقط رجم شیخ و شیخه را ثابت می‌کند. و خود وی می‌داند مردم دلیل وی را بیشتر انکار می‌کنند و خواهند گفت: عمر در کتاب خدا دست برده است و بدان چیزی افزوده است که در آن نبوده است. بنابراین عمر این حکم را نازل بر پیامبر- ص- می‌داند و آن را حکمی خدائی تلقی می‌کند. نه این که آیه‌ای از قرآن باشد. و شاید روایت زیر مطلب را بیشتر توضیح دهد.

از عبد الرحمان بن عوف منقول است که گفت: عمر بن خطاب روزی برای مردم (۱) جامع الصحیح/ ترمذی، ج ۴، ص ۳۸. سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۱۳. کنز العمال، ج ۵، ص ۲۳۹ و ۲۴۰ به نقل از: بیهقی و ترمذی.

(۲) المصنف، ج ۷، ص ۳۸۰ و ۳۷۹.

(۳) تاریخ القرآن آبیاری، ص ۱۶۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۱

خطبه می‌خواند. شنیدم که می‌گفت: گروهی از مردم می‌گویند: حکم رجم دیگر چیست؟ در حالی که در کتاب خدا حکم «جلد» و تازیانه آمده است! در صورتی که خود پیامبر حکم رجم را جاری کرد و ما نیز پس از حضرت این حکم را جاری کردیم. و اگر نه آن بود که دیگران می‌گفتند: عمر در کتاب خدا دست برد و بدان چیزی افزود حکم را چنان که نازل شده است در قرآن می‌نوشتم «۱».

از روایت فوق بر می‌آید که: در زمان عمر عده‌ای اساسا منکر حکم رجم بودند و حکم خدا را در این زمینه (جلد) تازیانه می‌دانستند. و مستند آنها قرآن بود. لذا امکان نفی حکم رجم از افراد مسّن بیشتر بود. لذا عمر بشدت از ثبوت این حکم درباره افراد پیر دفاع می‌کند. و علت این کار هم روشن می‌گردد «۲». لیکن پایان روایت که می‌گوید:

آنچنـان که «نازل» شـده است نشان می‌دهـد که وی آن را آیه قرآنی می‌دانسـته است. مگر آنکه احتمال دهیم: مراد وی نزول حکم شرعی رجم بر پیـامبر- ص- است البته نه به عنـوان آیه قرآن یـا آنکه مراد وی نزول حکم آن بر پیـامبران پیشـین بـوده است که این احتمال بعیدی است.

البته واضـح است که در این جـا نمی‌توان به نسـخ تلاـوت تمسک کرد؛ زیرا زیـد از پـذیرفتن آیه به دلیل شـهادت واحـد خودداری می کند. و اگر آیه منسوخ التلاوهٔ بود اصلا آیه قبول نمی‌شد حتی اگر شهود متعددی شهادت می‌دادند.

احتمال معقول

البته بعید نمی‌دانیم که پیامبر اکرم- ص- درباره رجم شیخ و شیخه گفته باشد اگر محصن باشند مانند جوانان محصن رجم می‌شوند و در این حکم سن مـدخلیت نـدارد لیکن این یـک روایت از حضـرت است نه آیه‌ای از قرآن. و ظـاهرا زیـد بن ثابت نیز همین (۱) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۸۰ به نقل از: احمد و نسائی.

(۲) این جـا سؤالی پیش می‌آیـد: اگر خلیفه اینهمه پایبنـد حفـظ احکـام و عـدم تغییر آنهاست. چرا خودش احکام مسلم اسـلامی و موضـوع از طرف پیـامبر- ص- را عـوض می کنــد و تغییر می‌دهــد. ماننــد: «ازدواج مـوقت» «حی علی خیر العمـل» در اذان و نمـاز (تراویح) و غیره؟ (رک: الغدیر، ج ۶، دلائل الصدق، النص و الاجتهاد و غیره). مگر این که کار وی را چنین توجیه کنند که به امور زنانه مانند مهر، متعه و غیره حساسیت خاصی داشته است.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۲

نظر را داشت. از زید منقول است که: «شـهادت می‌دهم پیامبر خدا می گفت: شیخ و شیخه اگر زنا کردند حتما آنها را سنگسار کنید ..» «۱».

ایـن سـخن را هنگـامی زیـد گفـت که به این آیه- به نظر خودشـان- رسـیده بـود لیکن آن را در مصـحف ننـوشت. یعنی وی آن را حـدیثی از پیامبر- ص- می‌دانست. و تعبیر به کلمه «آیه» در روایت از راویان است. همچنان که بعیـد نیست زید معتقد بوده باشد به این که این حکم تنهـا به رسول خـدا نازل شـده باشـد و مختص به او باشـد. دیگر اشـکالات روایت «رجم» را به شـکل زیر خلاصـه می کنیم:

۱- روایات در نقل نص «آیه رجم» مختلف و چند زبان هستند.

۲- سستی و ضعف تألیف کلام که نشانه دور بودن عبارت از ساحت مقدس قرآن کریم می‌باشد.

۳- در نقل عبارت عمر در این زمینه و مناسبت القای این عبارت و تفصیل آن اختلاف زیادی میان روات موجود است.

آیه رجم بزرگسالان در تورات

لیکن حکم رجم بزرگسالـن در تورات می‌باشـد. و در روایتی طولـنی به نقل از: ابن زیـد ماجرای آیه رجم در تورات بـدین گونه نقـل شـده است: در میـان یهود مـدینه میـان دو تن از افراد مسن عمل شـنیع زنا اتفاق افتاد. آنان حکمیت را به پیامبر- ص- واگـذار کردند.

حضـرت فرمودند: حکم تورات، رجم این دو تن است. آنان وجود چنین حکمی را در تورات منکر گشـتند. و پیامبر داناترین فرد را نسـبت به تـورات از خـود یهـود فرا خوانـد و او را سوگنـد داد تـا حقیقت حکم تورات را بیـان کنـد. آن مرد درنـگ کرد. و پیـامبر همچنان وی را به خداونـد سوگنـد می‌داد. آخر الامر آن مرد به سـخن آمده گفت: یا ابا القاسم! حکم این است: «زن و مرد پیر اگر زنا کردند حتما آنها را سنگسار کنید ...».

پیامبر- ص- فرمود: «این همان حکم خداوند است. آن دو را ببرید و سنگسار کنید ...» «۲». (۱) سنن بیهقی، ج ۸، ص ۲۱۱. سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۷۹. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۳. و المحلی، ج ۱۱، ص ۲۳۵.

(۲) جامع البیان، ج ۶، ص ۱۵۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۳

ظاهرا یکی از صحابه این ماجرا را از کعب الاحبار یا کسی که خود را مسلمان معرفی می‌کرد شنیده است و پنداشته است که این وحی خداوند به پیامبر اکرم- ص- است. و گوینده را تصدیق کرده است و با پاکی نیّت و حسن ظن آن را پذیرفته است. البته این بهترین فرض ممکن می‌باشد.

آیاتی که نازل گشتند، سپس نسخ شدند.

همچنین ادعا می‌شود که: خداوند درباره شهدای «بئر معونه» آیاتی نازل کرد. انس می‌گوید: «ما آیات را خواندیم، سپس تلاوت آنها نسخ گردیدند. و آن آیات عبارتند از:

«انا قد لقینا ربنا فرضی عنا و رضینا عنه». و در روایت دیگری، و ارضانا آمده است» «۱» ادعای فوق را نیز با توجه به دلایل زیر مردود می‌دانیم:

اوّلا: سهیلی می‌گوید: «در این عبارت جلوه اعجاز کلام خداوندی دیده نمی‌شود.

و لذا گفته می‌شود اصل آیات بدین گونه نازل نشده‌اند بلکه با نظم و آهنگ قرآنی فرود آمده‌اند» «۲» لیکن، ادعای این که اصل آیات به گونه دیگری فرود آمده است بدون دلیل می‌باشد و هیچ شاهدی این ادعا را تأیید نمی‌کند. پس چرا اصل کلام معجز را برای ما نقل نمی‌کند؟! آیا این ادعا جز در تاریکی تیر انداختن چیز دیگری است؟.

ثانیا: آنچنان که بخاری روایت را نقل می‌کند: ظاهرا اینها زبان حال شهدای «بئر (۱) رک: تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۴۵۳. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۹ و ۲۰. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۳۶. الثقات، ابن حبان، ج ۱، ص ۲۳۹ و ۲۳۷. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۳۵۰. السیرهٔ النبویهٔ/ دحلان، ج ۱، ص ۳۶۰. مسند ابی عوانه، ج ۲ ص ۳۱۱ و ۳۱۲. حیاهٔ الصحابه، ج ۱، ص ۵۴۵.

طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۵۳ و ۵۴. (چاپ صادر)، الاکتفاء، کلاعی، ج ۲، ص ۱۴۵. بهجهٔ- المحافل، ج ۱، ص ۲۲۴. الروض الانف، ج ۳، ص ۲۳۹، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۳۰. السیرهٔ الحلبیه، ج ۳، ص ۱۷۲. الاتقان، ج ۲، ص ۲۶. السیرهٔ النبویهٔ، ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹ و ۱۴۰.

الکامل/ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۲. مشکل الآثار، ج ۲، ص ۴۲۰ اصول سرخسی، ج ۲، ص ۷۹. حلیهٔ الاولیاء، ج ۱، ص ۱۲۳. المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۰۳. البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۷۱ و ۷۲. و ج ۷، ص ۳۴۹. فتح الباری، ج ۷، ص ۲۹۷. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۵۰. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۵. و ج ۲، ص ۲۵ به نقل از: بعضی منابع بالا و احمد، ناسخ ابی داوود. ابن ضریس، ابن جریر، ابن منذر، ابن حبان، دلائل بیهقی، و تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۳۸۱.

(۲) شرح بهجهٔ المحافل/ اشخر یمنی، ج ۱، ص ۲۲۴. الروض الأنف، ج ۳، ص ۲۳۹. و السیرهٔ النبویهٔ/ دحلان، ج ۱، ص ۲۶۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۴

معونه» بوده است که پیامبر اکرم- ص- بیان می‌کند. پیامبر- ص- به مردم فرمود: «دوستان شما به شهادت رسیدند. و از خداوند درخواست کردند که به شما خبر دهد شهداء مرضی خداوند واقع شدند و خداوند نیز مرضی شهداء است. و خداوند نیز این خبر را به شما می‌دهد ...» «۱».

و در روایت دیگری از انس: «خداوند توسط جبرئیل به پیامبر- ص- خبر داد که:

شهداء خدا را زیارت کردند. و خداوند از آنان خشنود بود و آنان را نیز خشنود ساخت ...» «۲» و یا در روایت دیگری از «ضحاک»

چنین منقول است: هنگامی که حاملان قرآن در فاجعه «بئر معونه» به شهادت رسیدند خداوند آنان را گرامی داشت و به زندگانی جاوید؛ شهادت و رزق پاک دست یافتند، لذا گفتند: ای کاش! کسی بود که به برادران ما پیام ما را می‌رساند و می‌گفت: ما خدایمان را دیدیم از ما خشنود بود و ما را خشنود ساخت. خداوند متعال گفت: من خبررسان شما به پیامبرتان و برادرانتان خواهم بود. و بعد خداوند این آیه را نازل ساخت: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا ...

وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ ... «۳».

ثالثا: نسخ تلاوت به معنای خروج آیات از قرآن بودن و قراءت در نماز و احکام مس جنب «۴» و غیره- که عده‌ای از اهل سنّت هم آن را جایز نمی‌دانند «۵» اساسا باطل است. و ما قبلا نادرستی این گونه ادعاها را بیان کردیم. و اگر واقعا آیاتی در این میان بودند، قطعا کاتبان پیامبر- ص- و صحابه آنها را می‌نگاشتند و پیامبر به همه جا نسخ را ابلاغ می‌کرد.

***

(۱) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۰، السیرهٔ النبویه/ ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۴۱. البدایهٔ و النهایه، ج ۴، ص ۷۲. و السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۱۷۲.

(۲) السیرهٔ النبویهٔ/ دحلان، ج ۱، ص ۲۶۰.

(۳) الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۵ به نقل از: ابن جریر.

(۴) السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۳، ص ۱۷۲. الاحکام/ آمدی، ج ۳، ص ۱۳۰. المستصفی/ غزالی، ج ۱، ص ۱۲۳. فواتح الرحموت (در حاشیه المستصفی) ج ۲، ص ۷۴. فتح الباری: ج ۷، ص ۲۹۹. مناهل العرفان، ج ۲، ص ۱۱۲. البیان، ص ۲۲۴. و اصول سرخسی، ج ۴، ص ۸۱.

(۵) البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۲۴ و ۲۲۵. و الاحکام/ آمدی ج ۳، ص ۲۰۱- ۲۰۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۵

سوره فراموش شده

از عبد اللّه بن عمر منقول است که گفت: «پیامبر اکرم- ص- به دو تن سوره‌ای را آموخته بود و آن دو این سوره را می‌خواندند تا آنکه شبی هنگام نماز نتوانستند هیچیک از کلمات سوره را به یاد بیاورند. بامداد شتابان به نزد رسول اللّه- ص- آمدند و واقعه را بیان کردند. پیامبر- ص- به آنان فرمود: این سوره نسخ شد و دیگر به فکر آن نباشید ... «۱»».

و یا از ابن مسعود منقول است که می‌گفت: پیامبر- ص- آیه‌ای را به من آموخت و من آیه را حفظ کردم و در مصحف خود نگاشتم. شب هنگام به مصحف مراجعه کردم و در آن اثری از محو و ناپدید شدن ندیدم. فردای آن روز مصحف خود را از آیه تهی و سفید دیدم به پیامبر ماجرا را گفتم پیامبر اکرم فرمود: «ای ابن مسعود! آن آیه دیشب نسخ و رفع گردید «۲»».

ما ناگزیریم در مفردات و زوایای این دو روایت کمی کنکاش کنیم و با احتیاط ادعای آنها را بررسی کنیم، لذا می‌گوییم.

اوّلا: آیا پیامبر- ص- تنها به این دو تن سوره را آموخته بود یا به همه مسلمانان؟ اگر به همه آموخته بود چرا روایت تنها این دو تن را یاد می‌کند؟ و از دیگران یادی نمی‌نماید؟

آیا معقول است که بگوییم: فقط این دو نفر سوره را فراموش کرده بودند لذا روایت آنها را مستحق یاد کردن می‌داند؟ و دیگران سوره را فراموش نکرده بودند؟ و به فرض صحت روایت، این دو تن چه نام داشتند؟ و چرا عبد اللّه بن عمر نام آنها را برای ما ذکر

(۱) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۵۴ و ۱۵۶. مشکل الآثار، ج ۲، ص ۴۱۷ و ۴۱۸. الاتقان، ج ۲، ص ۲۶.

الجامع لاحکام القرآن، ج ۲، ص ۶۳. تاریخ الاسلام/ ذهبی، ج ۲، ص ۲۸۹. در این کتاب چنین آمده است: این حدیث صحیح است

و تنها از سوره منسوخ التلاوه آیه «بسم اللّه الرحمان الرحیم باقی مانده بود.

و این دلیل وجوب نوشتن آیه «بسمله» به تنهایی است و سوره‌ای از قرآن از دست رفته است. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵ به نقل از: طبرانی، ناسخ ابی داوود، ابن منذر، ابن انباری در: المصاحف. ابو ذر هروی در: الفضائل. بیهقی در: الدلائل. مصنف، صنعانی، ج ۳، ص ۳۶۳. و در حاشیه آن به نقل از:

طبرانی در: الاوسط، ج ۷، ص ۱۵۶.

(۲) تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۶۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۶

نمی‌کند؟!.

ثانیا: اشکالی که به هر دو روایت فوق وارد می‌گردد آن است که: آیا هر چه از قرآن نسخ می‌گشت مردم آن را فراموش می‌کردند؟ پس چرا دیگر عبارات ادعائی با وجود نسخ شدن، از خاطر مردم بیرون نرفت؟ مثلا آیه مربوط به شهدای «بئر معونه» دو سوره «خلع» و «حفد» و آیه «رجم» و غیره که ادعا می‌شود آیات قرآن بوده‌اند چرا فراموش نگشته‌اند؟!.

ثالثا: تاریخ به ما می‌گوید: پیامبر- ص- کاتبان مخصوصی داشت که آیات را به مجرد نزول می‌نوشتند و آنها را ضبط می‌کردند. همچنین عده‌ای از صحابه مصاحف اختصاصی داشتند که آیات را به مجرد استماع می‌نگاشتند. حال با توجه به مطلب قطعی فوق این سؤالات پیش می‌آید: آیا پیامبر- ص- سوره‌هایی را که قرار بود نسخ گردند در مصحف می‌نوشت و دستور کتابت آنها را می‌داد؟ و اگر آنها را می‌نوشت پس از نسخ سوره را حذف می‌کرد؟ یا خودشان از صفحه مصحف زدوده می‌شدند؟ یا آن که آنها را به حال خودشان می‌گذاشت؟! و اگر پیامبر- ص- آیات را از مصحف خود می‌زدود صاحبان مصاحف دیگر در قبال این آیات منسوخ التلاوه چه می‌کردند؟! و اگر خود آیات بخودی خود حذف می‌شدند چرا آیاتی که ادعا می‌شود نسخ گشته‌اند هنوز در کتب مضبوط می‌باشند؟! رابعا: اساسا همانطور که مکررا گفته‌ایم مسأله نسخ تلاوت یک ادعای نادرست است و هیچ دلیلی آن را تأیید نمی‌کند. علما و محققین بسیاری این ادعا را رد کرده‌اند.

صلوات بر نمازگزاران در صفوف مقدّم

حمیدهٔ بن ابی یونس نقل می‌کند که: پدرم- در سن هشتاد سالگی- از مصحف عایشه این آیه را بر من خواند:

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَى النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً (و علی الذین یصلون فی الصفوف الاولی)».

حمیده می‌گوید: این قضیه قبل از تبدیل مصاحف توسط عثمان اتفاق افتاد «۱» درباره (۱) الاتقان، ج ۲، ص ۲۵ به نقل از: ابی عبید.

و البیان/ خوئی، ص ۲۲۲ به نقل از: ابی عبید.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۷

ادعای فوق باید بگوئیم:

اوّلا: این خبر واحد است و به وسیله آن آیات قرآن ثابت نمی‌گردد.

ثانیا: چگونه این آیه از میان یاران پیامبر و کاتبان وحی تنها به وی رسید و دیگران نتوانستند در مصاحف خود این آیه را چنین بنگارند؟! ثالثا: عبارت فوق- به فرض صحت- ظاهرا روایتی از حضرت ختمی مرتبت بوده است لیکن عایشه به گمان آیه بودن آن را ثبت کرده است. مؤید این استظهار، روایتی است که از براء بن عازب منقول است که می‌گوید: پیامبر اکرم- ص- فرمود: خداوند متعال و ملائکه بر نمازگزاران در صفوف اوّل صلوات می‌فرستند و قرآن را با صدای خود زینت ببخشید ... «۱». و یا حاکم از عایشه نقل می‌کند که پیامبر- ص- فرمود: خداوند و ملائکه بر کسانی که در صف‌ها نماز می‌گزارند صلوات می‌فرستند «۲». البته بعید

نیست که عایشه با علم به حدیث بودن عبارت فوق، آن را در مصحف خود نگاشته باشد. و این امر رایجی در آن زمان بوده است. مثلا شهادت ابن عوف و دیگران درباره «رجم» در حاشیه مصحف نوشته شده بود. و یا همان طور که گفتیم: عمر می‌خواست حد شارب خمر و تعیین میقات برای اهل عراق در «ذات عرق» را توسط پیامبر- ص- در حاشیه مصحف بنویسد. ظاهرا آنان هر مطلب مهمی را در حاشیه مصحف می‌نوشتند.

آیه جهاد

از مسوّر بن مخرمه منقول است که: عمر به عبد الرحمان بن عوف گفت: آیا به یاد نمی‌آوری در میان آیات نازله این آیه هم بود: «أن جاهدوا کما جاهدتم اوّل مرهٔ» ما این آیه را نمی‌یابیم. عبد الرحمان گفت: این آیه از جمله آیاتی است که از قرآن ساقط شدند «۳». (۱) المصنف، ج ۲، ص ۴۸۴.

(۲) مستدرك حاكم، ج ۱، ص ۲۱۴. و تلخیص آن به وسیله ذهبی که می‌گوید: این حدیث صحیح است به شرط مسلم. و آن را وارد نکرده‌اند. ذهبی نیز با آن موافق است.

(۳) الاتقان، ج ۲، ص ۲۵. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۸ به نقل از: ابی عبید. البیان، ص ۲۲۳ به نقل از: الاتقان. الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۰۶ به نقل از: ابو عبید، ابن ضریس، و ابن انباری، مقدمه تفسیر البرهان، ص ۴۲ به نقل از: خطیب و مشکل الاثار، ج ۲، ص ۴۱۸.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۸

درباره ادعای فوق باید بگوئیم: خود حضرات مدعی هستند که زید بن ثابت قرآن را جمع آوری کرد. و ابو بکر و عمر بر این کار نظارت داشتند. پس جز زید و با رضایت خود عمر و ابو بکر، چه کسی آیه را ننوشته است؟ و اگر به فرض اشتباها این آیه ساقط شده بود عمر و عبد الرحمن به عنوان دو شاهد می‌توانستند بر آیه بودن عبارت فوق گواهی دهند و زید هم آن را وارد قرآن نماید. مگر خود آقایان نمی‌گویند اگر دو تن از صحابه به قرآن بودن عبارتی گواهی می‌دادند زید آن عبارت را به عنوان آیه در قرآن می‌نگاشت؟

و اساسا چرا باید این آیه نسخ گردد؟ مگر معنای خاصی داشته است؟ و مگر دیگر حکم جهاد در قرآن نیست؟ و عبارت «کما جاهدتم اول مرهٔ» چه ویژگی دارد که باعث شده اینها آن را از قرآن ساقط کنند؟! و اگر اسقاط این آیه در زمان پیامبر اکرم- ص- و به دستور وی صورت گرفته بود آیا از تمام مصاحف و از تمام خواطر مردم زوده شد؟! و اگر این کار صورت گرفته بود عمر بایستی حتما از قضیه با خبر می‌شد. و اگر احیانا عمر غفلت می‌کرد یار غار نبی (ابو بکر) تمام حوادث را به وی اطلاع می‌داد؟! و سؤالات متعدد دیگری که با کمی تعمق بر خواننده هوشیار آشکار می‌گردد.

و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

سوره خیالی «الولایه»

هیچ کس از متقدمین علما حرفی از چنین سوره‌ای درباره ولایت امیر المؤمنین نزده است. و اوّلین کسی که این مطلب را در کتاب خود آورده است مؤلف کتاب: دبستان المذاهب «۱» می‌باشد. و روشن است که این عبارات سست، از جعلیات غلات است.

مرحوم آشتیانی درباره این سوره دروغین می‌فرماید: «شما خواننده محترم با خواندن این سوره قطعا متوجه شده‌اید که این عبارات ابدا از قرآن نمی‌باشد و جملات آن بسیار معمولی و در توان هر آشنای به زبان عربی است که مانند آن را بیاورد.

در حالی که خداوند متعال درباره اعجاز جاوید خود «قرآن» می‌فرماید: لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا ... «۲». (۱) بحر الفوائد، ص ۱۰۱ به نقل از: دبستان المذاهب. و مختصر التحفهٔ الاثنی عشریه، ص ۳۱ و ۳۲.

(۲) بحر الفوائد، ص ۱۰۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۸۹

علاوه بر آن که ائمه- علیهم السلام- مکررا تصریح کرده‌اند که نام امیر المؤمنین در قرآن به صراحت نیامده است. و علت آن را هم ذکر کرده‌اند و ما نیز این مطلب را در مباحث قبل پیش کشیده‌ایم. و خوانندگان محترم می‌توانند در صورت لزوم مجددا مراجعه نمایند.

الولد للفراش

درباره این حدیث نبوی: «الولد للفراش و للعاهر الحجر» گفته‌اند که آیه است «۱». در حالی که بدون شک روایتی است منقول از پیامبر- ص- این روایت را ابو هریره، حسن، و ابو سلمه نقل می‌کنند- البته با تردیدی میان ابو سلمه و ابو هریره که این روایت از پیامبر اکرم- ص- است «۲». و این مطلب مرتکز در اذهان تمام مسلمانان است. ظاهرا، این افراد میان سخنان پیامبر- ص- و آیات قرآن خلط کرده‌اند و بعضی از کلمات آن حضرت را آیه پنداشته‌اند. و احتمالا این اشتباه در جاهای دیگر هم تکرار شده است. و اللّه العالم.

با توجه به مطالب بالا و نقد ادعاهای نادرست روشن می‌گردد که هیچ نوع ادعای نقص یا تحریف قرآن کریم، پایه و مبنای درست و علمی ندارد.

و تمام این گونه ادعاها صرفا افترائی به ساحت قرآن کریم می‌باشد. و هدف این دعاوی، مخدوش کردن چهره نورانی کتاب خداوند متعال است. و چون تکرار دعاوی آنها و رد آنان جز ملال خاطر خوانندگان حاصلی ندارد. لذا به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و تحقیق بیشتر مطلب را به دقت و تعمق خوانندگان محترم واگذار می‌کنیم چرا که ما در این مورد قضاوت خوانندگان را اصیل و دقیق می‌شناسیم.

امام بلاغی: بحث انگیز و نقاد

هنگامی که مشغول چاپ این کتاب بودم کتاب: «آلاء الرحمان» را به دست آوردم. اثری بزرگ از شخصیتی والا؛ مرحوم حجهٔ الاسلام علامه شیخ محمد جواد بلاغی.

مرحوم بلاغی در این کتاب (صفحه ۱۹- ۲۵) ادعاهای نسخ تلاوت و مانند آن را با (۱) منابع آن در فصل اوّل این کتاب گذشت.

(۲) مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۹، ۲۸۰، ۳۸۶، ۴۰۹، ۴۶۶، ۴۷۵ و ۴۹۲.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۰

شیوه‌ای استوار و علمی رد کرده بود. ما نیز برای تیمن و تبرک و سود رسانی بیشتر لازم دیدیم قسمتهایی از عین گفتار این بزرگوار را در آخر این فصل بیاوریم و بدینوسیله از کار علمی این شخصیت متعهد قدردانی کنیم. مرحوم بلاغی می‌فرماید: «لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب».

جزء پنجم مسند احمد، از ابیّ بن کعب نقل می‌کند که: پیامبر اکرم- ص- فرمود:

خداوند به من دستور داده است تا آیاتی چند از قرآن را بر شما بخوانم. و سپس شروع کرد به قراءت این فقرات: لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ و در همین قراءت بود که خواند: «اگر آدمی از من دشتی از ثروت بخواهد و به وی عطا کنم دشت دیگری را خواهد خواست. و اگر دشت دوم را به وی دهم آرزوی دشت سوّم را خواهد کرد. و جز خاک چیزی درون آدمی را پر نخواهد کرد. و خداوند بر هر که توبه کند باز خواهد گشت و توبه او را خواهد پذیرفت و «دین» درست و استوار نزد خداوند، حنیفیه است.

نه مشرکه و نه یهودیه و نه نصرانیه. و هر کس کار خوب انجام دهد پاداش خود را دریافت خواهد کرد».

همچنین حاکم در مستدرک و دیگران این عبارت را نقل می‌کنند: «ان ذات الدین عند اللّه الحنیفیهٔ، لا المشرکهٔ». و در نقل دیگری «غیر المشرکه» تا آخر آمده است.

و از جامع الاصول/ ابن اثیر جزری چنین منقول است: «ان الدین عند اللّه الحنیفیهٔ المسلمهٔ لا الیهودیهٔ و لا النصرانیهٔ و لا المجوسیهٔ».

و باز در مسند، پس از این روایت، روایت زیر را نقل می‌کند: از ابی بن کعب منقول است که گفت: پیامبر اکرم- ص- روزی به من گفت: خداوند به من دستور داده است بر تو آیاتی بخوانم. و سپس خواند:

لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ مُنْفَکِّینَ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُٔ رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَهًٔ فِیها کُتُبٌ قَیِّمَهٌٔ وَ ما تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّنَهُٔ.

«ان الدین عند اللّه الحنیفیهٔ لا المشرکهٔ، و لا الیهودیهٔ و لا النصرانیهٔ. و من یفعل خیرا فلن یکفره».

شعبه می‌گوید: سپس آیاتی خواند و بعد قراءت کرد:

«لو ان لابن آدم وادیین من مال لسأل وادیا ثالثا و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب».

و بعد می‌گوید: بقیه آیات را از همان سوره خواند و سوره را تمام کرد. این روایات

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۱

را ابو داوود، طیالسی، سعید بن منصور در: السنن، حاکم در: مستدرک و کنز العمال هم نقل کرده‌اند.

همین مضمون را به نقل از ابو واقد لیثی، در مسند چنین نقل می‌کند: ابو واقد می‌گوید: ما نزد پیامبر- ص- می‌رفتیم و حضرت آیات نازله را بر من می‌خواند. حضرت روزی به ما گفت: خداوند عزّ و جل می‌فرماید:

انا انزلنا المال لاقام الصلاهٔ و ایتاء الزکاهٔ و لو کان لابن آدم واد لاحبّ ان یکون له ثان. و لو کان له وادیان لاحبّ ان یکون لهما ثالثا. و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب ثم یتوب اللّه علی من تاب ...».

گیریم صداقت و شناخت، از این محدثین- نمی‌گویم داستان پردازان- از تفاوت و بعد میان این عبارات و بلاغت قرآن، سخافت این عبارت و اعجاز کلام خداوند، سؤالی نمی‌کنند و از آشفتگی مطالب مطروحه در این عبارات حرفی نمی‌زنند. لیکن آیا نباید این حضرات به عقل خود رجوع کرده سعی کنند، غلطهای زیر را یکبار دیگر با دقت تجزیه و تحلیل کنند:

«الا- المشرکه» یعنی چه؟ آیا دین به مشرکه توصیف می‌گردد؟ «الحنیفیهٔ المسلمهٔ»، آیا دین به حنیف و مسلمان بودن توصیف می‌گردد؟ ظاهرا این توصیفات مربوط به ذوی العقول است. و «ان ذات الدین» چه معنا دارد؟ و یا: «انا انزلنا المال لاقام الصلاهٔ» انزال مال یعنی چه؟ و چه مناسبتی میان مال و عامل اقامه صلاهٔ بودن موجود است؟ برای استفاده بیشتر به روایت زیر توجه کنید:

جزء ششم مسند احمد با اسناد خود از مسروق نقل می‌کند که به عایشه گفتم: آیا پیامبر اکرم- ص- هنگام ورود به خانه چیزی می‌گفت؟

عایشه گفت: حضرت هنگام ورود به خانه به این عبارات متمثل و مترنم بود:

«لو کان لابن آدم وادیان من مال لا تبغی وادیا ثالثا و لا یملأ فمه الا التراب و ما جعلنا المال الا لاقام الصلاهٔ و ایتاء الزکاهٔ و یتوب اللّه علی من تاب».

و باز در همان جزء ششم با سند خود از جابر نقل می‌کند: پیامبر اکرم- ص- چنین مطالبی به زبان آورد.

«لو ان لابن آدم وادیا من مال لتمنی وادیین و لو ان له وادیین لتمنی ثالثا. و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب».

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۲

و باز احمد به اسناد خود نقل می‌کند که از جابر سؤال شد: آیا پیامبر اکرم گفته بود:

«لو كان لابن آدم واد من نخل تمنى مثله حتى يتمنى اوديه و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب».
آیا به نظر شما عجیب و ممتنع است که شخصی دشتی از دارائی (که نشانه کثرت و فراوانی است) و یا نخلستانهای بزرگی داشته باشد؟ آیا در طول تاریخ کم بوده‌اند کسانی که دارائی‌های بسیار اندوخته‌اند؟ پس عبارت: «لو كان لابن آدم» یا «لو ان لابن آدم» به چه معناست؟ مگر «لو» در زبان عربی برای امتناع و استحاله نیست؟ مگر این راویان عرب زبان نبوده‌اند؟ و آیا آشنایی هم با زبان عربی نداشته‌اند؟! البته این اعتراض با روایت احمد از ابن عباس و ترمذی از انس مرتفع می‌گردد.
روایات آنان تعبیر «ذهب» را به جای «نخل» یا «مال» دارد. که کمی قابل قبول می‌گردد که بگوییم: «لو كان لابن آدم واديان من ذهب ...».
وانگهی آرزو و تمنای ثروت زیاد و دشتهای دو گانه یا سه گانه طلا و غیره گناهی نیست، تا نیاز به توبه افتد. و در ادامه این آیه بگوید: «و يتوب اللّه على من تاب» پس چه مناسبتی میان آرزوی دشت طلا و قبول توبه توسط خداوند موجود است. برای این که به آشفتگی روایات بیشتر پی ببرید به موارد زیر دقت کنید:
۱- حاکم در مستدرک خود از ابو موسی نقل می‌کند که گفت: در گذشته سوره‌ای را می‌خواندیم که از حیث تعداد آیات آن را به سوره براءت تشبیه می‌کردیم این سوره را اینک فراموش کرده‌ام. و تنها این آیه را از آن بخاطر دارم: «لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى ثالثا و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب». در المنثور از طریق عده‌ای روایت فوق را به ابو موسی می‌رساند.
۲- الاتقان با اسناد خود از ابو موسی نقل می‌کند که گفت: سوره‌ای مانند سوره براءت نازل شد و بعد نسخ گردید. و تنها این آیه از آن باقی ماند:
«ان اللّه سيؤيد هذا الدين باقوام لاخلاق لهم و لو ان لابن آدم واديين لتمنى ...».
۳- ترمذی به اسناد خود از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: پیامبر اکرم فرمود:
«لو كان لابن آدم واد من ذهب لاحبّ ان يكون له ثان و لا يملأ فاه الا التراب و يتوب اللّه على من تاب». همانطور که متوجه شده‌اید روایات عایشه، جابر، انس و ابن عباس، حدیث «وادی و دو وادی ...» را از سخنان و تشبیهات پیامبر اکرم- ص- می‌دانند و آن
حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۳
را آیه قرآنی نمی‌شناسند. هر چند ایراداتی بر مضمون و سیاق آن وارد شده است. که مانع از نسبت دادن این حدیث به پیامبر- ص- هم می‌گردد و اساسا ما اضطراب و آشفتگی را از خود دور کرده نسبت حدیث را به پیامبر- ص- صحیح نمی‌دانیم.

آیه رجم

خلاصه انتقادات مرحوم بلاغی درباره آیه رجم: «الشيخ و الشيخه فارجموهما البتة ...» چنین است: دخول «فاء» جزاء بر «فارجموهما» وجهی ندارد. زیرا «فاء» باید در جواب و جزای شرطی آمده باشد که در این جا نه به آن تصریح شده است و نه قابل تقدیر می‌باشد. و اگر می‌بینیم در آیه شریفه از سوره نور: «و الزانية و الزاني فاجلدوا» فاء بر سر «جلد» آمده بدین سبب است که جلد جزای زنا است و «زنا» سبب «جلد» می‌باشد.
لیکن در این عبارت رجم جزای شیخوخیت و پیری نمی‌تواند باشد. و تنها وجهی که برای دخول «فاء» می‌توان تصور کرد دروغ بودن روایت است. و شاید در روایت سلیمان بن خالد افتادگی به وجود آمده است و اصل صورت سؤال چنین بوده است. آیا می گویند در قرآن رجم است؟
بعلاوه آن که موطأ، مستدرک، مسدد و ابن سعد نقل می‌کنند که: عمر کمتر از بیست روز قبل از مرگ خود گفته بود: اگر نه آن بود که می‌گفتند عمر در کتاب خدا دست برده است هر آینه آیه «رجم» را می‌نوشتم: «الشيخ و الشيخه فارجموهما البتة».

حاکم این روایت را در کتاب خود آورده است. و ابن جریر آن را صحیح می‌داند.

آنـان از عمر نقـل می‌کننـد که گفت: هنگـام نزول آیه رجم نزد پیامبر- ص- رفتم و از پیامبر خواسـتم آیه را بنگارد. در کنز العمال نقل می‌کنـد که: گفتم به من املاء بفرما تا بنویسم و پیامبر ظاهرا کراهت از خود نشان داد. و بعد عمر گفت: نمی‌بینی که مرد پیر را اگر زنا کند و محصن نباشد تازیانه می‌زنند در حالی که مرد جوان محصن را بخاطر زنا رجم می‌کنند.

ملاحظه بفرمایید محدثین کراهت و خوش نیامدن پیامبر- ص- را از کتابت آیه منزل نشان می‌دهند. و مناقشه عمر را در این برخورد چنین نقل می‌کنند. یعنی به پیامبر باید راه و چاه را نشان داد! نعوذ باللّه من سبات العقل و قبح الزلل.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۴

همچنین الاتقان از نسائی نقل می‌کند که روایت زیر را در کتاب خود وارد کرده است:

مروان به زید بن ثابت گفت: آیه رجم را در مصحف نمی‌نویسی؟ زید پاسخ داد: آیا نمی‌بینی جوانان همسردار سنگسار می‌گردند؟ ماجرا را به عمر گفتیم. عمر گفت: من ماجرا را پیگیری خواهم کرد. عمر نزد پیامبر اکرم- ص- رفته به وی عرض کرد: آیه رجم را برای من بنویس پیامبر فرمود: نمی‌توانی.

می‌بینید که زید بر این مطلب اعتراض می‌کند. و هنگامی که حضـرات می‌بینند میان درخواست عمر و سـخن پیامبر تنافر وجود دارد می‌گوینـد: منظور عمر اجـازه گرفتن از پیـامبر- ص- برای نوشـتن آیه بوده است. ظاهرا آقایان نمی‌داننـد که عمر عرب بوده است و فرق: «اکتب لی» را با «استیذان کتابت» می‌دانسته است.

بهر حال حضـرات نتوانسته‌اند وجه مقبولی برای جمع میان سخن پیامبر- ص- و عمر پیدا کنند. در روایت دیگری کنز العمال از ابن ضریس نقـل می‌کنـد کـه: عمر گفـت: به پیـامبر اکرم- ص- گفتم: ای رسـول خـدا آیه رجم را بنـویس پیـامبر فرمـود: نمی‌تـوانم و استطاعت آن را ندارم.

همچنین ابن ضریس در کتاب خود از زید بن اسلم نقل می‌کند که گفت: روزی عمر برای مردم خطبه می‌خواند و می‌گفت: درباره حکم رجم اینقدر گلایه و شـکایت نکنید این حکم حق است. و من زمانی می‌خواسـتم این حکم را در مصـحف بنویسم، لذا از ابی بن کعب نظر خواسـتم أبی گفت: آیـا تو نبودی که هنگـام فرا گرفتن همین آیه از رسول اللّه نزد من آمـدی و به سـینه‌ام کوبیـدی و گفتی: چگونه خواستار فرا گرفتن آیه رجم است در حالی که آنان همچون چهار پایان به زناکاری مشغول هستند؟

این روایت مـدعی است عمر از نزول آیه رجم نگران و ناراحت بوده است و چقدر خوب بود که محدثین حاصل جواب أبی را نقل می‌کردنـد. و نتیجه مخـالفت عمر با فرا گرفتن این آیه را نیز می‌گفتنـد. علاوه بر تمام آشـفتگی‌های آیه رجم ماجرای زیر نیز کاملا آیه بودن حکم رجم را مخدوش می‌کند:

علی- ع- شـراحه همـدانیه را در روز پنج شـنبه تازیانه زد. و در روز جمعه وی را سـنگسار نمود. و فرمود: او را بر اساس کتاب خدا تازیانه زدم و بر اساس سـنت پیامبر خدا سـنگسار کردم. این اسـتدلال به خوبی نشان می‌دهد که حکم رجم یک سنت نبوی است نه آیه قرآن.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۵

قضیه فوق را، احمد، بخاری، نسائی، عبد الرزاق در: الجامع، طحاوی، حاکم در:

مسـتدرک و دیگران نقل کرده‌انـد. شـیعه نیز این واقعه را به صورت مرسل از امیر المؤمنین نقل نموده‌انـد بنابراین امام- ع- شـهادت می‌دهد به «نبوی» بودن حکم رجم.

سخن بلاغی پیرامون سوره «خلع»

ما به راوی نمی گوئیم که این عبارات بسی از بلاغت قرآن دور است و عـذر وی را در عـدم درک این نکته روشن موجه می‌دانیم. فقط می گوییم: عبارت «یفجرک» چگونه بخودی خود متعدی می گردد؟ و این غلط صریح نحوی را چگونه توجیه می کند؟

همچنین «خلع» بابت‌ها تناسب دارد. و معنای خلع در مورد خداونـد چگونه درست در می‌آید. و اغلاط این عبارات را چگونه توجیه می کنند؟

سخن مرحوم بلاغی درباره سوره «حفد».

دربـاره این سوره هم عـدم درک راوی را معـذور داشـته لیکن می گوئیم: «جـدّ» در این عبارت به چه معناست؟ آیا به معنای عظمت است؟ یا توانگری؟ یا ضـد شوخی است؟ یا آن که به ضـرورت قافیه و سـجع آن را در عبارت آورده‌اند؟ البته در روایت عبید چنین است: «نخشـی نقمتک» و در روایت عبـد اللّه: «نخشـی عـذابک» آمـده است. کلمه «ملحق» در این عبارات چه نکته خاصـی را در بر دارد؟ و اساسا چه مناسـبتی میان ترس مؤمن از خداونـد و ملحق بودن عذاب الهی به کفار وجود دارد؟ بر عکس بایستی ملحق بودن عذاب به کفار، باعث آرامش و سکینه قلبی مؤمن گردد. چون عذاب به کفار تعلق می گیرد.

سخن بلاغی پیرامون آیه ولایت.

از جمله نسبت‌های نادرست به قرآن ادعائی است که فصل الخطاب به نقل از کتاب «دبستان المذاهب» نقل می کند و آن را به شیعه نسبت می‌دهـد. به زعم صـاحب دبسـتان المـذاهب، شـیعه معتقـد است که سوزانـدن مصـاحف، توسـط عثمـان بـاعث از میان رفتن سوره‌های زیادی شد که در مدح اهل بیت و فضیلت علی-ع- نازل شده بود.

از جمله این سوره‌ها، سوره‌ای است دارای بیست و پنج آیه با تلفیقی از آیات و

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۶

عباراتی سـست و رکیک به تقلیـد قرآن کریم اما تقلیـدی ناشیانه و ناقص. در این عبارات از خیر عـدم زیبایی گذشـته، فقط اغلاط صریح را نقل می کنیم. به اغلاط زیر توجه کنید:

۱- «و اصطفی من الملائکهٔ، و جعل من المؤمنین، اولئک فی خلقه».

از ملائکه چه برگزیـد و «اصـطفاء» در چه چیز صورت گرفت؟ از مؤمنین چه قرار داد؟ معنای «اولئک فی خلقه» چیست؟ (قابل ذکر است که سستی و نامفهومی عبارات عربی به اصطلاح سوره ولایت، مانع ترجمه می گردد).

۲- « (مثل) الذین یوفون بعهدک، انی جزیتهم جنات النعیم». ای کاش! می‌دانستیم «مثل» آنان چیست و کدام است؟

۳- «و لقد ارسلنا موسی و هارون بما استخلف، فبغوا هارون، فصبر جمیل».

معنای این رطب و یابس چیست؟ «بما اسـتخلف» یعنی چه؟ «فبغوا هارون» به چه معنا است؟ ضـمیر «بغوا» به چه کسانی بر می گردد؟ امر به «صبر جمیل» به کیست؟.

۴- «و لقد اتینا بک الحکم کالذی من قبلک من المرسلین، و جعلنا لک منهم وصیا لعلهم یرجعون».

«اتینـا بـک الحکم» یعنی چه؟ ضـمیر «منهم و لعلهم» به چه کسانی بر می گردد؟ آیا مرجع ضـمیر در قلب شاعر است؟ و چه مناسـبتی بین صدر عبارت و ذیل آن «لعلهم یرجعون» وجود دارد؟

۵- «و ان علیا قانت فی اللیل ساجد، یحذر الآخرهْ، و یرجو ثواب ربّه، قل: هل یستوی الذین ظلموا و هم بعذابی یعلمون».

چه ارتباطی میان «هل یستوی الذین ظلموا و هم بعذابی یعلمون» وجود دارد؟ و اساسا پیوند این مجموعه درهم جوش چیست؟ شاید این پیوند گر ناشی در ذهنش آیات یازدهم و دوازدهم سوره «زمر» خلجان داشته است: هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ

«۱» و بعد خواسته است این مفاهیم را با جهل خود درآمیزد.

و بعد گفته است: «هل یستوی الذین ظلموا» و نفهمیده است که آیه سوره زمر در سیاق استفهام انکاری است و آیات قبل از آنان درباره کسانی است که برای خدا شریک قائلند می‌باشد و کسی که شب هنگام به عبادت مشغول است با منکرین و (۱) سوره زمر، آیه ۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۷

مشرکین، برابر نیست؛ لذا آیه می گوید: و لا یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون.

البته این اغلاط بخش کوچکی از این کاریکاتور و سخنان مضحک را تشکیل می‌دهد.

صاحب فصل الخطاب از محدثین و راویانی است که همیشه دنبال اخبار شاذ و نادر می گردد و چنین منقولاتی را که در «دبستان المذاهب» می‌یابد بهشت گمشده خود تصور می کند. با این همه خود این ناقل می گوید: از این منقولات، اثری در کتب شیعه یافت نشده است.

تعجب از صاحب «دبستان المذاهب» است که چگونه به خود جرأت داده این یاوه‌ها را به شیعه نسبت دهد؟ و این اخبار و مانند آنها را وی در کدام کتاب شیعی دیده است؟ آیا این است راه و رسم امانت در نقل و سنت؟ لیکن عجبی نیست (از کوزه همان برون تراود که در اوست). چه بسیار افترائاتی که به شیعه از صدر اسلام تا کنون، و الی زماننا هذا زده‌اند! و چه نسبت‌های نادرستی در کتابهایی مانند: «ملل و نحل» شهرستانی، مقدمه ابن خلدون و غیر آنها آمده است. در همین زمان هم چه بسیار اتهامات ناروا که به شیعه می‌زنند و ما از خدا یاری می‌خواهیم. در این جا به پایان بیانات مرحوم بلاغی می‌رسیم.

و اللّه الموفق

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۲۹۹

فصل سوم آراء و روایات نادرست

تعداد حروف و آیات قرآن

طبرانی در کتاب خود به سند موثق، مرفوعه‌ای را از عمر بن خطاب نقل می کند که گفت: «قرآن یک میلیون و بیست و هفت هزار حرف است» «۱».

و گفته شده: یک میلیون و بیست و یک هزار و یکصد و پنجاه حرف است. غیر این هم گفته شده است «۲».

در روایت دیگری تعداد آیات قرآن هفده هزار آیه آمده است «۳» در حالی که قرآن فعلی کمتر از یک سوّم این تعداد، آیه دارد «۴».

در نقد این روایات باید بگوییم:

اوّلا: صدوق فرموده است که: «ما معتقدیم غیر از آیات قرآن، مطالب دیگری به صورت وحی بر پیامبر- ص- نازل گشت که اگر به قرآن افزوده گردد مقدار آیات به (۱) الاتقان، ج ۱، ص ۷۰. کنز العمال، ج ۱، ص ۴۶۰ و ۴۸۱ به نقل از: طیالسی، ابو نصر سجزی در:

الابانه ابن مردویه، و طبرانی در: الصغیر. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۶۳. البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۹.

و ج ۲، ص ۱۲۷. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۲۷۳. البیان/ آیة اللّه خوئی، ص ۲۲۱. بحوث فی تاریخ القرآن و علومه، ص ۳۱۴.

و اکذوبة تحریف القرآن، ص ۳۱ به نقل از: الاتقان و به نقل از: کنز العمال، ج ۱، ص ۵۱۷ و ۵۴۱.

(۲) سعد السعود، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

(۳) الکافی، ج ۲، ص ۴۶۳.

(۴) سعد السعود، ص ۱۷۹. الاتقان، ج ۱، ص ۶۷ تفسیر القرآن العظیم/ ابن کثیر، ج ۱، ص ۷. الوافی، ج ۵، ص ۲۷۴. مصابیح الانوار، ج ۲، ص ۲۹۵. تاریخ القرآن/ آبیاری، ص ۱۵۸. اعتقادات صدوق، باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۳. و الفهرست ابن ندیم، ص ۳۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۰

هفده هزار خواهد رسید. از جمله مطالب نازله توسط جبرئیل که قرآن نبودند این عبارت است که: خداوند متعال می گوید: ای محمد! با خلق من مانند من مدارا کن. و یا:

از کینه و دشمنی مردم بپرهیز ...».

سپس صدوق موارد متعددی را از این قبیل نام می‌برد. مانند: وصایای جبرئیل در باره مسواک کردن، نیکی به همسایه و اوامر خداوندی درباره دستور حرکت به سمت بنی قریظه پس از ماجرای خندق و دیگر مواردی که در این جا مجال طرح آنها نمی‌باشد «۱».

ثانیا: روایات در تحدید تعداد آیات و حروف، با یکدیگر اختلاف دارند. و همین باعث تردید در صحت آنها می گردد.

ثالثا: صدها- اگر نگوییم بیشتر- روایت و نص در اختیار داریم که ثابت می کنند مصحف فعلی همان مصحفی است که عثمان دستور نوشتن آن را داد و به شهرهای بزرگ اسلامی فرستاد. بلکه ادعا شده: این مصحف همان مصحف عمر و ابو بکر است.

و ما معتقدیم که این مصاحف عینا همان مصحفی است که از پیامبر اکرم- ص- برای ما باقی مانده است.

اگر واقعا دو سوم از قرآن از میان رفته بود صحابه قیامتی بپا می‌کردند و خبر مخالفت و اعتراض به چنین دستبردی قطعا به ما متواترا می‌رسید. و آنان جلو هر نوع تعددی به ساحت قرآن را می گرفتند.

با توجه به این که اینها همان کسانی بودند که حاضر شدند برای جلوگیری از اسقاط یک «واو» از قرآن شمشیر به دست گیرند و در جنگی مجهول النتیجه وارد شوند. نمونه این موضعگیریها را از ابی بن کعب (رض) و ابو ذر (رض) و دیگران دیده‌ایم. و نیازی به آوردن تمام شواهد در این جا نمی‌بینیم.

رابعا: عده زیادی از صحابه در زمان خود پیامبر- ص- مصاحفی برای خود ترتیب داده بودند. این مصحف‌ها اگر چه از نظر ترتیب دچار اختلاف بودند و نظم کاملی نداشتند.

لیکن از نظر اشتمال بر آیات قرآن قابل اعتماد بودند. نصوص فراوانی وجود این مصاحف را در زمان حیات رسول اکرم- ص- اثبات می کنند. و تاریخ نام عده‌ای از حفظه و کتاب (۱) اعتقادات صدوق (چاپ شده با باب حادی عشر ۱۲۸۲ ه-. ق) باب الاعتقاد فی مبلغ القرآن.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۱

قرآن را برای ما به یادگار گذاشته است و حافظان قرآن به صدها و هزارها نفر می‌رسید.

آیا پیامبر (ص) قرآن را فراموش می‌کند؟!

از عایشه منقول است که گفت: روزی پیامبر- ص- شنید شخصی در مسجد، قرآن می‌خواند فرمود: خداوند این شخص را رحمت کند که مرا به یاد فلان آیه از فلان سوره انداخت ... و در نقل دیگری: مرا به یاد فلان آیه از فلان سوره انداخت که فراموش کرده بودم «۱».

همچنین در روایت دیگری این قضیه نقل می گردد: پیامبر اکرم- ص- در نماز، سوره مؤمنین را می‌خواند آیه‌ای را جا انداخت و بعد از فراغت از نماز فرمود: آیا «ابی» در میان شما نبود؟.

أبی گفت چرا یا رسول اللّه پیامبر به او گفت: چرا مرا به یاد آن آیه نینداختی؟.

ابی گفت: گمان کردم آن آیه نسخ شده است.

حضرت فرمود: اگر نسخ شده بود به شما خبر می‌دادم «۲».

لیکن درباره این روایت آخری بایـد گفت که مضـمون آن درست نیست و به فرض صـحت مـدعی امکان فراموش کردن برخی از آیات توسط پیامبر اکرم (ص) است نه اینکه واقعا فراموش کرده باشد.

اما اینکه چرا این روایت را نادرست می‌دانیم به دلایل زیر بر می گردد.

اولا: امکان ندارد پیامبر قرآن را پس از وعده الهی: سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ «۳» فراموش کند. و «إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ» در این آیه و موارد مشابه برای بیان عمومیت قدرت الهی است. خداوند می‌خواهد بگوید این عدم انساء کرامت و تفضلی است که با خواست و اراده الهی منطبق است. و هیچ نیروی خارجی و بیرون از اراده خداوندی باعث نسیان یا عدم نسیان نمی گردد؛ زیرا خداوند بر همه چیز قاهر است و حکمت او باعث عدم نسیان (۱) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۵۰. و ج ۲، ص ۶۷. مسند احمد، ج ۶، ص ۶۲ و ۱۳۸. و به نقل از:

صحیح مسلم و سنن ابو داوود، ج ۲، ص ۳۱. و کنز العمال، ج ۱، ص ۵۳۸ به نقل از: احمد، ابو داوود، بخاری و مسلم.

(۲) اصول سرخسی، ج ۲ ص ۷۵.

(۳) سوره أعلی، آیه ۶- ۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۲

است نه ضرورت و الزام. این بیان مانند آیه شریفه است که می‌فرماید:

... وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ «۱».

ثانیا: خود پیامبر به اشکال مختلف از فراموش کردن قرآن بر حذر می‌دارد و بر فراموشکاران آیات حمله می کند. مثلا به موارد زیر توجه کنید:

۱- از عبد اللّه بن مسعود منقول است که پیامبر اکرم- ص- فرمود: «چقدر بد است برای شخصی از شما- یا از آنها- که بگوید: فلان آیه را فراموش کردم. قرآن را بخاطر سپارید و مرتب در ذکر خود حاضر کنید ...» «۲».

(۲) از سعید بن عباده منقول است که: پیامبر- ص- فرمود: هر کس قرآن را بخواند و بعد آن را فراموش کند روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات خواهد کرد که این فرد مبتلا به جذام است «۳» مگر این که گفته شود مقصود روایت فراموشی تمام قرآن است نه بخشی از آن که در آن صورت دیگر مطلوب ما را اثبات نخواهد کرد.

(۳) ترمذی از حضرت رسول اللّه- ص- نقل می کند که فرمود: اجر و مزد امت مرا تماما به من نشان دادند حتی اجر خارج ساختن خاشاکی از مسجد. و تمام گناهان امت مرا به من نشان دادند. و من ندیدم گناهی بزرگتر از آن که شخصی سوره‌ای یا آیه را فرا بگیرد و سپس آن را فراموش کند. «۴» به مضمون فوق، روایات دیگری نیز نقل شده است «۵». (۱) سوره هود، آیه ۱۰۸. در این باره رک: تفسیر القرآن الکریم (جزء عم) شیخ محمد عبده، ص ۶۸ کشاف، ج ۴، ص ۷۳۹. و تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۲۲۶.

(۲) رک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۵۰ (در سه جا). سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۰۸، ۳۰۹ و ۴۳۹. مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱۷، ۳۸۲، ۴۳۸، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۴۹ و ۴۶۳. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۴۵ و ۵۴۳ به نقل از: بخاری، احمد مسلم، ترمذی، نسائی، ابن حبان، مستدرک حاکم، طبرانی، و محمد بن نصر و الترغیب و الترهیب. ج ۲، ص ۳۶۲.

(۳) سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۷. کنز العمال، ج ۱، ص ۵۴۴، ۵۴۳ و ۴۶۴ به نقل از: محمد بن نصر، مسلم، دارمی، طبرانی، بیهقی در: شعب الایمان. ابی داوود، احمد، ابن حبان و الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۳۵۹.

(۴) الجامع الصحیح ترمذی، ج ۵، ص ۱۷۸ و ۱۷۹، کنز العمال، ج ۱، ص ۵۴۳ به نقل از: ترمذی و ابو داوود، الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۳۵۹ به نقل از: ابو داوود، ترمذی، ابن ماجه و ابن خزیمه در:

صحیح خود.

(۵) کنز العمال، ج ۱، ص ۵۴۴ و ۵۴۵ به نقل از: محمد بن نصر، طبرانی، تاریخ خطیب و ابن ابی شیبه.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۳

ثالثا: قرآن مهمترین هدف تبلیغی پیامبر محسوب می‌شود و محور دعوت اسلامی است و اساس اندیشه امت واحده است. و اگر فرض شود پیامبر- ص- هر چیز دیگری را فراموش کند، نمی‌توان کمترین احتمالی داد که حضرت آنچه را که با دعوت وی پیوند نزدیکی دارد فراموش کند.

و این که فرض کنیم، پیامبر- ص- آیات را ابلاغ کرده بود و صحابه آنها را حفظ نموده بودند و آنها را مضبوط ساخته بودند «۱» صرفا یک احتمال بدون دلیل است و تیر در تاریکی انداختن می‌باشد. بلکه همین روایات- به استثنای روایت توبیخ ابی بن کعب درباره تذکر ندادن به انداختن آیه‌ای از سوره مؤمنین- تصریح می‌کند که پیامبر آیه یا آیاتی را فراموش کرده بود. و هیچ اشاره‌ای به این که این فراموشی قبل از ابلاغ آیات یا بعد از آن صورت گرفت ندارد. وانگهی در همین روایت هیچ دلالتی وجود ندارد که شخص قاری آیه‌ای را خواند که پیامبر فراموش کرده بود- آن طور که حضرات ادعا می‌کنند «۲»- بلکه احتمال دارد پیامبر- ص- با شنیدن آیه مقروء به یاد آیه دیگری افتاده بود که مناسبتی با این آیه داشت. و این کار صرفا از باب تداعی معانی صورت گرفته بود.
از همه اینها گذشته معنای نسیان و فراموشی آیات توسط پیامبر- ص- التفات نداشتن به عمل به مقتضای آیات بوده است و آن که پیامبر توجهی به نتیجه مطلوب از عمل به آیات نداشته است نه نسبت به دیگران و نه خود و این مطلبی است که هیچ خردمندی به آن تن نمی‌دهند.

ابن مسعود و معوذتین

ادعا می‌شود که ابن مسعود سوره «فلق» و «ناس» را از قرآن نمی‌دانست و آنها را از مصاحف پاک می‌کرد «۳» درباره ادعای فوق باید بگوئیم. (۱) مباحث فی علوم القرآن، ص ۱۳۵.

(۲) همان مدرک.

(۳) رک: صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۴. مشکل الآثار، ج ۱، ص ۳۳ و ۳۴. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۲۹ و ۱۳۰ با اسانید متعدد. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۰. بحار، ج ۸۹، ص ۳۶۳ و ۳۶۴ به نقل از: قمی.

المعتصر من المختصر، ج ۲، ص ۲۵۱. التفسیر الکبیر/ رازی، ج ۱، ص ۲۱۳. الاتقان، ج ۱، ص ۶۵ و ۷۹ و ۸۰ و ۶۴. ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۴۲. تفسیر الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۴۱۵. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۹. فتح الباری، ج ۸، ص ۵۷۰- ۵۷۳. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۶۸. الفقه

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۴

اوّلا: عده‌ای در صدد انکار این نسبت برآمده‌اند مانند: رازی «۱»، ابن عبد الشکور «۲»، ابن المرتضی، ابن حزم در: المحلی «۳» نووی در شرح المهذب و ابو بکر در: التقریب «۴». همچنین باقلانی استدلال می‌کند که: اگر این نسبت درست بود صحابه با وی مناظره می‌کردند و خبر این مناظره منتشر می‌گشت؛ زیرا صحابه برای موارد بسیار جزئی‌تر از این به مناظره برخاسته بودند. و بعد وی این

گونه اخبار و روایات را شاذ و جعلی می‌داند «۵».

ما نیز اگر چه با نظر اینان موافق نیستیم- علت آن را بیان خواهیم کرد- لیکن برای رعایت امانت و طرح جوانب مطلب، نظرات آنان را می‌آوریم. زیرا بعید نیست که ابن مسعود دو مرحله را پشت سر گذاشته باشند: در مرحله اوّل معوذتین را جزو قرآن نمی‌داند. و در مرحله دوم، حقیقت مطلب را دریافته به قرآن بودن این دو سوره اعتقاد پیدا می‌کند.

ثانیا: باقلانی می‌گوید: روش و دأب ابن مسعود آن بود که در مصحف فقط آن چیزی را بنویسد که پیامبر دستور نوشتن آن را در مصحف داده باشد. و چون «معوذتین» را از خود پیامبر دستور نوشتن آن را نشنیده بود و آن را مکتوب هم ندیده بود لذا از پذیرش این دو سوره به عنوان قرآن خودداری ورزید «۶».

در این باره بایـد بگوئیم ابن مسعود می‌توانست به مصحفی که در حضور علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۲۵۸. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۵۶ و ۳۵۷ به نقل از: احمد، حمیدی، بخاری، مسلم، ابن حبان، دار قطنی، در: الافراد. الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۱۶ به نقل از منابع بالا و: بزار، طبرانی و ابن مردویه. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴۹ و ۱۵۰ به نقل از: منابع بالا، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۵۱. محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۴۳۴. الایضاح/ ابن شاذان، ص ۲۲۹ و ۵۷. الفهرست ابن ندیم، ص ۲۹. کشف الاستار به نقل از مسند بزار، ج ۳، ص ۸۶. شرح الشفاء/ قاری، ج ۲، ص ۳۱۵.

اکذوبهٔ تحریف القرآن، ج ۲۸ به نقل از: برخی منابع بالا. و به نقل از مصحف ابن ابی شیبه، ج ۱۰، ص ۵۳۸. و روح المعانی، ج ۱، ص ۲۴.

(۱) التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۱۳.

(۲) فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۹.

(۳) رک: البرهان/ زرکشی، ج ۲، ص ۱۲۷ و ۱۲۸. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۹.

الاتقان، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۰. البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۹. جواهر الاخبار و الآثار در حاشیه بحر زخار به نقل از: الانتصار. شرح الشفاء ملا علی قاری ج ۲ ص ۳۱۵.

(۴) المحلی، ج ۱، ص ۱۳.

(۵) اعجاز القرآن/ باقلانی، (چاپ شده در حاشیه الاتقان) ج ۲ ص ۱۹۴.

(۶) الاتقان، ج ۱، ص ۷۹. و شرح الشفاء/ قاری، ج ۲، ص ۳۱۵.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۵

پیامبر اکرم- ص- جمع آوری کرده بودنـد رجوع کنـد و صحت و سقم مطلب را دریابـد و مطمئن گردد که معوذتین جزء قرآن می‌باشند یا خیر. بهر حال ادعای باقلانی دلیلی به همراه ندارد و یک احتمال صرف است. اگر چه صرف احتمال در این باب کفایت می‌کند.

ثالثا: مورخین نقل می‌کننـد که: عاصم قراءت «معوذتین» را از زرّ بن حبیش فرا گرفت. و او هم قراءت خود را از ابن مسعود نقل می‌کند. همچنین گفته‌اند که: این قراءت صحیح است و نقل آن از ابن مسعود درست می‌باشد «۱».

رابعا: از سفیان بن عیینهٔ از عبده و عاصم از زرّ منقول است که گفت: به أبی بن کعب گفتم: برادرت (ابن مسعود معوذتین را از مصحف پاک می‌کند. وی انکار نکرد.

به سفیان گفتند: مقصودت ابن مسعود است؟! گفت: بلی. و معوذتین در مصحف ابن مسعود نبود وی می‌دید پیامبر اکرم حسنین- علیهما السلام- را با این دو سوره «تعویذ» می‌بست. و نشنید که پیامبر این دو سوره را در نماز بخوانـد، لـذا پنداشت این دو، تعویذ می‌باشند. و بر گمان خود اصرار ورزیـد. لیکن دیگران به قرآن بودن این دو سوره قطع حاصل کرده آن دو را در مصحف جای

دادند «۲» ابن قتیبه نیز چنین نظری دارد «۳».

نقل بالاـ دلیل آن است که ابن مسعود در این زمینه دچار اشتباه شده است، و چه بسا که پس از آشکار شدن مطلب به حقیقت برگشته باشد و عاصم قراءت خود را از این دو سوره از ابن مسعود گرفته باشد و این عینا اعتقاد زرقانی و دیگران درباره ابن مسعود است، آنان می گویند: ابن مسعود در آغاز کار، قرآن بودن «معوذتین» را منکر بود و بعد که نقل متواتر و اجماعی این دو سوره را دید و حقیقت امر بر وی منکشف گردید به قرآن بودن آنها ایمان آورد و در رأس ایمان آورندگان قرار گرفت «۴».

اما این ادعا که این دو سوره در مصحف ابن مسعود نبوده‌اند با روایت ذیل مغایر است که: ابن مسعود معوذتین را به عنوان دو تعویذ- که جبرئیل آنها را با خود فرود آورده بود- (۱) برهان زرکشی، ج ۲، ص ۱۲۸. شرح الشفاء/ قاری، ج ۲، ص ۳۱۵. الاتقان، ج ۱، ص ۷۹. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۹. مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۶۹. و المحلی، ج ۱، ص ۱۳.

(۲) مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۰.

(۳) الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۵۱. و الاتقان، ج ۱، ص ۸۰.

(۴) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۶۹. و شرح الشفاء/ ملا علی قاری، ج ۲، ص ۳۱۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۶

در مصحف خود نوشته بود «۱» مگر این که گفته شود معوذتین در مصحف ابن مسعود به شکل مجزی و متمایزی نوشته شده بودند تا آن که با آیات قرآن تفاوت داشته باشند.

تکفیر منکرین معوذتین

در مقابل ادعای ابن مسعود و مانند آن، ادعای یزید بن هارون قرار دارد که می گوید:

معوذتین مانند «بقره» و «آل عمران» می‌باشند و هر که گمان برده است که معوذتین از قرآن نیستند به خداوند بزرگ کفر ورزیده است «۲» به او گفتند: درباره ادعای ابن مسعود چه می گویی؟ یزید گفت: مسلمانان اتفاق دارند بر آن که ابن مسعود قبل از جمع و حفظ تمام قرآن درگذشت «۳». البته ادعای اجماع و اتفاق در این مورد حق کشی درباره ابن مسعود است و این مطلب با مراجعه به روایات قبل آشکار می گردد.

تلاش ناموفق

کسانی در صدد برآمده‌اند کار ابن مسعود را بدین گونه توجیه کنند که بگویند: ابن مسعود چون کاملا سوره‌های «معوذتین» را از حفظ داشت و احتمال فراموشی آنها را نمی‌داد لذا آنها را در مصحف ننوشت همانطور که سوره حمد را ننوشته بود و مطمئن بود هرگز آنها را فراموش نخواهد کرد. به این توجیه چنین پاسخ داده‌اند که: ابن مسعود سوره‌های: توحید، کوثر، و نصر را در مصحف خود نوشته بود در حالی که یقینا آنها را از حفظ داشت و ترسی از فراموش کردن آنها نداشت «۴».

لیکن ما می گوییم به فرض که ابن مسعود به خاطر یک شبهه نادرست از نوشتن «معوذتین» خودداری کرد هیچ لطمه‌ای به قرآن نمی‌زند چون مصحف ابن مسعود یک مصحف شخصی است. به خصوص ادعای اجماع و اتفاق نظر درباره قرآن بودن (۱) البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۹. و جواهر الاخبار و الآثار، در حاشیه البحر الزخار.

(۲) نووی در «شرح المهذب» می گوید: مسلمانان بر این مطلب اجماع دارند. رک: شرح الشفاء قاری، ج ۲، ص ۳۱۵. و المحلی، ج ۱، ص ۱۳.

(۳) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۵۳.

(۴) الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۵۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۷

«معوذتین» مؤید نظر ما می‌باشد. البته باید احتمال بازگشت ابن مسعود از نظر خود را در خاطر حفظ کرد. ظاهرا شک درباره سوره‌های «فلق» و «ناس» تا زمان امام صادق- ع- ادامه داشته است.

از صابر- مولای بسام- روایت شده است که گفت: حضرت صادق- علیه السلام- امامت نماز مغرب را بر عهده گرفت و ما به وی اقتدا کردیم و در رکعات نماز معوذتین را خواند و بعد از نماز فرمود: این دو سوره از قرآن می‌باشند «۱» همچنین از امام درباره «معوذتین» سؤال می‌شود که آیا از قرآن هستند؟ و امام پاسخ می‌دهد: بلی از قرآن هستند. سؤال کننده می‌گوید: این دو سوره در مصحف و قراءت ابن مسعود موجود نمی‌باشند. امام می‌فرماید: ابن مسعود خطا کرده است- یا دروغ گفته است- و این دو از قرآن هستند «۲» ...

و یا: از ابو بکر حضرمی منقول است که: به امام باقر- ع- عرض کردم ابن مسعود «معوذتین» را از مصاحف پاک می‌کرد. حضرت فرمود: پدرم می‌فرمود: ابن مسعود این کار را خودسرانه انجام می‌داد. و این دو سوره از قرآن می‌باشند. «۳»

سوره حمد در مصحف ابن مسعود نیست

ظاهرا ابن مسعود علاوه بر معوذتین، سوره «حمد» را نیز در مصحف خود ننوشته بود.

ابی بن کعب هم حمد را در مصحف خود نیاورده بود «۴» رازی از ابن مسعود: انکار معوذتین و حمد را نقل می‌کند «۵» ابن حزم این نسبت را منکر می‌شود و قضیه قراءت عاصم از ابن مسعود را دلیل بر ادعای خود قرار می‌دهد «۶».

درباره ننوشتن حمد در مصحف ابن مسعود چنین توجیه کرده‌اند که: چون این سوره (۱) الکافی، ج ۳، ص ۳۱۷. الوسائل، ج ۴، ص ۷۸۶ به نقل از: الکافی.

(۲) طب الائمه ابن بسطام، ص ۱۱۴. الوسائل، ج ۴، ص ۷۸۶ به نقل از: طب الائمه.

(۳) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۴۵۰. وسائل ج ۴، ص ۷۸۷ به نقل از: قمی.

(۴) البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۹. جواهر الاخبار و الآثار (در حاشیه البحر الزخار) الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۵۱. فهرست ابن ندیم، ص ۲۹. الاتقان، ج ۱، ص ۶۴. محاضرات الادباء، ج ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

(۵) جواهر الاخبار و الآثار در حاشیه بحر زخار، ج ۲، ص ۲۴۹.

(۶) المحلی، ج ۱، ص ۱۳.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۸

آنقدر خوانده شده بود که در خاطرها حک گشته بود و کمترین احتمالی به فراموشی آنها نمی‌رفت لذا ابن مسعود از نوشتن این سوره اظهار بی‌نیازی کرده بود. و با توجه به تکرار این سوره به دفعات در نمازهای روزانه قرآنی بودن آن را مسلم گرفته در عین حال آن را ننگاشت «۱». به فرض هم که ثابت شود ابن مسعود این سوره را در مصحف خود نیاورده است این لطمه نمی‌زند؛ چون قرآن بودنش از ضروریات دین و اجماع امت بر آن قائم است. و آیا ننوشتن سوره‌ای دلیل عدم اعتقاد به آن است؟!

اصرار بر اتهام ابن مسعود برای چیست؟

ما فکر می‌کنیم این همه تلاش در جهت اثبات نیامدن سوره‌هایی از قرآن در مصحف ابن مسعود، و نفی سوره حمد از نظر وی «۲» (و حتی ایجاد شبهه درباره ابی بن کعب و قراءت حمد) ریشه‌های سیاسی داشته باشد. ابن مسعود با تصدی زید بن ثابت برای

توحید مصاحف مخالفت داشت. وی همچنین با خلیفه سوم مناقشاتی داشت، همچنین وی حاضر نگردید مصحف خود را تحویل دهد تا آن را بسوزانند. اینها رقبا و سوداگران سیاست را بر می‌انگیزد تا عدم صلاحیت ابن مسعود را نشان دهند و وانمود کنند که ابن مسعود بعد از این خطای فاحش صلاحیّت ندارد متصدی نوشتن قرآن شود.-

گر چه پیامبر دستور داده بود اگر آیات قرآن را تازه و شاداب می‌خواهید آن را از ابن مسعود فرا بگیرید.

این جاست که معنای سخن یزید بن هارون مشخص می‌گردد که ابن مسعود وفات کرد قبل از آن که قرآن را جمع کند. اگر یزید می‌توانست ابن مسعود را تکفیر کند این کار را می‌کرد. هر چند که در سخن خود اشاره و گوشه چشمی به تکفیر وی هم دارد.

«بسمله» از قرآن نیست؟!

ادعا می‌شود که قرّاء مدینه، بصره و قراء و فقهای شام (عده‌ای فقهای کوفه را هم افزوده‌اند) معتقدند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» در هیچ جای قرآن آیه قرآنی نیست- حتی در سوره حمد- و صرفا برای فاصله گذاری میان سور و تبرک به آن آمده است. این عقیده

(۱) الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۲۵۱.

(۲) الاتقان، ج ۱، ص ۷۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۰۹

مقبول ابو حنیفه و پیروان وی نیز می‌باشد «۱».

ابن طاووس می‌گوید: این مذهب متقدمین از اهل سنت و ابو علی جبائی می‌باشد «۲». و به تعبیر دیگری: این اعتقاد پیشین شافعی بوده است. عقیده قدمای حنفی نیز چنین است «۳» اعتقاد مالک و پیروان وی نیز چنین است «۴». قرطبی این اعتقاد را تقویت می‌کند «۵». به حسن نیز چنین اعتقادی نسبت داده شده است «۶».

«جزری» می‌گوید: «... این اعتقاد مالک، ابو حنیفه، ثوری و موافقان آنهاست ...» «۷» همچنین ابو عمرو، قالون و قراء تابع آنها از اهل مدینه «بسمله» را به عنوان آیه‌ای از سوره حمد نمی‌شناسند «۸».

«قیسی» می‌گوید: «بسمله» از نظر مالک و علمای دیگر آیه قرآن نیست نه در سوره حمد و نه در سوره‌های دیگر وی ادعای جزو قرآن بودن «بسمله» را شاذ می‌داند و (۱) کشاف، ج ۱، ص ۱. غرائب القرآن، در حاشیه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۸. تعلیقات محمد شاکر بر: الجامع الصحیح ترمذی، ج ۲، ص ۱۹ و ۲۰. الامام زید ابی زهرهٔ، ص ۳۵۰ به نقل از: البحر الزخار، ج ۶، و به نقل از: الفصول اللؤلؤیهٔ ص ۴۴ هر دو کتاب خطی در دار الکتب المصریه موجود می‌باشند التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۶. احکام القرآن، حصاص، ج ۱، ص ۸ و ۹. برای دریافت نظرات مخالف و تفصیل آن رجوع کنید به: ارشاد الفحول، ص ۳۱. کنز الدقائق همراه البحر الرائق، ج ۱، ص ۳۳۰. بدایهٔ المجتهد، ج ۱، ص ۱۲۶ و ۱۲۷. اکذوبهٔ تحریف القرآن به نقل از: احکام القرآن/ ابن عربی، ج ۱، ص ۲.

روح المعانی، ج ۱، ص ۳۷. انتصار باقلانی، ص ۷۱- ۷۴. فقه السنهٔ، ج ۱، ص ۱۳۶. المستصفی، ج ۱، ص ۱۰۳. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۴ و ۱۵. و الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۱، ص ۲۳.

(۲) سعد السعود، ص ۱۴۵.

(۳) السیرهٔ الحلبیهٔ، ج ۱، ص ۲۴۸. عقیده شافعی را در این کتاب ببینید: احکام القرآن/ جصاص، ج ۱، ص ۹۳. عمدهٔ القاری، ج ۵، ص ۲۸۴. و نصب الرایه، ج ۱، ص ۳۲۷.

(۴) فواتح الرحموت، ج ۲، ص ۱۴. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۳. تبیین الحقائق، ج ۱، ص ۱۱۲. تفسیر القرآن العظیم/ ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶. الاتقان، ج ۱، ص ۷۸. مجمع الانهر، ج ۱، ص ۹۳. تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۴. و شرح الشفاء/ قاری، ج ۲،

ص ۳۱۴.

(۵) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۹۵.

(۶) همان مدرک.

(۷) النشر، ج ۱، ص ۱۷۰.

(۸) النشر، ج ۱، ص ۱۷۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۰

می گوید یکصد و سیزده آیه «بسمله» در قرآن زیادی است. و بر نظر خود ادعای اجماع می کند «۱». به ابو حنیفه نسبت داده‌اند که از خوض در این مسأله خودداری می‌ورزید و آن را امری دشوار می‌دانست؛ لذا سکوت را بهتر می‌دید «۲» و حتی نفی آیه بودن «بسمله» ادعای ابو حنیفه و تابعانش است «۳». اوزاعی «۴» و دمیاطی نیز به این نظر تمایل دارند «۵».

شوکانی و دیگران می گویند: «... از اوزاعی، مالک، ابو حنیفه و داوود به نقل از احمد روایت شده است که «بسمله» آیه قرآن نیست نه در سوره حمد و نه در اوایل سور دیگر «۶» ابو بکر رازی (ابن العربی) در احکام القرآن می گوید: شافعی گمان کرده است که «بسمله» جزو سوره‌ها می‌باشد. و در این ادعا و قول، کسی بر او سبقت نگرفته است؛ زیرا اختلاف میان قدما بر سر آن بود که آیا «بسمله» جزء سوره حمد است یا نه؟. ولی دیگر هیچ کس آن را جزو سوره‌های دیگر قرآن نمی‌دانست «۷» همچنین عینی اعتقاد به آیه نبودن را از این افراد نقل می کند: اوزاعی، طبری، احناف، ثوری، احمد، اسحاق و قول شافعی درباره آیه بودن «بسمله» مختلف است «۸» و نیز آیه نبودن «بسمله» را از مالک و عده‌ای از حنفی‌ها و عده‌ای از حنابله نقل نموده است سپس استدلال طحاوی را بر آیه نبودن «بسمله» ذکر می کند. علاقه‌مندان می‌توانند مراجعه نمایند «۹».

زیلعی تقریبا همین را می گوید و اضافه می کند: عده‌ای از پیروان احمد ادعا می کنند عقیده احمد نیز چنین بوده است و از وی روایتی را در این زمینه نقل می کنند «۱۰». (۱) الکشف عن وجوه القراآت السبع، ج ۱، ص ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲ و ۲۳.

(۲) التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۴.

(۳) تفسیر القرآن العظیم/ ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۸. احکام القرآن/ جصاص، ج ۱، ص ۸ و ۹. عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۸۴ و البحر الرائق ج ۱، ص ۳۳۰.

(۴) مجمع الانهر، ج ۱، ص ۹۳. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۴. عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۸۴. و منابع دیگر.

(۵) السیرة الحلبیه، ج ۱، ص ۲۴۸.

(۶) نیل الاوطار، ج ۲، ص ۲۸.

(۷) الجواهر النقی چاپ شده در حاشیه سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۰ و ۴۱. السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۴۸ احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۹. و عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۹۲.

(۸) عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۸۴.

(۹) همان مدرک، ص ۲۹۱ و ۲۹۲.

(۱۰) نصب الرایه، ج ۱، ص ۳۲۷.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۱

احمد محمد شاکر می گوید: «علما از مالک، اوزاعی، ابن جریر طبری و داوود نقل می کنند که آنان «بسمله» را آیه‌ای از قرآن نمی‌دانستند نه در اوایل سوره‌های قرآن و نه در سوره فاتحة الکتاب». طحاوی همین اعتقاد را از این افراد نقل می کند: ابو حنیفه، ابو یوسف محمد، روایتی از احمد، نظر عده‌ای از پیروان احمد و ابن قدامه که این قول را در «المغنی» اختیار کرده است.

احمـد حنبل معتقد است که «بسـمله» در اول سوره حمد آیه است و در دیگر سوره‌ها آیه نمی‌باشد. این تفصـیل، مقبول اسـحاق، ابو عبیـد، اهل کوفه، اهل مکه. اهل عراق- آن طور که علما نقل کرده‌انـد- و شافعی- در یک روایت- واقع شـده است «۱» دیگری ابن مسیب و محمد بن کعب را به گروه بالا اضافه می‌کند «۲» و شاید مؤید این ادعا، روایتی است که از طریق خودشان به این مضـمون نقل شده است.

«اوّل چیزی که نـازل شـد. «بسم اللّه» بـود. پس از مـدتی «الرحمـان» به آن افزوده گشت. و هنگـام نزول سـوره نمـل «الرحیم» در پی کلمـات قبـل قرار گرفت. و «بسم اللّه الرحمن الرحیم» شـکل کامل را یافت «۳»». درباره ادعای فوق باید بگوئیم مضـمون این ادعای روایـات آن است که آقایـان ناخودآگـاه و ناخواسـته تن به قبول تحریف و راه یافتن اضافاتی به قرآن داده‌انـد. و این نتیجه غیر قابل قبول را مرحوم ابن طاووس متـذکر گشـته و آنان را ملزم به قبول آن کرده است «۴»؛ زیرا از چنین مقـدمات باطلی، قطعا نتیجه باطلی به دست می‌آید.

عجیب این است که: ابو زهره مطالب مربوط به «بسـمله» و آیه نبودن آن را نقل می‌کنـد و سـخنان بزرگان اهل سـنت را می‌آورد. و بعـد از این نتیجه می‌گیرد که قرآن ابـدا دست نخورده است و در آن نقص و زیادی رخ نـداده است و بعـد به شـیعه حمله می‌کند و آنان را ناجوانمردانه و به دروغ متهم می‌کند که قائل به نقص قرآنند «۵» (۱) تعلیقات احمد محمد شاکر بر الجامع الصحیح/ ترمذی، ج ۲، ص ۱۹ و ۲۰. و النشر فی القراآت العشر، ج ۱، ص ۲۷۰.

(۲) الامام زید، ص ۳۵۰ به نقل از: البحر الزخار و الفصول اللؤلؤیه.

(۳) منابع این روایت در فصل: ترتیب نزول آیات آمده است.

(۴) سعد السعود، ص ۱۴۵.

(۵) الامام زید، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۲

نمی‌دانیم در برابر چنین گستاخی چه بگوئیم؟ آیا کینه و تعصب، راه فهم حقایق را بر وی بسته است؟ یا آن که آگاهانه و عامدانه و بدون شرم و حیا می‌خواهد تهمت بزند؟

آیا از درون وجدانی نیست که مانع این یاوه سـرائیها گردد؟ وی چگونه اجماع حضرات بر نفی آیه بودن «بسمله» را دلیل بر سلامت قرآن از هر نقص و زیادی می‌دانـد؟! و چگونه شـیعه را ملزم می‌کنـد که معتقد به نقص قرآن است؟ و آراء آنها را از کجا به دسـت آورده است؟ و کجـا شـیعه این عقیـده را اظهـار کرده است؟ مگر خود آقایان ادعا نمی‌کننـد: ابن مسـعود «بسـمله» را در آغاز سوره براءت در مصـحف خود آورده بود؟ «۱» و مگر معنـای این حرف، زیـاد کردن به قرآن و ادخـال مـا لیس من القرآن فی القرآن- به زعم خودشان- نیست؟

از این حرفها بگـذریم ما معتقدیم که آیه «بسـمله» از قرآن بوده و در تمام قرآن از سوره فاتحه گرفته تا سوره ناس- به اسـتثناء سوره براءت- به عنوان یک آیه به کار رفته است.

و نیازی نمی‌بینیم تمام ادله را در این زمینه اسـتقصاء کنیم. تنها اشاره‌ای می‌کنیم به اهمیت قرآن و کتابت آن توسط صـحابه و تلاش در جهت حفظ آن از هر گونه تصـرف تا جایی که صحابه حتی نام سوره‌ها و شماره آیات را با خطی غیر از خط قرآن می‌نوشتند تا تمایز میان آیات و غیر آنها در همه احوال محفوظ باشـد. البته دلایل متعددی برای اثبات آیه بودن «بسـمله» اقامه شده است لیکن ما بخاطر تنگی مجال به ذکر منابع آنها اشاره می‌کنیم «۲».

همچنین روایات متعددی تصریح می‌کنند که آیه «بسمله» از قرآن است خصوصا در آغاز سوره فاتحهٔ الکتاب «۳» ما فقط چند نمونه را نقل می‌کنیم. (۱) فتح الباری، ج ۹، ص ۳۹. الاتقان، ج ۱، ص ۶۵. و محاضرات الادباء جلد ۲، جزء ۴، ص ۴۳۴.

(۲) رک: تعلیقات احمد محمد شاکر در حاشیه الجامع الصحیح، ج ۲، ص ۲۲ و ۲۱ السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۴۸. التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۷- ۲۰۰ و ۲۰۳. مسائل فقهیه/ شرف الدین، ص ۱۵- ۳۰. البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۴- ۲۴۹. غرائب القرآن در حاشیه طبری، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷. تبیین الحقایق، ج ۱، ص ۱۱۳. شرح صحیح مسلم/ نووی در حاشیه ارشاد الساری، ج ۳، ص ۲۵. ارشاد الفحول، ص ۳۱.

الاتقان، ج ۱، ص ۷۸. نصب الرایه، ج ۱، ص ۳۲۸ و ۳۲۹. المستصفی، ج ۱، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

و فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۴ و ۱۵.

(۳) رک: التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۶ و ۲۰۸. جواهر الاخبار در حاشیه البحر

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۳

۱- از عبد اللّه بن عمر منقول است که گفت: «بسم اللّه الرحمن الرحیم در هر سوره نازل شده است» «۱».

۲- از پیامبر اکرم- ص- منقول است که: «هر کس بسم اللّه الرحمن الرحیم را ترک کند آیه‌ای از قرآن را ترک کرده است «۲»».

۳- از ابن عباس منقول است که: «شیطان از اهل قرآن گرانبهاترین آیه را ربوده است یعنی بسم اللّه الرحمن الرحیم را». روایات دیگری با همین مضمون نقل شده است «۳».

۴- از ابن مبارک، ابن عمر و ابو هریره روایت شده است که: «هر کس بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ را ترک کند یکصد و سیزده آیه را ترک کرده است «۴»».

۵- از امیر المؤمنین- علیه السلام- منقول است که فرمود: «بسمله آیه‌ای است که مردم الزخار، ج ۲، ص ۲۴۹ و ۲۴۶. کنز العمال، ج ۷، ص ۳۱۰. و ج ۱، ص ۱۹۰، ۱۹۱ و ۳۷۵.

المصنف/ صنعانی، ج ۲، ص ۹۰، ۹۱ و ۹۲. تفسیر القرآن العظیم/ ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

نیل الاوطار، ج ۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۸. غرائب القرآن در حاشیه طبری، ج ۱، ص ۷۶- ۷۹ السیرة الحلبیة، ج ۱، ص ۲۴۷ و ۲۴۸. المنتقی، ج ۱، ص ۳۷۷- ۳۷۹ و حاشیه آن ص ۳۷۴. الأمّ، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴.

مختصر المزنی در حاشیه الام، ج ۱، ص ۷۱. ارشاد الساری، ج ۲، ص ۷۷. نصب الرایة، ج ۱، ص ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۵۰ و ۳۵۳. فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۵. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۲.

مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ .. تلخیص مستدرک/ ذهبی در حاشیه آن. سنن بیهقی، ج ۲، ص ۳۹، ۴۴- ۵۰. الدر المنثور، ج ۱، ص ۷- ۹. مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۰۹. سنن دار قطنی ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۱۱- ۳۱۳. الاتقان، ج ۱، ص ۷۸، ۷۹. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۹۳. احکام القرآن/ جصاص، ج ۱، ص ۱۱ و ۱۲. و عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹ و ۲۹۰.

(۱) اسباب النزول، ص ۱۰. الاتقان، ج ۱، ص ۷۹. و الدر المنثور، ج ۱، ص ۷.

(۲) التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۱۹۶. الدر المنثور، ج ۱، ص ۷، به نقل از: ثعلبی. به همین معنا در جواهر الاخبار و الآثار، در حاشیه البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۸.

(۳) السنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۵۰. الدر المنثور، ج ۱، ص ۷ به نقل از: سنن سعید بن منصور، ابی عبید، ابن خزیمه و بیهقی. الاتقان، ج ۱، ص ۷۸. المستصفی، ج ۱، ص ۱۰۴. و فواتح الرحموت در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۵.

(۴) التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۸. الدر المنثور، ج ۱، ص ۷. و فواتح الرحموت، در حاشیه المستصفی، ج ۲، ص ۱۵.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۴

آن را ترک کرده‌اند «۱»». و بالأخره مناسب است سخن رازی را در تفسیر آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۲» نقل کنیم: «... اصحاب ما گفته‌اند: این آیه دلیل نیرومندی است بر آن که «تسمیه» و «بسمله» از آیات قرآن می‌باشند؛ زیرا خداوند متعال وعده

داده است که قرآن را از هر گونه تصرفی حفظ کند. و اگر «تسمیه» جزو قرآن نباشد، و عملا هم در آغاز سوره‌ها آمده باشد یک نوع زیادی و تحریف در قرآن رخ داده است و وعده الهی تحقق پیدا نکرده است. و اگر جایز باشد که فکر کنیم اصحاب پیامبر «بسمله» را به اوایل سوره‌ها اضافه کرده‌اند، درباره نقصان قرآن نیز باید این جایز باشد و همین باعث سقوط قرآن از حجیّت می‌گردد. و این تالی فاسد را هیچ کس قبول ندارد «۳»».

چرا و کی «بسمله» حذف شد؟

ظاهرا اسقاط «بسمله» در زمان امیر المؤمنین، و بخاطر بغض و عداوت نسبت به حضرت صورت گرفته بود. رازی و نیشابوری در این مورد می‌گویند: «... تهمت دیگری هم وجود دارد و آن این است که علی- علیه السلام- «بسمله» را با جهر می‌خواند و بر این کار اصرار می‌ورزید. و هنگامی که قدرت به بنی امیه منتقل شد آنان سعی زیادی کردند تا از جهر در «بسمله» جلوگیری کنند، و آن را ممنوع کردند تا بدین وسیله در محو آثار مولی المتقین تمام کوشش خود را به کار برده باشند» «۴» البته به نظر می‌رسد این ماجرا قبل از حکومت معاویه و در زمان خود حضرت- ع- صورت تمام بخود گرفته بود.

آیا حروف مقطعه نامهای سوره‌ها هستند؟

افرادی ادعا کرده‌اند که: حروف مقطعه نام سوره‌هایی هستند که در آغازشان قرار (۱) جواهر الاخبار و الآثار، در حاشیه البحر الزخار، ج ۲، ص ۲۴۵. و المصنف صنعانی، ج ۲، ص ۹۱ از قول زهری و عطاء.

(۲) سوره حجر، آیه ۹.

(۳) التفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص ۱۶۰.

(۴) التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۶. و غرائب القرآن، در حاشیه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۷۹.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۵

گرفته‌اند. مثلا «ق» نام سوره «قاف» است «۱» و غیره مرحوم سید ابن طاووس جواب نقضی داده است به این مضمون: این مصحف شریف که گفته می‌شود عثمان مردم را بر آن گرد آورد خیلی از سوره‌هایش که دارای حروف مقطعه است به غیر آن حروف نامگذاری شده و با نامهای دیگری خوانده می‌شود مانند: سوره «مریم» که با «کهیعص» شروع می گردد آیا این کار مخالف با نامگذاری سوره‌ها توسط خداوند متعال نیست؟ و آیا آن که مدعی، عمل عثمان را صواب می‌داند لیکن در قرآن به غیر علم سخن می‌گوید.

و درباره تفسیر آیه‌ای که نمی‌داند به خیال پردازی مشغول می‌گردد «۲»؟! و ما اضافه می‌کنیم: بنابر قول مدعیان چگونه خداوند چند سوره را با یک نام می‌خواند و نامگذاری می‌کند، مانند «حم» یا «الم» بدون کم و زیاد البته برای علاقه‌مندان به درک معنای حقیقی حروف مقطعه، لازم می‌دانیم به مقاله‌ای اشاره کنیم که توسط ما نوشته شد. و در مجله التوحید تهران، سال دوّم، شماره نهم ص ۲۰۸- ۲۱۳ درج و نشر گردید. در این مقاله گفتیم: این حروف در مقام تحدی با مشرکین وارد شده است و خداوند متعال می‌فرماید: قرآن از همین حروف تشکیل شده است. و اگر شما راست می‌گویید: «فأتوا بمثله» و برای اثبات نظر خود دلایل و شواهدی از آیات و غیر آن ذکر کردیم. می‌توانید به اصل مقاله رجوع کنید. (۱) سعد السعود، ص ۱۴۵. و تفسیر المیزان، ج ۱۸. ص ۶.

(۲) سعد السعود، ص ۱۴۵.

حقایق مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۷

فصل چهارم نتیجه و خاتمه

نگاهی به آنچه گذشت

طی فصول گذشته کتاب تمام دعاوی تحریف قرآن را دیدیم. و استدلالهای «اوهن من بیت العنکبوت» را هم خواندیم و دست آخر دیـدیم هیچیک از این ادعاها و استدلالات، توان اثبات وجود کمترین تحریفی را در قرآن کریم نـدارد. و روشن گشت که ساحت قرآن، مصون از هر نوع تصرف نـاروا بوده است. و وعـده الهی محقق گشـته که: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الـذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ «۱» از طرف دیگر تلاش مدعیان تحریف، آب در هاون کوفتن و اقیانوس را با ظرف کشیدن است. و بنیاد اندیشه پیروان تحریف بر باد است که: حَتَّى إِذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ «۲».

روایات اهل سنت، محدث نوری را فریب می‌دهد

قبل از آن که کتاب را به پایان ببریم بـد نیست اشاره‌ای به یکی از محدثین شـیعه و کتاب وی داشـته باشـیم. محدث نوری- صاحب مسـتدرک الوسائل و از اکابر محدثین قرن اخیر- تحت تأثیر روایات اهل سـنت که در کتب صـحاح انباشـته شده است قرار گرفته و کتابی نوشـته است در اثبات تحریف قرآن. عمـده مأخـذ وی در این کتاب و دلایل آن، از اهل سـنت می‌باشـد. محـدث نوری برای اثبات مطلوب خود- به نظر خودش- دوازده دلیل اقامه می‌کند. از این دوازده دلیل، وی دو دلیل را از کتب شـیعه اخذ کرده است و ده دلیل دیگر را عموما از اهل سنت اقتباس نموده است. (۱) سوره حجر، آیه ۹.

(۲) سوره نور، آیه ۳۹.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۸

خلاصه دلایل وی و پاسخ آنها

در این جا به صورت گذرا دلایل نامبرده را یکایک طرح و جرح می‌کنیم:

دلیل اوّل: به روایاتی از اهل سـنت و شـیعه استناد کرده است که می‌گویند: هر چه در امم سالفه اتفاق افتاده است؛ طابق النعل بالنعل در این امت نیز پیش خواهد آمد.

و بعـد نـامبرده نتیجه می‌گیرد که: از جمله حوادث امم سـالفه تحریف کتـاب خـدا بوده است. لـذا بایستی قرآن را نیز تحریف شـده دانست! لیکن این دلیل به شـکل بدی طرح شده است و به صورت باطلی مورد استناد قرار گرفته است؛ زیرا منظور از تکرار حوادث و به تعبیر قرآن: وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُـداوِلُها بَيْنَ النَّاسِ «۱» سـنن و نوامیس تـاریخی است به صورت کلی و تخلف ناپـذیر و الا چه بسـیار حوادث ریز و درشـتی که مختص هر امـتی بوده است ماننـد: گوسـاله پرستی، گمشـدن بنی اسـرائیل در بیابانهـا، غرق شـدن فرعون، پادشاهی سـلیمان، صـعود عیسـی، مرگ هارون وصـی موسـی قبل از وی، عـذاب استیصال، به دنیا آمـدن عیسـی بـدون پـدر، قصـه اصـحاب کهف، زنده شدن شخصـی پس از خواب یا مرگ صد ساله و غیر آن. بهر حال این روایات به فرض صـحت ناظر به تشابه حوادث است نه تکرار عین حوادث قبل.

اما تحریف اگر در امم سابقه رخ داده است در امت ما نیز اتفاق افتاده است. لیکن تحریف معانی یعنی اقامه حروف و تعطیل حـدود و عمـل نکردن به مقتضـای آیـات وماننـد آنهـا. وانگهی قرآن که معجزه خالـده است بایستی همه چیز آن- حتی حروف- محفوظ بمانـد تـا صـفت اعجـاز و جـاودانگی را در خود برای همیشه نگهـدارد. در صورتی که کتب سـالفه معجزه انبیا نبوده‌انـد تا خـداوند متکفل حفظ آنها گردد چه برسد به این که معجزه جاوید باشـند. از همه اینها گذشـته، تحریف و بازیچه قرار دادن قرآن که از سنن

الهی و نوامیس طبیعی نیست تـا ما متوقع حصول این سـنت در همه کتب سـماوی از جمله قرآن باشـیم. بلکه کاملا بر عکس است و سنت الهی این است که کتب آسمانی سالم بماند.

دلیل دوّم: روایات اهل سـنت می گویند: شـهادت دو تن کافی بود تا آیه‌ای وارد قرآن گردد و جزء مصحف رسمی قرار گیرد. یعنی نقل قرآن متواتر نیست و امکان وقوع (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۴۰.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۱۹

تحریف در آن محتمل می‌باشد. لیکن ما قبلا جواب این استدلال را دادیم و گفتیم که قرآن در زمان پیامبر- ص- جمع آوری شد و تمام مراحل تدوین مصحف، زیر نظر خود حضرت انجام می گرفت. و نقل آیات با تواتر و اجماع تمام امت- به معنای واقعی کلمه- صورت گرفت. و از طریق هزاران قاری و حافظ، سینه به سینه تا زمان ما آمده است.

دلیل سوم: روایات اهل سـنت از آیاتی یاد می کننـد که بعـد تلاوت آنها نسـخ گشـته است. محـدث نوری عقیـده به نسـخ تلاوت را مردود می‌شـمارد لیکن وجود این روایـات و عبارات را دلیل بر تحریف کتاب توسط آنها می‌دانـد. لیکن در عین موافقت با محـدث نوری درباره نفی عقیده به نسخ تلاوت، باید بگوییم: این عبارات دعا یا سـخنان پیامبر- ص- و سـخنان صـحابه است و یا دروغهایی است که دشمنان اسلام جعل نموده‌اند.

دلیل چهارم: روایات اهل سـنت از اختلاف در ترتیب سوره‌ها یاد می کننـد و می گوینـد ترتیب آیات با نظر و سـلیقه صـحابه صورت می گرفت. در پاسخ می گـوییم: به فرض صـحت مضـمون این روایـات، دلیـل بر تحریـف نیست. بلکه در همه حـال مـا بین الـدفتین محفوظ بوده است و فقط تقدیم و تأخیر ترتیب آیات و سور فرق می کرده است.

دلیل پنجم: مصاحف صـحابه در بعضـی کلمات و آیات با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. در این نیز باید بگوییم: این اختلافات، تأویل، تفسیر و یا دعاء و مانند آنها بوده است. و ما قبلا فقرات این چنینی را توضیح داده‌ایم.

دلیل ششم: ابی بن کعب- آگاهترین فرد امت نسبت به قرآن- در مصحف خود دو سوره «خلع» و «حفد» را اضافه کرده بود.

پاسخ: قبلا گفتیم أبی این عبارات را به عنوان دعا در گوشه مصحف نگاشته بود نه به عنوان آیات قرآن.

دلیل هفتم: عثمان مصاحف را آتش زد و همه مردم را وادار به قراءت واحد کرد.

پاسخ ما: امیر المؤمنین- ع- این عمل عثمان را تأیید کرد. چون لحن، تصـحیف، غلط خوانی و قراءت به لهجه‌های متعدد شیوع پیدا کرده بود. و این کار دقیقا برای حفظ قرآن از تحریف صورت گرفته بود نه بر عکس.

دلیل هشتم: روایات اهل سنت از میان رفتن آیات زیادی از قرآن را ادعا می کنند.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۲۰

لیکن مـا اگر نگوییم همه را حـداقل بخش عمـده این روایـات را نقل کردیم و پاسـخ آنها را به صورت وافی و شافی بیان کردیم. و اگر روایت دیگری باقی مانده باشد با توجه به کلیات مطروحه پاسخ آنهم به دست می‌آید.

دلیل نهم: روایات شیعه می گوینـد: نامهای ائمه- ع- در کتابهای سـماوی پیشـین آمده است. پس به طریق اولی بایستی این نامها در قرآن هم آمده باشند و بعد از تحریف قرآن، نامها را حذف کرده باشند لیکن باید بگوییم: هیچ ملازمه‌ای میان تحریف کتب پیشین و تحریف قرآن و ذکر نامهای ائمه در کتب سالفه و در قرآن نیست. بلکه همان طور که قبلا گفتیم: عدم ذکر نام حضرت علی- ع- در قرآن به این دلیل بوده است که قرآن در معرض تحریف قرار نگیرد.

دلیل دهم: روایات از اختلاف قراآت یاد می کنند. و این مطلب با روایات نزول قرآن بر هفت لهجه تأیید می گردد.

پاسخ: این روایات را قبلا نقد کردیم و گفتیم اصل مسأله نزول قرآن بر هفت لهجه (حرف) را صحیح نمی‌دانیم.

دلیل یازدهم: روایات منسوب به شیعه است که مدعی تحریف قرآن می‌باشند.

لیکن قبلاـ گفتیم این روایات، برخی ناظر به تحریف معانی هستند نه تحریف الفاظ. و برخی دیگر توسط غلاة، منحرفین و کجروان جعل شده است. و به خاطر مخالفت با ضروریات دین، قابل اعتنا نمی‌باشند بعضی دیگر هم به تأویل و تفسیر آیات اشاره دارند که مغفول عنها واقع شده‌اند. و این هم یک نوع تحریف است.

دلیل دوازدهم: روایات زیادی- حدود هزار روایت- که موارد خاصی از تحریف آیات را مشخص می کنند.

پاسخ: اکثر این روایات جزء اقسام قبل قرار می گیرند و پاسخ آنها در مباحث گذشته داده شده است. برخی نیز اشاره به تأویل و تفسیر دارند.

جمعبندی روایات

غیر از: انتقادات بالا باید این نکات را بیفزاییم:

۱- بیش از ۳۲۰ روایت از این قبیل روایات به سیاری می‌رسد. وی فاسد المذهب و منحرف بود و امام صادق- ع- او را لعن کرد. همچنین وی از طرف تمام رجالیین مطعون

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۲۱

واقع شده است.

۲- و بیش از ششصد روایت از این هزار روایت مکررات هستند و فرق آنها با یکدیگر اختلاف سند یا نقل در کتابهای متفاوت است.

۳- از این دو دسته که بگذریم بیش از یکصد حدیث از آنها عبارت از قراآت مختلفی است که طبرسی در مجمع البیان آورده است. این دسته میان شیعه و اهل سنت مشترك است. و طبرسی این روایات را از طریق اهل سنت روایت می کند. مانند: قتاده مجاهد، عکرمه و بسیاری دیگر.

۴- و آن مقدار هم که باقی می‌ماند بسیار اندك است و قابل توجه و اعتناء نمی‌باشد «۱».

۵- بعلاوه آن که بعضی از روایات تحریف از طریق علی بن احمد کوفی نقل شده است. نامبرده از طرف علمای رجال متصف به کذاب، فاسد المذهب و ... شده است «۲».

۶- بعضی دیگر از این روایات از طریق افراد ضعیف و منحرف نقل شده است مانند روایات یونس بن ظبیان که نجاشی او را ضعیف می‌داند. و ابن الغضائری او را غلو کننده، دروغگو و جعال حدیث معرفی می کند. یا مانند: منخل بن جمیل کوفی که درباره او می گویند: غلو کننده، منحرف، ضعیف و فاسد الروایه است. و یا: مانند محمد بن حسن بن جمهور که غلو کننده، فاسد المذهب و ضعیف الحدیث است.

در مسائل ابتدائی و فرعی نمی‌توان به این گونه افراد اعتماد داشت چه برسد به این گونه مسائل که از مباحث بنیادی اعتقادی ماست و سرنوشت دین و دیانت به آن پیوند خورده است. به نظر ما لازم است انگیزه و علل گرایش و پرداختن به این مسائل توسط غلات روشن شود. و مشخص گردد چرا افراد فاسد المذهب به این گونه مباحث پرداخته و سعی در چسباندن اتهاماتی به قرآن کریم دارند.

اتهاماتی که دشمن شادی و خوشحالی یهودیان، مسیحیان و دیگر مخالفان اسلام را در پی دارد. بهر حال این دشمنان در لباس دوست کاری را که یهود نتوانستند انجام دهند (۱) این تحلیل آماری را مدیون برادرمان شیخ رسول جعفریان می‌باشیم این آمار و مباحث دیگری که در باره فصل الخطاب بیان کردیم در اکذوبهٔ تحریف القرآن، ص ۶۸- ۷۱ آمده است.

(۲) البیان/ آیهٔ اللّه خوئی، ص ۲۴۶.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۲۲

می‌خواهند به پایان برسانند.

یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ «۱».

البته روشن است که غلات از شیعه نیستند. و شیعیان هرگز این فریبکاران یا فریب خوردگان را از خود نمی‌دانند و نمی‌توان دعاوی باطل آنان را به شیعه نسبت داد. زرقانی «۲» و مرحوم رحمهٔ اللّه هندی به این تفکیک اشاره کرده‌اند.

خداوند متعال علمای سلف و بزرگان ما را قرین رحمت فرماید و شهدای اسلام و ایران و تمام سرزمینهای اسلامی را در جایگاه صدق جای دهد. خداوند روح امام امت خمینی کبیر را به اجداد طاهرین و ائمه معصومین ملحق کند. «بالنبی و آله صلی اللّه علیه و آله و سلم تسلیما کثیرا».

سخن آخر

بحثی که از نظر مبارکتان گذشت نتیجه تلاشهای متفرق و گسیخته‌ای بود که در فرصتهای مختلف صورت می‌گرفت. لذا خوانندگان احیانا با عدم انسجامی در لابلای مباحث بر خواهند خورد. و این مسأله در مورد چنین روش نگارشی طبیعی است. طرح اولیه کتاب تقریبا یکسال و نیم پیش پایان یافت. سپس در همین اواخر برای بازبینی و آماده سازی کتاب به آن مراجعه کردم و آن را به صورت فعلی درآوردم. متأسفانه فرصت کافی برای یکدست کردن مطالب نیافتم. لذا ممکن است، خواننده در قسمتهایی از کتاب به موارد ابهام و اجمال برخورد کند و نیازمند اطلاعات بیشتر و مراجعه به منابع را پیدا کند.

البته این وظیفه ما بود که برخی مباحث و نصوص را گسترده‌تر بحث کنیم و ابهامات را برطرف کنیم و خود کتاب را به صورت یک منبع درآوریم تا خواننده از تمام جوانب با مسأله برخورد کند. لذا از خوانندگان محترم تمنا می‌کنیم با بزرگواری به این مطالب نگریسته و عذر ما را بپذیرند و با آراء صائب خود ما را در این کار راهنما باشند و از طرح نظریات اصلاحی خودداری نکنند.

بهر حال ما مدعی عصمت خود نیستیم و نمی‌گوییم در این زمینه همه گفتنی‌ها را (۱) سوره صف، آیه ۹.

(۲) مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

حقایقی مهم پیرامون قرآن، ص: ۳۲۳

گفته‌ایم. بلکه سالکانه به دنبال حقیقت هستیم و دست از طلب نداریم تا کام ما برآید. و سخن خدا را آویزه گوش و نصب العین خود قرار می‌دهیم که: وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً. از خدا می‌خواهیم تا راه راست را به ما بنماید و اندیشه صواب را به ما الهام کند و ما را توفیق به عمل احسن و ازکی عطا کند. و این کار ما را مقبول درگاه خود قرار دهد و ثواب آن را نثار شهدای اسلام در ایران، لبنان و در هر جای دیگر قرار دهد. «و اللّه ولی التوفیق».

۱۰ صفر ۱۴۰۹ ه- ق.

جعفر مرتضی عاملی

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سـایت: www.ghaemiyeh.com ایمیـل: Info@ghaemiyeh.com فروشـگاه اینترنـتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الاـعظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسـکری علیه السـلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسـند زیـد: امام حسـین علیه السـلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹